كتاب مكاتيب المولى الاولى الوحد قدوة المحققين زبدة المتبحرين قطب الحق والحقيقة والدين

الى الاخوان الالهيين كرمهم الله وبارك عليهم اجمعين

فلما انعم الله على اخواننا بما يسر لهم من الاجتماع والانفراد الى
اوراد الطيبة وعمر بهم بيوت العبادة احببنا اداء لشكر الله عز وجل واقتداء
لسنة السلف الصالحين رضوان الله عليهم اجمعين ان نقدم من بين يدي ذلك
خطبة وموعظة حسنة فنقول الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وبرحمته
تنزل البركات وبتوفيقه تنال الخيرات وبتيسيره تقتحم العقبات الذي جمع بعد الفرقة
وآنس بعد الوحشة ويسر بعد العسرة وفرج بعد الكربة جعل للسالكين دارا
وقرارا واقام لهم شعارا ودثارا ولاح لهم شواهد الائتلاف وازاح عنهم
دواعي الاختلاف فاصبحوا في نعمته اخوانا وتمسكوا بحبل الله جميعا ولم يتفرقوا
فاهتدوا لتاليف القلوب بتحقيق ما سبق من الغيب بخفاء الكتمان والحق والى
الفطرة الاولى ما برح يثبتهم الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة
ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله شهادة
مخلص اواب منيب تواب قد تاب الى الله واناب وعلم ان اليه الاياب فتزود خير
الزاد ليوم الحساب وصلى الله على نبيه محمد المبعوث باقوم الدلالة المنقذ من

ورطات الضلالة القالع لقواعد اهل الجهالة بعث حين اعلام الباطل
منصوبة مكبوبة وحين كان طرق الحق مدروسة مجاهلها مأنوسة صلى الله وسلم
عليه كلما ذكره الذاكرون وكلما سهى عن ذكره الغافلون وآله واصحابه
الذين بلغوا في دين الله المهج حتى اقاموا على اقوم منهج وعلى التابعين لهم
باحسان وعلى كل من اقتفى آثارهم واحيى سننهم من اهل الايمان في كل زمان ايها
الاخوان اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون وليأتكم منيتكم وانتم
لربكم ولدينكم مستعدون ولا يفجأكم الموت بغتة وامر منكر في الاذهان غير
مقر ليعجزكم جواب منكر ونكير ويشتعل عليكم القبر السعير اذا ضاقت عليكم المنازل
او اوحشتكم بعد القبائل فاذكروا ضيق القبور يتسع عليكم النور واذكروا
العقاب ليهون عليكم صرف كرائه الاقدار لقد كان لكم اسوة حسنة فيمن مضى قبلكم من الابرار
فقد كان سلمان الفارسي يأوي الى ظلال الجدران ولا يتخذ بيتا يجمعه طول
وكان اذا قام كاد يمس السقف الهامة ما لكم وللدنيا ما مثلي فيها الا كراكب تحت ظل
الشجرة حتى اذا مال النهار وسار هونوا على انفسكم مصايب هذه الدار فانما الدار
امامكم واصبروا في تجرع ادوية البلاء ما امامكم رحم الله امرأ اخذ من اليوم للغد
وترك حظ ايام صحته ليوم الابتداء انفع الموعظة وابلغ التذكرة كلام
رب العزة جلت كلمته قال الله تعالى واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله ثم توفى
كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون الحمد لله حق حمده والصلوة والسلم على نبيه محمد عبده ورسوله
وآله وصحبه ومن صحبه ايها الاخوان اتقوا الله واطيعوه وما وصاكم به ربكم فهو
اعرفوا الحق وتمسكوا به واعرفوا الباطل واجتنبوا عنه سلك الله بكم سبيل الصالحين
ووقاكم مكايد الشياطين انه هو السميع العليم اقول قولي هذا واستغفر الله
لي ولكم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا

من لدنك رحمة انك انت الوهاب الافضال
الى الاخوان الامجين التائبين هديهم الله سبيل السالكين شكر
وسپاس بقياس خدايرا عز مجده جماعت اخوان را در ارض طيبه اخوان آباد
جاي داد و باجتماع و انفرادي كه شرط تيسير سلوكست برايشان منت نهاد
اكنون وقت كه كمر عبادت در ميان بندند و بر آداب سلوك ايستادگي نمايند
و در وز بروز در طريق خويش مترقي انشاء الله الى ان يبلغوا مبلغ الكمال باذن الله المتعال
شيخ اخوان را اين الله وانما تولوا وقت كارست بدليم مراقبه جماعت و با ذوق وقت ارشاد
بودن و تنبيه هر كسي را كه غفلت روي نمايد و مواخذه هر كسي را كه تقصير كند
نمودن وظيفه ايشانست و چون جماعت طلبه شيخ اند ايشان را جدي بايد كه
پيش از پيش مراقب احوال ايشان باشند تا از هيچ طرف قصوري روي ننمايد و چندي
آزاد ابصر و ديده در دين امر شرح ميدهد اخوان بگوش هوش اصغا فرمايند و بقوت
و جدي مردانه بجهد آن مشغول شوند و بر شيخ الاخوان كه بنيك متوجه احوال جماعت
باشد تا اگر در آدابي كه مذكور خواهد شد تقصيري كنند و سهوي ايشان را دست دهد
با ذوق وقت انها نمايد و بادا آورند انكه ابواب مزاح و مطايبه و ظرافت مطلقا
مسدود دارند كه انها فتح بسطات و مسالك دادن بر بساط طريق قبض سلوك
ميبايد داشت جد محض كرده و هزل بيكباره بگذارند و اگر طايفه از شيطان
سر كند و بطريق غفلت و استمرار عادت چيزي بدست دهد في الحال باستغفار
مشغول شوند و از آن انابت كنند انكه چون اخوان در مجلسي مجتمع شوند چون
از وظيفه آن وقت فارغ شوند ننشينند كه سخنان شتي گويند و سر هر دار بنيت
عبادت كه از اشتغال بهمان اعمال كرده در صورت عادت ميكرده اند في الحال
كه وظيفه وقت بجا آورده اند مستغرق شوند در حوايج خويش و اگر امري ضروري معيشتي

باشد بان مشغول شوند والا بخلوت روند و بمطالعه و كتابت و حال خود مشغول
شوند و چون فريضه عشا گذارند في الحال بخانهاي خود روند و بسامره اصلا
مشغول نشوند و در خانها نيز تا توانند سخن دنيا نگويند كه بعد از نماز خفتن سخن
دنيا گفتن مكروه و ناپسنديده است زبان از غيبت در بندند هم
امر اشتغله عيوب نفسه عن عيوب الناس و بدانند كه غيبت فاكهه اهل نار است
اگر دوات كه سالكان تفكر بر فاكهه جهنميان كنند دوات كه اخوان غيبت
مردمان كنند بعضي از آيندگان با ذوق وقت نكرده چون اشتغال بتلاوت
قران و تلاوت تفسير و حديث و غير آن از مشغولات اخوان سخن ميگويند و در
استماع تقصير ميكنند اين طريقه نهايت زشت است بايد كه در چنين جايي
متوجه باشند كه كانما على رؤسهم الطير و البته سخن نگويند و اگر كسي را ضرورتي
باشد كه احتراز پذير نباشد از مجلس برخيزد و بانگ ننهاد و برود و باز آيد و اگر
نتوان والبته در مجلس بايد گفت بشور بايد گفت چنانچه تشويش هيچكس نباشد
و مخل حرمت قرائت نباشد و اگر نوعي سخن باشد كه اين طور گفتن پذير نبود تا
نتوان كرد تا مجلس آخر شود و بر شوان خواست كه برون روند و التماس كنند
از شيخ تا اگر قاري را فرمايد تا ساعتي ساكت شود و آن مشغول كرم چون
فارغ شوند قرائت از سر گيرد و اين قسم فيه في قدر عظيم ارتكاب نبايد كرد در مجلس
علم را خفيف نكنند كه حرمت علم حرمت رسول الله است و هر چه از اين نوع معامله
كرده اند آنرا بانابت استغفار استدراك كنند والله هو العفو الرحيم از
ابو الوفاء هروي منقولست كه گفت من در مجلس پادشاه قران ميخواندم و آنها
استماع نمي نمودند و سخن ميگفتند پيغمبر را صلعم بخواب ديدم كه از آن مباركش
متغير بود فرمود اتقرا القرآن بين يدي قوم و هم يتحدثون و لا يستمعون والك

لا نقرا هذا الا ما شاء الله بعد از آن كنك شدم چون بيدار شدم اما چون
فرموده بود الا ما شاء الله اهل حديث مرا دل باز داد نه كه اخر خواهد كرد
تا مدت چهار ماه در همان محل كه آن خواب ديده بودم خواب كردم بار ديگر
را صلعم بخواب ديدم فرمود قد تبت گفتم نعم يا رسول الله فرمود من تاب تاب الله
عليه بعد از آن فرمود زبان بيرون آور وبا انگشت مسح زبان من كرد وفرمود
اذا كنت بين يدي وتقرا كلام الله فاقطع قرائتك فستمع كلامي ونبل الغرة بعد از
آن بيدار شدم وزبانم كشوده بود — از احوال صغار واطفال باشند و
از صحبت يكديگر منع كنند كه مفاسد از اين پيدا ميشود وبطبع خود باز نـ
كذارند كه حال ايشان تباه كردد كه ايشان بهم مي نشينند باز از هوا انجا كم
ميشود براي هريك وظيفه على تعيين كنند وتوزيع وقتي بنويسند كه از آن
هيچ بيرون نروند وهركس را انكس كه اخص است به او از پدر يا عمي تا عين
متوجه حال باشند بخصوص در وعهده وكيل الاخوان كه متوجه ضبط
حال ايشان شدند عموما وبي نظر حسنه اولا وزجر وتعنيف ثانيا حال ايشانرا
اصلاح آورد واولياي ايشان هم وكيل الاخوان را اذن بدهند در آنكه
تاديب لايق كه صلاح داند ايشانرا بكند — انكه هركاه كه از بعضي اخوان
نسبت با بعضي تقصيري دست دهد انكس كه تقصير در باب او رفته اولا در تقصير خود
مقصر را عفو كند ومحمل حسن از آن انديشد كه سينه اش همين پاك شود وهيچ كدورت
نماند بعد از قباحت كنند كه از سر جرم اين برادر در كذرد اكر نفس قبول كند بعد از
آن اظهار كند با او كه از تو چنين تقصيري در باب من صادر شد تا او اكر عذري
داشته باشد بنمايد والا معترف شود بتقصير وانابت كند ودر اين باب بايد كه
سخن دراز نكشد وبحث بميان نيايد كه باز كدورتي از آن بحث روي نمايد واكر

سادس

عذري كويد وكلمه اداكند اكر او قبول نمود خوب والا معترف شود وعزم جزم كند كه من
بعد حسب المقدور در تحصيل رضاي او كوشد كه طريق اخوت انصاف دادن است
وانصاف طلبيدن چون خواندن امام فاتحه را سنت نامخوانده هر كس را از يكديگر
كدورتي باشد بصفا بدل كند بعد از آن فاتحه بخوانند والله يهدي من يشاء
الى صراط مستقيم — بايد كه در بناء مسجد جهد تمام فرمايند وهم انوا
نت بان كار نكردد ... اين كار ان شاء الله بحول الله وقوته از پيش
بردارند وانچه قدر وسع ورضا تمام بايد والله التوفيق — خداي عز
وجل در صفت اولياي خود فرموده وامرهم شوري بينهم بايد كه اخوان كار
بمشورت كنند وانصلاح ديد جماعت بيرون نروند وترك راي خود كه داد
داشته از خلاف جماعت كردن كه خطا در جماعت كاه هست كه بهتر است از
صواب در انفراد — در بناي خانها تقصير نفرمايند وكمال تعلق وتجرد
را ننهند — اعتماد در همه باب بهمت وحضرت خداي عز وجل كنند
بحول وقوت خود ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وهو حسبنا ونعم الوكيل
— رسيده كرده مجلس كذشت از قول اهل علم كه
روز قيامت اول روز زيت كه دران ديدن خداي عز وجل را مي بيند
منافي اين نيست كه اكثر اهل علم بر آن رفته اند كه پيغمبر صلعم در شب معراج
خدا را ديده اما بصفتي ديده كه او را تاب قوت ديدن خداي عز و جل
دران صفت بوده اكر خداي عز وجل بصفت خاص خود نمايد امكان
ديدن او نباشد سكر در آخرت ودنو وتدلي كه در قران مجيد مذكور است
اشاره كه كشته ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى فاوحى الى عبده
ما اوحى اشاره بان نزول است كه الوهيت از صفت خاص خود بصفتي كه

جواب سعد صلعم در شب معراج
خدا را ديده

حضرت رسالت در دنیا تاب دیدار آن داشته فرمود که اگر نزول
نشدی البته رویت میسر بودی و هذا اعلم و چون با عبد الله عباس گفت
چگونه بگویی که محمد صلعم خدای را دید با آنکه خدای عز و جل میفرماید لا
تدرکه الابصار [illegible] فرمود و یحک ذاک اذا تجلی الله بنوره الذی بنوره
[illegible] برسید که میگویند که رضا بقضا واجبست چون خدای تعالی بکسی قضای
کفر فرماید رضا بدان چگونه توان داد [illegible] اگر رضا بقضا کرد بر خدای
عز و جل بر آنکس آنچه خواهد باید داد اما چون داند و غافل باشد که آن
قضای خدایست و نخست اگر فعل ارتکب نیست از رضا باید داد والله اعلم

[illegible]

الی ولی نعمه الله حقا الامیر نظام الملة و الدین محمد ابن الله سنده
نامه شریف رسید و بسلامت حال و مردت بال که از آن مستفاد بود استبشار
بلیغ حاصل شد الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و تنزل البرکات بکمال
خاطر که برای حوادث اظهار فرموده بود چند مرد را واقعست اما آدمی
آرزو که از آن بلند خواند اند این بخود نهادچه بندگی اسیست شامل هم تا کامها
و بختها بند و ناکام است اما اگر تقدیر مطابقست در آن ناکامی نجی آدم
و مضطر نیست شادی و آزادی یابند کان کاری ندارد نهایت خال
آرامیدگی و رضا و صبر است از این مواهب و آنیم دانصیب می فرماد و در عاقبت
ممکن این نشانه انه علی کل شی قدیر و السلام علی ولیی و رحمة الله و برکاته

[illegible] یکتب للطالب السائل هذا الله باقرب الوسائل
[illegible] از کریمه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا رسید
و نکتها بدکر ظالم لنفسه و از حدیث ان الله خلق الملائکة و رکب فیهم العقل

و خلق البهایم و رکب فیها الشهوة و خلق الانسان و رکب فیهم العقل و الشهوة
فمن غلب عقله شهوته فهو اعلی من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من
البهایم پرسیده و نکته تقدیم ذکر بهایم بر انسان و از حدیث ان الله خلق
خلقه فی ظلمة فالقی علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی و من
اخطاه ضل پرسیده [illegible] مقصود از آیه کریمه اینست که جماعتی که خدای
عز و جل ایشان را برای معنی برگزید که کتاب بایشان داده متفاوتند بعضی
از کتاب نصیب اندک برمیدارند و بعضی میانه و بعضی بسیار ظالم لنفسه اول
و ظالم لنفسه خوانده و دیگری را مقتصد و سیوم را سابق بالخیرات و چون ابتدا
حال آدمی اینست که از کتاب هیچ نصیب ندارد و اقرب این مقام اکمل است
که نصیب او از کتاب اندک باشد و باز آنکس که نصیب او فراوان باشد ترتیب آن مقام
که است از حال آدمی حاصل مذکور شد و الله اعلم و نکته ذکر تقدیم بهایم بر انسان در
حدیث اینست که چون ملایکه عقل بی شهوت دارند و بهایم شهوت بی عقل مقام
ملایکه و مقام بهایم مقام مفردات و چون آدمی عقل و شهوت هر دو دارد
او مقام مرکب و اقل مفرد ذکر باید کرد بعد از آن مرکب و نیز در اسبوع آفرینش
بهایم پیش از انسان مخلوق شده چنانچه در حدیث آمده که خلق الله التربة یوم السبت
و خلق فیها الجبال یوم الاحد و خلق الشجر یوم الاثنین و خلق المکروه یوم الثلثا
و خلق النور یوم الاربعاء و بث فیها الدواب یوم الخمیس و خلق آدم بعد العصر
من یوم الجمعة فی آخر ساعة من النهار فیما بین العصر الی اللیل پس ترتیب آفرینش
مذکور شد و الله اعلم و بیان ظلمت خلق در ظلمت طبع آفرین میشود بعد از آن
عقل بر بعضی از انسان فایض میشود بحیثیان طبع و هوی بر ایشان غالبست
تا آخر عمر و چون در عالم خلقت چنین مشاهده میکنیم معلوم میشود که در عالم

[illegible]

فطرت نیز بر همین منوال بوده والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
رحمه الله تعالی برحمته الی ولیی فی الله الفقیه عماد الدین عبد العزیز الملة
الله یعزه نصره وینصر نصره وهو القوی العزیز نامهٔ ولیم بیا آمد
میر سید چنانچه امارات ایجاب نیز از ذکر ارسال میشود اما سبب قلت نامه ایجاب
کثرت توزع است امید که تقریب اما از ایجاب کثرت تمتع باشد اما ایجاب تمتع
تمتع فراموشی نیست برای آنکه قومی را باید که فراموش کنند انا قوم را باید که
را فراموش کنند بنابر آنکه بمنزلی سهل رسد واز کوفت منازل خشن باز مانده
شده باشد که آنجا فراموش کند اما ان الکرام اذا ما سهلوا ذکروا
من کان یألفهم فی المنزل الخشن والله قوم را از لطف قیوم فایده هست که
هرجا که فرود آید اگر چه نه در آب وگیا باشد غمام انعام بر ایشان گسترانند
ومن منت وسلوای سلوت ایشان روزی کنند از سر لطیف لما یشاء انه
هو الولی الحکیم ای علیم حال صورت شرح خالی بدان حال معنی
بماند جاودان چون بلا از بلای عام است اگر تن در بلا دهند از بلای
باز افتند از رجعت سالک تن در بلا ننهد وکوشد که از آن زحمت باز دارد
اگر باز داشته شد کوشش بمقتضی خود رسید واگر نشد او با نچه برآمد از
خیر رسید هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین اگر شد بادی با برادران در
ایجاب نجات هم شدایم مشغولیم وچون دو صف که برابر هم ایستاده باشند
کارزار ومشغول ویکان ناصر دیگری منتظر باشد که بعلا شطا او کشد تا بعمل
کسی را از پی امنتواند فرستاد برای عدم تفرغ مراد از شطاد ضعیری جز آنجا
آن ولیم نیکشیم ودر این سال چنان جز احال جایز نداند وغایب انجاد لحاضر
خود سازند ومقتضای ازدل بوده هر ایجاز نه عن برف معمول نداریم قلت

کتابت ایجاب موجب تقلیل جزو نیا نه بل موجب تکثیر داند چه ان شاء الله قلب
فراغ وکثرت اسباب توزیع است درین جانب والله المستعان وعلیه التکلان
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم والسلام علی ولیی فی الله وعلی من معه
من الاخوان هنالک وعلی من توالیهم من اهل الشرف سلام علیکم ورحمة الله
بسم الله الرحمن الرحیم رحمه الله
الی المکتوب الیه کتبه الله فی القانتین نوشته بود که آرزوی وی
در جهان همین است که شناخت خدا ونجهان حاصل کند تا رضای او نماید
جست چه اگر کسی نشناسد وخویی وی نداند چه داند که چه چیز موافق
اوست وچه چیز موافق او نیست واقتضای او چیست وخدای را آنمعنی که او
آورده بود اکنون چون او را رغبت درین شناخت تمام است خود را منجر دید
آن ساختن طریق حصول آن شناخت او را در آموزیم چنانچه از پیغامبر علیه
آن بما رسیده امید که خدای عز وجل او را یاری دهد بر سلوک آن طریق
بما که در حدیث ثابت شده که خدای عز وجل هیچ چیز را نیافرید که تو به مشتبه
تو باشد تا آدم تعالی الله عن التشبیه والتمثیل لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر
پس نفس موجود لیلا فات بشناختن خدای عز وجل در نفس خود نگاه کردن که
چه اقتضای کند وفی انفسکم افلا تبصرون واز آن باز شناس که رب العالمین چه
اقتضا فرمانده بود که من عرف نفسه فقد عرف ربه وگمان برد که خدای عز وجل
هیچ کتاب از آسمان نفرستاد الا که در آن این معنی بود که یا انسان اعرف نفسک
تعرف ربک وتو از خود دانی وهر کس از خود داند که نفس آدمی اقتضای
ونفی شریک میکند وخواهد که هر چه او هست در آن مستهلک باشد وکار
امر راجع با او باشد پس از این باز شناس که صفت خدای عز وجل چنین باشد

و اقتضای انجا چنین باشد که هر چه جز اوست مستهلک باشد تو و جز او و او
منفرد باشد بامر و اگرچه وجوداً همیشه چنین است دوست دارد که شعور آن نیز چنین
باشد و تو از آنجا که شعور و دریافت چنین باشی میل نمی‌کنی چون جستن رضای
او خواهی نمود در این اجزای و استهلاک که گریز این در مقام اجمال و در مقام
تفصیل نیز هر اقتضا که نفس تو کند واحداً بعد واحد چنان و دان که نظر آن
انجا ثابت خواهد بود و حب انفراد بر او انجا موجود پس زود بنفی آن اقتضا
از خود مشغول شود و ترک عمل بمقتضای آن نماید این است قانون که مشایخ
طریقت مقرر فرموده‌اند برای سالکین که هر چه سالک این را که بر وی تسر
عرض باید کرد هر چه اقتضای او در آن باب باشد عکس آن عمل کند و ترا این
بر قانون حقیقت بر تو روشن که هر چه آدمی برای آنکه مخلوق بصورت رحمن
تعالی الله عن التشبیه بالمحدثات در هر قضیة اقتضایی میکند شبیه اقتضای
آنکس که بر صورت اوست و چون حب تفرد انجا ثابت خشنودی از وی آن
حاصل میشود که او آن اقتضا را در خود منکسر بکند و بتابع عز و جل در آن
خود ایثار کند و از اینجهت محارم مشتبه بر هم رحمی گشته که محل استغنا دلالت
علی ما ثبت فی الخبر و انجا مظنة چند سوال که سایل کند یکی آنکه اراده آن
حکم در همه اقتضایات میسر نیست مثلاً ادمی را اقتضای چیزی خوردن
باشد چگونه ترک گفت که نظر او انجا ثابت قل هو الله احد الله الصمد دوم آنکه
چون بر انسان لا بد که اقتضایات که او را بمقتضی خلق او و علی الصورة میدهد
از خود صرف کند برای تحقیق تفرد خلق او و بر صورت برای چه واضع شد و
آن اقتضایات که ثبوت شاهد تذکره فی الحدیث تعالی الله عن التشبیه
برای چه موضوع گشت چون مقتضی آن البته باید که معمول بر نشود و در حکمت

وجود چیزی که اثر او بر آن مترتب باشد روا نیست سیوم چگونه آدمی مکلف
باشد بدفع سایر اقتضایات نفس حال آنکه اکل و شرب و قیام بنا و مصالح جسد
از جمله مقتضیات نفس است و عمل بمقتضای ایمان واجب شد جواب از سوال
اول آنست که اقتضای چیزی خوردن در نفس از آنجهت که اقتضای چیزی
خوردنست واقعست برای آنکه کامرانی و حظی که او راست در آن واقع است
پس ایجاب آن اقتضای تمتع و بلوغ بمرادست و این معنی انجا ثابت آن الله
ابلغ امره و جواب از سوال دوم آنست که تحقیق اقتضایات نکردن مادام که
وجهی باشد که منافی تفرد باشد سهل است و این در این شاید و منوط گر برای
حجاب جهل مخلوق علی الصورة است بانکه مخلوق علی الصورة دیده میشود که
انهر و دیده میشود کما قال بعضهم ظلمت ظنونا انک انت ولا آن نکون
ولا قد نکنا فان انت انت فانت رب وثانی اثنین ما ظننا ابا دو
فنا اخر فنیز که غطا نکشف شود که فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید و امر کما هو علیه دیده شود و ظل شیرا اصل باشد نه شیر را خود که
ما چه چیزیم معنی ده غیر که اشارت بخود کنیم خطاب انجا اذان خود نبوده
ای برادر می وجود خات علی این مقتضیات منهی عنه نیست و موجب خشنودی
خدای عز و جل نه چه منافی تفرد نیست و لهذا مومنان در جنت متمتع باشند
در شهوات که و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین پس آثار آن مبداء
موضوع امروز ظاهر کرده و اشارت باین سر است انچه از بعضی سلف رحمهم الله
منقول است که یکی از صحابه خود میگفت که تو مشتاق بهره‌هایی او از آنجا که خدای
بتدایان است گفت نه چیز میداشت که چه دار قبیل حسنات این جهانست که
اشتیاق بر آن مشترکست در جنت فرموده چنین یکی مشتاق مباش بجود

[illegible]

که روز روی جوهر از نور روی خدا بستاو چون این سخن بشنود و از این سخن بی‌خود
فی الحال بیفتاد و بیهوش شد و این اشارت بآنکه دنیا آخرت فنا شد و حالت
کرد انست ببلوغ خود و مبتلی آمدست از حجابت و دعاهای بسوی خود همچون دنیا
ملعون جواب از سوال سوم آنست که اکل و شرب امثال آن من حیث انه مقتضای
النفس ارتکاب نباید کرد اما از روی رخصت روا و این بوجه مشتبه شرکت نیست
چرا این بوجه مقتضی نفس است خلاف مقتضی نفس است چنانچه سهل بن عبد الله
فرموده که هر کس عمل متابعت کند لابد بر نفس هر عمل که بی متابعت کند موجب عتاب
از خدای عز و جل و اگر چه نماز و روزه باشد و اگر کسی سوال کند که ما بسیار اکل
و شرب کنیم پی آنکه بر ما حاضر باشد نیت متابعت عزیمت خدای عز و جل یا رخصت او
گوییم لا بد و بسیار بهتر آنم که عزیمت و رخصت خدای عز و جل آنجا باشد کی فی نیّت
خود بدان در بعید از عاصیان و بدانست کی و اگر چه این نام در حالت تو انا
شود اما پشیمان در بمانم که تو اکل و شرب حضور نیت میکردی این نام بر تو
سید بند چه افراد درخت خام چند انچه جاهل در آنچه و صدیقان که اهل عصمت
و طهارت اند هرگز با غفلت مبتلا نشوند که کار بی حضور نیت کنند آدمی
بیت بی تماشای صفتهای خدا گر خورم نان در گلو گیرد مرا باآنکه بیت ما
رخصت اگر هیچ وجه حاضر نباشد بر سبیل استحباب آنکه جاهل باشد برای آن
و مع ذلک ارتکاب کند بنا در وجرات و فی بنای آن آثم و گناهکار است
فصل دیگر التماس کرده که نامه که در آن شرح عیون حجت کرده اند
فرموده که کافور و زنجبیل و سلسبیل و تسنیم هر یک تعلق بکدام طایفه دارد برای وی
بفرستیم تا نسخه کنیم و بان اشتغال یابد چنین نامه را دمیت که کی نوشته‌ام و هر که
نوشته‌ام اما چون تو افشاء آن هست برای نوشتن تا از در این نامه بنویسم بادا ان شاء الله

تعالی بآنکه مؤمنان دو گروه اند محققان واصل که اهل قلب اند و سالکان
صادق که اهل سمع اند قوله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو
شهید و طایفهٔ اول را لقب سابقان و عباد الله و مقربین و اگر چه این
القاب که از یک ذات و لطافت است اما لقبی با اعتبار صفتی است جداگانه
تسمیه ایشان بسابقان از روی اتصاف ایشانست بمحبت برای آنکه محبت که موجب
مقتضی غلیات و حرکت و مبادرت و چشمه که خدای عز و جل برای ایشان
پاداش این صفت آماده فرموده زنجبیل نام دارد برای آنکه زنجبیل بطبع
گرمست پس مشاکل حال و ملایم مذاق ایشانست و سلسبیل نیز که نیز برای
سرعت اعتدادان چنانچه زنجبیل اشارت بیدا باشد که حرارت و سلسبیل نعمانه
که حرکات و سلاست و تسمیهٔ ایشان بعباد الله از روی اتصاف ایشانست
برضا برای آنکه رضا و ترک فضولی وظیفهٔ بندگی و افتادگیست و لا تینا انما
که ایشان را بعباد خصوصا که مضاف برحمن ملقب کرده مصفتا ایشان به
اوصاف که مبنی است بر لین و سکون فرموده قوله تعالی و عباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و چشمه که برای ایشان
بر پاداش این صفت آماده شده کافور نام دارد برای آنکه رضا بالذات مقتضی برودت
و طمأنینت بر عکس محبت چه محبت ارادت و اراده متوجه بتحصیل مفقودات
پس حرارت و تحرک و رضا قناعت و قناعت اکتفاست بموجود پس برودت
و سالک محبت بهر چیز دارد و جهت زیاد و طلب تا کشش از محبت همیشه متعلق بود
و اگر متعلق او موجود باشد از تعلق او بر دوام آنست که معدومست و رضا
روی با خود دارد جهت اعتداد بمتعلق او موجود حاصلست و چون اهل
رضا بارد و ساکن اند ملایم مذاق ایشان کافور است که در غایت برودت

وکسی سؤال کند که عادت اینست که عروق را چیزها بار دهند و سرد و اجزاء گرم
خار برای آنکه این دو حرارت و برودت غیر غریزیست که بضد خواهند که باصل
غریزی باز آید اما حرارت و برودت غریزی را امداد بمثل باید کرد و لهذا اهل کرم را سیر
و لحوم ماکول را آید و چیزهای شور و حرارت اهل محبت و برودت اهل رضا فزود کیفیت
غریزی صحیح است که هر چند افزاید اتقان بنیه و قوت حیات بهتر بار آورد چنانچه
آب هر چند سرد تر باشد در حفظ صورت مائی و آتش هر چند گرم تر باشد در حفظ او خللها باشد
در حفظ صورت ناری بل چنانچه اولیای خدا را حرارت محبت و برودت رضا
و تسلیم باشد امنا خدا را حرارت شهوت و برودت کسالت و جمود و فترت باشد
و این حرارت و برودت غریزی صالحات روح را بمکر اعراض فاسدست
لیکن حکم عدل جواد برای توفیه مقتضیات هر چیز بمقتضای ترک ما ترکب
برای امداد دوزخ جحیم و غساق اماده کرده بجای زنجبیل و کافور که قل من کان
فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا و چون حرارت جحیم منضم شود بحرارت شهوت
او را افزونی بخشد افزونی که پیوسته در خود افزاید و مرضش ترقی کند الی
ابد الاباد و همچنین برودت غساق با برودت کسالت و جمود قل ترید کم الا
عذابا و چون از حرارت و برودت غریزی صالحات هر چند استعداد یابد در
بنیه افزاید و ضعف و رجوع که یاتیه الموت من کل مکان رجعنا الی تمام الکلام
و تنبیه ایشان بسقرین نظر بر ضعیفیست که ایشانرا است از قرب استواء ذات
بمرور زمان از تلون صفات و التفات بجهات و تقید بسکون حرکات و این اشرف
القاب ایشانست و چشمه که برای ایشان بعضی چشم ایشان معد شده تسنیم نام دارد
کرده مشتق است از سنام که نام ذروه کوه کوهان شترانست و آن چشمه ایست که از
اعلی مقامی بیرون آید که منتهی اعراف است از کیفیات متضاده بیرون از طبیع کرم است

تا زنجبیل باشد و نسیم حیات تا کافور باشد و شرب هیئت از آن چشمه در بهشت بنیاد
و نیز عرش زاید و از همه مقامات اهل بهشت آید و چون ظرف هر کس پر شد باز ایستد
و این عیون مذکوره همه جهت خواص باشد که اهل قرب و اصحاب یقین اند ایشانرا
صرفا شاند اما عامه مؤمنان که اهل جمع اند استطاعت آن نداشته باشند
کانوا صرف صرف نکنند اما بجهت علاقه القاسم و تلقی خطاب که ایشانرا با اهل دل
ثابت چیزی از آن با شراب ایشان می آمیزند چنانچه در قرآن مجید فرموده که ان
الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله و فرموده
و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا و فرموده
ان الابرار لفی نعیم تا آنجا که مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون و در
مقامات اهل جمع را که عامه مخلصانند تمییز ابرار فرموده اگر چه در مقام نظیر
ابرار بازاء عباد الله واقعست و اصحاب میمنه بازاء سابقین و اصحاب یمین
بازاء مقربین و بهمنا اسرار دیگر فیها اولوا الابصار والسلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

بکتاب الله لولی الی السالکین الامیر رشید الدین عبد السلام **اما بعد** نوشته بود
که میدانم که لا یعنی چیست چه خورده ام و چه خورده ام و از فلان محل بجای آیم و از
کجا می آیی و امثال ذلک که در گفتن و ناگفتن آن هیچ نفعی نیست و هیچ ضرری
عاید نگردد لا یعنی امثال اینها چیزی دیگرست و اگر آنهاست چون اینها
احوال مباحاست چه حرج در آنست **جواب** لا یعنی امثال اینهاست و اگر چه اینها
فی نفسها مباح است اما اشتغال بآن ثمره غفلت قلب در اعراض او از
بناء عظیم که نوعی آورده اند چه کسی با کسی مثل بهشت و دوزخی در راه باشد
که آنرا بغیر غافل و بد اهل باشد ممکن نباشد از نوعی اشتغال الجزای تا ترقی

بهشت و توفیق فائز و دوزخ پس مشغول شدن بچیزی که در ان تقوی نباشد ذنب
ثمره غفلت و در علم اخلاق مقرر شده که هر خلق که ثمره خلقی است مولد ان با
مثمر ان خلق و موکد ان است پس اشتغال بما لا یعنی موکد غفلت دلست از ... عظیم
و چون این غفلت قوت و رسوخ یافت و معلوم است که انتهای آدمی از معاصی
برای خوف آخرت و اجلال خدایست عز و جل لا جرم چون از ان غافل باشد اقدام
بر معاصی که مقتضیات طبع است دست دهد پس اشتغال بما لا یعنی اگر بالذات
اثم نباشد منجر شود به اثم و لهذا گفته اند اگرچه محرمات امور معدوده است اما
تا دست از بسیاری مباحات باز ندارند ملکه عصمت که حاجز است میان انکه و
محرمات مکتسب نگردد و چون ملکه عصمت حاصل نباشد البته در معاصی
افتد بلی بعد از ان که ملکه عصمت مکتسب شود و راسخ گردد و از تزلزل ایمن
شود اگر شخص تمتع کند رخص شاید و ان که فلان مباحات و فلان محظور
نسبت با او باشد اما نسبت با مبتدی خام که ملکات فاضله و برا مکتسب نگشته
همه اینها محظور است بعضی بالذات و بعضی بالعرض و مثل این مثل طعام است که
انقسام او بماکول و غیر ماکول نسبت با اصحاء است اما نسبت با مریض همه غیر ماکول
الا اطعمه معینه که طبیب فرماید و گمان نبرد که معصیت منحصر در شرب خمر
و سرق و قتل نفس و کذا و کذا است و او را ملکه از این حاصلست برای انکه
... قلب از اینها برونست و غیر صدق تقوا ملکه اینها از ان نه حاصل
و مبتدی هم از خود چگونه آمن تواند بود که ملکه اینها او را از معاصی ظاهره
چنان ایمن ساخته که اگر موجبات ان متراکم شود و عهد برا او متطاول شود در
ان نیفتد و خود انکه او توان داشت فی غرور شیطان در زند خود
و بر ترکیه نفس تهاون طریقت مشغول شود و بما ذکر بلوغ به ... عصمت و تقوی

مطلبی است عزیز صعب المنال بعید المرتقی و ادنی صناعتی از صناعات تا شخص تمام
خود را بان ندهد و روز و شب در کار او نکوشد و برا مهارت در ان میسر نشود
چگونه طمع کرده که صناعت تقوی که اشرف صناعات و اعز ملکات چه ثمره
او اعظم ثمرات و شرف صناعت بشرف ثمره اوست چنین دست دهد و ظیفه
سالک آنست که التزام صمت کند علی الاطلاق و سخن نا گفتن اصل طریقه او باشد
اگر موجبی دست دهد سخن گفتن را سخن گوید و الا خاموش باشد بر اصل از انکه
طمع او سخن گفتن باشد اما اگر از سخن نافع باشد نگوید که هر سالک که طریق صمت ... بر
بنا نهاده نها لکن باشد صمت یکی از ارکان اربعه که بنای سلوک بر ان است ...
بان یکجا سالک ... ادوات ... رضا او ... شود چه خواهد که همان انکار ... چار
شد و یکبار خاموش شود و وارد شده که بعضی از اصحاب سنگ در دهان نهادی
تا بمان از سخن گفتن باز ایستادندی و وارد شده که کسی در روز احد شهید شد
و سنگ بر شکم بسته بود از جوع مادر او خاک از روی او پاک میکرد و
گفت هنیئا لک الجنة رسول الله صلعم فرمود چه میدانی شاید که او سخن میگفت در انچه
او را بکار نمی آمد و منع میکرد از چیزی که او را زیانی نبود و از وصیتهای لقمان
پسر را که ای پسر ... و لا تکن ... فاحشا ... و لا ... علی صدد
و انت کاف اللسان عما لا یعنیک و لکل عمل دلیل و دلیل العقل التفکر ...
و وصیتهای او است که یا بنی ... المجالس ... فاذا رایت المجالس ... فیها ...
... فانک ان تک عالما ینفعک علمک و ان تک ... و ان یطلع الله علیهم
... و لا تغبطن امرأ رحب الذراعین یسفک دماء المسلمین فان له
عند الله قاتلا لا یموت و الحق اگر کسی خواهد که بوصیت او عمل کند و برا میسر شود
تا آن زمان که بوصیت عمل کند و لهذا از ارکان اربعه صمت قرین عزلت آمد سالک

بایدکه مجلسی که در انجا لغو ولایعنی کنند حاضر نشود و تنهائی برا و ایثار کند
واگر از تنهائی برنشك آید مطالعهٔ کتب تذکره کند ومجالست با سلف اختیار کند
اختیار کند که ایشان از اموات بهم نشینی اولی‌اند واگر از زندگان کسی را بکرد
ذکر و مذاکرهٔ خیر شرکت کند صحبت او بر خلوت اختیار کند زانکه بیت خلوت
از اغیار باید نه زیار پوستین بهر دی آمد نه بهار واگر چنین کسی نیابد تنهائی
گزیند واگر در میان جمع باشد بلکه بر کنار باشد و در لغو و تخلیط ایشان
شرکت نجوید و چون صمت و عزلت او را میسر شد و بیداری شب و صیام ایام را
آن انضمام یافت ارکان اربعهٔ سلوك او را تمام شد سالك را همت بر تشیید این
ارکان میباید گماشت و دیگر کارها را گذاشت بیت مادا اخوانی جو احدیث ما
کن خواناکن زدیگران خود اکن ابعوث مهرمان فرزند و پیوند و دوست و آشنا
واین وان هرکس که نمی بینی جز کار افتاده همه را خود در یاب خود و باخود همراه این
بیت تا بدانی که وقت پیچاپیچ هیچکس مر ترا نباشد هیچ شخص کرد حضرت
باشد اول بتجمل خود مشغول باید شد واذا الفقر ونقص از خود نمود بعد از
آن که در حق خود تمام شود وا زخود مر چیزی زیاده باشد بدیگران برسد که تام و
التمام خلعت مهرازین وان بجمل وانس باب مام بجمل دوری بخدا آرد وانس اوگر
اوگیر بیت آخر از جمله بخدای ماندنت هر که را خواهی در آغوش خواندنت در
حدیث قدسی در هست شده است که انا بدك اللازم فالزم بدك انهما طبیعی
فراموش کن و دوستان طبعی فروگذار دوستی بدوستاد که بیمار یابی غم خوار
باید در دهد و گشاد او نیاد در کار آخرت قوت بخشد و چون او بخدا باشد بخدا
باشد و وفاکه نشستد کرام است توان نگاه داشت و در مواطن حیون برو اخو تیر هد
و معاونتا وازین کسل و حله خلق و بمقراض اغراض ان نشود که آنوود که

[illegible]

الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین وبدان که وفا صفت ابنای آخرت
و در یاد کابنای دنیا را وفا باشد برای آنکه دنیا بی وفا و با بدادات لا
جرم ابنای او نیز چنان باشد که ابنا بر طبع آبا باشد و آخرت جاوید و پاینده
باشد لاجرم ابنای او نا تلون و بی ثباتی و نا پایداری و بی وفائی محو باشند
شعر شیئة امر فیها من الحرة ابعدت مهر این چنان دوست که دست دهد
رسول خدای مثل اخی مثل جمل نهاد که از صد شتر یکی راحله باشد که سواری را
شاید با قبال برای جمل اذا جمل جماد الخطیر حیدها جمل من بعد ای
دوست سرد که رهیان بگوید فرو برود بر اعتبار مگشای تا ببینی که چیست
و برچیست اگر بیاض نامه بآخر رسید برای تو شرح کردمی که بر چیست و برای چیست
اما این شرح در بیاض نامه نتوان کرد که باخود سد والسلم سؤال و بر سید
بعدی که ترك مکروه لله تعالی ثواب علی الاطلاق و اگر او لی باشد فرق باب
مکروه و مباح چه باشد چون ترك مباح نیز اگر لله باشد سبب ثواب جواب
آنکه ترك مباح لله متضمن نیست که اگر فعل آن مباح متضمن مکروهی یا حرامی
وبح ضد عاد الثواب لی ترك الحرام و المکروه حاصل مکروه ترك او من حیث هو
برای خدا متضمن است و مباح ترك او من حیث هو برای خدا متضمن نیست چه خدا
رضا در ترك او من حیث هو نیست و همچنین در فعل او مثلا کسی سنها بر پشت
کرد و گوید برای خدا چنین میکنم این چیز نیست عز معقول المعنی برای آنکه تو خدا
دست فرو گذاشتن و بر پشت گرفتن یکسانست واحدهما احتیاز انه بر کیست
و کذا فی جانب الترك والله اعلم والحکم بسم الله الرحمن الرحیم
قطب [illegible] صورت دو خواب که بقلم گهر بار در آورده اند اما خواب اول آن
شخص که بدرگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و بنشستن در دست

داشته غوث آگهیست که سابع سبع ابیست که حال ایشان رغایبات و شش بعض پیغمبر
شان آنکه در دست او ست او ده و در یرو فرمان بر او بند و ان وحدت او بیند و
نفاذ قضیه و نقض و ابرام امور و غوث آگهی و حاجب حضرت الهی و پیغمبر است که بر
او با حضرت توان رسید و اگر آن را او نه دهد نتوان رسید و اعظم ولایات
و هیچکس از اولیا از دایره او بیرون نیست الا قلیلی و او آیه فضل و رحمت که خدای تعالی
در شان او فرموده است و لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان و این
گشتن اولیا برابر او همه از زده و صد دستار زده معنی است بالجزو فی الجزو و خدای تعالی
را آفریده هست که او را روح اعظم خوانند همیشه نزد خدای عز و جل ایستاده باشد
چنانچه حاجب که نزد ملک ایستد و همه او فرمان نیز بدست چپ او باشد و خدای عز و جل در
قرآن مجید آن آفریده بزرگوار را یاد کرده آنجا که فرموده یوم یقوم الروح و
الملائکة صفا و غوث اعظم در این جهان بمنزله روح اعظم است در جهان
اعلی و بر قلب و قدم اوست و روح اعظم را بر غوث اعظم افاضه باشد در هر سالی
باری و در هر هفته باری و در هر ساعتی باری و شب قدر آنرا فاضه سنوی گویند
پیدا شود چنانچه فرموده تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر و شب
جمعه که محل افاضه هفتگی است فیض اسبوعی او پیدا شود و شاید برود هر حال از آنها
ساعات او پیدا شود و سلام علی ذکره فی الاخرین **اما تعبیر خواب و غیره** در ذکر آن
تاملی هست از برای آنکه خواب امانت و تعبیر را جز بعضی خواص نتوان کرد
خواب جعله الله من اولی الالباب لازم و ملزوم آن نواند بود که اگر آنچه مقتضی تعبیر
باشد عمل نماید و اگر چه صعب و شاق چیزی باشد مثل ترک اهل و ولد و قوم و قبیله
للمثل اینچنین آن در عالم چیزی باشد و شاق نباشد تعبیر آن کردن صلاحیت
و اگر آنچه مقتضی تعبیر آن باشد عمل نتوانند فرمود و قوت آن در خود نیابند بجا آوردن

آن موقوف داشتن اولی مینماید و بهمت تمسک بسنت امیر المؤمنین نمودن لا اوراد
آنحضرت منقولست که در دعا فرموده که بار خدایا اگر مرا شقی نوشته محو فرما
و مرا سعید نویس که تو فرموده یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و چون
خدای تعالی فاعل کل ممکنات است و از ازل تا ابد در اختیار و بی سلطه قرارات و هم
چنانچه پیش از تقدیر مقادیر بود هم کنت بر همه چیزی قادر بود که هر چیز را آنچنان
خواهد مقرر فرماید بعد از تقدیر مقادیر و تعیین حدود او بر تر همچنان قادر است
و هیچ جا از قدرت او کم نشده و هر چه خواهد از قرار خود تا آنکه جا این معنی هم چنان
از آن نتوان نرسید بوجود در مقام تضرع و خواهش سپر باید انداخت و در
از دعا نباید داشت مگر در چیزی که خدای عز و جل منع فرموده باشد از دعا و
مثل استغفار از برای جماعتی که بر آن شرک از جهان رفته باشند که با آنجا دعا
کردن برای اطاعت امر نه آنکه قدرت را قاصر داند از اجابت و لهذا آنحضرت استغفار
برای آبا و اقارب گذشته خود میکرده اند تا آن زمان که نهی صریح از آن شده
کما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی آیه
و چگونه قدرت او قاصر باشد و در سخن بعضی عارفان هست که خدای عز و جل
را بندگی میباشد که با وجدان عزیز است که اگر او فی المثل دعا کنند که جهنم را
هشت دوزخ را از اصل بر دارد تا از دوزخ باشد و نزهت اجابت فرماید
اما چنین دعا نکنند چه میدانند که خدای عز و جل آن دوست دارند که او
دار ایمان بقدر او رحم از راه علم و اتباع امر و نهی بکرم از در او عمل کرده و
قیامت دوزخ با مؤمن گوید جز یا مؤمن فان نورک اطفأ لهبی باشد که مؤمن
بجرعه از آن بگذرد و الا دمار از نهاد او برآورد و چنانچه تو دمار از نهاد رعیتی
همان چه آتش که بحکم جنیت بشریت من قصاص کافران تو بخواهد و چنانچه تو

ایشان اعزاز کرده واو تا اعزاز کند بادب و حرمت در گشاد در او میرود و حقیر را از جرم
مومن نگاه دارد چندانکه مومن را از این مرحله بگذرد آنگاه که کافران شما باشند ایشان
از دو ایشان از او و کبر و سیرو و مکر اذکر وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم ای
محاصله لای جاهلان ای ایشکان وجود بنده مومن غنیمت شمرید و دست در دامن
او زنید تا چون او از دار الغرور در گذرد شما را با خود ببرد که عذاب از ایشان منتظر
ایستاده که چون بنده مومن در گذرد در شما گیرد و عذاب که هست شما را گرد بگیرد
ما همه مومنیم کدام بنده مومن را است که دست در دامن او بباید زد که ایمن از بنده کرده شهد الله
انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم جز گواهی و فرشتگان گواهی خدای و فرشتگان
خدای را افتاد جامه را روی با اولوا العلم ایکره که جوهر ایشان تابش ملکی یافته
و ایمان در ایشان بچون مرزات در آفتاب درخشان و ایمان در دیگران بچون آفتاب
درخشان است بر زمین که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب محیی الی ولده فتح الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد و من معه من
الاخوان یسر الله لهم و نفعنا بکلام من اراد بهم بشیر من شر آمین اما بعد
چون بدانی که درخت از خدای تعالی افتد و هیچ درخت جای او را از جای نجنبد
اندیشه اصلم او در دل آید و اجاد بفرمان او جنبش آید بدانکه آدمی هر چه باد بجهد از
رود بدین و مستسلم باشد که از خدای بدان بزرگوار جلیل است که کسی را با او
روی مضایقه و مکابره نماند و چون جلیل عزیز در ملک خود تصرفی کند کار
فضولی بهر که دست پیش آرد یا پای چون و چرا گوید ع هیچ کر باشد بجا الی کار
آدمی که فراموش کرده که در بعض عدم اجزاء وی متفرق افتاده بود نه در کاری و نه با
کاری و نه کسی را از وی خبری و نه از وی در جهان اثری بل هل اتی علی الانسان حین من

الدهر لم یکن شیئا مذکورا آدمی که فراموش کرده که قطره آب بود و بوده سی و نه با
در مغلی و نزد ای انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا
آدمی که فراموش کرده که از مادر زاد و بار ملکی نه مالی و نه جایی نه جامه و نه
بجهان با زنخواهد گشت که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم ما خولناکم
وراء ظهورکم اول چنان و آخر چنین و در این میانه دو روزی که دست وی
گشوده اند و بوی را تا از روی تصرفی چند کرده وان بحسب ظاهر و بحسب باطن از جهان بدر از
دست که دست او بود که آن دست در کار بود سزد که در این دو روز که نوبت خود با وی
خود را فراموش کند و تدبیر حادث خود را بر تقدیر قدیم ترجیح نهد و نقش گستاخ
نکند شاخ لسان طعن و انکار بر تدبیر جبار نگشاید به لسان قال که گفتار است و نیز
بلسان حال که فعل و اشکال است خود را اسیر دست تقدیر سازد تا هر چه خواهد با وی
کند و بجز اذعان و استسلام طریقی نسپرد و گوید بیت سر ارادت ما و آستان حضرت
دوست که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست و نه پندارد که او چنین افتاده
و مسکین روی بر زمین نهاده چه ظن ملاطفت با وی ملاحظه خواهد فرمود از
ابخرا او را استسلم شد هیچ با وی خواهند کرد نه بیت تیغ بهر او تن کار کرد فی آ
شاید کاف کن است او و تیغ بیت الله سبحانه و لیهم و سائر اخوان ما را عطیه ادعا
و استسلام آهسته کرد تا دو شربت خلاهان و بدکوهان از ایشان کینه داد داد
و دل ایشان را بکینه قوت ده و تن ایشان را از قوت مده فرستاد از
ذلک و هو حسبنا الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب محیی وفقه الکبیر
الی ولده فتح الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد و من معه من الاخوان فی شیراز
حماهم الله عن الاعوان و بالمقام بالکرامة والاعزاز آمین اما بعد دنیا که آمد
و خلاص شد و هر کس را جزای کردار خویش پیش آید و زیان نیکو کار دانا کم

بنعیم مقیم رسیدند و بجوار ملک سلام پیوستند و مخزن شدند از طعن و انکار
که اهل اعتزاد بر کردار ایشان میکردند و بجهت برای ننگ رسم رسمیات
ابناء دنیا فرو گذاشت میکردند و او را ما را استهزا و استخفاف میساختند و عیب
و نقیصه باز می گفتند لا والله هیچ زبان ایشان را از آن زینت کردند بیهوده که ایشان مانند
و ما از این بیهوده ایشان و امر کردار ما بر ایشان که رسمیات نهاد و راه رسمیات را
آموخت و دیدیم ما از استحسان سیرت ابنای دنیا بر دوخت تا آنجا ایشان را
عظیم میدانند ما را از لحاظ میداریم و آن چیز که ایشان خوار میدارند ما عزیز
و بزرگ میداریم ایمان بخدا آوردیم و بمحمد صلعم و آنکه چهار یکشنا دیث علم
همه زبانی بیان جاریست اما معاینه در کار و ثابت شود بجای گفتار و روم کردار
هر دو شاهد آید که تمام شود که یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه به
دنیا که او گفتار باشد اما چون از کردار ایشان گواهی طلبیم که آن نیز هم چون دیگر
از رسوم جیاداران نتوانند که فرو گذاشت کنند و صد رسم از رسوم رسمیات که فرو گذاشت
باید کرد بر ایشان گران باید تریم کرد تا فاضح مخزن شد ایشان بجهل رسمیات
ایشان بر شوت مینهند و چه چاره سازیم چون خدای عز و جل ایشان را قهر او قوت
مقر ایشان مقر کرده باشد آنرا فلا تذهب نفسک علیهم حسرات و نخوانم و کتب با
ایشان فرو بیم که هرکس که اهل هدایت بند علم و حکمت باشد و قلیل ما هم
جعلک الله حبیبی و من معک من الاخوان فی اولئک القلیلین و لعمری انهم القلیلون

بسم الله الرحمن الرحیم — المکتوب من عبد الله قطب بن محیی

الی الاخوان الاطیبین و شیخهم و ابرهم سلام علیکم و رحمة الله و برکاته انی احمد الیکم
الله الذی لا اله الا هو و اسأله ان یجمع شملکم و توفقه بینکم اما بعد دنیا
چنگال و دندان بر آدمی تیز کرده و امروز یا فردا او را خواهد درید و طعمه

میران و شادان خواهد ساخت مع ذلک آدمی در روی دنیا خنده و امید
دارد و انس از و یا بعجب باده که آدمی بیند که دنیا در آدمی و شادکی و حیرانست
که این همه را از وی میکشد و در خاک و خون میکشد و ایشان از جای او دنیا میرفتند
از وی نمی گسلند از ادمی دنیا یکانه بکنار و بطلب اشیای خود مشغول شو که خدای که
ترا آشنایست که چون او طلب یابی و در کنف او در بی از دنیا بی نیاز شوی بلکه دنیا
نیاز مند کرده و بجوز ملعون بدین سرای فنا آید در کو بدعجز کوید و تو بوی التفات مکنی
قال العارف بیت اگر سلطان یاد اندر باشی همه کردنید و تو دست بر آن باشی و گر چو عجم شعرید
اطراف عالم تو شاد و حزین و فرخ بدان باشی اگر چرخ و ذمین از هم بدید تو دانی
دو جای برخم باشی بهفتم چرخ و هشتم دار یعنی چو چه خشش جهت بکند با شیخ
مشتاق دیدار تو باشند تو قصد بر دو زیر و افکن باشی ای آدمی این قرآن بدو
آشنای تو اند بابی ایکه هرایک بر هستی خود می حسد آشنای تو انکر لیت که هیچ
نفع نتوانند یا از او نکرا رجعوا ورآکم فالتمسوا نورا با ارکنی که با او نگرسته باشد
اللهم انی اسئلک حبک و حب من یحبک ای آدمی یا وحشت چه ساخته بوی آشنائی
او از ذیب همه اهل دل می شنوند ع از دم ویس قرن بوی خدای می آید خود را فنائی
ایشان پنهان و شام صدق پیش دارد و استنشاق ان رواح کن تا قوت بوی انی
ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها واگر کوید که چه دارم که اهل دل اند
ارض هستند ایشان را لحکمه توام شناخت که بیان که اهل دل در ارض هستند
تا روز قیامت لایزال طایفة من امتی ظاهرین علی الحق قال البخاری وهم اهل العلم
المجتهد خدای اهل ارض درست باشد ما که ایشان نتوان شناخت بجهان حجت
قایم نباشد هرکس که از غرض پاک شود و در طلب صادق ایشان را تواند شناخت چه
ایشان نه اند و بعد از حقایقست مانع ادراک تو عیب گوید در بینی و کوری آن

دید کہ بار اهل دل افتاده بد از غرض و حسد شناخته شود بیت نظر پاک تواند رخ جانان
دیدن که در آینه نظر جز بصفا نتوان کرد هر کس که از غرض و هوا و عجب و ریا و حب علو
و کبر پاک شود و در طلب اهل دل کمر بندد و با اخلاص قدم در دین جست و جوی نهد
البته بیابد شاید حق بر سر بنده بود خاصه چون بنده پاینده بود والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

یبلغ الی الولی المتین فی الله الامیر شیخ عز الملة والدین محمد و الامیر رکن الدین حسن کان الله
لهما اما بعد بدانند که احوال خانه بروجهی که در حضور مشاهده رفته افتاده است
که بمقتضی انما الاعمال بالنیات چنان اعمال اگر چه ظاهر از نفاذ دولت باطنا از
عبادات و خدای خشنود باد از کسی که سینه را فارغ سازد تا بذکر و تذکر و فکر و
و تبصر و اشتغال نماید چنانچه مراد اوست داد او تواند داد و باید که چون شروع در
چنین اعمال به نیت صالح کرده اند محافظت بر آن نیات در دوام اعمال کنند
و تکاسل نکنند در حین اشتغال بجزویات از نیات کلیه اصلیه سهو نشود فالله خیر
حافظا و هو ارحم الراحمین بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی الولیین فی الله
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد و الی
الاخوان المحبین اجمعین لا سیما المقدم و الشیخ شغفاه الله وقواه بنور وجوده اما بعد
سلام علیکم و رحمة الله انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اسأله ان یجعلکم للمتقین
ائمة و یسلک بکم سبیل السلف و الصالحین چون از تداوی کتاب بچنین استفاده شد که
در آن جانب مفقود شده که همه خاطر بخلوت باید که اعقاب تلاوت به اجماع دعای
شفا رهنمون عموما و خصوصا مقرر دارند که بمقتضی و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة للمؤمنین شفای صوری و معنوی از قرآن مرجوست و مداوات بصدقات کنند
مفارقت از اخوان و لخوان آید و از تعاهد الاخوان که مجدد اوست داده بخاطر

سهو افتاده و اسباب مواصلت انتظام یابد اخوان باید که در اقامت جمعه و جماعات
و اجتماع بر ذکر و تلاوت کسالت ننمایند خدای خشنود باد از بنده که کار خود را
کرده از دعا و استعداد ساند و بعد از آنچه خدای تعالی در کتاب خود فرموده و از سخنان
که تدبر و تشرا باده داشته جهت آنکس که میخواهد قرار از دل و آرام از تن و صبر از جان
برده و بجز سخن که از شوق آن طایر روح قفس تن بر هم شکند آنچه حاصل کرده است
دانسته که این قفس را بخود نشکند جناح کرکس آن پرواز به آرامستان پرواز نماید
کرده باز بسته باشد و العیاذ بالله در چنگال کرکسان کبر و دندان براو تیز
کرده و اندافتاده از آسیب کرکسان منکر و زخم چنگال دریم ایشان بنوعی طایر
روح در اعماق بدن بیکو بزد که بر سر که شطر مرکز دابر شکافند و در آن حجره دوعا
مقام کرده باز انبساط و انقباض چکیده بس بود مرکز بسط و قبض مزاحم دو غالبت حالتی
آدمی و آدمیه را آخر و نا توان میسازد با عجز و ناتوانی در پیش ساعتی باد
آمده کو مرا ببقرینت که مخطر او کتابت مقرر ده هر لیسنا ز اخوان نویسم عمر بی و ضعیفی
ان الجنة بیت و زاح بینا تا انا اجد دل که دو عقاب انقباض و انبساط
متکسرین و انهزمت و القا السنعان والسلام علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد جعله الله من المؤمنین الذین هم فی صلوتهم
خاشعون و الذین هم عن اللغو معرضون اما بعد قال متی هذا التمادی فی
الغفلة عن الله و الموت قد شد جلها لا استدراک امر و امر قبل ان یبلغ
فات لات لات ان کاد الحی تر کها فلا یقر الا قام لیلا ساجدا متواضعا الا
عبد المریخاضعا الا تقلبه فی فراشه فو قالیوم یکون کالفراش المبثوث الا
کادت مفاصله ان تخلع خشیة لیوم یکون الجبال کالعهن المنفوش کلا بل ران

علی قلوبهم ما کانوا یکسبون افّ لهذه التحفة والآراء الضعیفة فان لم تجدوا
سبیلا الی التحقق بها فهلا تکلفونها فان التباکی احد الباکین والمتواجد احد
الواجدین وکاد ان یکون التکلف کلفا اما سمع الله تعالی یقول لا تقربوا
وقتا لا فانا نستطیع ان تتعرض نشیطا مسرورا فلولا تعرضکم ما وجدت
لک علوا وخصته بشکل و فی ادب سویا و می خبر و او دادی طلب کرد آن وکر
شتابنده بود طاقت چندین ایستادن بود ای برادر هنوز نفت بیامده دید
اعتبار بر کشائی ده دانم کرده کار استنباط پیدا کنی تا مثل کن در آفتاب که دو
حالی واحد حرکت میکند یکی در طول و آن شب و روز پدید می آید که اگر آن
حرکت نکردی دایم روز بودی و مردمان وقت آسایش و خواب نیافتندی
چه خواب در ظلمت توان کرد که در ظلمت حس استغراق کسی نیابند چنانچه فرمود
وجعلنا اللیل لباسا ونیز از دوام حرارت جهان سوختی دایم شب بودی و مردمان وقت
اکتساب تعیش نیافتندی که وجعلنا النهار معاشا و الی ذلک الاشارة بقوله
قل ارایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الآیات و دوم حرکت در عرض
کلا اقسم برب المشارق والمغارب اشارة بدانست و از آن فصول اربعه
دید شود و اختلاف اللیل والنهار در حسب طول و قصر در آفاق تابد و در ربیع
هما دا قصر باشد و روز کوتاه باشد و شب دراز بسبب قلت مکث آفتاب در فوق
ارض بود و بهوا استوا شود در ایام بودن آفتاب در شمال که ایام تابستان
و بهارات قوس نهار اطول باشد و بسبب کثرت مکث او در زیر ارض هوا
گرم کند و بسبب این اختلاف فصول و تفاوت حر و برد ثمرات نضج یابد والی هذا
الاختلاف الاشارة بقوله تعالی یولج اللیل فی النهار یعنی فی الربیع والصیف
و یولج النهار فی اللیل یعنی فی الخریف والشتاء و بان اختلاف نجوم چند از

بیشتر بیرون آورد و نوا و نبته را از شجر جدا چنانچه نخل از دانه و دانه از نخل که یخرج
الحی من المیت ویخرج المیت من الحی سیوم حرکت در عمق که در ایام بودن در جنوب دور
حضیض باشد و بزمین نزدیک و در ایام بودن در شمال در اوج باشد و از زمین دور
و بار قلت مکث او فوق الارض در ایام جنوبی و کثرت مکث او در ایام شمالی معتدل
شود تا افراد در بر دو حرکت و مخارج الطاقه مراد باشد دست نهد ای برادر اگر
فهم ار مغار کم کنم تا مبتر شود بدانی که زمین و آسمان بمنزله یک جزات ذی حیات
و کل جهان یک جزات شبیک یکدیگرند و همه بهم متعلق همچو اعضای واحد که بعضی
از نو بر ست و بعضی از نو را و اثر بن واصل کما قال سبحانه یعلم ما یلج فی الارض
وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها ای برادر و این شناخت تا او هم
کرده کار شناخت باید مضطر ساز در اقرار بصانعی حکیم که این کثرت را انتظام
واحد بخشید و هر چیز را بجای خود بداشته مگر آنکس که مزاج فطرتش او بگشته باشد
و دل شده کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران آن تفکر که یک ساعت تفکر
او بهتر است از عبادت شصت سال چنین تفکرات نه تفکر در ذات خداوند تفکر
در عالم من حیث هو هو لا من حیث انه آیة چنانکه تفکر در آیات بهتر است از عبادت
شصت سال تفکر در ذات بدتر است از معصیت شصت سال و تفکر فلاسفه در عالم از آن
روست که آیة خداست بلکه بر وجهیست که معارفت از خدای بر انکه تفکر همت استخراج
اسباب علل است انقیاد استشعار اجمالی که عوام راهست نیست بلکه غرض جمله ابنا
تثبتها چنانچه از زلزله و رعد و برق عامه را استشعار عظمت و ترس حق تعالی
لاحق شود که فلاسفه که تامل در علل کرده اند ایشان مستولیست بعلم آثار علل کرده
آن نخود نیابند ومحرف فلاسفه این دو تفکرات مذموم پس بدترین خلایق
ایشانند و اتباع ضلال ایشان والله العاصم والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله قطب بن محيى

الى الاخ الاعز الامير غياث الدين محمد وفقه الله لسلامة الدين وعافية الدنيا
واستقامة الامر اما بعد دلم گرفته میکند که از غمهای جهان آسوده باشد و از
هرچه ما اغتشا ... که خدای عز وجل نا بل در حکمت او خللی و دیگر ایذای کرم
چندان خدای بکسی دل شان نگیرد ... صورت خواهد بست و مراتع
چگونه رتقع خواهد شد سوخت دلم در غم ... من سوختم کریم ای برادر
گویم که شوق صفای عالم ارواح دلم را چه افکار میدارد هم آنست که از
جان تو چالاک کن و حرف ما مطلع ... که مرا چه گونه میکند واز فسحت وافتاد
بقطره دمی آید خواهم که در ساعة ... باز از اندیشه می آید که
دانی که بانه هیچ از این اندیشه انتی و دودی بر میخیزد که تمام بخواهد سوخت در
میان این انقباض و انبساط مستقبل دم در ... با وی ... انا الى
... وحرفی الى الله والسلم علیک وعلی الاخوان اجمعین ورحمة الله وبرکاته
اخوان ظاهر او باطنا در صحبت شیخ محمود ... تفصیل اعلام کند ... والسلم

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله قطب بن محيى

الى ولدی في الله الامير عماد الملة والدين جعفر ... جعفر الطيار ... گردد
... اما بعد رسول الله صلعم فرمود من ساوی يوماه فهو مغبون ... مباد
... که ازیشان ... بیرون ... وخی
اگر ... الی الله ... آب ... از کار
... شود ... سلطان ...
من ... که ... کرد ... که ... سفید
او ... گفت ... جدا کن که مرا کار است

... بیخ درختا اندیشه می باید کرد ... قطع کند ...
... عقل ... چون ... از ... که او از ... شد ... چون
دست ... ای ولی ... اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ...
... ایشان ... کرد ...
حال پیش آمد اگر بماند ... که روی نموده پیش بود ... آن ... که
ایشان ... کرد اما اگر کسی تنها ... ایشان
کرد برای آنکه آن احوالی که ... چنان ... که ... میکرد ... پیش ... آید
غرض که ... این ... از خدای عز وجل که روی ... جاعلی ...
را که چنین ... پیش ... اند ... که ... باشند که ... که
پیش آمد از ... ضایع نکند ... شیاطین بیرون ... ایشان
... نکرده اند که اگر ... ای ولی من ... چنین ...
و اکنون ... اند و ... که ای ... جدا از این ...
پس صبر کنند ... شبهات شما را ... برکنند
که حقیقت هر چیز ... معلوم شود صبر کنند وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا
لما صبروا وكانوا باياتنا يوقنون ای ولی من خواهم که ...
... کتاب ... ای ولی من خواهم که قطعه آتش ...
که هر که با او ... شود ... تا رخندان ... کند ...
... کند ای ولی من ... کل ... بود ... که میکرد
مفید ... علاج او ... کفت ... من ...
... دیگر کل ... مرض ... که ...
... جاز ... ای ولی من باید که صلاح ...

وگاه خود چنان باشد که شیطان از زمرهٔ القای شبهات نباشد و از وی چنان گردد
که سایر انس و جان میگویند ای علی من سألک کرده و گاه خود متمکن شده شیطان
بری تر دیک میشود مصروع میکرد و شیاطین جوا جمع میشوند و می پرسند که او
را چه افتاده میگویند آدمیش گرفته چنانچه مصروع را انس گویند جنیش گرفته
جعلک الله ولو من اولیائک واعطاک ما اعطی اولیائه والصدیقین من
عباده ولحق الوصیة ان لا ترکن الی الذین ظلموا فتمسک النار ولا تجالس الفاسقین
المعرضین ولا یستمع **بسم الله الرحمن الرحیم** الی اشارات الحدیث والسلم
ز عبد الله قطب بن محیی الی ولده [illegible] الله و حبیبی الامیر عماد الملة والدنیا
جعفر **اما بعد** اتباع هوا دیگر است و مغلوب هوا بودن دیگر اتباع هوا آنست که
بمقتضای آن عمل کند [illegible] مستعملا راضیا منشرحا و مؤمن را [illegible] حاجت
که این صفت کفار است که رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها و صفت الحال [illegible]
واخلد الی الارض واتبع هواه و بیان [illegible] حال ایشان و مغلوب هوا بودن
آنست که [illegible] منشرح نباشد بمقتضی آن ولیکن از [illegible] و منازعات [illegible]
تا مجبور شود بسوی او با اظهار ملامت و سرکوب که از نفس [illegible]
ضعفای مؤمنان [illegible] که [illegible] شود و اصحاب نفس لوامه که اکابر [illegible]
مطلق [illegible] بودی [illegible] باشد [illegible]
مصطفین [illegible] اند و اگر چه این پایه [illegible] اصل [illegible]
از نظر [illegible] خفیف [illegible] و فی الحقیقه [illegible] عظیم [illegible]
که مغلوب [illegible] شهوات باشد [illegible] الا [illegible]
در جزئیات و اعراض از تامل در کلیات برای آنکه چون دل از کلیات
فارغ شد بجزئیات مشغول میشود و اندیشهای جزوی مبادی شهوات

و مقوی جانب [illegible] چنانچه اندیشهای کلی مبادی قطع شهوات و مقوی جانب
ملکیت و آنچه در قرآن مجید ارشاد بتامل در آیات کما فی قوله تعالی ان فی خلق
السموات والارض لآیة وفی انفسکم من الآیات برای همین است تا شخص [illegible]
بعالم اعلی ارتقا کند مثلا تامل کند در کار آسمان و زمین که چنین جرمی عظیم
محیط [illegible] کواکب و انتظام [illegible] وهو الشمس و اعراضها
عن [illegible] در روش [illegible] فی قصور و فتور این روش و گردش [illegible]
[illegible] باشد آیا آن غایت کرده در گردش آسمانست [illegible] خواهد بود آن
غایت [illegible] حرکات [illegible] که عاقل [illegible] حرکات [illegible]
مضطرب [illegible] حرکات کلیه منتظم [illegible]
غایتی دانند و او را [illegible] عبث و باطل سبحانک ما خلقت هذا باطلا و قال الله تعالی
وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا بالحق ولکن
اکثرهم لا یعلمون و چون تامل در کار آسمان کرد از همین تامل [illegible] که ذات
آدمی [illegible] ارضی و کلیت [illegible] جزوی که [illegible] ارضی بودی [illegible]
را از آسمان دریافتی [illegible] حیوانات [illegible] حیران [illegible]
[illegible] آسمانست که اگر [illegible] خالی [illegible]
[illegible] کلیه [illegible] کرد [illegible] یوسف علیه
السلام [illegible] الصالحین [illegible] توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم رفیق اعلی فرموده [illegible]
حیوانات [illegible] کلیات [illegible] کاس الکرام
نصیب [illegible] زمین [illegible] الوان [illegible] درختان [illegible]
حسنات [illegible] باشد [illegible]

او از آفت و آن خانه که در انارات که طعم منفعت و در آفت همچون چه دین
خانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن خوان طعام خوردی انجا که گفته
ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی کسی اگر بچنان خوان امکان رسیدن باشد این
نسبت بی ظلم که بر خود کرده باشند که فمنهم ظالم لنفسه بیت دلا یک دم رها کن آب
و گل را ش صلای عشق درده جان و دل را ش تا چند بر این جیفت بوبال بیاید
کز راه آسمان پیش گیر نا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود انا اطرق السماء اعرف من
طرق الارض اگر زمین جایت دیدی و اگر خواب کار چنین کردی و اکنون کار دیگر آن
سبحان الله از که ادمی را دل بنگیرد سی سال در جهان بسر برد و بر جهان جست
اگر بیست سال بسر می برد همین است و میراث و همین بیت اگر صد سال ماند و
گر یکی روز ش همان دو روز و همان دو روز همان روز ش عارفان طی بی جزان طور
بید هذا اخر لکل جدید لذة مذ فهم دست بران که بر جز لا شما که بیکرنید دنا
طور نگار بیست و پوست جدید بر جدید بات بیت همان نقص فتد و نو
جمال ش تا ذنوب دیدن فرو میرد هلال ش و منها تمام البیاض لرغم المقال و السلم و آله

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی الاخوان الاهلین التایبین اما بعد ادمی باید که چندان ذکر خدای عز
و جل و فنا الرامل گوید که مستهتر گردد ان ذکر خدا بخوان ذکر حاجتی شود و بیان او
و حوادث این جهان و جند بیان او و سهام انقلابات دنیا و مصایب آن نجا
اثر آنها با او [illegible] احساس نکند از فرط اشتهار و استغراق در ذکر و فقد و
فی الخبر اذکروا الله حتی یقال انه مجنون ای اخوان باز گشت آدمی با عالم اطلب باید
که جنسیت و مناسبت آن پیدا کند تا با انجا رود و مونس باشد بیت با این یار خوی
کن تا بو برد ش و در خفاش ببانی نبی فروز ش و مناسبت آن بدوام ذکر آن حاصل

کرده اند که خدا و فنا دنیا شاید چنانچه مردمان دیوانه دنیا اند شما دیوانه خدای
باشید به عز درشان امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که مسی من فی ذات الله بیت
آن بود مرد عقل دور اندیش را ش بعد از این دیوانه سازم خویش را ش جمع آمد و اد خود را فی
فکر بر این اثر بشتابید تا هستی ایشان در هستی ذکر سوخته شود تا ذکر متصرف
ایشان باشد نه ایشان متصرف ذکر ای اخوان چون شما بیدانید که این دنیا با شما نماند
و نعود بث بشما خواهد کرد چه در وفای او عمر بسر می برید با بیوفایان وفا کردن خود
ستمت دل ان فخالی کنید و از مهر او بکسلید نوحات که داخل فو امیش خواهید
شد که کی از شما نام برخوشان نه هد که این دو روز بیشتر باش چه غم از این جا
کسی که جدید و در بغولها افتید که کی از شما با دنیا در حکم که این دو روز رسیدن آ
و دیوانه اخوان ایا د دیوانه بروزخ افتید که پیش شما میاید و حکم شما بر سر های اخوان
کنید بعقید و بعبادت خدای مشغول شوید اگر روزی دو کرده و نان پاک که بخورد
و آبی سرد بر روی جان چنان دانید که بخدا فیران شما را داده و اندای اخوان از نعمت
که اهل دنیا یکشند محزون و در بدر و بالا بیش جهات که محض نیاز کنند از مبیع بیگرم
چه رنگ کلا بندکه بر جیفه متخلد کرده شد ای اخوان اگر حلاوت طاعت و ذکر
بچشید آنگاه بدانید که حلاوت چیست و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون و السلام
علی الاخوان و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

سلام الله و رحمته علی امرء الاخوان الاهلین اما بعد دنیا آمده ام یاد ما
شاید برای اگر بس فتاد و بی وفا است هر آینه پی باری دیگر بیاید که جفت برای انکه
نی که بس نسبوا انه بود چه او بیش او انجه محنات و چون نا تن بیکنیم محتاج بار دگر
نباید بود ای وبلخاب خویش همراه نبایا بر منعیق شد که … نیاید برادی
کبره و فنای ساز خدای عز و جل بیت پیوحل از مهر او بود انجم بخت او و بخت او برها

وهر آینه در مقام تخلق باخلاق الله برخوردار شود و در بیان ازلی و ابدی راه یابد و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم محمد آدم من عبد الله قطب بن محیی

ان ولدی فی الله الامیر جمال الدین الشیخ محمد و من معه فی شیراز من الاخوان الاجلین سلام
علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد چون آدمی بخواب رود و بیهوش شود و از خود غافل شود
سخن مجلست بیداری که بخواب نبود و زرق کرده و در بیخبری که خبر نشود و فهم که
او را و نباید تا چون آدمی بخواب رود آن بیداری بخاطر او باشد و چون بیدار آن زمان
فارغ شود و ضابط معنا او و حافظ از ما مکان او باشد و چون از خود غافل شود
شود آن چنین خاطر و ناظر او باشد و چون در خود آن قوی جای بحال او باشد و بار او
باز رسد نه بچو در کار او بتحقیق و در بحر لطف خود ما را تربیت بفرما بچون ما دا
و حشو بوی بنماید و بلطف او ما را انس میبخشد چون نقش ما بر ما طغیان میکند
بر هیبت قهر او با کوشمال میدهد تا با جای خود می نشیند و بسته خاطرهای ما که کرد
ما را آرزمایش کند و اینچه در وقت ما است بلطایف حکمت مشغول کرده سرهی بار زنده بود
میوه و آدمی در بیغولها و مخارستانها عجایب افکند و اشکال جبروت و ابنیا
و در رهای غیب بر او بگشاید و اینهمه هر کس را واقع باشد اما عارفان صاحب
کرجهت که با ایشان جاری بیشود و صاحب بد و بار زده باشند و طفل و محض
شاید بشر باشد که جیبت و کیفیت و بحاث و چرا سخن قلیل ایشان باشد و اقتصار
دلیل و منازل اخوان و سالکان از غنی باشد که چون آدمی را دهشکایی شد باید قصد
و قرش قوتش بکار و در بوستانها را و وارد کرده آنها اشکال جبروت اکر بینند
و پای جار ده بحفظ خوبش از آن برسد و ایجیر و ثبات از آن ناشکر کرده و اوراد در
خویش بجارزد و ابچون از ظلمات ایشان او را در خیل افتد در خلوت خاص
که هیچکس او را بدان بخار زند نیم مقیم کرده و اکر شیدههد قادر قلیل خطر و چون آن بی

در کشاد نمایند و اشخاص لطایف و الطاف و عطایا پدید آید باید که چنانچه خود
صورت اقبل از آن که فهم بکوبد و خود را انکار هلاک و چون چنین کنند آن اشخاص
عالم جمال ادبی انس گیرند و نقاب از رخسار بگشایند و بر القای خود متمتع دارند
و اکر در ایشان کریزد خود را از وی پوشیده دارند و بخط قلیل یاد کرده حاصل جهاد
اشکال جبروت تقتضی هیبت از کسی که از ایشان بهره مانس گرفتن از کسی که با ایشان
انس گیرد و نهاد و اشکال جمال انس گرفتن است با کسی که از ایشان بهره رسید
از کسی که با ایشان انس گیرد حاصل الکلام آنکه چون بلا روی نماید از آن نباید
گریخت و چون خوشی روی نماید در آن نباید آویخت که بلا چون از آن گریزند با
خوشی شود و خوشی چون در آن آویزند بلا گردد والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولدی فی الله الامیر جمال الملة والدین الشیخ محمد ابو الاخوان والی ولدی فی الله امیر
الافضل الملة والدین محمد اما بعد خدای عز و جل بعد انبیا قسم مرکب بفرستاد
ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع و از آن هیبتی و ترسی عجب بر من بنشیند
و یقین میدانم که از عذاب او اصل که از جای حرب بگریزد که از هیچ سو
و مانع نیست اکنون آدمی ضعیف چه چاره سازد چه تدبیر کند و روی بکجا نهد از
پیش کریزد بکجا کریزد چون خدای در همه جهات و امر خدای از همه سو محیط است
آهنگ بتن کار فرماید کرد که او را سلطان سازند تا خلاص یابند که هیچ تدبیر دیگر
بهتر از بندگی و استسلام نباید بود زانکه پیت تیغ بهر اوستاد اگر بر نیست
شاید که ممکن باشد و در تیغ بت نفس که خود را بر سر نهاد و نامراد شد امر خدا را
خاضع میشود و هرچه که خدای بگوید چنان میکند چه او این هنگام دلک
و لا استحاله قوتی در خود نیابد که جمع با آن کند چندان قوت بری کار

کرده که یکجا در ساقط و متلاشی هرچند کشش میراند میرود اما نفس که بخویش
ناظرست و برای خود معجب و خود را جای میداند و وقتی امری می‌شناسد برای خود
تدبیری بکند و بیش و بیش کارها می‌اندیشد زمانی فکر و فهم میکند زمانی اندیشه
میکند زمانی این زمان آن از خدای کریم رسید بعرض نفس میرساند تا اگر
امضا فرماید بجای آورد والا امر را چون خود باز کرده اند و او این میرسد که امر خدای
موقوف دارد در خلف باب و استیذان از نفس کند تا اگر اذن دهد او را باز دهد
والا باز فرستد چون نفس خود میترسد یاد کند تا شر او نفس بکند و در دوزخ
در رسد و ما ملک یوم الدین حکم خویش براند فالیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومنا
نفس را خوار و ذلیل جای باز باید گذاشت که تا امر رب اکرم بیند و اهل [illegible]
و نفس معرض و تن و جان و اول و آخر فدای امر رب و درکار رب کند عام و ذکر
ابتنات الجهاد امر رب نکند و هیچ خود را انه بیند تکبر و بالکلیه خود را استهلاک
در امر رب ساز تا چون روز رب برسد والیوم کله لله الطاف خویش از ابتا [illegible]
نماید که من کان لله کان الله له و همان جا متاخان که رد این کار استوار بیند و
در آید تا باوج سعادت در آید والله المسئول لاغاثتکم والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم از عبدالله قطب بن محیی

الی ولی فی الله الامیر عبد [illegible] الله الشیخ محمد و ولی فی الله الامیر افضل الدین
محمد کان الله فی الدارین لهما اما بعد بشارت باد بنده مؤمن را که خدای عز و جل
او را در جهان نماز ان سرگردان کرده که او را از خود را از مؤمن [illegible]
کرده تا دل هیچ تهد و معنی ارض مستقر نباشد چه دانسته که عذاب او و آرام
نازلست و اگر مؤمن را در ارض مستقری باشد عذاب او بوی برد و او را فکر [illegible] اما
چنانکه مراد از ارض مستقری جنت عذاب درجت و هیچ جا سرگردان باشد تا [illegible]

و مرا انجا باز جهت بای عذاب بخوش [illegible] از تکاپوی تا ذات که مؤمن را در جهان بنا [illegible]
اگر کدام زمین [illegible] دل مؤمنان در لامکان فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر اگر جای لامکان را [illegible] که جهت در کجا جهت خود را ایمن مؤمن [illegible]
رسانند بجهات لامکان در کدام مکان توان یافت و چه جهت در کدام جهت توان رسید
روی با ابناء دنیا نکرد میشد اما در بیابی هر یکی از ایشان در کشش معلق از ارض بایی
اخلاء دسوی [illegible] کرده و هوای خاص او را فوق گرفته تا از قلعه احفر در جهان و مکان
بس مرید دار هر کس که نشان بی جهت تا بسر او برد بسوی او تا ز واو [illegible] کبر
مراد و خویش او محیط [illegible] نهاد که کرد مؤمن بکرد که فهم بصیرت او تا شاهی باشد
و شعاع بحوالی ابد [illegible] که کرد تا شاهی توانی بیامدم چند [illegible] چون
در [illegible] دریا [illegible] و نرسید با شی نهاد که بر امواج [illegible] مؤمن می‌کرد
کنارهی [illegible] گم شدن قطره در دریا تا انکه روی خود را از نمی [illegible]
چو قطره [illegible] در او [illegible] دریا [illegible] جان مؤمن بمثابه القانطة
در رحم نطفه چون [illegible] جدا شد در مقر خود قرار گرفت علم ادمی از ان منقطع شد
اما مراقبه عاملان الهی و عمل ابدی [illegible] از ان منقطع نشد تا [illegible]
ان دستکاری [illegible] که صورت [illegible]
شود حال عمل بعینه چنین است ما تقرب من قبل الا الله [illegible] عند وفی الخبر [illegible]
بعدل ثمرة من کسب طیب ولا یقبل الله الا الطیب فان الله یتقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها
کما یربی احدکم فلوه حتی یکون مثل الجبل قوله [illegible] فلو [illegible] ولد الفرس
و مراد [illegible] اعطاء قوت ثمرات که مبدأ [illegible] حقیقت که ماده [illegible]
باشد تا انکه [illegible] کان [illegible] اعمال [illegible] در بهشت که [illegible]
ابراهیم لیلة اسری بی فقال یا محمد اقرأ امتک منی السلام واخبرهم ان الجنة طیبة التربة

عذبة الماء وانها قيعان وان غراسها سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
اما احجار واشيائی که از عملی تعلق بدل دارد سکون شود به احجار واشيائی که از مساجد
که تعلق بکل دارد سکون شود نماز خانه نفلم فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين جزاء بما
كانوا يعملون اگر چه از رونق و طراوت و حسن نظر و لطافت بکر که ساختها اکل
ماندهم از بر توئيت که از ان ساختهای بر ایشان افتاده بیت با شما و بر شما اندر دولت
مکر لطف او برون آب کلات و برای جزئی از ان زینت طیبه و بناء عذبات که با
کل جهان آمیخته و کروبی که از ان خاک مشکبو همه این بنا تین ... و لم ابرح
چنانا نعمت معلوم کرده و باز داشت باید که اقدام در اقدام بر طاعات استوار دارد
و هر طاعت که پوشیده تر باشد از بعضا مر چنان دیدم او بر آن رونق تر و دل ...
ان بستواد تو برای انجه چون ان طاعت باز دید میشود چو زینت پوشیده از انظار عمل
پوشیده بمناسبت پوشیدکی او فوز ات مان انجا بحر بصری گفت در تفسیر که
فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين اخفي قوم عملا ما لم تر عين ولم يخطر على قلب
بشر پس اول چیزی که وصیت ولیم بیان میشود از طاعات دو طاعة پوشیده است
که کمتر متکی در شان او نازل شده یکی بیخواستن شب برای نماز و دعا که تتجافى
جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا دوم صدقه پوشیده که و مما رزقناهم
ينفقون و اگر چه بصریح در انجا قید اخفا و لحظ کرده اما از تعقيب این بفلا تعلم
نفس ما اخفي لهم من قرة اعين بر انکه ملحوظ معلوم است که وان تخفوها و تؤتوها
الفقراء فهو خير لكم اظهار این فهم میشود و اینجا دو باب می نویسیم و ابی ...

باب اول در ترغیب بخواستن شب برای نماز و دعا و لیم اکرمک الله باید که
التزام برخاستن شب کند التزامی چنان که بعضی از ائمه هدی او را از آن باز داشتی
دستان از نماز ... عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم عجب ربنا من رجلين رجل ثار عن

وطاءه ولحافه من بين حيه واهله الى صلاته رغبة فيما عندي وشفقة مما عندي
ورجل غزا في سبيل الله فانهزم فعلم ما عليه في الفرار وما له في الرجوع فرجع حتى
اهريق دمه رغبة فيما عندي ورهبة مما عندي و اوقات بيدار شب ...
فمن كند بلك هم نماز كند بخشوع وخضوع وجمع قلب كه ان ناشئة الليل هي
اشد وطاء واقوم قيلا انقعد اكه ميسر شود كه فاقرؤا ما تيسر منه و اكمل ان دوازده
ركعت دو ركعت اول سبك گذارد و دو دوم نهايت دراز بعد از ان ...
كذا ... چنانكه نقل رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم چنين ثابت شده عن زيد بن
خالد الجهني انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلعم الليلة فصلى ركعتين خفيفتين
ثم صلى ركعتين طويلتين طويلتين طويلتين ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما
ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما ثم اوتر فذلك ثلث عشرة ركعة رواه مسلم
و بك هم استغفار كند براي مطلق ذنوب و براي ذنوب مخصوصه كه انجوده شده
كه سحر با استغفار خصوصيتي هست لقوله تعالى وبالاسحار هم يستغفرون و بك
هم دعا كند براي حاجات خود و برادران و دوستان خود عموما و خصوصا و ا
ينا اهنالك و ديگر استغفار و دعا بطريق مناجات كند بجو ... كه ... فهم
نحن ... كه انا جليس من ذكرني ... انكه بسبيل تلاوت بر زبان براند و اگر دلش با
مناجات حاضر نشود و دوستان تلاوت آن باز ندارد كه ان تدارك فضيلت ...
خالي نيست و بك هم ديگر تلاوت كلام الله كند با تدبر و تعظيم و استغفار و دعا
اگر ميسر كند شايد و اگر در خلال تهجد كند و اعقاب تسليمات شايد و اگر در بعض
ركعات كند و عقب آن استغفار خواهد كرد آيتي كه مرتبطه استغفار است خواند
و اولى ان دو ركعت خفيفه اولى است و آيات مناسب استغفار يكي اين ... ولو
انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك ... الله توابا رحيما و دوم ومن يعمل سوء ... الله غفورا رحيما

سیوم والذین اذا فعلوا فاحشة الی وهم یعلمون واکر این دو رکعت خوانده
یک در رکعتی شاید و چون برای تهجد برخیزد خواتیم سوره آل عمران بخواند که در
احادیث چنین ثابت شده عن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونة لیلة والنبی صلعم
عندها فتحدث رسول الله صلعم مع اهله ساعة ثم رقد فلما کان ثلث اللیل الاخر قعد
بعض فقعد فنظر الی السماء فقرأ ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
لایات لاولی الالباب حتی ختم السورة ثم قام الی القربة الحدیث و چنین دانکه
آدمی گناه کارات و بناء کار او باستغفار و استعذارات و ساعتی ان
آخر شب که سحر نام دارد برای آنکه روز بکار دنیا مشغول است و شب بخواب و آن
نیز از نیمه کار دنیاست برای آنکه قوت کارات که خواب آورد و بخواب شد از
میشود سحر آنکه از کار دنیا و آخرت برای کار دنیات که خواب فارغ شده کار د
نام کنار رده این ساعتی است خالی که نه کار اندنیاست آن ساعتی است اخروی الهی
در آن باخدای عز و جل بپردازد ساعت افتد قال رسول الله صلعم ینزل ربنا تبارک
وتعالی الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الاخر فیقول من یدعونی فاستجیب له
من یسألنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له ثم یبسط یدیه فیقول من یقرض غیر ظلوم
حتی ینفجر الفجر رواه مسلم چنانچه در هر ماهی یک روز الهی باشد و در هر جمعه قطعه
الهی باشد و در هر شبانروزی ساعتی الهی باشد تا انسحر است و ساعت اجابت دعا
آن باشد عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان فی اللیل لساعة لا یوافقها
رجل مسلم یسأل الله خیرا من امر الدنیا والاخرة الا اعطاه ایاه وذلک کل لیلة رواه
مسلم هر کس که درجات دنیا اناماتا نوعی فوت شود در وقت قیامت او دارد وقت
آن ناشی باشد که بفوت هیچ جز جبران ناسف نشود و آدمی هر خطا که کرده روز
کرده باشد چون سحر برخیزد و عذر خواهی و استغفار بنماید دامن خود پاک کرده باشد

وابتدا

وابتدا خانه روزی دیگر باشد اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات
یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین و این سخن برای آنکه اعتماد این دو وقت خودرا از
گناه پاک شمارد چنین کسی از قاعده نسیه برای کسی است که بنادانی گناه و بنیاد شد و پشیمان
و نادم باشد چنان که گوید این عذر خواهی ولکلها بسنکی و سر بندگی تقدیم کند پدید
آید بفضل الله تعالی باب دویم در ترغیب بصدقه لاسیما صدقه پنهان و قال الله
تعالی ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ولیعلم
ان الله تصدق با صدقه سیف نهم سنعل دارد هر که در ... صدقه دهد تا قل
اوکثر و صدقه ناکرده آدمی برای آنکه تمام آدمی در معرض خطا و آفات و افات
سهام قضاست و او مدخل قضا نیست آنکه شاید آدمی که او را بکیرد صدقه دافع
ذات البسری مدخل القضا است بنیاد خاک برکرد و اثر بحیط صدقه چون
دست متصدق افتاد است زود تا انجا که مدخل من القضاءات و در آن بحر نشیند
بر غیر دفع سو القضاء صدقات و در قایده در این تقع بیش دارد قال رسول الله
صلعم ان البلاء یقع مما نزل ومما لم ینزل فعلیکم عباد الله بالدعاء هر که استغفار
آدمی بجا نمی کند توسل بصدقه و در حاجی که خدای تعالی بفضل خود آن
دو باب آنکه بر شما اند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم ان شان ناخذه حدیث
وصیت معاذ الا ادلک علی ابواب الخیر الصوم جنة والصدقة تطفی الخطیئة کما تطفی
الماء النار وصلوة الرجل فی جوف اللیل ثم تلا تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم
خوفا وطمعا حتی بلغ یعملون بر این و باب ثالث باز بود در ترغیب صوم بتکمیل
الارکان در رمضان طاعات باذن الله تعالی باب سیوم در ترغیب بصوم و قال النبی
ان الله ابیکما از روز سنت خود تعالی نگذارد اگر چه در هفته یکروز باشد
تا هر کرو در که روزه آید صمدیت وفی الحدیث القدسی الصوم لی وانا اجزی به

چون آدمی بندهٔ خدای عز و جل است نشاید که از آن صفت چیزی با وی باشد و ام
ما انجوان از شوار شناخت **چ** مرا کوی اکر کشنه خداکار دار یله خدای عز
دانم و کسی که بکه چون صوم آن صفت نیست آدمی در صفت کرد از اهل آن و در
ان جاء الله باید که طعام نخورد بر آنکه طعام بهشت از برای نفوس مومنان است
کرو فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین حقیقت ایشان از بهشت است و مثالی
طعام بهشت بر وی نباشد آن خود ایشان را باشد در نفوس خود چنانچه از خبر هو
یطعم ولا یطعم اشارت چون یک بکری از خبر حقیقت ایشان باشد لقای ربنا بیاشت
لا غیر و اشارت بذکر حظ ایشان است خود بحدیث آمد للصائم فرحتان فرحة عند لقاء
ربه و فرحة عند افطاره فرحه فطر حظ نفس باشد و فرحه لقا حظ حقیقت والله اعلم
بالصواب **باب چهارم** در شش طاعات ولیم ابرع الله اوراد نماز خفتن و صبحی
که در الحادیث ثابت شده و در جزوی عزم بر پای اخلاص جمیع کشتنات بعد ازین
مربوک نماز جهد کند که بتلاوت آن قناعت نکند بلکه دل حاضر دارد و در سبیل
ذکر و مناجات خدا را باشد و اکر دل حاضر نشود ترک آن نکند کما سبق فی
مناجات القبل و با نوافل ادعیه نوبه باشد که کوید نعارف در ان بکوید و بج
که جای بر او قرا کیرد ضبط ما بین الاشراقین و ما بین العشائین نوبت نکهدارد
اکر مشارک باید بتلاوت وصل کند و الا با نجا بر اشد بر او از آمدن و ذکر و تسبیح
با صلوة بین العشائین کما صلوة الاوابین کند و آن را نه دوازده رکعت یا بیست در
رکعت و در هر قران فراموش کند صیانة للحفظ و ابتغاء للاجر و قیاما بالذکر و ا
لاولیاء الفکر و نماز اشراق و چاشت و اوابین بلا عذر ترک نماز و در هر باب
ترک کند و فیض ترک کند بی عذری ساهیا نباید و لو فی السفر ساعی باشد در اداء فرا
در اوائل وقت و جماعت و در مسجد و بجوی طریقهٔ سنت ترک کند بعد مغرب دو صلوة

از طول و اوساط و قصار مفصل بخواند و قرآن ختم در اندو دارد و هم خال هلم
در آن نکند که ان صلوة الهی مستقبل است و نه بدل است بجای مغرب کرد و نه قضای آن
اکر و قوف بر اشباه و امثال باشد با عزائم فرائض نماز در آن واقع شود و الا ستر
آن را بکنارد و استغفار تجدید بقیام لیل بتقلیل طعام شب و اکر قیام در وصل نماز کند
و قصد خوابکاه کند که در وحشت آن مستحب میشود تمام اوقات منام و در سحر دو
با و صفای دل بدخل تمام دارد و چون از فاسق قیام اطاعت کرد بر پای بخری که از
خدای عز و جل لباس لباس تقوی کند بر پای بخرد و از سخط خدای عز و جل ایمن
بنیاد علی تقوی من الله و رضوان و بدانکه چنانچه اعمال صالحه در میقات نفخ
روح در او باری میشود عمل سیئه نزد نفخ روح در او با ماری میشود که کتاب
هست که کسی روح الله صلعم ابلیس کرد که چون بمرده خواستند نزم شود و انا
با استغراق چند خواستند نرم شد بمری سیاه بود در حال نرم کشتن خود را هلاک
کرد مثل اعمال سیئه مثل همان استخوانست هر آنکه کرد و از عملی که چون نرم در شنو
باشد بخار در حدیث آمده که من آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته مثل له ماله یوم القیمة
شجاعا اقرع له زبیبتان یطوقه یوم القیامة ثم یاخذ بلهزمتیه یعنی شدقیه ثم یقول انا مالك
انا کنزك ثم تلا و لا یحسبن الذین یبخلون الآیة ذکر ابواب طاعت اشتی سانیم بکر
ابواب تقوی و حقیقت تقوی و قایه نفس است از محارم و محارم حرم خدای عز و جل
کما ورد فی الخبر الا و ان لکل ملك حمی الا و ان حمی الله محارمه و محل استناد رب
عز و جل و عباد اکر دست عز و جل عبد را چند که مشارکت با او بچریه محل استناد و
بر انجنس آن کهی به مراد آن باید که حلم خدای عز و جل صار فی صانع آن باشد فان
المامون الحلم جنس الملوك الا فی ثلثه فادح فی ذلك و متعرض لحرمه و بنازع فی نفس
و فی الحدیث انجیبون من غیرة سعد و الله لانا اغیر منه و الله اغیر منی و من اجل

غیرت الله حرّم الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولیتم اینم الله بدانکه خدا را عزّ وجلّ
انوار کونا کونست وهر نوعی را حکمتست جداکانه بعضی انوار ظاهر است وبعضی انوار
مستور چنانکه در آدمی چیزی باشد که از همه پوشیده ندارد مثل رنگ
وقدم وچیزی باشد که پوشیده دارد اما از مبالغه ماسوی مذکورات واز جمیع
اجزای داخله نیست در متعلقات خارجه مثل ابن عم باشد مثلا عبد خود را مستور
ندارد وزوجه خود را البته مستور دارد واَمَه خود را مستور دارد اما از زنان اجنبی
همچنین عمل آدمی در حق انوار ومعانی وامور الهیت مختلف باشد وآدمی را خدای
عزّ وجلّ از برای خود آفریده که خلقت الاکوان لاجل الانسان وانسان را برای خود
وعبودیت او را مقابل ربوبیت خود ساخته واو را جهان برای تعلّم آداب عبودیت
ومعاملات با حضرت فرستاده همچون طفل که بمکتب فرستند وفا کرده نمود از آن
خدا آفریده واو را سرانجام اموال داده ودوری با آن کرده تا که بمعامله با آن
با حق وامور حق با مرتبه وفا کرد حق او همچون را بعض باشد که مرکب های ملک وهراد
رسانیدن چون در انوار الهیة بعضی هست که تند رجوع عبد بمرتبه اختلاط در محل
مقرّبین وبعضی بین او را داده تا نظر در آن کردن در وصف حمله عرش آمده وکیلا
واحد منهم اربعة اجنحة اما جناحان فعلی وجهه مخافة ان ینظر الی العرش فیصعق واما
جناحان فیهفّ بها الطیف سرعة البرق وبعضی هست که حال ان بر خلق آن
خدای عزّ وجلّ در حیات دنیا محرم وغیر محرم آفریده احکام دیت وعمر وخانه در
ان انوار پوشیده آفریده وآیات انوار پوشیده اند وما سوی عبادت اضافه ان انوار غیرت
آفریده وآیات ان اند ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون احتجاجات انغمر وغیر
محرم آن خود بالذات بعید النسبة از تیه عزّ وجلّ ما للتراب ورب الارباب وشیی
از ان محل ابن نار که عمل ستنادی شد عزّ وجلّ اما آیات الهیة ان انواع

رتبا عزّ وجلّ وشان الهی بر ایشانست وچون بانها نام آنها ساخته شده آیات
آنها باشد حکم غیرت نیز با نها منحی شده چه غیور نیز چند که ان افراد و سایر
حرمات وافتد وقطع نظر از این چون دنیا دار اکتساب ودار آخرت محض
نمارد از ملکات الا انچه در دنیا اکتساب نموده وان نظر در اشخاص که آیات انوار
محجوب الهیة اند در آخرت که سرکار با الله والهیات افتاد وپوشیده این الجنس شی
آید وعدو جا دار انوار الهیة نمود در آید شد وحظ ونجال وهر حال بهمان حادث
مکتسب از ان انوار دیدن فرو نبکیرد چون امر قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم بمحل
امتثال رسانیدند وملکه این صبر وصرف کسب نکرده وبانها انبلا برسیدند وآنکه
هیچکس مثل او نیستو انکرف وهیچ چیز صارف ومانع ان نیست شد برای انکه
انوار محجوب چاوشان غیرت الله که پادشاه سلطان غیرت با خود قرین دارند که هم
دیده کرباشان نگرد از سر برکشید که دستار قریب بالابصار مثل آدمی غیر
مثل آکمه است که چشم از نبات کان فرو نکیرد چون بر عادت در ومستمر مستقر
باشد کاه وابن زوجه بنت مالک دست دهد ودید مرا آن ایکه بر بنیاد الکمال
اسد وذلک انه کان عبدا فرض لا ینبد سیدی فقال لما یسار اشرب من هذا الماء
والمعد فی ظل الاشجار والباک وبنات الاحرار فلم ینزجر فذهب الی نفسها فلما
کشف عمدت الی ذکر فضا رمثل النساء واللین الرقیق وخدای عزّ وجلّ نقد هم
این انکار کرده از ان انکه با صیاد دارد ویحذرکم الله نفسه والله رءوف بالعباد
در مخزن امور است کا با کم والنظر الی المردان فانهم لنا کلون الشهوة مرادت
نو دیدار انوار مظاهر که آدمی را اذن ادراک آن نیست در آخرت اگر در دنیا
از آن فرو نکیرد در آخرت چون آن نیز ابد بهمان عادت ثابت مکتسب و نیز
ان کار چون ان نوعی باشد از انوار غیرت که هزار سر هنگ پیش پیش او رو ندکه هم

دیدن بسوی او نکرد چون دیدن نرگس از چیزی ابد باشد و حصار گل خار شده
نادست هر بی ادب که بسوی او دراز شود بزخم خار پای مال کند و آیا ازین هم دور
دنیا قامت برای سبب صبر جیر و هم شمند بصیر خود را شکستن بکرد مار زخم او
خار جوانست کرد خرمن گل بصیر از اشغال مال بخواهد که شاه سپهر از دو برکی
بهداشت امروز در دام دنیا نگاه توان کرد هیچ با دو سر نظر نباید تا انا آنرا دوز
باید ترسید که جلال و هیبت الهی بخود متصدی اوقات باشد و سرکار با او
افتد خدای تعالی آدمی را نخود و انا آنرا زودی تا شاند یحذرکم الله نفسه والله
رؤف بالعباد سزاوارات که آدمی از غیرت عزت بترسد و بر خود رحم کند امروز
که مشغول ملکه انرونا مکان کتاب یمت شاد اگر کسی در جهان خمر خورده باشد
من حیث هو حرام در جهان آخرت یت اتنوا فاهره دقیقه که نشر بطون اعضا
ان بنت و عجز قوت الهی حاصل بران نتوانند بود تا بر دن خمر بهوا چنان بوز
مانع نیستند امکان تناول در دنیا برای آنکه هر دار شیئی از نجو اوست که
مطلقا حکم و خاصیت او داشته باشد چنانچه صورت پاسبت سنگ را نجو بیدات
کند که کودک بر آن سوار نتواند شد و کمندیا ازان نیابد چنانچه کرم در آخرت چون
دو چادران نه که خمر اثر اوست خمر در ملکه مکتسبه و عادت ثابته آهنگ تناول
آن کند انجا اعیاد او برو و شنید و از صورتشان بر سر او آید انجا بد و خمر جهنم که
خاص خمر ثبت آن ذمها ست او را کاسه کبر که ازان یاد کنید حجی طفل که بر صفت
است که تناول شده باشد بهمان عادت چو دنیا سبب بران سوار عجب یک دست
افتاد و لکن کودک بنا بر عادت در دنیا مثل طفلیست که مادر بمحال شیا با و منابعها
از بعضی نمانده بعضی ولیر نماند تا چربه رخا بدان آن اشیا در بحکم عادت اجرام
و اقدام و اجب علیها و در حجمی مانند شد و دفاع کرده بعجزات شاد صورت ما درآ

کند و با او کویند که این کرم درد کشد است کرد آن بکرد و صورت انار دانت کند
و کویند که این لذت و قوت بخشد تناول لکن در نفس این ماده هیچ انار بر دو اثر نباشد
اما ثبوت ملکه احجام و اقدام مذکور در دو فایده مند افتد چنانچه اودر ثانی الحال
چرا که هر که انجذب فی الواقع منا را است چند ازان احتراز کند بحکم ملکه مکتسبه و عادت ثابته و از
منع محصون نماند و انجذب فی الواقع انار است چند تناول کند و ازان لذت و قوت یابد
مشحون و مشابه اعتقاد با صاحب مشابه کفت نحقیقه کرم پلیدانست کفت حاشا حق شیرین
شیرین بهمه دان پلید نماند که پاک پلید از جهان نبها پاک پلید نبا
پاک برای خود ارکویند پلید حقیقی غشاف که در بحر آمد کو ولوان دل امر غشاوه
بهر فی الدنیا لا بنی اهل الدنیا اما هر کس که در دنیا ازان دو شاکرم نوع مرده
در آن افتاده باشد در پی نجی بیاید در آخرت از غشاف جو در پی نجی پیو غشاف با او کوید
شیرین و خوش بهشت یا از سرا سرای امور این جهان اشباه و اشباح امور آنجهانست قال ابن
عباس لیس فی الدنیا الا الاسما انجا کار آمیزند و انجا کار آمیزند رخ نمود دنیا
صفت که برای صفت آخرت در خط دنیا خط آمیز نمود در صحیفه آخرت نویسند لاجرم
چون از این نشو فارغ شود خط دنیا را خط بر سر کشند و نقش بر ورق ایمان را
فرو پیچند که و شد افکند و و نطوی السما کطی السجل للکتب آنکاه سرکار با حقایق افتد
و هنوز هر نمود را به بیداد ابد هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله ان زبوک که
دو شوخ نماد پاک و پلید و مشابه عجیب و ازین حقیقت حال غافل بود دار مردم آخرت
دانکه شارع چه سیکت قول الله تعالی من قبل فقد جاءت رسل ربنا بالحق و تقوی
مشنو است و اعضا برای آنکه تقوی و فاده نقل ست از محرمات و آثار کار محرمات
اعضاست و ادخل اعضا در این باب عضوات کرد و حدیث کاشارت بان شد که
و من وقی شر لقلقه و قبقبه و ذبذبه فقد وقی پس سه باب تقوی بر تقسیم عدد اعضا

مذکور و آن باب پنجم و ششم و هفتم باشد و انا مکمل الارکان ثانیم یابی در هشتوی نفوذ
و آن باب ثامن باشد باذن الله **باب پنجم** در وقایه لسان وللسان ام اهون از آن
است چنانکه هشدار که از غیبت مبتنا آنست که کسی بقصد تفکه چیزی از حال کسی
باز گوید که چون او بشنود آزرده شود با بد که چون این داعیه در خود یابد فرض کند
که دیگری با او چنان کند بیند که غالبا خود را آن بچگونه بیاید بدحال کسی که خالی غیبت او
بکند مثل آنست پس بپسندد باو آنچه بخود نمی پسندد که هر کس با دو خدای عز و جل
و کیل و کفیلست **بیت** خدای کر پسندم کر دین بکو بر کس مپسند آنچه بخود نپسندی
دوم از هر الجتناب کند که هر ایشان از وجه بر دو وجه هار او شمن باز دو بچط
خدای عز و جل را آورده و در حدیث وارد است که ان العبد لیقول الکلمة لا یقولها
الا لیضحک الناس یهوی بها ابعد من الثریا وان لیزل من لسانه اشد مما یزل
من قدمه سیوم ما لا یعنیه ترک کند یعنی چون سخنی که سود مند باشد بکار دین
یا دنیا گوید و الا صمت اختیار کند که صمت ملاک حکمت و فی الخبر رحم الله عبدا قال
خیرا فغنم او سکت فسلم وقیل من عد کلامه من عمله قل کلامه فیما لا یعنیه عن عقبه
ابن عامر قال لقیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقلت ما النجاة فقال املک علیک
لسانک ولیسعک بیتک وابک علی خطیئتک رواه الترمذی وعن سهل بن سعد
قال قال رسول الله صلعم من یضمن لی ما بین لحییه اضمن له الجنة رواه البخاری
باب ششم در وقایه بطن و شکم را از آنچه چنانکه هشدار که از تناول طعام
حرام و طعام که بشر رو روی بکردن کسی افکند که حاضر کند از راه ضیافت تا نا
باب باشد و اعتماد بر خشنودی صاحب نکند که شاید ناخوش و حرام بوده که در حکایت بعضی
سلف هست که کسی دست برد و چند عدد مویز از پیش او برداشت که تناول کند
دستش گرفت و گفت چرا مویز من مجنبی گفت اعتماد بر دل تو داشتم گفتا ای حق

اعتماد بر دلی بکنی که بیست سر زنش و فقها از فرط احتیاط در این باب گفته اند مهمان
بخادم و غیر خادم نهد و نان برای گربه نه افکند برای آنکه او را آن و بی که
مهمانست ما ذون نیست در غیر آنچه خود خورد و دوم احتراز کند از افراط در طعام و
گفته اند شبع مکروهست نه فی شبع حرام است افضا آن در این باب نکاه هشدار
پسندیده است که در طعام شب که شبع از آن مانع قیام لیلست سوم احتراز کند از
طعام بغفلت خوردن باید که در حین چیزی خوردن دل حاضر دارد که نا داده
وجود آدمی خلاف غذایی که بغفلت در شر طبیعت خورد اجزا بدنی کران نان
مکن نشود سر رشته غفلت و قساوت باشد تناول طعام را مقرون بذکر و
واعتبار و استبصار باید ساخت **بیت** تماشای صفتهای خدا کن عزم ان دو ان
کلمه کیرد ما **باب هفتم** در وقایه فرج اعظم فتنه آدمی است سئل رسول الله
صلعم عن اکثر ما یدخل الناس النار فقال الاجوفان الفم والفرج قال العارف
فرج و کل فرج و کل کرده مراد آنکه ورد لو هر کجا از این هرم دهر بنا و بنای
او ساخت هر ایمان نظر و قایه او فترات و فقال الخ **بیت** و مستفتح باب البلاء
بنظرة تزود منها قلبها آخر الدهر فیسع از این گفت لا ینفی فجل بنا
طرفک در شرح تقوی کلامی بسوط در باب نظر کذشت النجاه خدای عز و جل بنا
بر آنکه آدمی را در این باب نگاه داشتن کند که قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق
و من شر غاسق اذا وقب فسر بعضهم الغاسق اذا وقب الذکر اذا قام ولا یجد لان
معناه القبل اذا دخل و ذلک مظنة و مثل هذه الکنایات من اعجاز القرآن
عز یصلح کما کنی عما کنی بقوله کانا یاکلان الطعام فلیحذر رحمه الله من هو سالک من
السالکین بحفظ النظر والتوقی مما یتبع ذلک من الخطر ولینه من الضرر وقال الله تعالی
قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم والله خبیر بما

یعنعون باب ... در مثوبات تنوعی در برابر بعضی از مذمومات اخلاق که
موکن موصل است باجتناب از آن و شمار ببر که اگرچه اخلاق بد و اخلاق نیک معلوم
و مستفیض است پیش مؤمنان که کدامهاست اما تذکیر بعضی خالی از فایدات و تذکیر هیچ
غیر از نباشد که معلوم باد کسی دهند قال الله تعالی و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
انفعالی از آن حاصل میشود پس تخلق است عجب کبر تحب جاه المحایج بطر بطالت تا
حسد طمع حقد کذب صلف تملق بخل شت استهزا غضب ظلم حرص و لیم این الله
مرجوات بجزء اذا ان الخلق و اجتناب است بر آن از اعمال والله الموفق والمعین
و چون سالک در حق خود متمسک بطاعت و تقوی شد بمقتضی لا تبقی الاثنات
حق سیوم متوجه او میشود تحقیق و ترتیب آن شفع نا کران الله و ترغیب الموهبت ان
وقت غیر خود افتادت بر نصیحت و ارشاد و تذکیر کرد والعصر ان الانسان لفی
خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر یکی از نوایع
جزء دوای ابنا جنس از آن برای صله ارحام تمام کرده یا ایها الناس اتقوا ربکم
الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء
واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ملزم آمده و یکی از برای اعلای کلمة الله
و کلمة کون الذین کلمه الله ذکر خدای عز و جل در ارض مرتفع بود و اساس طاعت او
مرتفع بود و اوامر و نواهی رسول صلی الله علیه و آله و سلم معمول و مسموع باشد و برای
قیام بوظیفه عبودیت و شناخت حق ربوبیت پس ابجابا بی نویسیم در بیان طریقه
دعوت الهیه اذن الله تعالی و آن باب نهم باشد والسلم

باب نهم

در بیان طریقه دعوت الهیه و خواندن بخدای عز و جل و من احسن قولا ممن
دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین خواندن بخدای عز و جل و سر کرده
باشد یا بر ایراد سخنها محکم برای تخلیص تصابرنا یا بر ایراد سخنهای مقبول برای تیسیر

قلوب یا ایراد سخنها ملزم برای کسر سورت نفوس قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک
بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن چون بحکمت خواند از سخنها
غامض که افهام مستمعان تاب آن نیارند و بتکذیب مبتلا شوند تا آن آن بعضی اصوات در
دل ایشان افتد و در دریغ افتند احتراز کنند که آمده کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
نهی عن الاغلوطات و عبد الله مسعود گفته انکم صفات المنطق و هم او گفته حدثوا
بما یعرفون و دعوا ما ینکرون اتحبون ان یکذب الله و رسوله و یکی از اجله اصحاب
گفت حفظت من رسول الله وعائین من العلم فاما احدهما فبثثته فیکم واما الاخر فلو
بثثته قطع هذا البلعوم یعنی مجری الطعام و چون بموعظه خواند ترغیب و ترهیب
آمیزد که طالب نجاح خوف و رجا طیران بسوی سا بر جناح کند اگر ابتدا بترغیب
بموصد ختم آن بوعید کند کما قال الله تعالی نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم
و ان عذابی هو العذاب الالیم و اگر ابتدا به تشدید کند ختم بتلیین نماید کما قال الله
تعالی شدید العقاب ذو الطول اگر از حال مستمع معلوم باشد که در یافت
معتین رنجه فقط در باب حالت یا غریب فقط ناصح طبیب صلت او دوا ملایم
مرض یا بکرد گ از ایجاد تطول و اطناب ممل احتراز لازم داند و چون در وی تحریک
نگاه دارد که کند که چون روی سخن با چیزی شود چندان توغل در آن کند که از
جانب سخن غافل شود هر چه نصب العین بیان دارد مقابل از کند چشم اشارت
ملحوظ دارد تا از اعتدال او کرد حال و کمال کلام در آن محفوظ ماند سخن که گوید
باید که ظاهری بنا در داشته باشد و چون با نکاوند حقیقتی در شان ان برون آید
باید که ظاهر آراسته باشد اما ظاهر از حلیه سداد عاری باشد و سخنی که گوید
کرد و نفس خود سخن صحیح باشد و قابل در استماع آن بسمع جا بد شود ما ز تغییر خلقی
و غیر صلی لا انشراح صدری باد و قلبی مجرد که ادر سخن دانستن کافی نماند گفتند

این چنانچه عادت متزهدان بطلت که در چیزهای لاطائل که در آن نفعی نیست زنرنج با
منه مرقابل‌ها الطال کلام کند و شیخ ما رحمه الله گفتی ببین که چه میگوئی و کلام کلام
آنست که اصل آن صدق باشد و فرع او شیرین چنانکه در صفت کلام رسول الله صلعم
گفته‌اند اطباق اصل آنست که آب از جای حقیقت و مرجع او با صلی الهی کلی باشد یعنی شد
از غیبت ظاهر کردن خواسته و اما دیگر بتأمل هیچ چیز آراسته و اما فرع آنست
که روی او با نظام اصلی الهی باشد و تمیم دایره هستی و فی الخبر بعثت لاتمم مکارم
الاخلاق کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء مثل چنین کلامست و لیچ
از زمین ظاهر کردن خواسته و کار دیگری در اصلاح امر و نظام دهر ندارد که شجرة
خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار است و بعضی از آداب مذکور که کار
چه خاصه طریقه موعظه نیست اما چون بسط با کلام در موعظه و خطاب زیاده است
که در طریقه برهان در آن بقلم آمد و یرجع کل شیء الی مرجعه و از جمله آداب متمم
تذکیر رفق صوت و تحسین هیئت و تنظیف ثوب و تطییب قلب چه نعمای که بی
نغمه رفیعه ادا میکند از ذی حق صالح بقبول قلوب اقرب و گوینده مالک
انس بنقل الحادیث مشغول شدی پیش تقدیم تنویر عمامه و تسریح لحیه و اتخاذ طیب
ولبس ثوب نیکو با الحدیث و از آداب احترازست از اطالت مجلس که از سلف آمد
شرع که اذا طال المجلس کان للشیطان فیه نصیب و از آداب او عدم التزام موعظه من
قال کان عبدالله بن مسعود یذکر الناس کل خمیس فقال له رجل یا ابا عبدالرحمن
یود وننا انک ذکرتنا فی کل یوم قال اما انه یمنعنی من ذلک انی اکره ان املکم وانی
اتخولکم بالموعظة کما کان رسول الله صلعم یتخولنا بها مخافة السامة المخول التعهد وعن
عکرمه عن ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة فان ابیت فمرتین فان اکثرت فثلاث
مرات ولا تمل الناس هذا القرآن ولا القینک تأتی القوم وهم فی حدیث من حدیثهم

فتملهم ولکن انصت فاذا امروک فحدثهم وهم یشتهونه وانظر السجع من الدعا فاجتنبه
فانی عهدت رسول الله واصحابه لا یفعلون ذلک و از این سخن ابن عباس فهم میشود که بنا
وعظ بر آیه قرآن و ختم آن بدعا کردن که عادت اهل وعظ است در زمان عهد اصلی نبوده
داشته‌اند چه گفته ولا تمل الناس هذا القرآن وانظر السجع من الدعا فاجتنبه و در زمان
فقیر سید الهی مع ربایت سخن گفته شد و آن نیز استحسان جدید و چون بمحال اقا
دعوت الهیه کند از طریق حسن دست ندارد و از ایجاز و اخفاش مجتنب باشد که
خصم در بحث نفی کند و نکند بجفا کلام او صبر کند و هر چند او مخاطب کند
از مقصد سخن باز ماند و سخنان خارج البحث نگوید که هر کس که صبر و حلم فزاید
در بحث او غالب و البته او غالب میشود و داعی الهی با بکار او دار مرجع در آن دعوت
باشد که بحسب حال او باشد امر دنیا از عذیبی باشد در تمثیل اصغا با و ولایجابت دعا
او بر ایجاب حاجت سابق دیگر اساس بحث در بیان مرجع دعوت الهیت و آن این
دو باشد تلک عشرة کاملة والحمد لله رب العالمین **باب دهم** در بیان مرجع
دعوت الهیت و آن از دو چیزاست یا شیخ واعظی که سابق باشد با و با استحقاق
آن و تمکین آن و تمکین اشکال و ادعا انتقام با جمیع مقام بر آن و اینست که
مشهورست در طریق تعلیم اجازت و اسناد و اسناد دو در طریق ارشاد مدخل آن در سلسله
و وجه شیخ اجمع مؤمنان بر قبول آن و اخذ از آن و اشتهار او با معنی در
عمل خود و باشفاء دلیل کرد دلالت بخلاف آنکه چنانچه از حضرت شیخ رشید در
عقاید مسلکی است که از ادراک آن مذاهب سلف نوشته و نوعی فعلم العلم و طلبه
من مظانه والاخذ ممن عرف بالتقابر و ما اختلاف و طریق با اخذ طریق امامت
چنانچه امامت مرتبه بر شخص امام سابق باشد مانند خلاف و مرتبه بر حسب خاطر از
از آنان که امام امام بر ایشانست و طریقیان صوفیه مرجع و مآل ایشان با ادفا

اما مشتر باشد و شک نیست که اکر این هر دو جهت جمع شود اولی باشد و داور این سخن نسبت
سخن در وجوب و مطابق این سخن بشرع داده و بانی دست داد و بشری رسول الله صلعم آن
دیدم که در مقام ارتضا و استحسان حال ایشان بوده باشد کفت که اکی فقر فخر ابیحمایه
و طریقه مرضیه بخواهی در سلسله در آیی و چنین اظهار میفرموده که طریقه واقع شده
و پسندیده است انان ملاوت جزاء و نزد حسن مجید معنی تعبیر کرده که شد و بعد
انا اتفاق ان و با غریب امثال ان امر که مقرر خلاء بوده و عرض جواب که مطابق
ایشان افتاده بود و بوجود میکرده برای اخبار کتاب و در آن با بیت قدر بوده که آ
سفر حجاز پیش آمده و در ان سفر تفحص حسب الامکان شد و اکر کسی ثابت آن باشد
باف در زمان ما و دیدن بلاد حمص و ملکه و صحت غرب در باب روی نمود
در تربیه که شد بود تفحص و اهل و ساعتی در آن کرده و بعضی اصحاب حاضر بوده اند
و بعضی مقامات مشعر فی شرع بوده بعد از آن کفت که من خلیفه امام زین العابدین
و شیخ عبد القادر جیلی ام بیا و با من بیعت کن که بعد از این سخن بر من فرض و
حرفی نباید که کردم و دست در دست وی نهادم و با وی بیعت کردم و کفت تو را
اجازه بیعت و اجلاس و سجاده و اجرا مقراض دادم بعد از آن بعزلت در مکان شد
این شرح دیکر او را ندیدم و تفحص بجز یه مادر نشد و فقیر بود و نمانستم انا اجزائها
الهی و امثال ان امر مرتبی و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله و انی قد اجزت للکریم هذه الرسالة المدعو بابواب الخیر ولدی فی الله
الفقیه شمس الملة و الدین محمد الافزیجی فقد لا الله تعالى ما یتوالی برجاده الصالحین
و حشره مع الصالحین ان یروی عنی جمیع ما یجوز لی روایته الاسانید التی اجیز فیها
لی و لمشایخی و بعضها تبیّنت فی اجازاتهم لی و ابسطها فی ذلک اجازة المولی
شهاب الدین الکرمانی فانی اجزت له ابن الله ان یروی عنی جمیع ذلک من کتب الفقه

والتفسير والحديث لا سيما ما احتواه الصحيحان وجامع الاصول والمشكوة وان
للطالبين نا اخذ منى من العلم على شريطة بذل الجهد فى الضبط والتوقى ولغاية
حسن التلقى وان يشهد لمن اراد ان يتخذ الى الله التوبة ويخلص له الدين والطاعة
ليوفقها عند الله وعند عباده المؤمنين لقول رسول الله صلعم وانتم شهداء الله
فى الارض فالمؤمنون شهداء بعضهم لبعض وانى اوصيته بعد الوصية وا لسوطن
المعولة هذه الرسالة وصية خاصة ان لا يتمسك فيه بما يرد الشهادة فى دين
ساداه جنابه توفيق الله تعالى وحسن عصمته وحفظه واعيده بالله الحى القيوم
الذى لا تاخذه سنة ولا نوم من ان يسقط من مكان اقامه فيه وقام بالشهادة
له هذه واليك اللهم ابرا من حولى وقوتى ومن ان اسمع الا لك وانظر
الا لك وها انا الخايف من سطوتك طامع فى فضلك ناظر الى رحمتك اكلاه فى
الولد ولا تخل عنى وتولنى بما تتولى به عبادك الصالحين والحمد لله رب العالمين
وصلوته على محمد سيد النبيين وآله واصحابه الطيبين الطاهرين وهذا خط
عبد الله المفتقر الى عفو قطب الدين محمد بن محمود الانصارى الحرجى الشقدى
تاب الله عليه وغفر له ولوالديه وقع تحريره فى يوم الاثنين غرة رجب لسنة تسع
وتسعين وثمانمائة [illegible]
قطب الدين محمد الى ولدى فى الله الخليل الجليل الصديق الصدوق النجيب
المحمدى لا زال لدين الله يدا ومؤيدا [illegible] صورتی چند که نکاشته کلک
کرم سلسله التنشاد داشته بود بعد از اطلاع بران اولا وظایف شکر بتقدیم
رسانید که خدا یرا عز و جل در ارض بندکان کرده جنین مشایخ با
وجه اطلاع بر مقالم رسالة الله مرتبای حق ایشان باشد و هم که روی در
علوم فوائد عقلیه دارند بجز از اخراقات پیشها دانند کما قال قایلهم [illegible] جیوم تم موت

لین

وقف

زحشر حدث خاففا ام عرو ولاغرو فان الله تعالی یقول وممن خلقنا ائمة
یهدون بالحق وبه یعدلون وقال رسول الله صلعم لا یزال طایفة من امتی قایمة
بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی امر الله وهم علی ذلک فلله تعالی الحمد
علی انتهاج مناهج السالکین والقدوة بهدی السالکین والحیاء سنن السالفین واما
شعایر اللذین ارتک الله علی ولینا وعلی اخواننا اجمعین و ثانیا مراسم تضرع و ابتهال
بجای آورده واز خدای عز وجل الهام جواب موجه صواب در سوالات نا انجز خیر
باشد ز محکم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب تحا استغفار فرموده
بود فلذکر سبب تلون آدمی جهت وعلاج این حرکات واما اللون بالکثرت بکثرت
سبب تلون آدمی آنست که آدمی را نخوری بجمیع قوای عالم از فروغ اند وازهم
جنس رشته در نهاد او نهاده اند تا انسان را با اشیا در ایمع علاقه بتمام
ایشان که برای او مخلوق گشته ابناد کی تواند بود وچون قوی را از و عالم آمده حقیقت
ادمی در جهان غریب آمد والغریب کالاعمی ایشان مهتدی تا ندبقطرتی این جهان
ودر ابتدا الحال و استیلاء ایشان ذات وروح قلبی که مستحکم و مستور ایشان
باید بس بود خادم واسیر ایشانست و زبونان قوی مخلوق وان قوا را مددها
از خارج هر وقت که مدد خارجها دستور و حشر میرسد غالب میاید و بحکم من غلب
سلب روح را در کار خویش استعمال میکنند و مثل روح این هنگام مثل رجلی فیه
شرکاء متشاکسون ساعتی اسیر پلنگ غضب است لحظه در کار خوک شهوت ... در دو
دست سگ حرص است و هکذا وچون روح مدتی در این جهان بود و کم کم آشنا
شد و وحشت غربت اندکی زایل گشت خاصیت ذات را جنبش میکند و عهود اولیت
خود با یادش میاید و داعیه تملک قوای جسمانیه در وی پیدا میگردد و
پادشاهی خویش را باز میجوید و لمعان این نور در وی مسمی است بعقل و مرهمات در

این متفاوت باشد بحسب نقص و کثافت حجاب و کثرت و قلت مدد و چون بتمام
رسید بوقت الحرب سجال گاه غلبه او راست و این هنگام قیام جهانی بود که ملایم
جهان اعلی و رسم و آیین مملکت خود ش است بسنماید و هی النشاة تجزات وگاه غلبه
قوی جسمانیه راست و این هنگام ستم ... که ملایم جهان ادنی است ورسم قوانین
شهرنات است وهی النشاة شرور و این جزو روح را معین است و ظهور ذات او وبروز
خاصیات او کثرت ذکرها لها علی است و تامل در رهبانیت قدیسه و نشو و نمو فقر
بسوی تجلی بر آن واثبات صحت آن از آن نوع که رهبانیت قدیسه داریم و ... ان
صحبت زنان که اسیر قوی جسمانیه اند و نفس جسمانی ... وچاهلی
قوی جسمانیه را مددها است از خارج قوت رطوبات و امدادها از عالم علوی
چون عنایات الهی معطوف گردد به صورت مخلص گشتی الکلیة از عالم و تطهیر او
از ادناس جسم تراز دفا مرادف جان شود که روح او تمام خاصیت خویش ظهور کند
و قوی جسمانیه را بالتمام در تحت سلطان خویش بکار خود باز دارد چنانچه ...
از مقام خویش بکرم و حیا دور نشان کرد و نکند و چون محقق باین مقام حاکم
که در خلافت روح در عالم صغیر بوی مقرر شده و مقام کامل مخصوص باسم او گردید
و اگر خلافت در عالم کبیر از وی مقصود باشد اسباب تکمیل و ارشاد هند و بمقام هدایت
باز دارند دیگر پس بدیع بود که بسبب حب مال و اولاد و از ولیح ...
نقص ... و طریق دفع این حرکات اصل ... با ...
که بمقتضی حکمت الهی در نهاد ایشان نهاده شده و حفظ ...
منوط گشته مادام که سلطان روح حاجات شان هر قوت آنست که روا ...
تمام مقتضی خود آید و سایر قوی بر انا اعمال الخاصه خود مشغول داشته و سبیل
اتباع شغل مقتضی خود سازد هر آینه افراط در این امور لازم می‌آید و از

اعتدال انجامد و زدست بسید هد پس وجه خلاصی از تقویت سلطان روح باشد
و استیلاء او بر قواي جسمانیه و طریق آن در جواب سوال اول مذکور شد دیگر پرسیده بودند
از سبب غفلت آدمیان که حق با ظهور آثار او سبحانه و نشانهای او در امور شرع با
وجود ایشان بجست و حساب و طریق باز آمدن از این غفلت جواب تا مادام که قوای جسمانیه
مطیع سلطان روح اند و هر یک در جای خویش قرار گرفته و بکار خویش مشغول
گشته مملکت بدن آراسته است و مطمئن هر چند که آن بقیه لامع میشود و هر چند که از
وراي حجب بیرون می‌رسد و سرور میکرد اما گاهی که قوای جسمانیه از تحت حکم
سلطان روح بیرون آیند شهرستان بدن را آشوب و غوغا فتد و از حرکات
خارجه از اعتدال ایشان تمام مملکت دود و غبار گیرد و صفت ظلمات بعضها فوق
بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها روی نماید تا دیدهای بینا از دیدن و گوشهای
شنوا از فرط دهشت و بهت و تصادم صوات و تتابع حرکات نشنوند لهم
قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها
پس طریق اما از این غفلت تسکین قوای جسمانیه اند و منع ایشان از حرکات مضطرب
و رد هر یک با مقام خویش با اظهار سلطان روح بهمان طریق که سابقا مذکور شد
و نهادن بطاعت و اقرار کردن از کسب کردن معصیت که در چنین حال دست میدهد که ظلمات
و غبار از حرکات خارجه قوای جسمانیه متولد میشود و نور ایمان که از تابش جوهر روح است
در تحت آن غطیان مستتر و متواری میکردد کما ورد فی الخبر لا یزنی الزانی حین یزنی
و هو مومن ای ظاهر الایمان هر کس که سلطان روح او دایم قایم باشد و قوای
جسمانیه او همیشه در مقام خویش واقف و بکار خود مشغول قطعا از وی معصیت
صادر نگردد و از ذکر خدای عز و جل فترتی از وی نباید و صفت یسبحون
اللیل والنهار لا یفترون داشته دیگر پرسیده بودند از طریق تحصیل معرفت و محبت

و ثنا آن جواب فکر لطیف معد حصول معرفت و فکر لطیف عبارتست از قید
واردان و انتظار الهام در مظان آن نحو ادنی انقلاب قریحه و تعوید نفس بخلوت
و تنهایی ثمره آنست با عالم غیب چون با این دو وجه و صفت منضم کردد تمام امر
بحصول موصول کرده دیگر پرسیده بودند که امری جامع هست که آدمی دست بآن
گیرد و از تشعب اطراف و خبر مستغنی شود جواب بذل وجود جامع همه طاعات و مثل
این مثل بحرانیست که از ذخایر و اموال خویش هر لحظه تحفه فرستد و هدیه نفایس
محبوب بکشد و قصه ما کرده او کند چه بعد از آن که او مال محبوب شد هر چه او دارد
مال او گشت نبینی که مقصد از استو چراغ او ساز داکنون او بیکیست تحویل
بشکنهام چنین مرد سالک هر چند بذل قوی و بضاعت خویش در راه خدای عز و جل
بیکند چون نگاه بکند انجه مانع است بیش از آنست که اتفاق کرده و غیرت اجر
دل او را از سلوک این راه دور و جدا دارد و باز پس تر دارد که هر چند بر وجود آن
قوم مرحوم بخان بعبادت سر میبازد و بنیخ زده هستی خود را بر میکند
و خلاص میشود و ثنا آن بذل وجود آنست که بهستی خدای قناعت کند از هستی
خویش که بیچون خدای هست تو خواهی باش و خواهی مباش و بمراد خدای قناعت
کند از مراد خویش که بیچون مراد خدای حاصلست بخر مراد تو آنست خواهی حاصل آید
و خواهی مباش و بعزت خدای قناعت کند از عزت خویش که بیچون خدای عزیز است
تو خواهی عزیز باش و خواهی مباش و بقدرت خدای قناعت کند از قدرت خویش که
چون خدای قادر است تو خواهی قادر باش و خواهی عاجز و چون بنده بذل وجود
با این مرتبه بکند و خدای عز و جل از اخلاص و صحت از وی بپسندد او را هستی
عطا بخشد که از آن هستی تسبیح خدای عز و جل شد و ارکان طاعت خدای آنگاه
ممکن او طاعت کرده و بعبادت حقیقیه و معاملات قدسیه که پاک از اغراض

چهرکول

ودعونات وتکلفات باشد ابتدا دکی نماید وخدای را یگانه شناسد وخدای را بحق
پرستش کند طاعت پاکیزه وعمل پذیرفته ان باشد دیگر پرسیده بود که بندگی
ما جز در سلوک چه اولیتر که او را از عمی وتقلید بصیرت تحقیق رساند جواب
اول چیزی بر بندی طالب آنست که خود را تسلیم شیخ واصل کرداند وتدبیر ونظر
خود را اصلا دخل ندهد ونیز او را کالمیت بین یدی الغسال باشد واگر شیخ
بچنین شیخ نشود در دعا کوشد وچنین کس جوید تا آنزمان که بیابد تا انکه طریق
وصول منحصر است در تربیت مرشد وجذبه الهیه وطریق جذبه از کتاب شرح
وداخل با این کس ندارد آنچه اختیار جهد در آن دخل دارد طریق استرشادات
وحسن مرشد وتسلیم او شد چون بیابد دیگر پرسیده بود که اگر دشمن
خود است بسبب دشمنی او با خود چیست واگر نفس وشیطان دشمنها اند
ایشان را از بهجتی وجه مقصود است وطریقه دفع این دشمنان چیست
جواب دشمن این کس نفس است وشیطان عبادت نفس از مبدا فطرت تمایز چنانچه
که چون بحقیقت شخص که روح قدسی است متوسل شده چنانچه جای او شده
واو مستی شده بنفس که مترجم است بخود وسبب عداوت او با روح قدسی آنست که
در ظهور روح قدسی بطلان سلطان او واشتغال مقتضیات او است وظیفه
سالک در بدایت او در بدایت حال وکفتار او است از مقتضیات او وکثرت او جهت
اظهار سلطان روح المبلغ الکلف والکسر ودر نهایت که بمقام کمال رسد یا تحقق
روح قایم باشد نفس او در حد اعتدال میزان خود آمده هر کس را بنهایت که
فضل الله یؤتیه من یشاء وسبب عداوت ابلیس آنست که آدمی برای خلافت
مخلوق کشته ومقتضی خلافت استیلا وتحکم بر تمام اجزا عالم که ابلیس که یکی از انهاست
واو چون مخلوق از نار است بر بود سی صبر نتوانکرد ونبود سی بهره بود

اورا اکر

او را اگر کسی که براو ذنبی بود ستی جدید ترا ع باشد وظیفه ما التماس آنست که بمقامات
که بمرتبه مقایع ذکر بنر شیخ خود که مستودع نور الهیه از آن نور ظهور کند ونار
ابلیس منطفی شود قال بعض العارفین اذا تمکن الذکر من القلب فان دنا منه الشیطان
صرع کما یصرع الانس اذا دنا منه الشیطان فیجتمع علیه الشیاطین فیقولون ما له
فیقال قد مسه الانس رزقک الله ولیتی هذا المقام وبلغک غایة المرام ان ربی
لطیف مکتوب الآداب بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله المایشاء
قطب محیی الی ولی فی الله تعالی الخلیل الجلیل الصدیق الشمس محمد
ایده الله تعالی وابقاه اما بعد نامه نامی که مشتمل بود بر بشارات طیبه ومبشرات
بار که رسید وخدای را عزوجل بر آنچه از مضمون آن مستفاد شد شکر کفارد ومقتضی
لئن شکرتم لازیدنکم بجا آورد با دعوت وترول فواصل حجت دارد وما ذلک علی الله
بعزیز داعیه حفظ کلام الله که در خاطر رسیده بود بسیار مستحسن ومحبوب نمود اگر خود
فرماید خوب باشد ودر نوافل وایات کرد ان تلاوت میفرموده اند نگذاشتن کار
دست بود وبسند میفرمایند او بار فتن دل ایم از انجا مفتوح میکردد انشاالله
تعالی صوفی که در باب استجابت دعا عقیب تلاوت نگاشته بودند شکی نیست که
اعقاب تلاوت از مواضع اجابت دعا مذکرده اند اما انچه جای تلاوت ازدر نمی آید کرده
مامور باشند بدعا عقیب تلاوت امر استحبابی چنانچه حین سجود از مواقع اجابت
دعا است مع ذلک نه آنست که مستحب ومسنون ما را که هر بار که سجده کنند دعا نمایند
چنانچه مستحب ومسنون است اینها نماکر سبحان ربی الاعلی کویند وتقدیم صیاح دیک دعا
مستجاب ومسنون است هر کس را که صیاح دیک بشنود که البته دعا کند بلکه از
امرست که کمل بر حسب شخص ومقتضای مواقع اجابت دعا اعتبار است اگر کجا ودر چه وقت
ودر چه حال دعا غالبا مستجاب میکردد نه ترغیب است وتحریص در اینها بدعا

درانم فرجا نجو طبیب کوید تفتاح مقوی قلبستان لجذابات با انکه تفتاح وقت دل ببرید بخشد
تا اکر کسی را تقویت قلب مقصود باشد طرحی آن دواند مرتجبات در اکل تفتاح لجی در عقب ختم
خاصه استجابت دعا از بحر امام نواوی معلوم میشود قال فی الاسان المسئلة الرابعة یستحب
الدعاء عقیب الختم استحبابا متاکدا بس در عقب ختم دعا باید کرد و در سایر اعقاب امور خیا
با فاری باشد بکرانکه تصریح باستحباب دعا در عقب امور طلقا یافت شود در بعض فقهها
واین کمینه تا غایت این برنج نرسیده امر والله اعلم اما انجه در باب اسرار و عدم اسرار
دعا قلمی فرموده اند فی کبرای ضعیف رسیده مقتضی اسرار نموده منها ما قال فی شرح
وبین الدعا بعد السلام سرا الا ان یکون اماما یرید تعلیم الحاضرین فیجهر و قال ایضا فی
التبیان واعلم ان الاسرار فی القرات والتکبیرات وغیرها من الاذکار هو ان یقول
بحیث یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع لا عارض له و قال صاحب المهمات تقیید الدعا بالسر
دون الذکر یقتضی ان یجهر باعقبی الذکر کما هو المعتاد ولیس کذلک وقد نص الاصحاب
علی ان حکم الذکر فی ذلک حکم الدعا وقد نبه علیه فی شرح المهذب انتهی ومنها ما نقل
عن ابن عباس فی تفسیر قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من
القول بالغدو والاصال قال یرید هو ان تسمع نفسک دون غیرک ومنها ما روی
عن الحسن فی قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة لا یحب المعتدین قال بین دعوة السر
وبین العلانیة سبعون ضعفا ولقد کان المسلمون یجتهدون فی الدعا فلم یسمع لهم
صوت ان کان الا همسا بینهم وبین ربهم وذلک ان الله تعالی یقول ادعوا ربکم
تضرعا وخفیة وان الله تعالی ذکر عبدا صالحا ورضی فعله فقال اذ نادی ربه
نداء خفیا انتهی وبما یجلی السنة فی المعالم والمراد بالمخافتة المنهیة فی قوله تعالی ولا
تجهر بصلاتک ولا تخافت بها ان لا یسمع والله اعلم مخافتة خفیة خود است که هیچ کس
نداو و غیر او و شنود ترتب کرامت بخائیه ان یخام ممنوع است قال لا اذکار اعلم ان الاذکار

المشروعة فی الصلوة وغیرها واجبة کانت او مستحبة لا یحتسب شیء منها ولا یعتد به
حتی یتلفظ به بحیث یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع لا عارض له وجون مخافتة منهیة فی
الایة الکریمة را ابن نهج ترک کرده مخافتة مذکوره فی قول الامام غزالی علیه الرحمة حیث ربع
الصوت بین المخافتة والجهر که در آیه معتبر است از اذکار بیان مراتب رفته نزیل باید
فیفق کلامه مع ما سبق المنقول هذا ما بلغ علمنا فی هذا المسئلة والله اعلم **فصل**
در مکتوب ثانی الفارغ ذکری فرموده بودند که مواظبت بر آن موجب نشود قلوب و دفع
وسوسه و اعراض انفاس باشد و از کیفیت نیست بر وظایف قلبی و بدنی که فی اختیار
عزوجل رسول الله صلعم و سلف صالحین و سایر عباد الله الصالحین است کافی نموده
مواظبت بر ذکر لا اله الا الله برشرط ملاحظه معنی آن و نفی ماسوا آن از خیال در ذکر
متواز متوالیست زاد فی رفع صوت کاری بسیار نیکو مستحسنات و مواظبت بر دعائی نبوی
که مذکور خواهد شد نظنه اثار عظیمه مکرو داشت وهو هذا اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما
ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع
السموات والارض ذو الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسالک یا الله یا رحمن بجلالک
ونور وجهک ان تلزم قلبی حفظ کتابک کما علمتنی وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک
عنی اللهم بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام یا الله یا رحمن
بجلالک ونور وجهک ان تنور بکتابک بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی
وان تشرح به صدری وان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرک ولا یؤتیه الا انت
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از حفظ قرآن که در دعا مذکور است قصد محض
حفظ ظاهری نکند بلکه اخذ بآن و عمل بآن چنانچه در حدیث اینما فی فرموده که ملک انک
اتتک ایاتنا فنسیتها فکذلک الیوم تنسی اما استکشاف با قیه بر وشیدن بس که شرح و تفصیل
ان مجالی بحث واسع میخواهد و مطاوعی طول ابرانامی کنجاند بلکه در مجلدات استیفا آن

توان کرد اما بمقتضی ما لا یدرک کله لا یترک کله اشارتی باجمالی مجمله کافیه از ادب درین
عالم بمشیة باذن الله تعالی اما ادب با خدای عز و جل از ادر سه چیز باید جست در اعتقاد
و در حال و در عمل ادب در اعتقاد آنست که باخبار نبویه و شواهد عقلیه دلالت براو
کرده اند صفات الهیه احکام نماید و از تعطیل و تجرید و اقدام نماید بران تشبیها
و تحدیدا الامثال و الاشکال و الحاطر … بحضرت حق تعظیم … کمثله شیء و هو السمیع البصیر و دل
را نگاه دارند از اندیشه در ذات و صفات خدای عز و جل و طلب تخیل و تکیف آن
بلکه صرف اندیشه در استخراج دقایق حکمت کرده … صنع … دلایل قدرت
کرده و نواهی و اوامر … شرع نماید و ادب در حال آنست که انچه رود از حلو
و مر قضا راضی باشد و در عظمت و کبریا … و قدس … کند و
درویشی و مسکنت … هستی را با خدای عز و جل … باشند
و همیشه خاشع و متضرع باشد از خشیت خدای عز و جل مانند کسی که در … ملکی
حاضر باشد و … و همچنین … ملکوت … حاضر و ناظر است کما
قال رسول الله صلعم ان الذین یدعون … و قال الله تعالی ما یکون
من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم الایة و ادب در عمل آنست که پرهیز کند از انکه خدای عز و جل
ایشان را در جایی که ایشان را امر کرده است نبیند و مکروه شمارند که با وجود خدای تعالی … بلاء
… و تمتع در لذات و مرادات غافل بلکه … و زهاد …
در بند و … از استشمام روایح طیبه باز … و از مقاربت ازواج دوری جویند
که تشنگی و گرسنگی … کنند … الی نعیم الله … الی کریم جواره و …
بذلک الصیام و پیوسته ذل و انکسار و عجز و افتقار خویش در حضرت عزت عرضه دارند
و در رکوع با خشوع و سجود با ذل وجود … رسانند و … الصلوة و … حضرت
عز و جل مهربان باشند تشنه ایشان را سیراب کنند و گرسنه ایشان را طعام دهند

و جاهل ایشان را تعلیم کنند و من هیهنا … الکلام الی وظیفة الادب مع
الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و سلف الماضین و سایر عباد الله المومنین فنقول
ادب با پیغمبران خدای صلوات الله و سلامه آنست که بر ایشان ایمان آورند و … تسلیم
ایشان شوند … ایشان کنند … و ایشان را میان سایر بشر دانند … رتبه
کما قال تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و قال
رسول الله صلعم انی لست کاحدکم الحدیث و محبت ایشان را مقدم دارند بر محبت مال
و نفس کما قال النبی اولی بالمومنین من انفسهم و هر گاه که نام ایشان شنوند یا بینند درود و سلام
فرستند و ادب با سلف ماضین و ائمه متقین رضوان الله علیهم اجمعین آنست که با ایشان
… نکنند و بمقتضی خیر القرون … فضل ایشان را مسلم دارند و ایشان را
… عهد به نبوت و ظهور فیض در ان ایام اعرف شناسند بخدای عز و جل و اعلم باحکام
دین و در اصول و فروع متابعت ایشان کنند … بدعت … افتد که هر کس …
خدای صلعم … گمراهی کفر افتاد و هر کس که خلفاء ایشان و ائمه متقین که
وارثان علوم و احوال ایشان اند … کنند … بدعت افتاد و باید که چون نام ایشان
رضوان بر ایشان دهند و ترحم فرستند و ادب با اولیاء الله آنست که محبت و ارادت
با ایشان استوار دارند و ایشان را بهتر از خود بینند و بدانند که ایشان … طایفه
اهل صحو … علم … کنند … کسان
ارادت و اقتدا … و طایفه اهل غلبات اند و بعضی اقوال
و احوال ایشان را … باشد که … علم … ایشان … شرع
بباید کرد و اعتقاد بران نباید داشت و اقتدا با ایشان نباید کرد و ادب با سایر مومنان
آنست که محسن ایشان را دوست دارند و برای مسی ایشان استغفار کنند و … ایشان
حسد نبرند و … جاهل ایشان را تعلیم کنند و ظالم

ایشان را تعظیم نمایند کما امر فی حقوق الله و عاد الامر الی اصله والیه مرجع الامر مکتوب

مکتوب العظیم بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی

الی ولیی فی الله الامیر افضل الدین محمد **اما بعد** شما را از مکتوب عظیم آگاه کرده اند و در

سری چند از اسرار معنی چه نماید دل جمع کنید و خاطر فراهم آرید قال الله تعالی

لله المکر جمیعا مکر عظیم نزدیک بودن اشیاست آدمی را و ایکمان افتد که مکر انها

او راست و در قبضه اوست و حال آنکه هر چیز به که خود کرد است و در دام زیر دست

که هیچ مدخل و مخرج ندارد از خود بسوی هیچ بیرون نبرد و هیچ را بسوی خود راه نمی

دهد با آفتاب تا مکد در آینه نماید تخیل کمان افتد که مکر آفتاب در کنار اوست و هیچ آن

آفتاب در آسمان مشغول است بر خود است تا نتر آفتاب در گردد آنگاه معلوم تو کرده که

در کنار تو بود است یا از اسب شخص یاد شمر شخص بگیرد و با او بران حرب بکند که آن

فروکذاشت که خود را زیر فرمان او در آورد و برده مال شخص را غالب مینماند و خرج

بکاشان روی ملامت و مداهنت کرده تر بر خود مطلق داشته بود اکنون بکار

سازی دیگران مشغول و در سفر ازو بکار کوتاه از آفتاب چنانکه هر دوان روز

کسی در آید و تلک الایام نداولها بین الناس روی لطف در ترد کی که ایشان نمایند که

و حال من و فریب ها الحیوة الدنیا الا متاع الغرور خود را از ان نو را از فریب نمایند که تو

اگر ایشان نشوی از آنچه خود را صید تو بکنند او را صید خود کنید که دل تو فریب ایشان

چون دل بر ایشان نهادی آنگاه قضیه معکوس شد تو مملوک شدی و ایشان مالک

ترا پاره پاره بکنند و بر آتش غصه کباب بسازند و بمجموع خیال مرغ دام چنگال صیاد

و زیر دندان او بین و حال خود را در جستن ایشان یاد آر بسیخ و کباب همه از آنست که بدین

خوش باشد بسیخ او کباب ها هست که دیدن عقل از ادراک آن عاجز است چه صورتهای غریبی

صورتها تصورهای ایشان را جدا نی یاران گوشت اگر کباب بکند ضایع

خوش کیست چه گونه آدمی تا اگر کباب کند ضایع باشد از هیچ دهان آدمی تا کباب

بکند آیا برای خوش کیست دیدن معنی بکشاید تا کجا یار خیر اسید که ایشان

در کانون سینه چگونه بجا افروزند و سیخ تعلقات را چگونه در گوشت دل آدمی فرو

بندند تا کباب بسازند برای خوش که این برای خوش ملکهم الشاه التجویر الشوهات

بکوید شعرات و زنجیل صدق و یقین بیرون است تشوید و باو چاره باید دیا

مردم خوان است قوت او دل تعادم است و قوت ما تعاش را او میباید تا نماید که تا

کوش کرد و تعرض ها در آن بهر کرده است و دار است که جهت صید قلوب آدمی در نظر اند

تا بال تعلقات کسترده و در خلف دام ارام گرفته چون مرغ دل را بی دانه لذات گرد بگیرد

در هوس و گرفتار افتاد صیاد به سرعت تمام آمد و بکار رفت تا کالبد کاملش بر دو چنگال

مصایب بال و پرش بر کند و بر آتش غم کباب کند و ابتلا در زیر دندان اوست

بخایند هرکس خود را در سنگینی و در فساد و تنگی ساعد ادنی بخواهی باشد از فساد و کلام

او بخاید و از نکنت در زیر دندان او اگر کام و دندان او نمی چند از اثر او بر او بسته

کنند دست باید اگر نپاید بجی کند اگر گوشت را ادراک بودی در زیر دندان تا ازا

از ان رو بعیم آفت که دل را با در فساد در ستاید بین چرا با او نمی برد کرد در زیر دندانی که فا

هر تنگ و تنگی و فساد که ادمی در خود میاید که از آنست کرد در چنگال و دندان آن

و دام که از او فرو برده و مکر است که او را از چنگال او بیرون آورند و کرم ها کریا

و با اصلاح او نماید در بدن تو چون است که هضم و نظام هستی است اما چون ام عرضت

او را فرو برده و بها و بر بطن او که باطن جهنم هستی است چنانکه ابتدی بکار از دست

شده و مراقب نقلبات او در بدن کات آن ها و ما سجلات کرامها تا او روی نماید چه خدای

عزوجل پیدا نجیا الهم فراموشان میدهد کرم بکر و یاد و پند سوالله قسم

بالله العظیم من مقامات الفاسقین فی الدوار الجحیم حین برکبون طبقا عن طبق و هم عمی و بکم

ومعنی که در جهان نمیرید اندک بیشی از ان آثرات که در هوا و بامادهٔ دنیا و دشمنه
دوزخست چکونه حرارت دهن و قوت تنقیح و استحاله کرد دوست جهت جونده است کرم
بعدم دارد و حرارت کبری که مبدا استحاله وانکسار کلی است در معده است همچنین
تب وشفق که در نبات اثر تب از تعب و شفقت دوزخ و تنکی که در نبات از
انر تعب وشفقت والعیاذ بالله نعوذ قال الله تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون
العذاب الاکبر لعلهم یرجعون دوزخ چون که شما کرسنه ابد چکونه تا بل آید بضع و تجدید
طعام دنیا دوزخ همچنین تا بل است بضع و تجدید آدمی قوله تعالی تدعوا من ادبر وتولی
جوش وخروش معده و مواد انتخارات در جمیع جهت تامل کنید و حال دوزخ با ادات
که تقول تکاد تمیز من الغیظ امر این جهان نمودار امر انجهان آفریده شد تا مستنبط
راه ازین بران یابند ولیکن فریب جهان مخور بلکه جهان فریب ده چنانچه از بعضی
نامرهان منقولست که از وی پرسیدند که در چه کاری گفت انجهان افسوس میکنم گفت
چکونه با انجهان افسوس میکنی گفت تا ازین جهان بیخبرم و کار انجهان میکنم ای ولی
کار آدمی آنست که بعد ازان پیش خواهد آمد راست بسازد کاری عظیم که پیش وی است
وار حذر از پیش انکه بخندان کار و بار کار روز ده ساعت بکار و باری پیش آن پرتو
باید که آدمی همکی همت متوجه آن باشد سعادت آنست که در آخرت خواهد بود وشقاوت
ان که انکار وی خواهد بود سعادت و شقاوت چه باد ابسعادت وشقاوت نتوان
ای ولی تو ازو خدای بخواه تا رفع حجاب کند تا مردمان ببینند که در پس دیوار دوزخ
در چکار اند قال رسول الله صلعم لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا اعاذک الله
حسبو من عذاب النار و فتنة المحیا والممات والسلام علیکم رحمة الله وبرکاته والسلام علی
حبیب قلبی الامیر عماد الملة والدین محمد زاده الله شوقا الی استماع الحکمة وقبوله الاداد
المرعظة وتولاه بلطفه ووفقه جلاده برو السلام علی ولی وحبیبی الامیر زکی الدین

حسن شرح الله صدره واکمل دینه ولیعفو علی سلوکه مولد الحق البلغی رسول الله صلعم علی الحوض
وهنالک سعادات التائی من التخلف والکلف من التکلف و برهدا معاشر الاخوان حرص رسول الله
صلعم فان هذا بدینا عقبات کردد صعاب المسالک بیزح الهالک التائب منها مقبل وتبعا لحقیم
ورغم الکیل مکتوب مثل الحکما

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عز و جل و ستغفار موعظه ادادمی اعنی این جهان چنانست که بکرشنا ود
انجات و راه ادمی بانجهان هر کس چون ره بانجا ببرد و اسباب تن آن جهان درین
جهان حاصل نتوان کرد و مان کردارهای شایسته است بلکه آدمی با این جهان فرستاده اند برای
انکه اسباب تن انجهان فراهم اورد او غلط کرده و پنداشته که مکر برای آن بدین جهان آمده
که تمتع این جهان بجشد لاجرم جمیع اسباب تن را درانجهان نداشته باشد جاوید در بدبختی و
خالی باشد سبحان الله مردمان دنیا بسان اسباب تن سان فراهم آورد چون خبر رسیدند که
آخرت خواهد بود حکما مثلی زده اند حال دنیا و آخرت و آکفته اند مملکتی بود که چون سر سال
شدی پادشاه کهنه را بکشتی تا نیک ... و باحلی خوار تکاه و بردندی و در انجا بر او بردی
وخود پادکشتندی وصلح دیگر و در زوان شهر بخت بنشستندی او لکسی از غریبان که
اعتبار و رای خود پادشاه کردندی و او عادت ایشان نداستی انجون سر سال شدی او
حان کردندی که پادشاه او را بکشتند عادت ایشان این بودی یکی در غریب صلح سر سال
انتها بر شهر و سید جامعی پادشاه که سلطنت اند چون او داند به استقبال آمدند
وبا اعزاز و اکرام تمام او را با اندرون شهر بردند و بر تخت نشاندند و کلید خزاین پیش او
آوردند او را بر خود پادشاه ساختند او در دیو بوده بود با خود اندیشید که من مردی غریبم
و عادت و طریقه این جماعت نمیدانم که حقیقت حال ایشان چیست و در چه کار اند علی الخصوص
درین امر تفحص کردن مستی ندارد وظیفه آنست که یکی از ایشان که بر بسیار انعام و احسان
با خود دوست کرد ام از اسرار کار ایشان بر من منکشف کرد انکاه بینم که مصلحت چیست جنین کرد

با یکی از ایشان دوستی آغاز کرد تا به اخلاص و اتحاد رسید بعد از آن حقیقت حال از او
او چنانچه بود باز نمود او خفته بود بیدار شد غافل بود آگاه گشت روی بتدبیر کار خود
آورد چون از اهل ملک بنایان طلب کرد و بران ساحل فرستاد تا آنجا ملکی بنا کردند
و متنبا از فرستاد تا قرآن استخراج کردند از ایشان و ظاهر را تا مزارع و بساتین پدید
آوردند پیوسته غلامان و کنیزان خرید از ترک و هندی و غیرهما و بدانجا فرستادی تا بنده
در عرض یک سال آنجا ملکی معمور پیدا شد و پادشاه هرچه یافتی از مال و اسباب و فرش
و ثیاب و امتعه و دواب همه بانجا فرستادی و خود بقوت لا یموت و بختی و تنگی بسر بردی
و هیچ عیش نکردی چون سر سال شد روزی امرا و بزرگان و اعیان ملک گفت که پادشاهان
قدیم را این عادت بود که درین روز بکشتی نشستندی و بعزم تفرج و شکار بدان ساحل رفتندی
رفتندی اگر پادشاه رغبت فرماید روا باشد پادشاه دانست که چه کار است اما چون کار
از پیش ساخته بود اندیشه نداشت اجابت کرد و با ایشان بکشتی نشست چون بساحل آن طرف رسید
او را برهنه کردند و بساحل سر دادند و او را از آن ملک بیرون کردند و چون اهل ملک او را
دیدند با جامهای رنگین و مرکبهای گرانمایه پیش دویدند و او را بجمله تمام بملک خود
در آوردند و تخت نشاندند انجا بعیش و عشرت و بدولت پادشاهی و کامرانی مشغول
شد اکنون آن ملک که اول مذکور شد مثل این جهانست و ساحل بی آب و گیاه مثل آن جهان
و مومن که پیوسته قدم عمل صالح پیش میکند بیت بر آنکه صبحی کرد خوش فرصت کن نباید
بس نه پیش فرصت و در جهان هزار شفقت و تنگی بسر می برد و هرچه بدست او افتد خرج
آخرت خویش میسازد و در راه خدای عزوجل صرف میکند آن پادشاه زیرک چون او را
بساحل آنجهان اندازند حوران و غلمان که بنا داشت که او را فرح کنانند و می آیند و او را
بقصرها و ایوانها که باعمال خویش بنا کرده و چنانچه در حدیث آمده که ان الجنة قیعان
وان غراسها سبحان الله الحدیث میبرند و بر ارایک بپادشاهی جاوید می نشانند که اهل

الجنة ملوک و در حدیث آمده که رسول صلعم روزی با اصحاب گفت که مردی بود در بنی
اسرائیل که خیر بسیار کردی تا بحدی که در شمار محسوب خواهد شد پرسیدند که چه میکرد فرمود
که آن پدر خود مال بسیار میراث یافت بستانی خرید و وقف کرد بر مساکین و گفت این
بستان منست نزد خدای تعالی و دیناری چند شمرد و بخش کرد بر ضعفا و گفت این کنیزکی
چند مرا نزد خدای تعالی و بندهٔ چند آزاد کرد و گفت اینها خادمان منند نزد خدای تعالی
روزی کوری را دید که در راه میرفت گاه می افتاد و گاه بنجاست در میگشت او خرید که بر آن
سوار شد و گفت این مرکب منست نزد خدای تعالی که بران سوار شوم بعد از آن رسول صلعم
فرمود که به آن خدای که نفس من در قبضهٔ قدرت اوست که گویا نگاه میکنم بر آن مرکب
را آورده اند بسوی او زین کرده و لگام برنهاده و بران سوار میشود و میرود بجنت و آدابه نا
که بعیش و خوشی آن جهان مشغول اند و اندیشه عاقبت خویش نمیکنند تا آن ساعت که ایشان را
برهنه در کوه هند که ساحل بی آب و گیاه است و خود باز کردند مثال آن پادشاهان جاهل اند
که حقیقت حال پیدا است تا آن زمان که او را برهنه در ساحل بیماند و غرایب و
که آن دریابان سرگردان می کنند اما جاهل که بر ساحل آن جهان افتاد هرگز نمیرد و لا
یموت فیها و لا یحیی و لا یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و آن دوست مهربان
که پادشاه رستگار را با او نموده کرد و آن حقیقت حال آگاه کرد انبیا و رسل اند که آدمی
را تا ایام بقا در این جهان و ظلمت وحشت آنجهان که آگه کند و بر آنجا آگاه میکرده اند
تا اندیشه کارسازی کند و مرگ را آماده شود و بزندگی دو روزه دنیا فریفته نشود
و در جهان بقوت لا یموت بسر برد و هرچه یابد در راه خدای عزوجل صرف کند باقی میشود
چنانچه در تنزیل مجید آمده ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و بگیرند ذکر و تسبیح در
این جهان درختها برای خود بنشانند و بنا نهادها سازند و بگیرند استغفار طلب آنجا ما
فرو نشانند و وحشت آنجا را بآن مبدل کرده اند و افضل ذکر لا اله الا الله است فرود کرده

نرون تسبیح سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده وسید استغفار اللهم انت ربی لا
اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما
صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و بر ذکر لا
اله الا الله پیوسته مداومت باید کرد و تسبیح که مذکور شد بامداد و شبانگاه وقت صبح صد بار
باید گفت و استغفار که مذکور شد هر روز باید خواند و معنی این هر سه تمام حفظ
باید کرد معنی اول آنست که نیست سزاوار پرستش بجز خدای عز وجل و معنی دوم اینست که پاکی
خدای راست و ستایش او مستغرق فیض است و کی بیان ذکر پاکی خدای و ستایش خدای
و معنی سید الاستغفار که سیوم است آنست که خدایا تو خداوند منی نیست سزاوار پرستش
بجز تو که آفریدی مرا و من بنده توام و من بر همان پیمان توام و عهد توام مستعینا بنهانی که با
بسته ام و وعده که با تو کرده ام که بندگی تو کنم بر زیر گشته ام آنچه کرده ام پناه می آورم
بتو از بدی بخود کرده ام اقرار میکنم برای تو بگناه کاریهای من پس بیامرز مرا پس بدرستی که نمی
آمرزد گناهان را الا تو والسلام مکتوب سی و یکم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب محیی الی الاخوان التائبین جعلهم الله من التائبین اما بعد خدای
شما را توفیق کناد که در راه خدا بناکامی و نامرادی و بیکسی و تنهایی و سختی بسر بردن در خواست
کرد در راه طمع بهمه مرادی رسیدن و بهمه کامی ظفر یافتن پای دارید تا از بهر شما لقا
که بخدای شما سوگند که از رنجها ظاهر شدن جزوی از محبان با خدای عز وجل بیند که عهد
که در موطن الست او بسته اید بران قائم و ثابت آید و وفا بران میکنید و از رنج و از آن
شما را از خدا مشغول نمیسازند و دل ضعیفی و وفا باید که چون از خدای عز وجل در وی افتاده اند و
در میان آمد و دیگر چیزها ایشانرا چیز اید و زینت حلقه در روی ایشان حدیث از او
کردند و خدای خود را فراموش کردند با این جهان و لذات این جهان بکاهش شدند و دست
در کردن آورده اند که تا ایشان از آن جهاند ما و جهان از ایشان و هر که ایشانرا

خداوندی بوده که از وی جدا افتاده و قال الله تعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها
لنبلوهم ایهم احسن عملا بخدای شما سوگند که زهد باشد که این زینت که بر روی خاک نهفته
اند شیخ اندو دل در ان بسته و خدای خود را فراموش کرده بر چیند و زینت دنیا
نا پایدار ایشگاه و حیات که بران باشند اند ما بعد حسن جو اند و بکرا جهان
موحش و بی آرایش و مظلم و بی رنگ مانند کما انا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا انگاه
مغفوران را که بند اینکار عجب شما که برای ان عهد خدای بشکنند و در آن
او بخشند در پرکبر را ان غول مرده مرخان را که بر شما چیره بوده و بوده فوله تعالی
ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا الی اخر القصه چرا که هم از وی
چند عهد خدا را یاد آوردند تا از این زینت فریبنده روی بگردانند و از خلق کناره کردند
و روی با خدای خویش آوردند قوله تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم یا رسول
صابر کن و با چنین کسان که زینت دنیا ایشانرا فریفت و بامداد و شبانگاه بخوان
خدای مشغول اند و چشم از ایشان مگردان بسوی انجماعت که فریفته آن شده اند از برای
زینت دنیا زینت و لطف جسم شان و حلیتن و مثل این حال هر ضمان از زینت دنیا و حال
مقبلان بیان حال ان دو برادر که ایشانرا از پدر و مادر اموال فراوان رسید یکی
ان اموال را صرف تحصیل زینت جهان کرد و بعضی از زاد و بنیانی خرج باز در مجو و محل
و بستان ایشان کشت و مزارعت و بعضی دیگر خرج کرد و دران کوشک و بنا ساخت
دیگر دادا سان و دوات خرید و دران سرداد و بعضی دیگر داد و غلامان و کنیزان
خرید و ان برادر دیگر هر چه که داشت در راه خدا نفقه کرد تا فقیر و بی چیز ماند و دو
اندر ماند که در سر راه برادر ایستاد و از وی خواست کرد برادر او را دید که کار چون نیز
ان برادر ایشان برد او را شد و نیکو در شد و بوی باز نماید و بیان ایشان آن
مقاوضه رفت که بتفصیل در کلام مجید مذکور است از قران بخوانید تا بدانید و اصبر نفسک

مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء الی آخره جنون لعجز بسر ایشان از ادراک آن آمده تا
بود تا مردمان با وقوف افتند و عبرت بگیرند و الا همه زینت جهان بر امثال ایشان
که بر ایشان او فروغ آمد بر ایشان فرو می آید چون ناولی مرا سر زمین آدمی فرو آمدند هم
او و بر ایشان از آنجا که بر ایشان اوست ای برادران الهی از مواعظ قرآن پند بگیرید و عهد خدا
را فراموش مکنید خاصه که آن عهد را یکبار دیگر در اصفهان کرده بودید ای برادران الهی سخن
اهل طبع مشنوید ای برادران الهی از نطق جاهل بپرهیزید ای برادران الهی خداء شناسی و آ
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته مکتوب المجید و العجاب بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة و الدین محمد اما بعد شان
اهل بصیرت جز شان اهل عبادت است اهل بصیرت در نفس الامر نگاه کنند و بقوت تمییز
که خدای تعالی ایشان را داده حق از باطل جدا سازند و به لجه صفت تشکیک بندند و آنچه
باطل است طرح کنند غایت این که از اهل بصیرت آنان که اهل علم اند صاحب حجت باشند
باشند و شناخته خود را اند و دانسته خود را گویند و ایشان متخصص شوند به دو فرقت
که در عجز ایشان یافت شود یکی ثبات عقیدت که بشبهات بسند و اهل زیغ تزلزل
در اعتقاد ایشان پیدا نشود دوم قوت فهم و ارشاد که توانند که غیر خود را در راه خود
در آورند و حق بوی نمایند و از اهل بصیرت آنان که نه اهل علم اند علی الجمال حال ایشان باشد
امر کماهو فی نفسه و صاحب صحت و انشراح باشند اما اگر زبان آوری را از اهل زیغ ببینند و حجت
ایشان شنوند و شبهات خویش را سند بر ایشان القا کنند بیم آن هست که در اعتقاد
سست شوند برای آنکه دریافت ایشان بغایت نازک و محل است هر قدر غیم شبهه بود
ادراک آن متواری شود و چراغ بصیرت ایشان از اندک صرصر عارض [illegible]
اهل بصیرت بقسمیهم اما اهل عبادت شان ایشان آنست که تابع استفاضت باشند در آ
و اعمال خویش و هرچه مرشد ایشان را فرماید بران شوند و اگر استفاضه معارض استفاضه

شود از مقتضی استفاضه اول رجوع کنند و بمقتضی استفاضه دوم کار کنند و آنچه در
میان هر یک از اهل مذاهب که باشد بهمان طریق عمل نمایند مگر آنکه ارباب حجت و بعض را
خلاف در ایشان تعیین باشد چون شیعیان که از کودکی بغض اهل سنت بر ایشان
مستحکم تر از آن مذهب اول بمذهب که از ایشان زادستند هر آینه بجهت راهی باز بجهت
رسوخ بغض که حجت بعض از صفات انحراف خصوص صادر از جاهلی و مردمان که بیشتر
که شان ایشان امرایات بجز ها و از این سه گروه آنان که اهل علم و بصیرت اند نخبه
بلا شک و آنان که اهل بصیرت اند اما اهل علم نیستند حزن اشان پنهان ایشان از ابناء
بصحت کسی از اهل زیغ و به فطرت پاک خویش بمانند و از بصیرت خویش کردند هم نخبی اند
کما قال الله تعالی یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات و آنان که
اهل عبادت اند و تقلید اگر از روی اتفاق بر آن عقیده که مطابق صواب است واقع شوند
و بغایت خوبی نمایند و عمر بران بسر برند اگرچه از ارباب نجات اند اما بیت عمل الخلاف که
میان علماء شرع که ایمان مقلد صحیح است باتفاق [illegible] و بجهت قوت
بصیرت فرقه نجات و از طایفه که اهل عبادت و تقلید اند ایشان را بامن کار است
و در ابشبهه ایشان تابع شهرت اند و عقاید ایشان ملتقی از اسواق و افواه باشد چون
مردمان معتقد کسی باشند ایشان معتقد باشند و چون منکر باشند ایشان منکر باشند
اگر عارفی محقق سبب منصرم ایشان باید و سخنان چون آب جوی که در لبهای اهل زمین
بران ریزند شود و جانهای ایشان بر آن تازه کرده دیگر بدهیچ عذر و در ایشان نکی
از مشهوران اگرچه هیچ حال او بتحقیق نبینند و هیچ سخن او نشنیده اند الا القوه نمی
کنند و ایشان اهل عبادت و تقلید اند و ایشان را همه تن در تحصیل بصیرت نیست و همت
ایشان در استیفاء شهوات و تمتع بلذات آن نیست که عزت الهی در مقام ابتلاء
و امتحان برای تمیز و همت بصیر از مقلد مشتها کرده استفاضه مقابل استفاضه

حق که ایشان از روی اتفاق بر آنند ایشان را پیش آید و اگر همه از قبایل جن و انس باشند که
در حین تیغ بر امور ایشان بر آیند و بشکل اقارب و گذشتگان ایشان و گویند ما
از شما را امتحان رفته ایم و حال امتحان بکو دانسته در حین دین ثابت باشد هنوز معنی آن
یافت باز دین کرده امتحان باید او که معتقد مستمعانرا درین وادی امتحان ایمان
ندانم که چگونه ایمان از دعبت خواهد کرد اینده از غارت شیطان امان چگونه یابد و کان
الامان من زوال الایمان و شر الشیطان فی فصلی تقلید افکری هنوز ازین کار غرض
میباید کرد و کار با نور زبان که آنست که حال از نور معلوم شد که چگونه بکنند و اگر بجاه
خود بر اعتماد میکند اعتماد نکند که امر ایشان از انانیت که بقوت جاه و مقاومت آن
توان کرد چون ابلیس تمام کبد هند اظهار کند جز بقوت حق بر وی غالب نتوان شد جابر منبع
نفسانی بقوت نفسانی بر قوت شیطانی کاری کم از تمام قوت خود ظاهر شود خارج
شود و بصیرت و تقلید دو مشرب که هر کس را که مشرب بصیرت در همه باب یقینات
بر اصابت فهم و صواب رای هم در کلیات دین و شناخت ارباب آن که انبیا اند و اصحاب
ایشان و هم در تفصیل دین و شناخت ارباب آن که ورثه انبیا اند از اهل علم و بصیرت و
هیچ ابلیس را دو تزلزل وار نیابت شک و اضطراب روی ننماید و از آنکه مشرب ایشان
تقلیدات اگر از روی اتفاق بر انجه خواست واقع باشد از نیابت رای و استقامت آن
محروم مانده و اهل امتحان که برانگیخته سلطان عزت اند هر سو که بین که چگونه بنده
شارند که آن هم اعتقادات ایشانرا از بیخ بر اندازد و جز نهال اعتقاد بی بنیاد ایشانرا
بی بنیاد بر دهد بیت ز انکه تقلید آفت هر نیکویست که بود تقلید اگر کوه قویست
الله تعالی اخوان ما را از سر تقلید و از شر هر مقلد بلید محفوظ دارد و ایشان اخوان را باقامت
و برهان جهت کید اهل هوی و بهتان ناطق دارد انه ولی ذلک مکتوب بعید الخیر
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیه فی الله

الامر شرف الدین عبد السلام ... ولیم نموده بود که برا تمام بیت عبادت موفق کنند
و شغل بر انجا دا موفق باتمام جزوی از جدا محفوظ داشته شود که شغل با مور و تعلم آن
جزو عبا که تا طلب اتمام نیافته نماند و اول شرع کند بعد از آن با تمام آن جزو وی اشتغال
نماید برای آنکه مومن اگرچه بنیت ما جور است اما اجر عمل جز اجر نیات و اجر عمل با
ابتدای عمل ابتدا میشود پس هرچه زودتر شروع میشود مدت اجر نیات هم اینجا آخر
باشد با آنکه ضامن نتوان شد و جامن توان بود که اگر درین فرصت شغل نیابد و نا چیز
در حیدی سا مرون الی الله نشستکند دیگر آن فرصت نیابد حکایت اعشی شاعر که
که بقصد اسلام متوجه خدمت رسول الله صلعم شد او وی که هنوز جنگ و نزاع و حرام
کرده و گفت چون چنین است امسال باز گردم و هر چه که اذخرها نخو نمامی نبرد بیرون
و سال آینده بروم و مسلمان شوم و هم در امسال وفات یافت و کاش بیابدی و مسلمان
شدی و تصدیق نفس ترا اسلحه در اسلام بگردی که فاسق بودن بهتر از کافر بودن است
بس که عزت هر جزو مسند اگر چون درصد چیزی کند هیچ سبب تا خیر آن نکند
که وفق التاخیر آفات و عارضات انجا گفته ... لنک و لو الحقته شکل الی ادب
سوی او بجز او را ی طلب که مبتدا انسان و ساوس بسیار پیش می آید که اول
اسباب سلوک آماده کنیم آنگاه مشغول سلوک شویم تا سلوک بوجه و شرطه بگردد آن
خاطری مجموع و دلی فارغ و از وجی ابلیس است که اعشی را بان باز داد و بود و هر که
بدین شبهه تقاعد در راه سلوک کند تا دور تمامست ما نشو و این شان اعشی آن
سالک صادق چون در راه برسد و بیند دادن و عمر دو جز پر سبیت باشد با نکار
نیاز بی بگذار بگار برد از آن راه عشق توان رفت نه بعقل و شان عشق چون شان عقل
عشق همه بیخ زند و عقل ایستاده و پس بنگارد ... عشق از هیچ بکند تشبیه
ترسد از عقل که نکهداری و معاری منزل کند و بعد چنین معلوم شد که والله

تا جد و لم را دل نه شد و بر رخصت نقل ترد این استفتاری بیاد در آمد که ولم در بعضی
مکاتیب کرده بود جواب این استفتا چو بینیم تا بر حقیقت مسئله مطلع شوند
اینکه چون پسر بحد بلوغ رسید مکلف نیست بر موافقت والدین و او را میرسد که
منزل از ایشان جدا کند اما اولی آنست که از ایشان مفارقت نکند و خدمت ایشان از
اشتغال اولی نباید قال [illegible] فی الروضة و متی بلغ الغلام رشیدا او الی ما لیقهر و لا یجبر
علی کونه عند الابوین او احدهما و لکن الاولی ان لا یفارقهما لیخدمهما و یصلهما بره
و اینها اولویت کامل است که بسبب موافقت و خدمت ایشان از فریضه با فضیلتی
که ثواب بیش زیاده از خدمت والدین باشد باز نماند و از جمله اسئله قرآن و فریضه آنکه
تحصیل بصیرت و معرفت از الله اخلاق ذمیمه که هر دو فرض عین است و اینها شود
بمفارقت ایشان و این حکم معامله است با والدین اما اقارب در مجاورت ایشان احتیاج
نیست حیث الهم اقارب برای آنکه امیر المؤمنین برای موسی اشعری نوشته که مر
ذوی القربی ان یتزاوروا و لا یتجاوروا و هما ابراهیم نخعی خواسته کرده امثال عرب گویند
ان ذوی القرابة اذا تزاحمت دیارهم کانوا قمنا ان یتحاربوا و اذا تنائوا تحابوا و ما
و ما عضوا هذا ما حضرنی فی الجواب والسلام علی ولیی و سایر الاحباب و رحمة الله و برکاته

کتب الخطاط الی الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

الی ولیی فی الله شیخ الاخوان شمس الملة والدین محمد ابی سعید دریغ که
صحبت اکنون شد و خطاب با کتاب گشت کجا شد آنکه دیدار اخوان دیدی و از
تحری کتابت کرد ارجمند اما خاموشی که اکر صحبت انس ابراهیم کتب شود کنی
و اگر خطاب سبک روح است مخاطبه با کتاب که این است مخاطبت آن بخطاط
نصرف انکه و از کتاب تفخیم در حکمت آنکه در تنها للناقصان الزکند که و
کاووده افکند تا کتاب مباشرت رسا و شود و کاو ترود با سارق المخاطبه الخطا حوالا

او کرده که از این و نامی کار بالک صورت بندد و کل شیء عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة
الکبیر المتعال و اینها شمار است و فقه اکاه و کیم در تفاوت خطاب و کتاب عاید که اکر
متکلم اهلی است با مخاطب کتاب او موثرتر است از خطاب او برای آنکه در حین مخاطبه
در عبارات و دل متکلم شمار این هر آینه عکس کثافت و برودت او بدل متکلم
افتد و صورت حرارت لطایف سخنان که از انفاس مجاهد بیش کند اما در حین کتابت هیچ حجاب
بین متکلم خود به خود الفا بکند بر سخنان که به مجاهد بصرافت خود است و از حرارت
و لطافت آن هیچ باکرنند و از شواهد انعکاس مذکور در حدیثات که این کتیبه مغز رسیدنها
کرده و مضمون آنکه رسول الله صلعم روزی در نماز بامداد سوره روم خواند و او را
در آن اشتباهی افتاد چون فارغ گشت گفت قرآن بر ما ملتبس کردانید بدرستی که جماعتی از شما
نماز با ما بگزارند که وضو نیکو نساخته باشند که هر کس که با ما نماز حاضر میشود وضو نیکو
سازد اشیاء این کتیبه گفته که در این سر عجیب است که پیغمبر صلعم متاثر شد بنقصان وضوی
ماموم تا او را در قرآن التباس افتاد والله اعلم و اگر متکلم ادون است با مخاطب خطاب
او اهلی است از کتاب برای آنکه در حین مخاطبه عکس حرارت و لطافت مخاطب بدل او
افتد و سخنانی که از انجا میآید بتربیت و صفوت و حلاوت و طلاوت میخیزد
کنی که از سخنان مخاطب میکوید تا او هر نکته که دلیل پنجم میکوید کل کفته بود
چه دلیل شوی اما در حین کتابت محل دو سر آواز الفاظ مبهم آید بعد از آن وقت او
رهنا و که الا اینکه بنافته و از قبل اولیا آنکه کتاب وحی باشد در حین الموحون
فتبارک الله احسن الخالقین در خاطر افتاد مثل آنکه رسول الله صلعم فرمایدو بنویس
کم بود چون در مجلس شیخ حاضر شود هر سخن که شیخ گوید با جان نیابد که او خود سیدا
دانا و از قیاس معنی شیخ باشد با او و ظهور سلطان نمود او بود که اکر از خودی بیخودی میشود
و چیزی داند و که او با شد که بار حجب و فقار شیخ نزد دیگر شود و اعراض و استغنا

پیش کیرد چنانکه کاتب وحی با روی نموده من رده الله بحمده ما را و اخوان ما را
محفوظ دارد از فتن ما ظهر منها و ما بطن و بالله نستعین و علیه نتوکل و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم هو حسبنا و نعم الوکیل سبحان ربک رب العزة عما یصفون
و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و سلام منا علی اخواننا الغائبین
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] الی ولی فی الله الامیر الاخوان الاطهر محی الملة و الدین شیخ محمد ادام الله
نصره [illegible] ادمی ده بنا با درآفتی و افتاد و منحاف تا فتی امروز در جهان [illegible]
شد و چون امر نمیتوان گفت که هیچ جز نیست اکنون وظیفه ما فرزندان آدم
برای محبت و عذاب و غصه و اضطراب بیان نیز و مانع نجوم نیست صاحب این
نجوم نپسندد و بکوشد تا امانی برای خود نجوید و چون انجهاد تحقیق جانشد که مانع
نشانه در جهانی دیگر خواهد بود چه ما یقین میدانیم که بنای کار فنا باید که محبت
و اضطراب باشد چه محبت مقصود بالذات نمی باشد یقین که اگر عشق باشد انقده
محنی خواهد بود و اگر اضطراب باشد از برای آرامش بوانه بود اما تا از اضطراب
کرکند و آن آرامش که باید ملجئی شود باشد که از آرام نصیب ما کرده ابکاد
دولت کنون اگر دارسد ای علی و ای حبیب من از وقت و اجل آمده اخود
باز نکردان بدست و دندان را محکم کیرد و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم
تا وصول بشیر از حق شاده مجدد ای معنی معلوم شد که اهل اخوان باد و لحق
و جل برکرنیم بنعمتی که بدیگران نداده و سلوک سبیل خویش و ایشان تحت اسلاک کرده
اگر قدر این نعمت نمانند و دل بر انجا نهند و در اتمام امر آن نکوشند و نظام آن نگاه
ندارند ظلمی بر خود کرده باشند چه ظلمی و چه ستمی ای علی متن و صلح بدا الاسلام غریبا
و سیعود غریبا کما بدا بر تو نمی افکند لا بجر اهل حق که بحقیقت اینجا متحقق باشند امام

وجه بیت اگر عاقل و صاحب بخت بودندی و از وقت این افتادندی که امروز به کلی کار خود
سایه کرده و سد احرکات و افاضل ایشان حاصل کلی بودی نه توهمات جز نبود و ابتغا آت
طبیعه مضطر می بودند تا بعضا ابنیا وای انکه نگاه میکردند و خود از نجات الی به
عاجز بودند و دیگری در ارض می افتند که متصدیان راهنمای باشند و معلومست که
روز میکند در هر جا که غیر این بنیاد افتند که دست بدامن ایشان زنند بهم بکشی که گرد
بیابانی راه گم کرده باشد و البته راه شناسا [illegible] چون بیند که کسی روی بطرفی معین کرده
و مرید و محبان که من جا نشده ام و راه او بنت و هیچ دغدغه و وسوسه راه نیابد
بابد و بعقاب بلا من برود و آثار اطمینان بر حال و ظاهرست چه فرمان و چندانست
و در وفات سکینه و آرام مرید بحضور تمام و فراغ خاطر و معلومست انحال او و طور او
کار [illegible] نخود بازبسته و بعضی از تکلف بکند تا بتقلیدی با خیالی او را پیش آید
افضولی متحولات بعداب که در بخت کرده اند در بخت گشاید از این ذوالبال [illegible]
اجبار اگر این چنین کس می شود و را او بادی افتد و در بیابان زیاده بکند دلالی که
اگر دریابد به اندازه خود بکند که مکروه با اندازه حال خود میداند که مبدا این شناخت
بیت و متعینات تخیل المعرفة نزد او حاصل بیت و اگر انتظار دیگری بکند
دیگری که پیدا شود افضل حال او است که در مثل حال او بیحضور باشد که پیش افتاده
و راه و مرید و محبان که راه او دادند اما جراین متابعان که واقف نکند و به انتظار
انتحص [illegible] و هر کس که بدیع اضافی کرده و چشم بصیرت باز کند
و آنکه در هر جا رضی هیچکس نیست که متصدی راهنمای شود باشد که نکلف [illegible]
و جاء لا یعقصیر [illegible] چندی که [illegible] حکایت میکنند همچون
کردن [illegible] ارسطاطالیس [illegible] الهیات [illegible]
به البق و احوالات [illegible] اقرار خود [illegible] معلوم شد که او و اخوان او صاحب [illegible]

دو [illegible]

کمراجعت باحوال واقوال ایشان کند همین الیقین شاهد کند که ایشان از دست
هیچ نبند الا نفس خویش وایشان از پس این سخن تر نداشته الا اغنیا وانبیا چون ایشان
اعنی الانبیا وارباب الطبقات وحقایق کلمات سخن بگفته فلاسفه باسرکار بی فایده
که این تر است از سخن ملحد اما بیشتر مثل این کوتم وچون ما به این سخن بگفتن با ایشان
ضرب از سخن پیش کرده اند و بتکلف سخن چند بیکو کنند ولیغمبر صلعم از خود نفی
کرد وما انا من المتکلفین این صفت ایشان که از خود نفی فرموده و مثل ایشان مثل
کسی است که هرچه ادمی کند او مثل آن کند جعل منهم القردة والخنازیر وعبد
الطاغوت واگر نیک تامل کنی اصل اکثر سخنان ایشان سخنان انبیاست که بر کرده اند در
این تصرف کنند و بنوعی دیگر کرده اند تا سخن ایشان باشد فبئس مثوی المتکبرین این
منهاج فلسفه است ودیگر منهاج سخنان مثل سلم ومرجعه لعنهم الله وان نیز
تکلفی است باید دید مثل تکلفات فلاسفه بل ابرد برای آنکه فلاسفه نفس خود را
بازی دهند و در خود با خود چنین اندیشند که مگر آنند وان طایفه این سبیل هم
با نفس خود نکنند بلکه سبیل ایشان با مجرد دیگران باشد غرض که غیر پیغمبران خدا
اثار تکلف وفضولی وتعسف و تصلف بر حال ایشان ظاهرست و بر نقش حرکت
اثار عجز وضعف ظاهر بین منقش شد که سبیل حیز ثبات ومنازل اثبات وذلک بما اردنا
والحمد لله الذی هدانا لهذا والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤمن کل امر خود با خدای انداز دازبرای انکه داند که
هیچکس مهربان تر از خدای او نیست وانچه هیچکس بنده اولی از خدای او نیست واز
خداوند خود زخم وسیلی خوردن بهتر که از دست کسان دست نکوی حلوا مؤمن
روی دل با خداوند خود کرده و ذکر او را در درون دل خود جای ساخته از امر
کرد او بنده چون حاجتی داشته باشد ما کند چون او را دردی رسد شفا از و طلبد

واگر از کسی جفا بیند گله بسوی او کند واگر از کسی عطا بیند مکافات ان از و
طلبد که بنده را هیچ نباشد و دست در هیچ نباشد مال و منال او بسته اوست اعتماد
او بر آن باشد که در خزانه بستانست خویش خالی بیند خدای که هیچ ندارد و هر چیز از
آن اوست از آنجا که هر چیز از آن ستد اوست هنگام که هم کرم خواب ودیدن خدا
و در بیداری و کشایند و در عجایب ملکوت آسمانها وستارگان تفکر کند و در یاد
خداوند خود ابواب رحمت بر دل وی بگشاید برخیزد که هر که خواب خوش باشد مؤمن
خیال و اتصال الهامی درآید بنده خدای در وی که بالجمیع درآید وایمان کشف
وشهود کند اما دل او جز یاد خداوند خود مشغول نباشد وان حکایات بر زبان او
جاری شود بحکم خداوند او ودل او در ملکوت اعلی سر او جای تمکین گیرد از
آنکه این جان اید او وبنده خدای خرسند باشد بر آنچه خدای عز وجل کند و بر وجه
کار اعتراض نداشته باشد بنده خدای پسندد دل مرد کند از باشد و هر ساعت چون
شود با خداوند او اصل از سر هست نخند خدا را بنده خود کارها باشد که او را
اذن دهد تا بر اقدام مکرمت در سموات بر بود که و وقف دار و وا زخلقت مثل تر
کرد اند قلب المؤمن بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء و ابی که
چیزی را دوست دارد بپسندد او را کرد اند نا هم او را بکرد خدای عز وجل دل این را
دوست دارد که موضع نظر خدای انجا بود لصدیقان جنبه ابنه دل ایشان
از خال ایجاد کرد اند تا در حال از ایشان بنده که چگونه است ومؤمن در همه حال بگونه باشد
در بسط شاکر باشد و در قبض صابر و در هیچ حال یک دل و بصیرتی زشت نگردد بلکه
یک دل یکجا نگاه هر که بعضی بخت خوب نباشد در بسط طغیان و بطر پیدا کند و در قبض
انکار و سخط خدای عز وجل بر پیغمبر صلعم وحی که کرد اگر خدای بسلک این
روحی خانه را برای تو باز کنم فرمود لا یا رب خواهم که بگرسنه و طعام یابم وخود را

شکر کنم و بکوزه روزه دادم و برای پیغمبر کریم ایشان مؤمنان را روزه رسیده تا آخر
رمضان از طعام بربندید و زبان از غیبت و لا یغتب بعضکم بعضا چنانچه بدین روش
جمع میکنانانند دل در رحمت خدای تعالی نیز بکمانند ابدا پاینده والسلام

مکتوب بفرزند اعظم ... الفقیر ... رحمه الله ...

از بنده که صعوبت مفارقت احباب او از صعوبت مفارقت کبری والعیاذ بالله منتهام
داده و استیلای بحار مخافت او را پروای استیفاء نامها نگذاشته است اعنی فرزند
محبوب محمود ... صبر ... الکحی و اصدقاء ... جمع الله شملهم و بدل اللطف
لا سیما ... الاخوان الاهلین ... و درود محبت ادعیه
که روزی از روزها کاهی کرده باشد که ... از نظر خدای عز و جل افتاده باشد
و هر کس که از نظر خدای عز و جل افتاد و مقت خدای او وا دریافت رشته عمرش کم
کرد و سر رشته کار از دست برفت چنانچه هر که از ... و پس از ان منقلب
او در ضلالت است و هرچه میکند همه ... است برای آنکه کسی که در رضای ...
تنهد ... و عمل خالص از وی من بعد ممتنع الوجود برای آنکه ...
... خدای که در دل ... خواهند و نخواهند از اجزای ... که او را دوست ...
و بنظر لطف او ناظر باشد چون کسی را که دشمن کرده باشد و مقت خود را با او ... کرده
کجا اخلاص ... و کجا او را ... حقیقت اخلاص که سر اکبر ... باشد
اعمال او ... حسنات ... حسنات ... و معلق
باشد و محبط ... والعیاذ بالله ... آدمی ... کار ...
وارجاء او ... امان ... حاصل کرده اکنون شغل ... کارها
... آید ... هیچ کار ...
... عزیز ...

جان بنت خاصه که رضای ایشان ... اوردا از بهر ساخت ... نمانی
من بنیاشتم که رضای خالی نخواهد آمد ... دلیل ... مقصود
ساخته بودی لا حول ولا قوة الا بالله من بوادی الغفلة و شرور النفس و سوء الحال
و درک الشقاوة و بالله المستعان و علیه التکلان و هو حسبی و نعم الوکیل

... الفقیر ... رحمه الله ...

الی ولی نعمه الله تعالی الامیر عماد الملة والدین محمد آدمی را که جنس معامله واقع
با آدمیان و این معامله را ... ساخته ... معامله هست که با
خدای عز و جل و آدمی این معامله نهانی از آدمی باشد با آدمی ... روزی که دیده
آدمی این معامله بر کشایند و ... فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید نظر
رسد و این معامله را به پیغمبران ... ظاهر کرده اند و چنانچه دل از آدمی محل ...
و باقی جوارح بسبب آنکه ... بکار می آید ... محل
دانش ساخته اند و باقی ... که مطاوع ... بکار ...
آیند و ایشان ... جوارح مطیعه صالحه اند ...
کار در نمی آیند ... اعضای ... فاسدند ...
مجید و ... صفت صالحه که ... اوامر
... اخلاص ... احسان ... تعبد الله کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک ... عضوات ...
... اخلاص ...
... الله ... اخلاص ...
... اخلاص ... شاهد ...
... وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب

ولا الایمان ولکن جعلناه نهدی به من نشاء من عبادنا و بدان ضعیف چنین
روشن شده که هیچ عمل و مقام اصعب از اخلاص نیست که چه برآنکس که خدای عزوجل آن را
بکند نهایت آسان است تا بر دیگران چنان صعب و ثقیل که اگر ایشان را تکلیف کنند
بحمل جبال و صعود بر سما که چنان صعب نباشد و فقد فی وصفهم ومن یرد ان یضله یجعل
صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السما، واگر به اخلاص برسید نا از خدای تعالی
و محل آن انا دعی خدای عزوجل نما انا انا از ذوالمنن اضعاف مضاعفات انجا
واهل جا باید که غالبا مقادیر چنین صفات نباشد والله یهدی من یشاء

مکتوب بعض الموصلة بمرتبه [illegible]

الی الاخ الاکرم الشیخ کریم الدین ایده الله تعالی بمقامات المقربین کار عجب که
ادمی را در پیش است با کاری که خالی مثل کرمتهم بالنفخ اند ادمی را ایمان قربت شد
خدای بذات خویش و تجلی کند و اونیست طاقت آن آورد و متلاشی نشود و فوق آن
تجلی را در باید او که ادنا امری از امور جهان و واقعه از واقعات ظاهر را تاب نمی آورد
و تردد آن طاقت و متلاشی میشود واز دست می رود چگونه تاب تجلی ذات خدای عزوجل
خواهد آورد که در آن مشهد عظیم از جای نرود و متلاشی نشود و انچه گوید بشنود و انچه
نماید ببیند و انچه پرسند بگوید بلکه فقد عجب اذ ابی کو لیت نیم زهرا بابا
امر که سموات و جبال و ارض از تحمل آن عاجز آمدند آنرا آدمی شده اتمام داد
امانت نوان کشید فرجه قال تمام صبح ... زدند ادمی باید که اندیشه بعد از این در
کار خود کند که کرم حوصله خود را فراخ سازد و همت خود را عالی کند بهمه کس که دیده
در ایشان باید کرد که عقد در من نیست کند بعد از انچه دیده کرد بعد از انچه دیده باشد
واهم نیت به او رسید واگر نقد او این مقدمات نکرده باشد و نقد دو چار در اخود
خالص خواب ایشان آدمی را دید در خیر برای همه است بدیع اشنایی آنکه آشنا کرده دانی

برکسی که شاه را شد این واقعه بر رود و فرو آید جان او هیچ جزای نحوه را آن ... شر
حسم افکند یا به الموسومین اند مشغول شود از ادراک آن واقعه هیچ تن عاشق که انام
خود را داغ کند یا بس نیز صح او مشغول شود از نیستی عشق که اشد است از سوختن و داغ
و مثال اکسی که آتش نهاده و بیلجه او باشد ما دیکم النار هی ما ویکم و بئس المصیر و نذکره
نسبل رحمه الله ملکی است که او را یاد بند فقط لقی ذات و نزد من نیست با او که شد
چراغ و چنین میگوید حقیقت با ذات و در اطاق از حیث ادخال المدرجه میکند ابران ذاهل
شود از ادراک حقیقت از فضل عاشق نیست و مشغول که گفت غبطه بر هیچ کس نمی برم
حتی ماه بگه و انما غبطه بر آن نمی برم که مخلوق گشته اند لحزن ما بکه و اینان هدم
لحال و اهوال المحزن میکند چون بقرآن در گاه و برای ادنی بفیه که حکم او نشان انسان
ما نمی ارمیده که بهاد اتماتی که کرد ان نشان تمام از ایشان فرو شوید چگونه بر جمال
بی کالکان که نادره بود و بوجه ایشان از هستی او نشان یافت شد حال ایشان چه باشد
وا بد الا باد در چه اضطراب و عذاب باشند ایشانرا فرا در چه باشد مگر آتش
و ای بر حال کسی که نه غم کند مخزا که چگونه در حال خاص رود بیکه هم که رود بداد
باد را فکند و در بیندیا ها می بیا ساز و خود خرد شید بر هم جا باید بقول الاانسان
یومئذ این المفر در جواب شود که کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر که بدیع از انجا
بیکر زمین ای نونس لسان نور نمر این جدمن و ای بر احسنه بجوان عفا ای برمن
دستم زکرمی بود و سجده بر من خورشید جانی و ثنای بر من ابعد سخن تا به
انمان از ان خوش گذشت چون از انمان کشت از المختی بشود خویش را فراخ میباید ساخت
حوصله خود را کشد و انا هرچه فرو بند بگنجاند و هرچه نماید ببیند و هرچه گویند بشنود
و هرچه پرسند بگوید و هرچه بخواهند بدهد و هرچه بدهند بستاند و وجود را بی که
کار از انمان بنزلت که پنج جنین شود لنا اگر خدای که چه باشد ... سخن بجوح

ایباسی کردنی بابی خودشناسی والسلم علی النبی ورحمة الله وبرکاته [illegible]

[illegible] نبّه الله ولی عن نوم الغافلین صحت از ایشان

فی وجوه المصالح فی الاسباب بحث حدیث معلوم نمادم اما از حدیث صحیح است و علم آن

بماند که جاعلیه زندگی تجارت عزیز است زندگی دل تجارت منزلت و هرکس که افزود

و بکار روز باشد میکند و شب با روز بزرگ و بحال است و از نصف لا یموت فیها و لا یحیی

بهره مند و بماند که تن از خاک و خاک سکون و اساس اقتضا کند و دل از افلاک و انجم

جنبش و حرکت اقتضا کند چون دل در حرکت و نعمات او در سکون و حال تن بخلاف

کلمات که دل عاجز تن شود و تن بروی مستولی کرده و دل بجز مقتضی اوست اند و دل در محنت

اشتغال تن عاجز و ذلیل بماند چون اصحاب الحجاز که خدای تعالی ادمی فرستاد و بیابان آن

بیابان که ایشان در آن ساکن بودند بر ایشان کرد ایشان در ویران بماند الذی

که فیه ملت جمعت ای شیر الله ضعیف که اگر کسی که تن از خاک تعادی شود بما

از تمان که بدرود و غصه جان بماند هم چنین آنان که خاک تن بر دل ایشان مستولی شود

و ویران از نوع کشف این شرح الذاله طهارا ایشان که تن مستبصر بماند اکنون بدان ای برادر

که مثل دل اهل تعطیل و بیکاران و افراد که از هیچ کاری در کارهای [illegible]

کلا یعنون ام [illegible] مثل اصحاب الخانقاه اند و محمود میپسندند که مثل تو مثل سوال شده

ان کوش که از مثل اهل [illegible] که خدای عزوجل [illegible] الا انقطا

سنه ولا نوم [illegible] مقدور مخلوق [illegible] خدای [illegible]

[illegible]

محب و محبوب اقرب عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام ای ولی [illegible]

سازی کن و با نام [illegible]

چرا نه [illegible] حقوق خد

اوند حضرت خداوند ثابت باشد که چنین بنده خداوند فرو نگرد است و ما کان الله

نیست و عاجز شدن باشی بکافران با او احسان کند یا ایها الانسان انک کادح الی

ربک کدحا فملاقیه ای ولی تو تشبیه شد انکه است که کار خود کند و بصلاح حال خود

رسد و چون من در نگرستم مصالح ادمی بسیار دیدم و مطالب ایشان از بهر دنیا دشوار بود

چنانم نمود که این کار دیگرم که سخن همه کارها باشد اگر چنین کار باشد چونه بر نگرستم چنین

کار بود و بیان نقربت نبود با خلق و مقتدا است که بالغ امرهات دنیا این کار دیگر فرمان

کار حد بکنم و چون آن کار بنفقه بر سانیدم فارغ البال و مطمئن خاطر و مجمع وا

کاری دیگر نماند جز خلق و مقتدی همه کار من از بهر ما کنون جواب این بکنم اما چنین

خواطر بعد از بیشتر نباشد برای آنکه خلق و مقتدا انکار بجمل کار من بر سد که کل من در کار

او باشد و روز و شب خود همه در کار او کنم و هیچ تو مقتدی و دست از ذکر او و نیا فرم چون

حاجتی ثابت نیست که بکار من ان تقرب با وجه اما بعد سوی خود ذکر خود او دوست داخ

لاجرم فرمود اقم الصلوة لذکری و شب هنگام که ملوک از در ملک و کارها اذن کار با تفا

امروز بعادت غفلت خود ملک الملوک تعالی و تقدس هم در صدد است و او با کفو [illegible]

محبوب خود که او بیند و چون شب در آید فضل انک ذکر و آگاه بر نیایشی قربت هم واخو

در حضرت کبریا عرضه دادم و عاقبه که خداوند من بکرامت امروز که چنین روز من ساخته

چون چنین خدمت شایسته نبقه به رسانم انور که بقدر بت روز او باشد و الایام کلها لله

تا جزای شایسته را دهد من امروز اورا او نمود مرا او نیز انعم مرا این نماید و چون چ کرده

تا بجز من سوا الله داغ فانسیهم انفسهم بر نهد برابطانه فکروا الله خلفه فذکرکم و اقسم کرانه

کند و چون من و جهه خود چنین تمام سعادت خود رسید باشم اکنون میکوشم و ای انور و در هر کی

در این روش این برکت میکند او رام شود و میدهم مثل این خود را آن شد در دم والسلام من

استسعاد بتضمن تذکرة انبع الهدی **من عبدالله قطب بن محیی**

در مشاهده ملوک و احوال ایشان تذکر عالم الهی و شهود جهان از هست و سبب بصیر باید
ان بصیرتی و ذوقی حاصل میشود و سرا و دامیجانی عارض میکرده جناب مخدومی شیخ علاء الدوله
سمنانی انار الله برهانه حکایت کرده و بجلی که در معرکه او را دست داده ابا الحضرت اعلی الحضرت
الجبینة المحمدیة داد آنجا که هست بهره از انجال هستی الکبیر معانی جسمانی از غیب
جذب [illegible] ضرب و مکابره حساد و معانقه رنج کشیدن اضداد و ما بشاکل ذلک حس
گرفته و مجال الغافلان [illegible] آفتاب این مشاهده بسحاب حجاب [illegible]
بالکه دوام مشاهده و مخالطه و استمرار این احوال [illegible] کرده بر دیدن اهل بصیر
کان [illegible] نمیشود چنانچه دوام مشاهده سموات و ارض [illegible] شهود ناظرین رسد
و زینت فایضه بر جهان برای ناظرین بمقتضی قول خدای عز و جل و لقد جعلنا فی السماء
بروجا و زیناها للناظرین از ایشان متواری باشد **تنبیه** سالکان هر کس که پادشاه
باشد و نه مصاحب پادشاه ماده [illegible] که اضمحلال آن ماده جز به [illegible]
پادشاه باشد با مصاحب پادشاه [illegible] که من [illegible] ایام
زمانه [illegible] جاهلیة [illegible] ایشان [illegible] کار [illegible]
از [illegible] امام زمان [illegible] که در زمانه امام [illegible] سلطان [illegible] حلال باشد مصاحب
نباشد [illegible] که از عالم رفع شده و حتی که [illegible]
چنانچه در [illegible] الزمان قرآن رفع شود و لهذا چنانچه رفع قرآن از اشراط الساعات
تضییع امانات که مقر است [illegible] غیر اهل [illegible] از اشراط الساعات و هر سالک
که عهد چنین امام دریافته باشد مفضل است بر سالکانی که چنین عهد در نیافته [illegible]
تفضیل که اهل آن قرن [illegible] رسول الله صلعم در آن بوده ثابت است و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء مقصود [illegible] تفضیل است بلکه مقصود [illegible]
ثابت است که قرنی بهتر از قرنی [illegible] که قرنی که در آن امام عادل باشد

باشد که در آن امام عادل نباشد و بر سالکان آن قرن که در آن امام عادل باشد لازم است
که بخدمت او روند و بروی سلام کنند و برا [illegible] و با وی صحبت دارند تا ماده [illegible]
در ایشان متحلل شود و بتمام طهارت خود برسند و انکس که چنین قرن در نیابد و فوتی
اضطراری درو واقع باشد همچون فرزندی که بزاید و در آن وقت نباشد که این غبن
و غبنی ضروری غیر اختیاری که او را واقعست و چاره او نیست [illegible] و اگر پادشاه [illegible]
[illegible] فایده [illegible] نماند که در مصاحبت او [illegible] باشد سالکان را [illegible]
لازم باشد که [illegible] باشد و بروی سلام کنند و با وی صحبت دارند چنانکه ماده [illegible]
ایشان متحلل باید و [illegible] خود برسند و در آن پادشاه ما [illegible]
و وسیله نجات سالکان [illegible] از غیر او مفتوح نمیشود و اگر [illegible]
این پرسش [illegible] کرده [illegible] ابواب [illegible]

بسم الله الاکرم الانعم [illegible] **عبد الله قطب بن محیی**
سلام خدای عز و جل [illegible] خدای قطب بن محیی [illegible] **اما بعد** [illegible]

این [illegible] چیزی نوشته شود کان سر معانی دو عالم در قبضه ما دراست [illegible]
ما یم [illegible] دو عالم ما یم [illegible] هر دو عالم ما [illegible] روح ما [illegible]
مطلق معنوی [illegible] هر چه در جهان چیزی [illegible]
او از آن [illegible] که از دست [illegible] کند [illegible]
خواهش [illegible] باشد که او [illegible] کند [illegible] خواهش خود
چیزی نباشد و [illegible] نداشته باشد و در قبضه او نباشد [illegible]
و او از آن [illegible] باشد و [illegible] خود [illegible]
و از [illegible] جهان [illegible] عشق [illegible]
[illegible] که ایشان [illegible] ایشان [illegible] ایشان و ایشان

ادمی نشان او با ایشان و ایشان بجای او برابر باشند لیکن وی چند وصف بغیر
تا بش جهای سوخته و اگرچه همه ادمی چون وی بر سنگ و کلوخ و درخت و جانور چند حال
او را بن باشد اما این معنی تمامی ایشان را بن خدا را باشد که بخواهش خود ... درمند ... و ازهم
روی که مسؤل اند کرد انداز وصف والله قال سبحانه ام من خدای چه ... است بکار ... هرچه
یافته اند چنانکه هوای ایشان با ایشان ... و ... وسالها کرده ... اند ولا
انجه باز بتوانند کرد چنان ادمیان را با سنگ ... چنانکه ... همان انش که سنگ ...
سوخته باید شناخت چنانچه در قرآن بزرگوار گفته واتقوا النار التی وقودها الناس
والحجارة اعدت للکافرین یعنی پرهیز کنید از آن آتش که افروزینه آن آدمیان و سنگها
اماده داشته اند تا از برای ادمیان ناگرویدن وای کاش که خاک ادمیان و خاک آن
سنگ بر بخته و فقه بکسان بودی یکسان نیست برای انکه سنگ همین در دوری بر او
نموده بسوی ره او یک رنگ بکسان که بر ... بماند اما ادمیان ناگرویدن عشق دوری بر
ایشان بوده است و تمام چهره بکشوده است و کاری که بنیاد شد و تمام شد غضب از بخت دراست
از کاری که از اصل بنیاد شد ... رحمت در قرآن بزرگوار بعد از آن که سنگ کافر را ابتدا کرد
در آتش ... بالخاصه کافران ساخت اعدت للکافرین اماده کرده و اندازه برای ادمیان
ناگرویدگان و کافران از آن بجهت آنکه وی چنان سنگ و خاک گشت چنانچه در قرآن بزرگوار گفته
ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا یعنی گوید ناگرویده ای کاش من خاک بودمی و اگرچه
معفرات بسیار است اما ادمیان ... فناعت ... چنانکه ... بنیاد
نشانه ... والله سمیع علیم معنی ... ادمی ... جان ادمی اول
افریدهای خدای عزوجل است چنانچه رسول علیه السلام گفت اول ما خلق الله روحی یعنی
اول چیزی که خدای عزوجل افریده ... ادمی ... افریدهای خداست چنانچه در
حدیث آمده که خدای عزوجل دنیا را بشش روز آفرید تا آن از شنبه کرد و ادم را

آخر روز هفتم آفرید که روز هفتم است و حکمت در آن که چون ادم خلیفه خدای تعالی
عزوجل اولست و اخر و ظاهر است و باطن خواست که خلیفه خود را از اول و وصف ... بخشد
پس جان او را اول افریدها ساخت تا از اول نصیب بهره یابد بنابر این فتبارک الله احسن الخالقین
اگر نگاه بجانب تن او کنند نشیب ... باشد و اگر نگاه بجانب جان او کنند فراز ... عالم
باشد در حدیث آمده که نحن الاخرون السابقون یعنی ما از پس ماندگان از پیش ...
ادمی درین جهانست یعنی پس ... چهار ... انچه گفته که ... عالم ... یعنی آن
جانست که ... و ... گفته شد ... ما ... مادر ...
و سخن از باز نمودن ... بزرگی خدای عزوجل انجه از آن گفت ... بامدادست که
ادمی را جانی که ... از خدای عزوجل ... او فرمود ... جان
روان گویند اما دیگر چیزها ایشان را جانی که ... از خدای عزوجل فرود آمده ...
معنی ... ایشان ... او را امد شد بسوی خدای عزوجل نیست یعنی که آدمی هر دم
او را اندیشه باشد ... زمان ... آنست که جان او دم بدم و ساعت بساعت
بسوی خدای عزوجل بود و یاد کرده دو ... و انچه ... که ...
سو ... اندیشه فراخ ... آنگاه ... جان و جان ... ادم باشد
معلوم باشد که نیست ... هیچ رنگ و هیچ صفت ... دیگر چیزها ... باشد
از اول تا آخر یک صفتی معین باشد که در زمان آمدن داشته ... الانعام
... درخت ... جان ... فراخ ...
... معلوم داشته باشد ... که هر ... صفت
... و اندیشه باشد ... صفت ... و اندیشه ... ادمی ... کار ...
... هر کار که خدا ... او را ... فرماید ... خدا ...
و جان ... او در فرمان ... قل الروح من امر ربی ... یعنی بگوای محمد که جان از

فرمان خداوند است و چیزهای دیگر بکارکنان و پیشه وران مانند که هرکسی را کاری بفرمود
اموخته اند و بدان مشغول کرده ایشانرا بازگشتی در پیم بسوی خداوند تبارک ایشان
بسوی ان صفت معیرانست که در ایشان نهاده اند از انچه انچه در ایشان بجای جانست در
آدمی نهاده باشد و بعد از طبع خواستند ایشان چنان اند که ایشان را لباس کرده اند و را
کوشش از فرمانست که دم بدم او رسد و بهیچ رنگ و هیچ حال و هیچ صفت قرار نگیرد بلکه در
نگیرد از پی رنگی یابنده صافی و مانا را انچه در قرآن بزرگوار حال او و مانند کرده است انکه
صافی کالمصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یعنی چراغ در انچه است و انکه
بسیار درخشان مانند چراغی فرمان خدایست عز وجل و انچه جان آدمی روشنی چراغ ازو
انکه کیرد اما انکه از ان رنگی نگیرد و چیزی بر نگیرد و انچه در قرآن بزرگوار گفته الا له
الخلق والامر یعنی اگاه باش او راست کردن و فرمودن از روح و خاک کرا اندر نبود و کردن از ان جز
ادمی و فرمودن از ان ادمی تبارک الله رب العالمین و چون انکه جان او بتمام صفا و بی رنگی
باشد چون ان نور بر و نابدا زیرا انکه هیچ تابیدن بنور او نگیرد باشد بلکه گواهی ان نور را بسند
انچه گفته در مظهر عشق ما کی شوا مقصود بار نبود که مظهر عشق انکه جان ادمیست کرد
خواهش که بار فرمان خداوند است انکار شود و چون انکه او در خانه ای کی و بی رنگی باشد
هیچ او نماید همان نور بنا بجا انجا نهایت تری فرمان دادن و فرمان بردن از هم جدا نبود
کرم و هر چه بی رنگی ماند و انعام باشد که رسول خدای صلی الله علیه وسلم از ان خبر داده و گفت خدای عز و جل
تو هیچ چیز را محبوب او شود از فرمان خدای عز و جل کوش او باشد که بدو شنود و چشم او باشد که
او بیند و دست او باشد که بدو گیرد و پای او باشد که بدو رود از ان جهت گفته است این حدیث صدق
یعنی حدیث پیغمبر خدای صلعم که در صفت او امر والذی جاء بالصدق وصدق به یعنی انکه
کلام در راستی و برانست و معنی ان که خدای گوش او باشد که بدو شنود و چشم او باشد که
و چنان بیند و فرمان خدا بجای آورد که گویا فرمان بردن و فرمان دادن یکیست کسی کی با

خان کسی که فرمان بسد همه فرمان می برد چنان انکه فرمان برد کار آید خدای عز و جل ما را
و اخوان ما را و اوان بندی شایسته گردان امر رای او بسنا از جمله امانات تا هر کرده الموارد حمید
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود **اما بعد** ادمی بر گزیده خدایست عز و جل از خلق او
شنیدی که گفته قرآن ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد
ومنهم سابق بالخیرات چون ظالم ادمی را از حکم اصطفا خارج نداشته حال او را خود چه
حال باشد ادمی محبوب خدایست از خلق و خدای عز و جل مرادمی بخواهد برای انکه کسی محبوب
خود را بخواهد پس هر چیز که هر کسی را پیش می آید خیر اوست که الخیر فیما بفضل الله تعالی شانه استغفرها
کا نیکوی را پیش می آید ضر الخیر ما باشد چون ان نیکو خواه شاه هر چیز که هر کسی بخواهد عز
و جل نیکو باید داشت و امر و نهی و وعد و وعید و ابتجار ان حسن ظن با باید داشت که انها گفتار
کرزبان ادمی با ادمی گوید و معاملات که از انجا که او خود را انجا داشته با او کند انجا که خدا
بخدا با ایشان در کار است جز نیکی در کار نیست بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر ما اصابک
من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک شرح ابنجا نی بخود دارم اما هر کسی را
کوش فهم سخنان خدای نباشد بشر سخن بشر فهم کند سخن خدای اهل خدای داستند گو فهم سخن
خدای خواهی که کنی در این کلیم بر تجابر برادر و فرمان خدای عز و جل والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی الولد ... الله وحبیبی الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز کان الله معه وله فی منازل
العز اجله **اما بعد** ادمی مسافر ابدیست و ابد ابدیت بعید مسافر از زاد و عادت فرا او ان
دنیا محل ان زادات وتزودوا فان خیر الزاد التقوی تقوی تان از زادات تقوی ان
جو بیند و طاعت ادام ان لبین معاطف و جد بر ان کسند هر کسی که زاد او زیاده باشد اکنان
رود و هر کسی که زاد ندا شته السفر قطعة من السقر شد حال او باشد امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب

ازاینجا گفته آه از دوری سفر و قلت زاد و عظمت مورد گفت ع نمازت نوشته راه دراز است
و چگونه دل نگران او نباشد براد سفری که کار در انجا این کند که بمقدار هفته نفس
ابجامی اب ابی طی هند و از الفعظم سنتی و اکرم نعمتی خبر براد و از ای عنق و قبر کرم
بشارت نو لدیسند ولد ادم صلی الله علیه و آله و سلم کرده و از عجایب که سنعطر آن
بوده بیابانی و روی که مثل ادمی در بیابان که سمتات در حیا الجده جات دنیا
جمع امده در شب هنگام آخرت بحاشت آناکرده اما مواطن آخرت مختلف باشد در هر یک
انبار امده چه که با خود دارد صورتی لابن موطن کبیره و منازلی خاص بدبرده موطنا بعد
موطن الی ابد الآباد که گزیند بطبقا عن طبق چنانچه در حدیث آمده که بعض الحسان زینا
فلقنا ازولنا بفضل رحبا و اهلا لقد حب و ارب من الجمال افضل مما فارقنا
علیه فیقول انا جالسنا الیوم ربنا الجبار وبحقنا ان نقلب بمثل ما انقلبنا و اگر مکر
دار القرارات بین روی که سیر الی الله انجا منقطع شود و حرکت مضطرب انجا بسکون
کرده اما سیر فی الله که غایت ندارد انجا بنا شود و حرکت مستویه که از نقصان استوا
و انتظام بسکون مانند انجا باز دید کرده و مثل حرکت مضطرب حرکت مسافرات کرده
بر وسیله نشده باشد و این سیر و این دو دو که راه باز باید مثل حرکت مستوی حرکت
مسافرات در شاهراه و مثل اینکه برباطها معلوم و قریهای موسوم برانداز مفرد
غیر منتغیر که نه چز انکه اگر بازاد در احله و اسباب سفر اسوده باشد و در هر سفر و لذت
خجند ان عزم کردن در باید و اگر لی اسباب باشد از شدت حال بروای شرع و تفریح نماید
باشد و این سفر بروی سفر باشد و انچه در هالک سعید باشد لطیف الشوق الی المجیء
در هالک شقی سوق عنیف باشد السیر المهله یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق
المجرمین الی جهنم وردا اناهر و دفاق انجا هندی باشد بسلوک مسالک جوهر کر فاهدوهم
الی صراط الجحیم و شفاعة اولی بر ای همین باشد که فصل قضا کنند و از ناس ناس یردون

برند و هر کس را روی بارادر خود دهند که ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین و جعلهم الرضا
بر غیره که و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین و مجرد علیه ان جد نمین بعد او
اشفات بسیما و زوال انکارت بتعین احاکما تری یا اسمک خدا تا روشن شود که
گر چه خبرات بعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام فبای آلاء ربکما
تکذبان و اگر چه محرمان طبعا معذب باشد عذابی که زیر بران متصور نباشد الا ما ذا
اما عقلا دانسته که ان عذاب بجای خود واقع است و ایشان شایسته غیر آن نیستند
که و لو تری اذ وقفوا علی ربهم قال الیس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال فذوقوا العذاب
رجعنا الی حدیث الموطن بر مانان شنیده اند که دنیا و آخرت بنداشته اند که چنانچه
بلکه لمذات ندانسته اند که آخرت از قبیل لفظ الوف که چون مراتب عدد را نهایه
گویند عدد چهار مرتبهات آحاد و عشرات و مات و الوف مستمع نپندارد که الوف
رابع ان ثلاث است و براندازد بکجا آنها خال انکه الوف در خود منقسم شود به
جزء شاهیه که هر یک از ان عدیان سه باشد در مرتبه مثل آحاد الوف و عشرات الوف
و مات الوف و آحاد الوف الوف و عشرات الوف الوف و مات الوف الوف و هکذا
جمعه که مومنان بلقای خدای تعالی رسند از چندان بدل و متحول شود و بیابان
که بیابات آخرت از دنیا مومنان لفظ هفته میشنوند و گمان نبی بیند که هفته ها بمقدار
تفاوت شود بندانند که هفته انجا مستمر تر و بامقدار ترا است از هفت هزار سال انجا
که ایام دنیا با هفته چنانچه بلکه خطر در آحاد الوف و بر تمام خطرات آحاد و عشرات و مات باشد
و هر جمعه انجا و هر الجمعات و فیا منتی حدید و چرکمان چه هفته انجا یا انکه شنیده اند
که وکنا تلک سمع در هشت بارضه بالا باشد و جز بر نشان نماعی که در آن مرتبه
کرده اند فارغ شود بمحل لقا رو نداما در حق اسند اد نظر و بزرگی خطر و تعالی منزلت و عظم
تمتات ایشان مقدار نسبت ایشان نظر و بزرگی بیش باشد نسبت اما و نسب ...

وطول سلار ایشان کمتر از ان بحجاب در نیاید و قوت شوقیه ایشان فرو ننشیند و حکم
انحرکت باز ایستد و قیام امر حرکت باشد انکه تیزی کرمیء ان بر زمین هند و در کرد
انداخته تا کرده وقابل باشد و چون کرد شراو تمام شود در کرده داد که حرابی کوی باشد
شعله جواله که دایم اوازه دوران او پیدا شود و هرچه در وقت ثبات او بسازد قابل
اثبات او بجولان او بفعل آید این روش را انقطاع نیست چنانچه عارف محقق گفت
الا ابدا بر داده و منزل در فقرات اصحاب جنت نزدیکی کار ندان اصحاب الجنة الیوم فی شغل
فاکهون ایشان در کار اند کار و حکار اما کار ایشان از تعب هیچ نصیب نیست چون که
عزوجل ایشان از تخلق خلق خود نصیب داده که ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما
فی ستة ایام وما مسنا من لغوب و رقم آیت الله تعالی انجا که قصر نظر بر اعاده ذات این
معاد کنند بشری الله علیه بر کشکه بیه ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد و از
نمودار اعاده ذات معاد سازند هر کس این بنیاد را دید که در انفسرق زمین به بعضی تقاریق
ارواح اثار ایلاف از و بظهور رسد او را سلام این برادر رساند و حدیث الوان جابلق
جابا فی الله لحدهما المشرق والاخر المغرب یجمع الله بینهما یوم القیامة یقول هذا الذی حیئتم
فی برا و خواند و ادران ایجاب صلوات اند و سلام بر ساند امیر نجیب الدین شیخ محمد علیه الرحمة
در یوم الاربعا خامس شهر جمادی الاول سنه ثمانمایة متوفی شد و خواجه نعیم الدین در هشتم
ربیع الثانی آنسال و امیر عزالدین عبدالرحمن و امیر غیاث الدین حسن و لد او در رجب سنه
احدی و ثمانمایه اعظم الله اجورهم و غفر لهم بعد از موت امیر بعضی اخلاف و مخالف
طور او پیش گرفتند و منشان منشا و راماند تفرقه فرقه انکاشتند و از تابع شتاب
پنداشتند خدای عزوجل از انکار این حکایات و قابل فرموده و بعضی ولات بالکل در
تفرقه او قوی صاد رشده بود میان سرور من افتراق انداخت و حسبنا الله و نعم الوکیل
نعم المولی و نعم النصیر و اعوذ بکلمات الله التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من

همزات الشیاطین و ان یحضرون و الله ان یحفظ و لی یحفظه و ینصره بنصره و یعود الینا
سالما غانما فی سالمین الی سالمین والحمد لله رب العالمین والسلام و کتب فی الثامن عشر
من رجب سنه ٨٠٤

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی اما بعد

الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود فتح الله علی قلبه ابواب العلم والفهم
خدای عزوجل بیداری را بعد از خواب نشانه و نمودار زنده شدن پس از مرگ ساخته
چنانچه فرموده والنوم سباتا و جعل النهار نشورا چنانچه خواب هر چند دیر کشد آخر
ابیداری شود و هیچ چشم همیشه در خواب نماند همچنین مردگان هر چند در قبور از زمان دراز بماند
آخر روزی باید که از قبور برخیزند این سخن است حق که در ان هیچ شک نیست هر که از قبور
که بر پیش چشم خود بیدار که عنقریب این تخم شکافته و این اموات برخاسته اند و در بین
میمانند و پیش ایشان چنان مینماید که ساعتی بیش در قبر نبوده اند اگرچه از آنکس باشد که از موت
او تا بعث او هفت هزار سال گذشته باشد که و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا
غیر ساعة و چنانچه در بین زندگانی بعضی خوش حال اند مثل ارباب قوت و ثروت و بعضی
بدحال اند مثل اصحاب ضعف و مسکنت در این زندگانی دیگر چنان باشد خر آنکه سعادت
و شقاوت انجام که بر نیاید و برای آنکه هر چیز که بکار آدمی پیش از آنچه بکار آید در
فیها الموتة الاولی برای آنکه آدمی در این جهان بسته اسباب و مقاون زمان و مکان
و شرایط و ادوات موجود شدن آن هستی را بر نیاید تا از بر او زندگی جهان و امور جهان
بیرون اید بعد از ان بر خود هست شود نه به سخاوند خود هستی که منتج هیچ سبب در آن
نباشد غیر مسبب الاسباب تعالی شانه که منت او و حقوق است برسر وقت نه هله و مهلت و جهان
با مرجی ما بر زاد و بیند هستوات که از هست هم و طمع پیدا شد از هستان ما
فاطر السموات والارض پیدا شد هر آینه این هستی هر که زوال نپذیرد و موت حیات را
فسخ نکند با نهایت و جه بیان و بیشان و باورکن چون از ان جهان باشتی سعادت و شقاوت

اینجهان بر تو بیعد شد و مطمح نظر و منتهی همت تو سعادت اینجهان باشد و بخارا رشاد
ان باشد انگاه تو خود دانیست سیلاب حادث یازده و بگوی بیت ما چو داد بهر دل
وه بدیع بطوفان بلا کو پناسیل غم وخانه بنیاد بیت سوزی تمام عمر بکوروز ساخته اند
از همه مرادات و آرزوها بروزه رفته و از روزه راکشاید بکر جوان حسن جون روزه
رمضان کشای آن روزه کشای بیا یادآر کالصایم فرحتان فرحة عند فطره و فرحة عند
لقاء ربه عید اعظم داعید لقا دان عید فطر شعر وعندی عید کل یوم اری به
جمال محیا بعین قرة عید راخوان ما و سایر مؤمنان مبارک باد و قریب و بعید را از
اخوان احسان جنان مؤمنان فالله دهاد واکرچه وصل بعید بزرکست اما بعقتضا
لهم البشری فی الحیوة الدنیا امید منقطع نیست کچون طیبه و عافیت در دنیا کرعید
کو بجکت بتر روزی شود بیت اکرچه جمله در اندوه و درد بفر بغین دانم کاخر شاد کرد
چه دو بی هست در جهان بتر باشد چو خاری هست ریحان بتر باشد اکرامروز ظاهر
در جهان شود ظاهر جو آید وقت فرمان ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا والسلام خیر
الکلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی والسلام
الی ولی فی الله وحبیب فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد ایده الله وسدده وبلغه
بر سبیل الاقوام الارشد اما بعد نامه لازال الکریم بر کرم نکاشته کلک کرم بر کشته
رسید واز رسیدنش سروری که صدیق را از مشاهده آثار صدیق روی نماید که بیعه
تعجبی روی نمود کبا وجود قرب عهد این چه اهتزازاست که بلوغ نامه روی نموده کوییا
چنین یافت که در مدت حسن جور صحبت بلخواه چنانچه تمام مقتضی و هو لخواه قلب
واقع بوده مدت حسن با نهایت غیبت منضم شد و جمیع حکم سفر بهره ور کرفته و چون از
سفر در ارکشیده نامه دوست در رسید عجب انبساطی و اهتزازی در دل پیدا شد بعینه چنان
طرب و ابتغاث در خود یافت خدای عز و جل ابر رحمت الهی که عطا کرده مستمر و مستدام

چون خطا چشم که نامش کال استماع است بیخار رحمت مر بعنع شود منتهی ان روی نماید
که مغبوط هر یک عمیا باشد وقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان من عباد الله لعظیم
الانبیاء والشهداء قیل منهم یا رسول الله لعلنا نحبهم قال هم قوم تحابوا فی الله من غیر اموال
ولا انساب وجوههم نور علی منابر من نور لا یخافون اذا خاف الناس ولا یحزنون اذا
حزن الناس ثم قرأ الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون اما قوم حرب کربیان
حرب هوا واقع است امید که آنچه بر ما بان بر سد و فریقین بلا فساد بکدیگر منصرف
شوند پیوسته بنوشته صحو الحمد ولیم همت مقرونا بالسلامة والکرامة والسلم علی من
بسم الله الرحمن الرحیم وسایر الاخوان ورحمة الله وبرکاته من عبد الله قطب محیی
یکتب الی قریح الله الامیر معز الملة والدین الملک الشیخ شرح الله صدره وفتح بالنور قلبه
اما بعد از معنی حدیث لکل غادر لواء یوم القیمة یرفع له عند غدره پرسید ماند
وانکه چه چیز است ترک کرد در معاشرت ناس بعلت آن یا بکدیکر عند ترک وفا
بمقتضی ایمان و عهد در اصل لغت بمعنی ترک قوله تعالی ما لهذا الکتاب لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصاها اعلا این ان کا قرآ یا اخی تا ایمان شرعی داد و وفا
ان ولیست و ترک وفا بر اجراحد منی شد بد ترکست و غادت عرب این بوده که چون کسی غدر
کردی علی در موسم حج بیای کردندی یا انشی او وخشندی برای تشهیر و تعبیر او تعجبا علی
وجل در موسم اعظم و مجمع امم که محشر قیامتست همین عمل فرماید برای غادران و هر چند غدر
ایشان اشنع باشد آن علم ارفع باشد تا اشنع باشد در تشهیر و تعبیر ایشان اعاذنا الله منه
و سایر المسلمین و در بعضی معنی هست که ان اخلاق کشیده و در حدیث آمده این مذکور علی
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اربع من کن فیه کان منافقا خالصا و من کانت
فیه واحدة منهن کانت فیه خلة من نفاق حتی یدعها اذا حدث کذب واذا عاهد غدر وعد
اخلف واذا خاصم فجر و آن ترک وفا بمقتضی وعد و ان ترد بعضی علما احراما

چنانچه مقتضی ظاهر شرع است بعضی و منهم عمر ابن عبد العزیز و تردد اکثر علما مکروه است
کراهت شرعی و وفا بوعده مستحب است استحبابی موکد چه خدای عز و جل ثنا بر ان وفا داده
فی قوله تعالی واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد والله اعلم بالصواب
و میان عقد و اخلاص معنوی هست و آن آنست که کسی عقد موالات کند با صاحب ولایت
بالفتح یا آنکه خود را به ذی سلطان مطیع سازد و تقلد انقیاد و طاعت او کند و ذلک
مایکون بین الرعیة والراعی یا عقد موالات کند با صاحب ولایت بالکسر یا آنکه خود را
بذی علم ربانی رساند و تحکیم او بر خود نماید و ذلک ما یکون بین المرید والشیخ آیا در
صورت حکم وفا و عدم وفا بان چیست و جواب استحباب او و حرمت و کراهت در عصر اول
که ولایت و ولایت بالفتح والکسر در یک کس مجتمع بوده و امام عصر و خلیفه راشد بوده
و در حق همه سالکان ارض و همه اهل ارض سلطه و طاعت او کرده و بوده در اختیار او حکما
حکم او بر تو شامل بنت که وفا بان واجب و خروج از عهده امام بغیر حرام امابعد از
آن که امر از انتظام افتاده و رابطه وحدت منحل شد و توانایان ملک و دین از هم جدا
مانده اند و ولاة متکثره و هداة متوفره باز بیش اند هم چون بجوز که بعز و بیلفنا
باز نیز دیده شود که اتحادی کالجزو بالجسم اقتدیتم اهتدیتم که بتواریخ شمس محمدی بحجاب غمام
الحکم کرده حکم چه باشد آیا بر هر کس لازم باشد که خود را در تحت حکم والی در امور ولایت
و هادی در امور هدایت که امامات [illegible] ولکل قوم هاد [illegible] من مات
و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة مامون و مصون باشد و هر کس مستاد بعینه
در چشم کرده برای اهتدی که و بالنجم هم یهتدون و چون کرد و وفا بان لازم باشد یا
مباح [illegible] کردانی و وفا [illegible] از محل تعرض غایر و اثبات از نفی اقرب مینماید
بصواب در جواب برای آنکه امام بمنزله کشتی است پس او عبور بر بحر نتوان کرد و چون
کشتی در بحر شکسته شود بالواح کرده هر لوح کشتی باشد بحق طایفه که خود را در آن

اندازند هر کس که خود را بلوحی از الواح باندازد بند غرق بحر شهوات و اسیر نهنگ شبهات
کرده و هلاک باو متنازع شود چه انشا هیجان اند بجر روح جان ایجاب حرج
کشتی نوح [illegible] مصطفی فرموده ان شاه رسل که منم کشتی در زنه برای کل باکسی که در
بصیر فنابر من شد خلیفه و راستی بر جای من و اکر امام نه از سهام ایامات چراغ دار
چاره چراست که در قبر بخشی را از ان پرسند و چرا سلف تا کسی نباشد که او را حجت ساز
میان خود و خدای دل ایشان قرار کرفتی قال ابو داود السجستانی جامع السنن سمعت
العباس بن عبد العظیم العنبری یقول رایته لو جعلتم حجة فیما بینی و بین الله سفیان
الثوری و زهیر بن مسالمة الصنعانی و صدقة ابن الفضل و از شواهد اعتبار تحکیم حکام
احکم برات که نقل حضرت ابو یوسف همه کرده بود اما تحکیم او بر خود کرده بود
و در حضرت او ضیافت قرشی شیخ مصر رفته بود برای صوم دست بطعام نمی برد و قوی
ابو یوسف کفته تو بغرمهای نادر [illegible] قوی کفته او را تحکیم بر خود کرده و مسکنا ما
معلوم شد که تحکیم نزد ایشان امر بسی معتبر کرده [illegible] والله اعلم بالصواب
دیگر از حضرت ناکح الید ملعون پرسیده که آیا مقصود از آن استمنا ادخال [illegible]
و حکم جواز و عدم جواز چیست جواب مراد استمنا است و استمنا در مذهب محمدی [illegible]
مطلقا حرام است مادام که بدست خود باشد اکر بدست زوجه باشد جایز است برای آنکه
تمام اعضای [illegible] در حق [illegible] حکم فرج دارد الا ما حرم الله تعالی [illegible]
و در بعضی کتب حنیفه نیز مذکور است پس تعرض تفصیل قال فی [illegible]
شیخی که اکر کفته او حاصل بکند فاسق شود و ضال ساقط کرده [illegible] ناکح الید
ملعون و در بعضی کتب حنفیه مذکور است بتفصیل که اکر برای قضای شهوت و حصول
لذت باشد حرام است و اکر برای تسکین شهوت و دفع اذیت باشد حلال است و جواب قال
فی الخلاصة اذا عالج ذکره حتی امنی علیه القضاء ولا کفارة ولا یحل له هذا الفعل خارج رمضان

لو قصد قضاء الشهوة وان قصد تسکین الشهوة ارجوا ان یکون علیه الوبال ومعلی انحکاه
حسن بقط رسید لا باس بالمضطر ان یفعل خوف فسح هاذکر حق تعالی واز سیاق این سخنان
مفهوم میشود که آنکس که تجویز کرده است انجا که تجویز بشرط ان تجویز کرده و باشد که
مخوف اده در نکاح شرعی نبوده باشد بسم الله الرحمن الرحیم والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
عبد الله قطب بن محیی بکتب لو ابنی فی الله الابر شمس الملة والدین شهاب
سلمه الله بما سلک الابرار والاخیار اما بعد التماس نموده از حقیقت ایمان واسلام و اخوات
وظایف نسبت باخوان وباسایر مسلمین وعامه عباد الله برای او مبین کرده و طریقه
رستکاری او با او نموده شود تا بقدر طاقت واستطاعت در ان سلک جوید بدانکه
ایمان صفتیست شامل همه انبیاء الله صلوات الله وسلامه هرکس که در وجود کار
بغیمبری یا اذکر وبدان واو با بر راست داشته در بجنه او ازان جزوی داده مومن است بس انبیاء
نوح وابراهیم وموسی وعیسی علیهما السلم از آدم تا مومن بوده اند چنانچه انبیای محمد صلعم
از اخرین مومن وشاهد بر این سخن حدیث ان یومن بالله وملایکته وبکتابه و آیه والرسول
کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله واسلام صفتی است
خاصه با امت محمد صلعم ونام دین اوست چنانچه یهود نام دین موسی است ونصرانیه نام
دین عیسی وصابیه نام دین نوح است وشاهد برین سخن حدیث الاسلام ان تشهد ان لا
اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة وتؤتی الزکوة وتصوم رمضان وتحج البیت
ان استطعت الیه سبیلا واین کتابت اخوات از امت محمد صلعم وشاهد برین سخن حدیث
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خرج الی المقبرة فقال السلام علیکم دار قوم مومنین
وانا ان شاء الله بکم لاحقون ووددت انی رایت اخواننا فقالوا یا رسول الله الست اخوانک
قال بلی انتم اصحابی واخواننا الذین لم یاتوا بعد وانا فرطهم علی الحوض الحدیث واز کتاب عزیز
سورة الحشر للفقراء والمهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم الی قوله والذین جاءوا من بعدهم

یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
آمنوا ربنا انک رؤف رحیم پس حقیقت ایمان تصدیق انبیاء الله باشد صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین وحقیقت اسلام تدین بدین محمد صلعم کما قرر اثبات وبنی ماعز است بعد
از وی بعثت وحقیقت اخوت قول اخوات محمد باشد صلی الله علیه وآله وسلم
براول او بعد از ایشان وثنا بر ایشان واجابی سخن ایشان واقتفاء بسیرت ایشان
وهر کس از اخوت که از او نسبت خالی باشد ازو نام اخوت ضایع شد وازینجاست که نبینا
رسول صلعم بر او ثنای خدای عز وجل در کتاب بود ودلیل موعود جهد او در ثبات قول
مالک بن انس من ینقص احدا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله او کان فی قلبه
علیهم غل فلیس له حق فی المسلمین ثم تلا ما افاء الله علی رسوله من اهل القری حتی اتی علی هذه
الایة للفقراء والمهاجرین والذین تبوؤا الدار والذین جاءوا من بعدهم الی قوله رؤف رحیم
وکمال وصف اخوات امت آخرت الهیت مقصود است برای آنکه کمال اقتضاء ایشان نجاة
بکرامی رسول خدای صلعم که در شان قوم آخر الزمان علی ذکر الجنة والرضوان فرمود
یقفوا اثری ولا یخطی وایشان آنکه در فضیلت مشابه ومشاکل اولانند چنانچه
در حدیث آمده ابشروا انما مثل امتی مثل الغیث لا یدری آخره خیر ام اوله او کحدیقة
اطعم منها فوج عاما ثم اطعم فوج عاما لعل آخرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا
واعمقها عمقا واحسنها حسنا کیف تهلک امة انا اولها والمهدی اوسطها والمسیح
آخرها ولکن بین ذلک فیج اعوج لیسوا منی ولا انا منهم واز حدیث حدیقه چنین معلوم
میشود که انجه با امت اخوات ثم جدید است انجره وطینه محمد وانجا که تجلی را کرن
در سدره شد ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی اهل فهم ابن معنی تحقیق
کنند که چکاره دور ونزد اهل بصیرت ایشان محقق است که از خصایص محمد صلعم که
ممتاز است از دیگر انبیا آنست که هر نبی را مقام بشریت وار قیام در نوبت

چون روح ظاهر ایشان برزخ مشغول شد مقام ایشان استغراق در جلال خدا و تا
روز قیامت الا محمد صلعم که او را دو قیامت یکی قیام دنیوی که مشترک میان آنحضرت
و سایر انبیا و یکی قیام برزخی که خاصه آنحضرت و دلیل بر ثبوت آن حدیث رد سلام است
قال ما من احد یسلم علی الا رد الله الی روحی حتی ارد علیه السلم جز انکه سلام دولت سلام
احد و سلام اهل دادن سلامت که لحادات کنند و جواب رد دی شود فافهم حال ایشان
و سلام احد حقیقت سلامت که غزلیک کرا ایشان سلام بر آنحضرت نمیکنند وان ولی آخر
الزمان علی ذکره التحیه والرضوان خود او را سلام که حقیقت سلام است بر حقیقت محمدی
که معدن سلامت کند روح ظاهر آنحضرت را بمرده کرده در دنیا کلی والسلم و التحیه
و جواب سلام او را بتادکی نمایند جوابی که تمامی معانی اسلام که مشتق است از سلام هم او را آن
دل او فرود آید و تردان ولی آخر الزمان قیام نماید بمنزله اسلام مستمد از اسلام محمد صلی الله علیه
و آله بود که بر محمد از خدای آمد که افمن کان علی بینة من ربه و ولی آخر الزمان از محمد صلعم
کرده بتلوه شاهد منه و چون محمد مبان بر بینه و مهدی مزواقف چون تالی محمد صلعم
ذکر کرد تالی او نیز ذکر کرده توفیه للذکر الطرفین الکریمین و کفته و من قبله کتاب
موسی اماما و رحمة و اکر قایم آخر الزمان احکام از روایات سند او له و اسانید شاوله فا
کرفتی سبیل او سبیل دیگر مجتهدین امت بودی که او ثواب که خطا و استحقاق آن مبتنی
کرامت همه بر وجه شوند و بفقه الترمذی لا یخطی در ختم اوراث نامدی و لیکن او بطرق
الهام از روحانیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تلقی نماید چنانچه اصحاب بعضی از صحبت
ظاهر آنحضرت تلقی میشوند و چنانچه بعث صوری دنیوی آنحضرت برای اصحاب بود که
اول امت اند بعث آنحضرت که سبب لاحق ایشان برزخی برای افاضت بصورت قایم محمد
کرد ولی آخر امت باکثر که آخرین الفتح اشارت بر ایشان و چون آیه و آخرین منهم لما
یلحقوا بهم نازل شد اصحاب پرسیدند که ایشان کیستند یا رسول الله آنحضرت جواب ترمود

تا سه بار پرسیدند بعد از آن دست سلمان نهاد و گفت لو کان الایمان عند الثریا
لناله رجال او رجل والله اعلم اشارت باکثر که حاصل بعث برزخی محمدی باشد و مستلفی
افاضات لطایف روحانیه او و از اینجا معلوم میشود که اکثر ایشان عجم خواهد بود و لیکن چون
محمد صلعم رسول عرب و عجم است و بعث صوری دنیوی آنحضرت اولا عرب بود که هو الذی
بعث فی الامیین رسولا و منحصر شد بعجم سزاوار است که برای حفظ عدل بعث روحانی نیز
آنحضرت اولا برای عجم باشد و منحصر شد بعرب و از احادیث بیخبر فهم میشود که بعث
قایم آخر الزمان در عجم خواهد بود و مر معنی که هنگام وجود آن تردد نشود طوالع آن
نمودن کبره و نباشد و لوایح آن ظهور کنند مانند صبح که پیش از آفتاب ظاهر آید تا زمان که آفتاب
تمام پیدا آید و اول و آخر آن هم در آن بیرون جامعی از امت آنحضرت محمدیه که پنهان بسته اند بولایت
اخوانیه الحسنه و خواسته اند که جز اول امت نخواهند و اول و آخر و این هم پیوند درد
ماندنا سعه پنهان موجود و اندراج در طایفه ظاهرین علی الحق ایستاد که نمایند و صیانت
و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون کرده اند باید که موافقان ایشان خود را مقتضی
خود ایشان دانند و خود مستندی و جا مرتبی خود بخدای و مومنان نمایند و مخالفت مخالفان
ایشان را تابع نشود و استمرار ایشان خود و عمل بمقتضی علم خود که خدای عز و جل چون
امر کرده و فرموده فلا یصدنک عنها من لا یومن بها و تنال الله اللخوانیه چون وظایف
آن خواهد که بباید بعد از اطلاع بر حقیقت آن وظایف برا و پوشیده نماند جز حقیقت
اخوانیه احوال بسیرت سلف صالح و دوستداشتن از بعضی که بعد از ایشان آمده اند
اهواء احداث کرده اند اتباع و ترک ابتداع چنانچه فرموده والسابقون الاولون من
المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه الآیه هر آینه
باید که بصحابه و سلف چگونه عمل میکرده اند و سیرت و صفت ایشان در افعال و اقوال و هم
حال چه بوده و برداشت و فرموده اشارت ایشان در هر کاری چگونه بوده است و چگونه ثبتها ایشان

حاضر میشد و بچه نوع عمل میکرده‌اند و شان خود بر شان ایشان داشت مطابق النعل بالنعل
که چون چنین کنند انسان معنی اجابت کرده‌اند و بر ایشان اخوان ایشان کی بوده‌اند و بعضی
که منقبت اشتیاق پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی ایشان طراز افراد ایشان است اندراج
واستغنا بر این بمطالعه کتب سیر مثل سیرت محمد بن اسحق و سیر السلف و حلیة الاولیا
شیخ ابو نعیم اصفهانی توان رسید و چون اکثر بعضا افراط و تفریط متولد شود پس سلوک
طریق اقتصاد حاصل شود و در همه باب طریقه میانه اختیار باید کرد که خدای تعالی وحق
امت فرموده وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس در عبادت و اعتقاد
در هر نفس وسط نگاه باید داشت که بر وسط اولیست ذکر که مخصص عبادت بر ام بافراط اکثر
وسط مشغول باید بطریق خیرات و از طریق افراط و تفریط اجتناب نماید و بدین که اهل آن طریق
دارند و دار محیط میباشند و معرفت حقیقت آن حاصل میتوان کرد و موضع افراط و تفریط
آن در میتوان یافت و چون از ایشان صحبت و بیان و شرح خود محصل و متین باشند که او
میتوان داد و در مرتبه آن بار میتوان رسید و گفت بحقیقت اهل معرفت و سیر و الاهم ان
طریقین از آن طرف بیکر و طرف الذو و ران طلع و شاهد و بهمین نمیشد ان فی ذلک لآیات لاولی
الالباب فاکرچنانچه مذکور شد فانوس فهم و معیار مستقیم برای مسائل هندسه است
اقرب المسائل در معرفت مسائل الحزانیه انانی شی بکجهد بذکر بعضی شرط و وظایف انها
برای نشهد برای ادکه نسک بجهد با جزا آن تعالی الی ان یلقاه الله ان شاء الله علی الوجه
عند رسول الله صلعم **وظایف** ذبیسلح الکهی ابو شمس الدین شهزاد البارزی بملک الله بر سالة
الصالحین ابین **اول** اگر تواند که دایم با وضو باشد که ابغض ملعا و بسنه باکی از دو
چون او بن خود را همیشه با الله دارد باید که خدای عزو جل اورا از دنیا بهای که با
معاصی و معاده شهوات آلوده دارد **دوم** نمازهای فرایض بوقت گذارد و تواند سعی کند
که بجماعت گذارد و در مسجد و در قرائت سوره طریق بجز سنت کند و در صبح و مثل این اقوال

مفصل خواند که از حجرات تا عم و در پیشین و عصر از اوساط مفصل و آن از عم و الضحی
و در شام از قصار مفصل و آن از والضحی تا آخر است و روایت که از پیش و پس
فرایض است تمام گذارد و در آن مساهله ننماید **سیوم** نماز اشراق چهار رکعت و اگر تواند
قدر وسعت گذارد و نماز اوابین میان شام و خفتن از دو رکعت تا بیست رکعت مقدار که
بر وی آسان باشد گذارد و اگر تواند که سحر برخیزد و از دو رکعت تا دوازده رکعت
که میسر شود گذارد که غنیمت بزرگ باشد و هر که در ایام شباب که ایام قوت و سلامت است
عمل بکرد و ذخیره برای خود نهاد کی خواهد کرد اغتنم خمسا قبل خمس **چهارم** بعد از نماز
بچگاه در صباح و مسا اوراد بر وجهی که از رسول صلعم منقولست بخواند و اوراد
در حرفی جمع شد و ترجمه کنند او را طلب کنند و با رجا استنساخ نماید باید کرد و بجواب
و هر روز و رد یک جز بر یق قران برای خود مقرر کند که بخواند و هیچ حال از آن دست نکشد
با برکت او شامل حال او گردد صورة و معنی دنیا و دینا و هذا کتاب انزلناه مبارک
پنجم آنکه در روز خود از اکل نصیب ندارد که طعام هشت عوض طعام دنیاست که
هر که اینجا گرسنگی کشد آنجا سیری رسد کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة
ای الخالیة من الاکل و الشرب و خدای عز و جل از هشت در هشت یکی را خاصه برای روزه
داران از پیل و آن را ریان نام کرده و که هر که اینجا تشنگی کشد آنجا سیراب گردد و نعمت خاص وی
جنات دنیا در محبت خدا شکم را گرسنه دارد و جگر را تشنه تا الخاص عوض از رضای حق
و جنات نعیم یابد روزه روز دوشنبه و پنجشنبه و روزه ایام البیض و اول ماه و آخر ماه و روز
عرفه و عاشورا از بهر فضل مبارک است از اینها آنچه تواند گذارد بکند **ششم** بفقرا و مساکین
آنچه تواند صدقه کند و بنظر نجیب ایشان را آزاده و رفیق القلب و مهربان باشد برایشان
ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السما **هفتم** زبان را از چهار چیز نگاه دارد از دروغ
و از هزل و از غیبت و از سخن لا یعنی و اگر زبان خود قادر شود و امساک از این چهار چیز

کند ابواب ملکوت بر دل او کشاید و زبان او بحکمت او ناطق شود **هشتم** حق تعالی به انکار کناه
او رد و کرم کسی که در میان اخوان در آید او را از برادر دینی کمتر نداند و چنانچه
برای برادر دینی بکوشد در طلب نصرت و سعادت برای او نیز بکوشد و اکر یکی از ایشان
بر جشوای خود فرا کرفته باشد و او را کار و مقام نفس خود دارد چنانچه برای نفس خود میکوشد
برای او نیز بکوشد و اکر نفس خود را برو کزیند از فضایلست در حال او و فضیلت در مقابله
نهم از بندکان خدای عزوجل هر کسی که مؤمن و متقی باشد او را دوست دارد و هر کسی که
مؤمن باشد و متقی نباشد او را دوست دارد و عمل او را دشمن دارد و هر کسی که کافر باشد او را دشمن
دارد اما ان نوع رحم که بر دواب میکند از ایشان دریغ ندارد که فی کل کبد حری اجر کذا شان
هم از جمله دواب اند انه شر الدواب عند الله الذین کفروا میفرماید که خدای عزوجل ایشان را
در هر با روزی میدهد چنانچه دواب را روزی میدهد **دهم** ان آنکه هر چند دور بکروز
بر حاذ نا انجه وظایف ورد او و فراموش شده باشد یادش آید و در مجلس صلاح کوش
خاصه صلاح که کاهی تذکری در انجا میشود اعتقاد کند که تا حاضر شود و کوش بان کنی
کند و دل حاضر دارد ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید و سعی
کند که تا هر کاه که تو اند سواد خود را بسواد اخوان ضم کند و اخوان را در اکر بنای الحب و مسجد
انرا اساس بر تقوی و رضوان است که باصحاب بعمو طاعت و عبادت معمور دارد تا
یعمر مساجد الله من امن بالله **بسم الله الرحمن الرحیم** والسلم علی من اتبع الهدی رحمه الله و برکاته
از عبد الله قطب بن محیی الی الولد الاعز الارشد الامجد مولانا علی التقی جعله الله
تعالی ممن یتولی بعباده الصالحین **اما بعد** خدای تعالی فرموده و لا تؤتوا السفها
اموالکم التی جعل الله لکم قیاما خدای تعالی باعتنا و قدرت و علو و سعت و کرم و عظمت
میفرماید که ضبط اموال نمایید و خازن ارزاق و معاش و اسباب [illegible] باشید و
مفعالت نشوید از [illegible] علی ما فی سفاهة اذا اشتغل بالرکا و چون [illegible]

و اعلام خدای عزوجل با ما این باشد که خازن ارزاق خود را بسبب کار بیان [illegible] ضابط حافظ
دیکری نباید که خازن اموال خود را وقت صرف در رساله خود سازد خدای عزوجل با فرشته
که ارزاق حامل نام دارد اما ارزاق را بدست وی نداده و هیچ یکی از وجوه الجنه در عهده او
نیز فرموده [illegible] مقدار معلوم باشد [illegible] و وزیر المال را که ضابط باشد که
معین و مقتضی [illegible] در هر [illegible] حال خود را دو شاهی
و امری [illegible] مستحق ان بکند از وجوه مال خاص او مستقیم شود و امر او صورت
انتظام نپذیرد و چنانچه از حال ان فرزند [illegible] مسموع میشود این صفت در حق
خود کذاشته و [illegible] اهل [illegible] وقت صرف [illegible] شبهات و [illegible]
و کرامات [illegible] کرده و [illegible] کفیل مال الناس
هر آینه در [illegible] صرف را دخل [illegible] در دخل فکر کند [illegible] امور
کذاشته است هر چه آمد [illegible] و قوت فاقه [illegible] سال
و خاصه [illegible] در [illegible] کرده و [illegible] وزیر المال [illegible] کفیل الحال
هر آینه از ضعف حال [illegible] و اختلال [illegible] بر اختلال [illegible] مطلقا
با کنه کرده [illegible] ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
کرد [illegible] قوی [illegible]
معنی [illegible] اعط القوس باریها [illegible]
و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل [illegible] خدای عزوجل [illegible]
جاره [illegible] و هر کسی که جار باشد [illegible]
و کلا [illegible]
[illegible]
[illegible]

الکا اخراف واعتساف والعیاذ بالله در هنا دو می چنان استغراد و استغراد بدکه شده حال
اصلیه شود و زوال و اغلال پیند بردان عنه تذکره فرمیشا اتخذ الهه هواه الی آخر
ای فرزند اجتهد اغتنم خمسا قبل خمس هرکه در هیچ جوانی کرا ایام فرصت درکسب بعجز عقوبت
شنا شیخوخت نیز بزاد و عتاد با ندکرد اندوی هیچ غم و باک نباشد هرکس که در ایام
زندکانی برلیالی و ایام اغتنام بیاورد در آن نیست که هیچ داد و دوری ان سوی دو آنسوی ان باشد
ان ملک از کدام در خت چیدن کرده بیت برلعشق کرده ریش فرصت کس نیارد در زمین فرو بر
فرصت ای فرزند اجتهد چون از نجیر رسد بر دل کرد اینجا از ان شادان شود و اگر غم
رسد پس نظر کرد از آن غمکین و اندوهناک کرده فرق آن بقوس برو برخود حاضر کن و بیجاز
خود شمار نقش یک نقش است و هر نفس از ان بقوس یک نقش در جوان زهی روان است که برای
کام یک نفس چندین نقش از کام ساز یکه همه ترا بر از خود بشناسد و کام خود را یکام تو
می کند و چنانچه خواهان جز توانی چنانچه هر لب در هنام بکانجی که بسا لب فرود بخو
برای یک نوده تا از ده سعادای فرزندا که در بع بالا زداری و فتح اعظم بینی بنا که او
را آزردن برای ارزوی خاطر بخت کرد این صواب است قال العارف الواصل قدس الله سره بیت
بدان ای خوش بخت بلکه کرده وفی و در پای عشق ان فرصت که ان قصد تو است
تلزمت بغیر فکا وصدقات ای فرزند بخود بخشای اخوردان از توکه بکاه شاد شود
اگر نبیحان از تو کریر کناهم خورد دم نبیحان از توکه بکاه شاد شده بحکم بکمه نبت وان
از تو کریوان غم خورده همیشه همه در واست چون کناه و کار نه حکم خود اندو غم از ذو هم
بازکشاشت و خود از حکم شادی رفت و حکم غم جلوه یاد غم از دحنه لخواه دعا دکه
تو لان غم از یه در پایان کار در نیکه فرزند آخر برای بعد یاد کرده دوهم چه در که دکی بر جنه
کشادید کرده باشد از ان پشیمان باشد مدر بعد بر ای بعد که از تو بر دو هم هم
بیش همه بغا امان آدم کرد تو تم در جه شدی بعد دست فرصت تا توغم نیخوردی یا غم نو

نوشیدی در باب در باب فضل اشغال الجانبة الکبریر التواب تم رسل الکتاب بعون الله
العزیز العلیم الی فعله انه المصیر والسلم والاکرام **بسم الله الرحمن الرحیم**
رسالة قطب محیی الی ولدی فی الله وحبیبی مولانا معین الملة والدین
عبد الغنی تولاه الله بفضله العظیم **اما بعد** خزینات خلق در خزینات حق بنا
وادی اکر جزئی القران اناکل العقلات عارف چون بکلی غزنیان کرم اساز
تو الیه سوی جزینت خلق السنار دماند که کی او احسن حسین بحر نیز میبع باشد و تو ای
میدازان بایان ابیات که اکر صدهد بدید و نیمد الوقت حسن عارف لا اله الا
الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی چون از انجا تو ل بنفر فکر کند برای استعباد
ما زیاد اکر جزیی را با بدوالا رود و از انخاد باکون خود را یادکرده و نقش نفس هر
عقل فرو شوید و شاهد توحید بر شواهد تعدید بکار دادا مادازان بر آرد ما تشدد عیسی
مرمی و مادازان بحر کولانحص آثار الاعلی والثانی فیک تلقف ما صنعوا انما صنعوا
از احد الحسنیین خالی نباشد وجدان بصر اکر ابد رجوع با وطن نمیکند مفارقت کرده
وحب الوطن من الایمان اکر با ان از ان حاصل شود والیاس احدی الراحتین در آن الغا
بیت خلق را با تو از ان بدحکند تا از انجا رو و آشنا کند چون خدا وند نقد تن بیع
شناق کرده و اسباب کون نه هست او بیکند تا از بهود کون او را سوده دل کند بیا بعد
خود که هیچ کمی لیجابت بار کرده و اکر حکمت در حرکت و انفصال او باشد اسباب کون
منتظم سازد تا انجاهم او را آسایش و لنکر کاهی باشد و در جنت شواهد توحید شواهد آن
را عیان بیند و بیاد آن ارشاد **شعر** اذا لم تجد من نازله بقعة حملنا المنازل منه
بید او وای المنازل من بقعه ولکن اهل قلبنا اجلناه در طلب بید رب لا تذرنی فردا کو
اکرم بینا بدجوع بشاهد توحید مغتنم شمرده که بدوان خیر الوارثین مر من بعد حال

سعیدات و تفاوت اباحات و امکان بتفاوت نیت و رجوع دوات رجوع به
و رجوع جنید و رجوع جنید را عارفیه هر نفس باشد و هر نفس او را فنایی باشد حاضر با ما
رجوع جنید بیکبار باشد که آن هنگام مفارقت از خطرات بیکباره و رسیدن اجل کریم
رجوع جنید هر نفس از آن کند که بوجود حقیقت نفس در معدن خود و اثر آن در وجه
چنین اندیشه که نقص کند برای آن کند که رفاه توبه که در صفحات کون ثبوت خواهد که
ضمیمه حقیقت آن باز دید که [illegible] بر لب بحر اوج من حیث اثر طبع در آب جسم بسته ام برنا
باز کل محقق شود برای اظهار کمال افتقار بوجوه حسنات محبوب چشم و دل بری شوان
فروخت و بر کرسی غیب نصیر باید کردن و تجرید رابت مخالف باید بر و حط کمالاً جمیع
و حول که نشنیدی امر کتاب کرملول لاجرم هر کسی که بنا دریت و پیش از هنگام اذن عنایت
کند خطاب ما در حق عبدی تنمی حرمت علیه الجنة باو رسد ذکرنا الله و لحوا ننا لحضرت الادب
و ثنانا فی طرائق الطلب و نجانا من اسباب العطب و اراح عنا موجبات التعب و مکاید النصب
رب سهل و یسر بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب محیی و لا تعسر علینا
بکتابی الملتمس فی الله الامیر رشید الملة و الدین عبد السلم اما بعد رسید از این عمل کرده
از حضرت امام حسین علیه السلم که با امام حسن او را صد دینار داده بود و او نود
داده و آنچه فهم میشود ایشان اصغر را اکبر و ادنی را اعلی و مرید را شیخ در تمام شود
و احوال الحفظ مثل این تفاوت مقصود حاصل میشود و اگر از برای آنست که عطا نعمت
وجوه نفع بسیار جامع را نفع باید بوشید و دیگر چشم باید گرفت و مرکب گران تر باید خرید
و اگر حکم نفع او را باشد حکم نفع بنا بر آن باشد پس طعام لطیف باید خورد و خانه گشاده تر
باید داشت و منکوحه جمیله باید داشت و اگر از برای آنست که عطا از جهت قربت بسیار
اگر او در خانه نماز گذارد با قرار او آنکس در مسجد گذارد بجماعة و اگر او در صف آخر گذارد
بهتر آنکس در صف اول گذارد و در میمنه و اگر او فاضل گذارد آنکس قایم گذارد و اگر او

مفطر باشد آنکس صایم باشد و این چگونه روا است آید الا آنکه گفته شود طاقات بقدر بنفوذ
محبوب به بعض ضد است و چون مساوات پسندیده نباشد تفوق بطریق اولی پس مرید با تجدید
نفس تجاوز از مقام شیخ جایز نباشد و جز چنین جهد لایق نباشد اما این اگر الی غیر
النهایه طالب ترقی باید بود و حکمه درآن مجلد آمد **جواب** معامله اصغر با اکبر و ادنی با
اعلی در ارباب نوعیت و معامله مرید با شیخ نوعی و معامله اصغر با اکبر و ادنی با اعلی
مجرد تواضع است اصغر و ادنی طالب نسبتند با آنکه فی نفس الامر نخواهند که در نفع و فوق
الحق بسیار وجوه جهات صوری و معنوی فایق بر اکبر و اعلی باشد و هیچ جز جهت اکبر
ایشان تفوق بر اکبر و اعلی در امری ملکوتی نخواهند و برای آن بقدر طاقت کوشند ایشان
طالبند بآنکه در هر مرتبه که واقع باشند تواضع لایق آن مرتبه بجای آورند و این حسن
معاشرت بخاوت مشهور که طباع معتدله پسندند نباید بنفوذ که منعقد بوده و میان امام حسن
و امام حسین علیهما السلام و حیثیات بر حال مقتضی این بوده که چون اهل از امام حسن
جزیی طلب نماید بوده همان حال از امام حسین جزیی طلب نماید امام حسین علیه السلم
محض با امام حسن نکند در عطا و اگر در انعام مساوات محضه کند خالی از جرات
و اسائت نباشد و بیان آنکه در باده دو پیش بوده و اقتفا او نکند و این از فی خصوص
نسبتی بوده که میان ایشان منعقد بوده و الا مکانست که میان ولد و والدین جهاتی
اصغر و اخ اکبر نسبت نوعی منعقد باشد که ولد مثل این را حفظ نسبت او و الد عطا
شاه اگر ولد پادشاه باشد و والده با ولد تو اگر باشد و والد فقیر چگونه لایق آن باشد که
ولد عطا کند از والد که در انعام شاید ولد را صد دینار باید داد و والد را یکی باید داد
لایق انعام باشد که ولد بقدر مقدور والد کند در عطا یکی بار و یکبار ده تا اول والد کند با
بعد بعد از آن ولد از عقب او صد دینار بعد حسن معاشرت در هر مقام مقتضی عمل
خاص است که لایق آن مقام باشد و هر کس که حسن المعاشره باشد اما داند و شناسد چون شناسد

تبلیغ مقتضی هر عمل و هر مقام را در کلام و حسن معاشرت با فقرا العلامات چنانچه تبلیغ کلام محمود کند
للتعظیم و کلام ذکر کنند اینجا و در هر مقام و نکته خاص که لایق آن مقام او در اطلاع شرح حسن
المعاشرة معین شده در هر مقام و هر حال او را علی لایق آن مقام و نظر فی مناسب الحال الحاضر
افتد که بجای آورد چون از وی مستغنی شود و مستمر است و مقبل الطبایع سلیمه و خاطر نسبت
معقود و انجا مقتضی بقبض عطا برد و مقتضی قناعت بوده در نفس او فی باب آن
برای آنکه دو برادر که بهم وجه متکافی باشند مکرر استاد فی تفاوتی اگر که ایشان هستند در
عطا کافی باشد در مقام تواضع و چون ایشان تواضع است از ایشان حقیقت استقصا در آن
ابدالاند بیت هر جا که حق تواضعی که مثل آن آنست بر فا متوجه شود بجای آورد اما معاملت
ربانی شیخ معاملات معنی و حقیقت محض که فی نفس الامر و باطن الحال و ممنوع است از جهت
هوس ها را و مساوات تکلف را و نهب نسبت با شیخ و شیخ در حق او نیابت علی کم المشایخ
فی قومه کالنبی فی امته چنانچه نبی را از خود دوست تر دارند کما النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و لا
بالله تعالی یعنی حتی اکون احب الیه من نفسه شیخ را هم چیز را از خود مقدم باید داشت
و مقدم باید شناخت و این نام ترقی هنر شامل باشد ترقیات هنر شاهد برای خود
و برای شیخ خود باید خواست بر همین نسبت که واقف که لا یزال او را بر و پیش قدم باشد در
مراحل ترقیات الی ابد الاباد و این پیش قدمی برای مقام و سلطان کمالات طالبند که برای
بی خود طلبند کم کم باشد که او وسیله دیگران باشد بسوی خدای عز و جل و هر چند
دیگران ذوق کنند او ترک کند تا همین نسبت که حال واقف محفوظ باشد الی ابد الاباد و اگر
چه کار ایشان کار طلبند و جاه نطلبند بجز این نخواهد بود و انتقام و ساطت که خدای عز
و جل بی خود داده او از وی باز نخواهد ستد اما طلب ایشان مطلوب تا اذعان و استیلا
مر این مخلف تا ثابت شود و در جواب خاص ایشان انبعث ثابت شود چنانچه در جواب حاکم
ثابت در نفس ایشان باشد چنانچه در نفس الامر بوده و قال العارف بیت یعنی خود چه

کار مشکل افتاد که خواهد آفتاب نه ذره و فرماید و این دانا نافع این بنا بعادت که مرید
بروزه روز با افطار شیخ و او در پنهان نماز بگذارد و شیخ در مسجد و اشباه این قربات
منتظر باید ترسید از آنکه مبادا این را بجا آورد و شیخ بخورد که افطار شیخ فاضلتر است از صوم
مرید و میسر شیخ نزدیکتر است از هیبت مرید در حکایت مشهور است که عالمی در مسجد بخانه
بود و طاعتی مشغول شده و ابلیس بر در ایستاده که چه [illegible] از ترس این مرد که در نماز است
بر اندرون نمی روی گفت از ترس این مرد که در خواب است اگر نه اگر مرید بر این قربات
مشغول شد که او افضل است باید از آن مرید بر آن قربت نوع غیبتی و شماتتی متوجه شود
شیخ را که چون دو کس را هم منور چراغ شود و یکی را بهره [illegible] که مرید
مغبوط و مشهور نماید که امثال این باعث ترک نوافل شد بجهت اتحاد مرید و حضرت او
اما استیثار مرید بر سعادات و منفعات شیخ را در آن بر خود ایثار نکردن فاقه
در حال مرید مگر آنکه شیخ از ایثار او قبول کند تا [illegible] ازین شیخ متعذر باشد
حاصل [illegible] و در چنین صورت [illegible] بر خود [illegible] حظ کند با خود در آن
حال خود بود و اگر برای [illegible] مراعات [illegible] بعضی [illegible] در خصوص
رفیق شیخ در آن [illegible] شکر باشد و اگر نباشد [illegible] و انجا مقام حسن [illegible]
و در قانون معاملات و بلاغتهای عمل و نکتهای فضائلات و تفاوت اقدام و مراتب
در اراده و نقصان [illegible] عبدالله قطب بن محیی و زیاده و نقص
الی ولی [illegible] الشیخ الفقیه عماد الملة والدین عبدالعزیز اعزه الله تعالی بعزه
چون مدتی [illegible] دراز کشید و امید بجزها کم شد و هر [illegible] بحال خود شد
و اشغال که [illegible] فراغت [illegible] باشد که ایشان [illegible] بادی [illegible]
عهد که بر این [illegible] باشد بر ایشان [illegible] و دستان [illegible]
حاضر الوقت [illegible] باشد که فاذکروا الله کذکرکم آباءکم [illegible] در حضر ایشان برابر باشد

زلفی که بریان دارد بوی وفا نیاید چنانچه در عهد پیغمبر او دوست و بکر دوستان بودند اما چون
او بدوستی لایق بود و دوستی او در بکر دوستیها پوشیده ساخته بود هر آینه چون تماما
حکم حاضر کرد با حاضران همان کند که با غایبان میکرد او اشدید که همین ابتدا وجعل خلد
احبطنا من الماء الثابت در شرح انجال لجرابشد وابن کار از نوا آید و این هیچکار را نباشد جز خلق کرم
وفاکه داد او صدق که نزه بجا است که عطف احد صمدانیه در حق عباد اصطفا
هرکس که او بجا باشد باطن او همان باشد که ظاهر او بی احتمال باشد که اول وبرای ایجاد
احوالست نهاد او باطن است مکافات کسی که باطن خلاف ظاهر نهاد داحری خلاف آنکه
ندارد وفات که در وجود خیل و کیل خیل است دریار کشیدن عنان او از دو اعراض
وضع او از دخول در منازل بنیان کند دیجلن اشارات اگر نه برهان رب او آنرا
برهان بعذف نور وفا از معدن کرامت واصطفا با کسی که خواهد یهدی الله لنوره من
یشاء و آدمی را در حجاب در شغلی که با ان هبوط کرده و حق چه افتاده در خرابی که رفیق اعلی را
فراموش کرده و جزئیات خلق او را از کلیات حق باز داشته و شعر بشنو فات خلق مجددا
کرشان عطافات زلف لطف اسا و را از تعقل جمعیت و حجر سفر بسوی تفرقه و زلف کرده و برای آنکه
وجها که از روی وحدت جمعیت سخن از لسان تا از برای بیان مفرق نظرات دوم آنچه
نماند و زلف اکرم کرامت و روی تفرقه دارد اما نظر بسواد جامع شطح تصرات دل جمع
زلف جمعیتی وج است که قول بیت از خلاف اعتقاد بطل کار کردن که جمعیت ان
این زلف پریشان کرده در خرابست که هندوستان زلف اید جمعیت قطر که منبع انجاب
عود با وطن وجه که عقل جمعیت وجود است کند و سلوکی که از باطن وجه انحاد وی بوده با آن سینار
ساز دیابند مهر اهل نیاز کرده و قطع داد قصد دام باشد و دانه او را فروشد اند
سبکان یا بند بیت تماشا کو زلف دل حافظ در وزنی شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند
حاضر که جمعیت شعر منتظم سازد جمعیت وجود منتظم باز نشد بلال شد مثل الظالمین الا

در جاوه رنها از این قصه و غصه که آدمی را واقع است ساختند او و خدا از نهر این جامع
برای آنکه حکم کثرت نادر افزود کرفته و را و وحدت جاوید پوشیده بیت ش طلب قرب آن
بیجا نوان رسیدن مکر آنکه شمع روی به هم چراغ دارد مکر یار بی دیگران حجاب
زحمی شده و قدم قدم برای وقوع صورت با کند از دخول در مداخل حدوث و کار که
هرکز نکرده و کند و محالی که هرکز نشان شود هستی و روی نماید که جز نیستی و ستر هستی باشد که
ان هذا لهو الحق المبین فسبح باسم ربک العظیم در عز همین شعود که هستی است مجود
و نمایشی بود و کریبان غریبان نما او دیجر کرفته ایشان را با شهرستان قدس کشیده ان
ربکم فی ایام دهرکم نفحات بیت نفحات الله نما را دید و رفت هر که را بخواست جان شد بعث
ایام دهر اندر وی اشارتست با ایام قدم خواست و بقیه ایام دهر ایام نبوت و وارثان نبوت
فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن
انجینا روح الله و روح القدس و روح الامر و روح الامین باشد انی را افعلا
تستجلی بحیثه و تعالی تعابیر کون تنزل الملائکة بالروح من امره و زبان و اکا نشود
و دست او از نوشتن حاجتی نمی با احوال خاطر آمد و سخن با دوری با سوی دیگر شد ای برادر دل
در دوران که نه کربت حرفی بنح تعلق ندیم غمی لحوزشاد و خرمی باز دود باد و داد با باد
بار از دل برداشته و بیکاری بحالت المخر و سه سال و سه ماهست که در دلم غالب شده
در اوایل بعد بلیه و نامرادی رسید بعد از آن ابلیغ کتابت منعقد شد و تحریر جها
و ابی اقامتی که نسلی با نشاید دست بنت و حقیقت خال و کیفیت اشتغال و لم تعلو
نیست که در بخاطر رسید که عدا کسی برای استبانت خال از نهال بنابر دام مرکب ابضا ان
غربت شد خال با ولم با خالی جبر آمدم که مرآت خال ادعیات در حزوه آن
خو بسوی شهادت خلق بار دو حرمه از جفظ الغیب کلمه از جفظ لا یظهر الا ار الجا
ظهر الغیب با ی نیت ولم یجفظ الغیب چونسه مرتب سفر و کرنش و لم بعد آن

دعا باد و لطف خدای اجابت کفیل و حسبنا الله و نعم الوکیل والسلام علی ولیی و رحمة الله
و برکاته محفوظا بحفظه منصورا بنصره و هو الحکیم الحمید بسم الله الرحمن الرحیم
از عبدالله قطب بن محیی الی الولد الاکرم الاجل الشیخ
شرف الملة والدین احمد جاه ادام الله تعالی برا العلم و وفقه من نزل الجمع بحق الحق
اما بعد اجسام بحمد ارواح بوده اند چون خدای عز و جل خواسته که روح را جسم
کرد روح را مثل ساخته چنانکه انبیا را ... چون عز و جل در وفات روح قرار
گرفت روح را کثیف و کهنه ساخت و جسم را ازان باز دید بنده باز چون خواهد که جسم را روح
سازد ملکی که انبیا را از صحرا جال در آن خدا را علم جسم کثیف را لطیف تر گردانید ساز دوا
کرد و لطافت روح تحت جان بخود و حدیث آمده که نحن معاشر الانبیاء اجسادنا ارواح
بس حمل جسم کثیف روح است و کثافت ذلک مثله و حمل روح کثیف جسمانی و کثافت
ذلک سعه و اکر ... مثالی در شاهد خواهد ابجری بنده که چکونه نابع و لطف
و چون میوه پخته شود بسوی کثیف جامد شود و انکور و انار و به و سیب و ازان میوه که چو
در ظاهر چکونه عصیر و رب شود و میغان در قند و صد کنند با خواص ... که اب
ان خالی بود و خلقنا الانسان فی احسن تقویم لطافت و لبست ثم رددناه اسفل سافلین
کثافت تا ان الا الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون بود لطافت و
باز به جهان کثیف فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین چون ان فرزند
نداند که علم برادر چکار ... و جهل با او چکار باید که تفکر کند از نساق ... و ... تا
... فراهم آوردن مر انکار علم الهی که نزد اهل خطابت ... و ... مخفی
کیمیا و ان کیمیا را بران ... نام ان ... خالص شود و ... انکار شود ... انکار ...
و لمثل هذا فلیعمل العاملون و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون بسم الله الرحمن
الرحیم از عبدالله قطب بن محیی برادر ... شمس الدین محمد ... کناه

بعد از توبه ... را ... گناه و پیش از توبه چون خدای عز و جل او را توفیق داد و توبه کرد ...
بر مقتضی توبه گناه ... و آنکه ... بر مقتضی توبه گناه ... که اسباب ...
توبه ... و اسباب ... توبه ... که ... ایمان که گناه ... باز
دهد و او را ... آن ... و ... نفس ... ایمان کردن ... که ... که او را
دهند ... خدای ... و ... آخرت با او حکایت کند ... صفت
گذشتگان ... او کوید ... و ... طاعت ... کند پس ... به ...
خداوند عز و جل کردن و صدقه دادن و نزد خدای عز و جل روی بر خاک نهادن
و درخواستن که از شکستن توبه نگاه داشتی فرماید ... توبه ... سلوک
خود ... و ... راه ... خدای عز و جل آوردن و ... ا
خدای عز و جل ... طاعت و ... تقوی چون توبه کردن و ...
سالکان راه خدای ... ساخت و طاعت و تقوی نگاه دارد و طاعت آنست که
چه خدای عز و جل ازان نهی فرموده ... ازان باز دارد و از جمله طاعتها نماز
و روزه ... ازان فریضه هست و سنتی هست و فریضه ان ... حال ... نماز
و ... بجای آورد و نمازها که از ... فریضه ... هم بگذارد
اشراق و نماز ... بگذارد ... که ... ترک ...
رکعت نماز بگذارد ... و آخر ... روی ... کرد و ... وقت ...
و ... روزه ... و ... که ... روز ...
دست ... باشد و از جمله ... امانت و حق شناسی ... آنست که
تا کسی خیانت نکند ... علم او و رضای او ... خداوندی کند و ... خیانت
کرد ... و ... حق شناسی و وفاداری آنست که ... کسی ...
... و ... سالک را ... خدای ... وفای ... حق

وپاک نظر و پاکیزه گوهر باشد دیگر بماند که گوهر آدمی عزیز است هر کس که عز او عزیز است
ولیکن گفت بجای عجا آورد و نیکو کرده او آدمی تمام گوهر است و نزد بنده الا این که
آدمی تمام گوهر باشد و عهدی که با کسی کرد نشکند و دوستی که داد نگسلد والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم از عبد الله قطب بن محیی

الی ولد نوح فی الله شیخنا جلال الملة والدین محمود نوّر الله تعالی لیا بنوّر الی عباده الصالحین
اما بعد عمل نفس آدمی جوهر انسانست هر آینه هر جا که انسان بیشتر باشد وجود فیض بیشتر باشد
از اینجاست امصار بر قری اولیست و قری بر بوادی اولیست و بوادی بر آنکه انسان بر آن
نباشد جوهر محمودات و نتیجه تهور بر خاسدی شیطانیه با افساد حال در زیاده آن
از نوع انسان با افساد حال غیر او و نزد قصد فساد در او چنان است که در غیر او بیش از آن است که انجا
انفس است اخترات و نظر از هر جا که آدمی کمتر باشد بهتر باشد پس سکونت در بوادی
بهتر باشد که در قری و سکونت در قری بهتر باشد که در امصار اکنون چون چنین متعارف است
ثابت شد و نزد ترجیح ثابت که اگر بحال فساد نظام هر باشد بفضل نا دید و اینجا که بحال صحت غالبست
مایل بکثرت والحمد لله که اخوان با دا آدمی بحال صحت اعتقاد و سداد عمل نظام هر است پس
کثرت اینجا بهتر است از قلت جای دیگر اگر چه قلت اینجا بهتر است از کثرت جای دیگر بنا بر
بخاطر مرجی باید که وطن دیگر نطلبد در اینجا ساید و اهل و متعلقان را نیز از آنجا آورد و شاید که
بعضی قلیدان در مکتوب قلم رحیم شیخنا صدر الملة والدین محمد مذکور باشد مادام که
موافق مصلحت است و در آن سبب سپاس و نشید ارکان عمل باید کوشید و بالله التوفیق والهادی
الی سواء الطریق وهو حسبی ونعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم
از عبد الله قطب بن محیی الی الاخ فی الله مولانا نجم الملة والدین سلمه الله عافاه الله
فیما عافاه وبفضله وحفظه ولطفه تولاه اما بعد وجود آدمی بر خدای عز و جل [illegible]
بیان کرده که ادمی خواهد بکرد و چون وجه که اصل وجود ذات چنین است نفس شعور

که فرع وصفت چه سود که غیر تکبر کرد و بر خدای عز و جل با سفل بنا شد و چون نوح ذات را
کرد کار رکیبت و طوفان بلا مستطیل گشت کنعان تقرب بنا بر دوان و کوه پناه را در آغوش
بگرداند قلعه بی در بنا ر بیک بحق نوح در بهر رهی شود و خانه اندیشها نوح غرق شود
کشتی نوح اخلاص است و بیگانه شدن با مر کرد کار بیت آشنا بحسب اندر بحر نوح است اینجا
نشستن در کشتی نوح ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا
و متوکل بحق آنست که روی یقین بر حشم جز او نداند و طمع بکسی نه بندد کما انه عز و جل
خدای عز و جل از غیر اکرد سوی و چه بر آن داد و کنده حضرت جلیل چنین که کل خیر و قبول
ندارد و توکل آنست که قدری که خدای عز و جل بمقتضی قد جعل الله لکل شیء قدرا مخصوص امر
کرده بمقتضی ان الله بالغ امره امضا و انفاذ آن بغیر باید سپرد و اولی و انسب شاید که اینجا
کار خود را انجا باند دوان داد که هر چه هست از قات اسارتی اندر مات و هر [illegible]
تو در آن کسی که او بنت و چگونه نزد بنا و بر آن کسی که او باشد و او اگر آن که صفت
خاص او که در مقام تعریف شان او مذکور کرده است که ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم
هدی هر کس را انچه شایسته و بایسته اوست دهد چون بحق خود را فراموش کرده باشد
خود را خود پنداشته متغیر اگر چه باشد که انچه فی الواقع شایسته و بایسته او است
با او میدهد و اسباب وهم باطل او بنگند که او را فرو کذارد و دشمن او را که او را خود پنداشته
بپرورد و کار اعداء عدوی بعقل التی بین جنبیک در بفا خدای عز و جل دشمن کافران است اما
دشمن جانات وانسان داد وست خدا نا ماند دوستان انند و پشته کشند ع
دشمن جانانه از نادان دوست خدای عز و جل دشمن کافران است ایشان را او لیست ایشان
کرد و نیکو قرب الیه من حبل الورید وچون حال او با کافران که ایشان را از یمنکی خود بدید کرد
وان الکافرین لا مولی لهم است حال مومنان در این شان چه باشد پس ای مومن [illegible]
بکمان بر [illegible] بیان کرد انچه بیش بیخ آید صلاح [illegible] صلاح دید [illegible]

از صلاح دید نفس تو برای تو بخدای که در تحت تو قرار بنا نفس تو بتوای می‌پر باشد بیدار
تو دربند خلاف است و شقاق و خلاف و شقاقت در عالم آخرت هم خلاف و شقاق بکر
هست شواشات انجمن عارف ندانند و احیتی و نیمان بعبد الاصنام کفته که حقیقت اصنام
صورت تو بود است و اعظم معبود عبد فی الارض الهوی بسبب همین دل است اکنون نو در ین
امر کفایت با تو ده ید بر نفس بکن با نفس با بر بیا که ز بیدار بر نفس بکرفتی ببینت و اکر
با بر بیا بکن با نفس شرف تو ماکر وقوف نیماری تا کسی شوی بنکی زیادت و بیشرات شده
و در پیوسته کو بیدار بر نفس کرفتن برای انکه در تو شابت و حکم نقشابت در وجود او
ظاهر تواست الا تا اینخ بنا فیه هر کس انچه دارد میکذارد و اکر از من بجای برسی بکویم ان
لربک علیک حقا و لنفسک علیک حقا فات کل ذی حق حقه هر چند تمام همراه در بیکر جمع
از ان برای نفس باز میکذارد جز چند تمام همراه نفس کی که جمع از ان در بیدار دکار دنیا بر
کار مجموع دارد با کار و هر کار دیگر نباشد اکار و با کار و هر کار دارد کار برای بستر دانا ده دارد
تر برای دستور بیر کار دارد و اکر چنین کنی منع بخن ان عارف شانی که جسد آنجا کرد کفته و الله
لو عرفتنا من فی هذا السرور لطرحتم طرابالد و نحن الحق الذی لیس معه امر لاحد بر
چنین است ظاهری دارد بر صفات پریشان و شیمال و باطنی دارد بر مجموع جوهر سند است
شرح ما اکر پرسند شرح پریشانی ظاهر از فضل باطن با نجران و هو الکریم المنان

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

سلام علیکم اما بعد وقت و روزی دراز کشید کی تردد یکسره صورت بنجا و احوال و اوضاع
انجا فراموش شده در بیغا که مجاری شاله و روزی چنین از پیکره بجا و شغل کنند از
خدا جدا نماند حکم اورا و عالم او را و شاکنان انجا فراموش نکنند دریغا که کار درست و
کتاب انقادات و کار دکر کتاب و رسول چنین است که می بینیم که کو حصول فادرانجا
باشد کاری بکند و اکر نه فاسد و نابار کاری نیز انرا که بر باجبال دوست دل افتاد

کنادی کند و همه کفته شد از تو تاز سازد ز تلاطم بحر غیب انکاه ز تکار عقلت و فنا او
انزلی می ند و انصفای غیب کرد و بر او خاطر میشود که بر آنست کو جو بسی که هست اند
در غلب جند بند بجده خدا بهم بجلد الا این ذکر بدل خاطر استاذ ز ذکر آنست
با نجون ان ذکر شوالی شده دل تا کرتا کل الراس بعد آب جز طبیعت فرو برد و مجاز
حقیقت باشد الهامک مکر انکه با ناصح و فا اورا تضایع نهد و از ان اعراض اتقا
کند و اکر در بین خلال سعادت بناه اعلا بد و فرستاده از و باز با نامه نکارند در بد
نعلبه جانب کرا فتد و لکن سلطان نبان بعیب در هم هست آورد و لولا فضل الله
علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا دریغا المجاز قنطرة الحقیقة در مجاز
این و هیا صوری حقیقت ان دوری معنوی با نعیم و در جزئی کار خلق کلی است
از جهت مجاز بود دریغا اکر بخن جدای تنها مجمون بخن جدا صورتی باشد بس بودی
او را این بخن و کیف که نه آنست هزار چندان است خالیا با این مجاز و حقیقت هم
آمیزه که از قطره دهر ترا انا هم تمییز ام اکر سر در مجاز تو مجی بر او زحقیقت سر بر آمد بجای آدم
و اکر در حقیقت مجاز آمیز بود در مجاز مجو اقتبم اکر مجازات سایه حقیقت است و اکر
حقیقتات مغز مجازات مغز و پوست با هم بجوید که چون کسی فرو رود تیز بیاب
تو چکوییم که در این دوری باد دل افکار دماغ و نیاز کار رسید جز کار بدان رود
ابر فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة شده شب شش صدا اراینم ان جعل الله
علیکم اللیل سرمدا امروز لیل بر همه اکر سر آید جز خدای که من اله غیر الله یاتیکم بضیاء
از ان تنها کشته بیدار با امر آمد بجز اهم که ابر شب در از پر سر و بکار دو دوری بر کرد
و بیا تو علیا بند چون افتاب از مشرق طلعت بر آمد بیا کی وجه مصون از هر ضر و ضرر
انا لا اصبر انا الی ربنا لمنقلبون جز جز چون بند بخدای خود باز کشت نامانیت هر چه کر
دل عشق دم جز خوش دمی باید در کار جز جان جز هیچ اسحار نیست حدیث عشق و شد

شوقاً این گوید اما لکن عقل غیر این گوید که بدو برآیی و دو صد نای چون نی بکاری از دولت
قدس و عدن انس بیرون آمده ان کار را بسختی وقتی فی ثمره است بطعم و خام طمع کرده
چه صبر نخیح ولکن حکمت بکار بیدار و پیش از رسیدن هنگام اقدام ننمایی فاما
اذا نبی عبدی نفسی حرمت علیه الجنة بشری من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت
هرکه دیدار خدا خواهد بود اما انرا اجلی است موعود وان اجل نامی کار است که شخص را این
کار رجعا از کرده کار اختیار کرده و چون آن کار در اتمام رساند واو قایر خود را بگذرد لکن
و وفادار و لمزد ار الفرار کرده حکم اوطان خویشند که بساوت بشری محض از ان مقام گردند
بعینه حکم وطن کل اصلیت که بساوقت نیا الهی از ان بیرون آید که بیت سفر کرده ام بهر تن
رسیده چو شهر عشق من شهری ندید شاخه آن همه را العجلت که مبادرت بدان نماید که
این همه هادا است مراقبت که تا آن نفحات رسد هم رسید الامر من هو مر او فانهم حد روز بر
دیگر صبر در کار است و اینک که مثل رسیدن اجل آلهی اجل او و دیر نیاید و مقتضای النفس مع
بسر انجام روزگاری که در دوری بهجران گذشت روزگارها در قرب و وصال بگذرد چنانچه
در خبر آمد لن یغلب عسر یسرین بیت اگرچه جلاد را انوع ورد در بر بیقین دانم که لحن تا کند
چه وهی هست در بادیه نباشد چه خاری هست که در بیابان نباشد اگر امروز ظاهر نیست دیر بیاید
شود ظاهر چرا بی وقت خزمان هذا ما یرجی من الکریم والراجی من الکریم لا یخیب بحاوره ولا
سائلک عبادی عنی فانی قریب ختم الکلام بالقرب بشرا القرب تم عبد الله
قطب محیی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ولی فی الله مولانا المجد الملة والدین
سلام الله انا والله علیه وهدیه اما بعد بدانکه در لفظ ابا او مثل واو عجمی
اختلاف هست اهل فارس واوی محض گویند از قبیل واو سوای العرب و اهل خراسان و عراق
واوی قریب الفی گویند از قبیل واو شوای الملاح و از الحان عرب و زبان ترنج مسموع مشهور
لهجه اصلیه عرب و لغت صحیح که قران بدان نازل است علمای عرب حروف قسم

ساخته اند حروف متاصله بیست و نه حرف مشهور است که واو و یا از انجمله معدود است
و حروف متفرقه حروفیست که میان دو حرف از ان بیست و نه حرف گفته میشود چون حرفی که
میان شین و جیم گفته میشود و چون حرفی که میان ضاد و زا گفته میشود و حرفی که
میان همزه و واو و الف گفته میشود از جمله حروف متفرقه جیم فی شمرده اند که میان الف و یا است
و ان الف اماله اند است که در بعضی لغات ثابت و قران بدان منقول است و حرفی شمرده اند
میان الف و واو و ان الف تفخیم است چنانچه در کتاب خزینه از ذکر کرده است و گفته اند که
ادم خوانده و ان مخصوص بعضی لغات باشد و قران بدان منزل نیست و گویند لفظ صلوات
و زکوات بواو بر اعتبار ان نوشته اند چنانچه صاحب کشاف در تفسیر سورة الشعراء گفته فان
قلت کیف خط فی المصحف علموا بواو و قبل الالف قلت خط علی لغة من یمیل الالف الی الواو و علی
هذه اللغة کتبت الصلوة والزکوة والربوا واما ملفوظ الف امالة بر وجهی که است اسماع
قرآن تعلم شد بعینه ملفوظ وسط شیر است بمعنی اللبن نه از انچه در وسط شیر است بمعنی
الاسد چه انچه در وسط شیر است بمعنی الاسد حرفی که گفته اند میان الف و یا و یعنی میان فتحه و کسره
باشد بعینه این حرفی که میان الف و واو باشد این باشد که در وسط شور است بمعنی الملح
بضرورت معلوم شود که واو در کلام عرب عبارت از انچه در وسط سور است بمعنی العرس
نه انچه وسط شور است بمعنی الملح و الاشو بیان حقه مغیر باشد بر اهل فارس که بعلون بر
بیحرا شد که مثل وسط شور است بمعنی الملح زیرا و عرفی حمایل الذی مرفی خاک بیان الف
و واو و چنین حرف مراغب مشهور که قران بدان نازل نیست و دران لغت که هست بر وجه
کتابت بنا اصلی واوات و از اماله بواو بکند مانند صلوة بر انکه بجنب این اجر
او بر واوات برین وجه خوانده و هیچ وجه صحیح نیست خروج است از نطق لغت و لهجه
و نطق عوام عرب که امروز برین واوات ساکن است بنابر انکه ایشان به سبب اختلاط با عجم
نطق ایشان در لهجه و لغت اصل خود تغیر کرده اند و اهل بادیه و کثیری از اهل حضر از و نیز

تاف والف را بكاف كنيد بجاى قل كل كويند و اين حرفيست كه در لغت فارسى از حروف متاصله
بنا ابشان چنانچه در كل يعنى الورد اماد در لغت صحيح عربيست با مثال و بعضى
امثال اين تحريفات عوام بحسب است والله اعلم وابضا از عرب كى واو بعلين
از محرف واو بيرون برند و بالف تبديل سازند الف بعلمان شوان كه چال خود باز
كنايند والا زياده فى بيان ملفوظ مثبت و جمع باشد پس ناچار بر افتادن
بشوند بسبب افتاد الف و در فتح الف بعيد او از و بسا الف زياده كنند و از بيا
فتح ايشان حرفى متولد شود كه شهم آن بايد امثال از هيچ لغت شوا كه چهره
بنوى چنان حرف بايد چرا اگر كسى خواهد كه حرف بيايد كه كدام جهت بلفظ با
دهان را هر چند خواهد كشاده كند و چون كشاده كى دهان بغايت رسيد كه از آن متولد
شود آن باشد و اين الف بين فتح شديد بلغت صحيح عرب باشد و اگر چه عجم داعر آن در
داند تنزل ان كند و لهجه اعراب خوانند والله الموفق بسم الله الرحمن الرحيم
من عبد الله قطب بن محيى الى ولدى وفقه الله تعالى جلال الملة والدين
اتاه الله فى الدنيا حسنة و فى الاخرة حسنة وتولاه بما يتولى به عباده الصالحين
اما بعد طالب همت در دنيا از خود بر اين قائم نباشد كه همين كه روز در آن بنگاه
خوش كند بلكه از روزگار و در آن نگاه بر وخوش كند چه كه هم خوش طلق كه هو
ابيات افتاده ساخته باشد اگر كه در دنيا همين خوش شود است كه امروز او خوش
كند چه و فكر فرداى آخرت نبايد فرمايد و كوشت اين خواستن كه صاحب همت
و جامع حسنه نشايد باشد جعلك الله و ايانا من اولئك مع الذين انعم الله عليهم من
النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا والسلام
بسم الله الرحمن الرحيم ولدى رحمه الله وبركاته من عبد الله قطب بن محيى
الى ولدى وفقه الله الامير رشيد الملة والدين محمد وفقه الله اما بعد اگر كسى عقل

بر خود حاضر كند داند كه اين عالم و اين زمين و اين آسمان ساز نه دارد كه از اسا خبر آن
ترتيب معين بداشته و چه عجب اگر اگر آدمى بر خود خدا و بسوى خود راه دهد و
و انشاى خود سازد و در مجلس كه خود حاضر كند و در پاى بخت خود جاى دهد پيغمبران
خداى صلوات الله وسلامه عليهم فرستاده كان اند بسوى آدمى و اين بشارت آورده اند
چون اين خبر بيكى و بايشان نشان داده نيست پيدا است چرا باور نكنيم و براى چرا
از خود باز كرد اين خاصه كه خبر آورده اند كه اگر كسى اين مژده قبول كند و بعضى آن
در كار بنيايد او را اندر فريكار عالم عقوبتى عظيم خواهد بود و در سخن عظمت افريدگار
عالم كه در سلام بيشتر ترين و متنفذ بر اين بيايد تا اين مژده باور كنيم اگر چه كار باور كرده ايم
اين باور را آثار نسازيم و در ابشارى كه بر آنچه وسيلت نقربى آفريدگار عالم است بر ضعى
كه پيغمبران و نشان داده اند او اوليا هم مكر به ان قرب رسيم اما ده دنيا باين بهم چنانچه
خدا رسيده اند و ابواب كرامات و عنايات بر ايشان كشوده اند فيها مالا پيغمبران خدا
صلوات الله وسلامه عليهم خبر داده اند كه مردن آدمى نقل است از عالمى بعالمى و در آن
ابن قرب و ترتيب خواهد بود چنانچه خواست پس در لغابان آن رسيم بجاى كه اين مژده داده
كرم نيست و اين عمل كردنى و هر كسى كه نيكى بر خود ستم ميكند و بيل بيرون كنيد مكن بر فنا بى
حديث بعلج بيوسفين سلام اين بنده بولدم الامير تاج الملة والدين شيخ على وفقه الله تعالى
لقبول البشارات النبوية رسانيد و بجنين ولدم الامير نظام الملة والدين محمد وفقه الله
و بر سانيد و مخاد هر كه انجا باشند سلام الله و رحمته و بركاته عليكم من عبد الله
قطب محيى بسم الله الرحمن الرحيم بجناب ولدى وفقه الله الامير رشيد الملة
والدين عبد السلام حفظه الله بالسلام اما بعد برسيدم كه در صحبت مذكور شد كه بعضى از اهل
عز و جل نفاق پيدا شده درين خواز اهل باشد و نفاق شاعر درين كلام موزون از آن موضوع
غلط كند چنان كه كس مكرنبت كه درين خواز اهل غلط كند برسيدم كه اگر چنين نفاق بجا

اولی کسی ان ائمه مجتهدین رضوان الله علیهم تعالی اکر میان ایشان اختلاف واقع شده
بود در محل اختلاف کی بر مصیب است **جواب** انچه مجتهد جامع شرایط اجتهاد دران بود
در خصوص انچه منصوص نباشد ولیکن در قضیه واحد کاه هست که دو وجه منافی ان منکا
و متشابه و حکم خدای دران بیکی از ان دو وجه منافی شده و اکر دران وجه دیکر حکم
از اسلوب حکم خدای و میزان حکمت خارج بود لیکن از ان دو وجه متشابه در حکمت یکی
بعینه معین شد مجتهد طالع غیب کردانید که حکم خدای دران قضیه بر چه وجه جاری شده
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه
رصدا اقصی جهد مجتهد آنست که منافی الهی نکند که انچه دران حکم کند بمیزان حکم و حکمت
الهی باشد در خصوصی که بمیزان حکم و حکمت لیک وجه معین است بعضی از مجتهدان بران وجه
مجا افتاده در خصوصی که چند وجه بمجتهد همه مطابق و موافق میزان حکم و حکمت الهی است که هر
مجتهدی بیک وجه از ان افتاده مجتهد که بران وجه افتاده که کلمه الهی بران منافی شده او را
مصیب کوینده و ان مجتهد که بغیر ان افتاده او را مخطی کوینده و بجز ان که کلام الهی بغیر از ان منافی
شده ان از انکه در حد ذات خود بر منهاج حکم و اسلوب حکمت الهی باشد بیرون نبوده منافی شده و
محالفت کرده و بی جهان کرده نمیشود در حکمت خدا که خدای عز و جل نزد از اختلاف بکلمه سابقه
بکند لا بجز چنانچه فرموده که لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و فرموده لولا
کلمه سبقت من ربک لکان لزاما پس عذاب لزوم لزام جانب حق و مطابق حکمت بود
که هیچ مانع و منافی نیست که حکم خدای عز و جل بان منافی شده الا کار کتاب کلمه بغیر آن
منافی شده اکنون مجتهدی که بر خصوص کتاب کلمه منافی مطلع نباشد در خصوص حکم
بر عذاب لزوم الزام کند که اکر او را مخطی باشد بامعنی که حکم او موافق انچه کلمه کتاب آن
منافی شده نیفتاده اما روی منافی منافی و صحت اسلوب لزوم مسلوک باشد و مثل او مثل
شاعری باشد که بیتی که از ان بر دو وجه توان خواند که هر دو وجه از نحوی باشد و هر دو وجه موزون

باشد بر وجهی وارد شود و او از ان بر وجهی بعینه از ان دو وجه خواند ولیکن ایشان فانهم انا
و مجموع یک از ان دو وجه که هر باشد چنانکه در اسلوب شان کرده که منافی صحیح و ادر نیز
شعر موزون و نا موزون نیاید انا اینقدار هست که او طرف بعینه ماند و نمانده که ناظم
از ان بر وجه که نشد در محل که محل اختلاف کرده اند مجتهدان که یکی از ایشان بران وجه افتاده
که کلمه آلهی در لوح بران منافی شده و ان دیکر بر وجه افتاده که هیچ مانع نبوده در حکم الهی
و اسلوب وضع شرع که حکم چنان شود ولیکن چون دو وجه متشابه باشد باجار حکم بیکی
کرده باشد کسی که به سر دو وجه مجتهد که هر دو یکسان بمقصد نماند اجار بیکی او بعینه رود
و در محل چنین متشابه از اکر کم شده بسوء قدر الهی میان واختیار حق عز و جل از
از مجتهد مصیب کوید و قد سبیل بعض الشاطبین علی ای مذهب افضل علی مذهب
و ان اراد دیکر که از ان تفرقه و قدر شده اکر چه در محل امکان نعمی بوده مسالک از مجتهد
مخطی کوینده و حکمت خدای عز و جل در اکر بعضی مجتهدان بچنان راه افتد جهت خدای
عز و جل بران راه برای انکه آن در ذات خود متشابه ان او بود که سلک قدر الهی شده فلک
شریفه و ما افتاده بر خدای عز و جل خاست که این جرمان او واجب فرماید با انکه مسالک بعضی
از اولیا و ما فیان او شود در مرتبه آنچه که اختلاف امتی رحمه اکر کسی کوید که اکر که اعتقاد کردن
را بیک وجه خواند و ابتنا منع کرده منع نماید و مجموع ان ایثار بران شناسد پس از انکه رفع
دیکر کنند و بعضی مجتهد علم نماید **جواب** آنست که چون شعر را اکثر تبیان متقارب چنانچه هم
کموزون یکی از ان شناسد و دیکری بوجه شناسد اما انچه در شعر عظیم البیانه باشد افتاده که کسی با
منافی ان بجز از ان باشد و منافی بجزیه دیکر نباشد و اکر چه مجاهد ما که بجز ان بجز که منافی او
شناسد و شناسد او در سر هر ها افتاده بود اما باید مرتبت عمل او الا آنرا باشد بان بجز هم آن
که منافی او را اجرت و ان بجز او منع کردن در حفظ از نشت که بما او رسالت بلیغ شر بکر جانه او
ابتاع هر مجتهد را جز بلوک سبیل اجتهاد نباشد و خطا عن تقرب فی التبیل و لسان الحال او بر مصیب

خدا از نیستی کویا باشد که هذه سبیل انا و من اتبعنی ای هذه سبیلی و سبیل اتباعی الا
انما کل السبیل ادعو الی الله علی بصیرة ای بصیرة مخصوصة هی بصیرة الرجال الخالص المشهود لی
لا کل البصیرة و اکر شناب سبیل جایز بودی خدای عز وجل که علم خلایق همه سبیل اوست کلیه
تا یکی از آن بعینه شناب بی شناختی و اکر خدای عز وجل که صحیح و حجة منا فیها هم یکسان تردد
او حاضرات یکی بعینه اختیار فرماید و حکم بر آن کند مجتهد را که صحیح غیر آن منافی و مجمل
بشر او حاضر بنی معتقد با بدات اکر حکم بهمان بعینه کند و سبیل الحکم الی انت
وانزه ها شیخ که نباید انسان باید که طریق تعلق با او سپرد به التزام خدمت او که نبایم
او او لیست و الحق با ادر دنیا و آخرت با آنکس که طریق تخلق اخلاق او سپرد و با سی اعمال او از
صلوة و صیام و وجوه بر و صدقه و خیر سالک مسالک اول او لیست و الحق بود برای آنکس
آنکس که در خلوات لجای بنده میکند و سالک مسالک دوم لجای سنت و جوع بی اخوان بحسم
ما انا حباه مادام که او در اخذ منی و حاجتی باشد اولی اشتغال بآن است و چون خدمتی
بالحاجتی نباشد اما آنکس باید با اقامت سنتها و اقتدای بسیرت و سنته بهدی او مشغول
باید شد تا هیچ حال از وخالی نباشد و در سیرت سید المرسلین آن او که صلوة عادة فیما
احتاج الیه الناس من الطاعات العباد و جعل للناس چون قیام بحاجات الناس که بنده خدا
اولی از زیادة نفل قیام بحاجت و امنا وارثان و چگونه اولی نباشد و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم بالصواب من عبد الله قطب بن محیی

الی ولی فی الله الامیر نظام الملة والدین جعله ابن الله بالفراسة اما بعد انسان دو است
انسان الهی و انسان طبیعی انسان الهی زندگی برای آن خواهد که شاهده آیات حق کند در
خلق و شان از برای آن خواهد که انقیاد احکام حق کند در خلق و مال برای آن خواهد که
وعده رزق حق کند در خلق انسان الهی خلیفه خدای باشد عز وجل در ارض و قائم بر نظام امر او
شرع او و انسان طبیعی زندگانی برای آن خواهد که حظ و نفع خواب کند و شان برای آن خواهد که

در وعده و خرابی کنند و مال برای آن خواهد که حرج آن کند شان انسان الهی بیاید و شان
انسان طبیعی است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب و لیتم
ابن الله در آن کوشد که بر آن باشد که انسان الهی باشد و سالک است که انسان الهی حی
خلیفه خدا است عز وجل تا کمال خدای عز وجل منقطع نشود در دنیا و آخرت شان و مکان
او در ارض قائم باشد اما انسان طبیعی اگر در دنیا صاحب شان باشد چون فنا از دنیا بود آن
از شان و مال با زماند و بدان شان که بود و در خاک مذلت افتد چنان او از و ذلیل تر باشد
فاقول افتاده تر فاعتبروا یا اولی الابصار ای ولیتم اگر خواهی که آدمیان الهی چون
بنده الله عز وجل بودند بجز شان و درجه و عزت و ملک باشد پادشاهان جهان بیش نیز
نبایت خلد و بی اعتبار نباید ای ولیتم و هر کس که در آخرت خلد و بی اعتبار باشد از
آن خلد بی و بی اعتباری از جهان چنانچه اگر ظاهر اعزیز باشد باطن خوار و ذلیل
باشد پس انسان طبیعی سعادت دارد فاجل ظاهر اجل او و فی الاجل و باطن او فی الحال مشحون
بشقاوت شقاوت چنین بیک بی شک چه لا بود آن که صاحب نعمت در و آویزد ای ولیتم
خدای عز وجل دنیا را انا نوری که دنیا شاخ کند انا نوری که وسیله آخرت ساز
خدای تعالی دنیا را بر که بدیکان خود حرام ساخته و حرام شرعی حرام اگر چه مبل
شاول [illegible] باشد [illegible] دنیا باشد [illegible] بنیاد دنیا الرحیم
چنین [illegible] روزیم و خیال ایشان [illegible] و هر کس که بشاهده الهیات [illegible] دیگر
با [illegible] اسل الطبقات [illegible] حلال الله ولیتم من الالهین [illegible] عما

بسم الله الرحمن الرحیم الصالحین من عبد الله قطب بن محیی

الی ولی السالکین و سالک مسالک المحسنین الواثق بالله الاحد الامیر جلال الملة والدین
محمد انعم الله تعالی بر عباده الصالحین اما بعد خدای عز وجل دنیا را با آدمیان نموده
که جای [illegible] هستی [illegible] و نزهت خدای عز وجل بماند و [illegible] که در تصرف [illegible] شان

چرنیج جزوها هست ونباشد هر آینه بجد وقوت وکمال رغبت متوجه او شود انگاه بنور
حقیقت نعمتها او هند داد نی که از جهت طلب رغبت او باشد چنان دادن که او
مسبوق رغبت وطلب نیست زیاده موقعی نماید ... دادن ونان بیغرض
دادن اگرچه رحمت ونعمت خدای عز وجل ازان داد که جوع وعطش جز با طعم وماء ندارد
وچشم ودل صبری ازان نکرفت هنوز پیدا نشده باشد که صد جزیها دیداری ازان آید
بخواسته باشد   در پرده هنوز و فراهت رغبت است   در غنچه هنوز و صدگلبن
هست اما از رغبت از رغبت فرقیست رغبتی که سالها در نهان ... کرده باشد
ودر جامه ای ... مرغوب صورت نیافته باشد ورغبتی که با وجود مرغوب هم
زاید یکسان نباشد بنابر اینکه نعمت با همه کس شامل است اما نعمت لعزت مخصوص طالبان
ورا ایشان است هر که تخصیص نعمت ذکر هم السلام والمجاذات کرده باشد
ورای این نعمت نمودن که از رغبت خود آنست وجهای این شد وبذل مجهود در رای نیل آن
موعود کرد از رغبت به او میرسد وهر که نه کوشید آن نیازمند که دریافت کند ورای این
نعمت نعمت اخروی از رغبت استغرق هست ما ورای این بصیرت مفتوح بنود که از جزیها و
دو جزیها شد ودر همه این نعمت حاضر او رغبت وتمتع او مشغول شد یا کلون کما تاکل الانعام
از نعمت که معدات برای خاصه طالبان این محرومیست ووای بر انکس که ازان محروم
باشد از و دو رفابان بار فار نشوند وبیل بوسند المکذبین حوشا حال انکس که ازان نصیب
یابد وحسنه دنیا را همنای او شده باشد بحسب لغوی طوبی لهم وحسن ماب جعل الله
ولی السالکین من الفایزین الذین اتیهم الله فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة ووقاهم
عذاب النار وسلک به مسالک الابرار ... ولی السالکین ... توفیقه وفهم
حقیقة الحق طریقه چرا ای ذکر و الهدایت ... و ... انتباع و خشیه که در کریمه
انما تنذر من اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب ... بالغدو والاصال ...

ولیکم امیر ضیاء الدین محمد کان الله له بهدیه مذکوره بان جانب شریف مرسل میشد و این نسخه
دستغاد این نامه برای فضای این نوشتن امدا ابر جانب الهی که امید چنانست که مصداق
ورجلان تحابا فی الله اجتمعا علیه وتفرقا علیه مرعی الاداب ومحفوظ ... الاخلاص بر انجناب
غایت باشد والسلام علی ولی السالکین وعلی اولاده واتباعه الکرام المجالس ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله قطب بن محيى

الی الاخ الاعز المؤید مولانا کریم الدین محمد اما بعد حکایات که نقوش بر الواح ...
باشد فنا بر نعماتست لیکن حکایتی واقعست ... اهم وان انست که خدای عز وجل
فرموده وتمت کلمة ربک لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین وکلمه اجمعین مقتضی
انست که هیچکس از فریقین ازان حکم خارج نباشد ... ازین کم ... که ازخود
نابیت کامی انسی بر نهاده اند ... حاصل کرده و ... تکالیف
وچگونه چنین نباشد وما دام که آدمی از باب فریب تجاوز نکرده داخل دنیا ست که الدنیا ملعونة
وملعون ما فیها و ... که خدای عز وجل دنیا را ... درآن نگاه نکرده و ... کتاب الله
خواندن باشی که آدمی را ... مواضع ... ویقرین ... یقول سبحانه قتل
الانسان ما اکفره وفی موضع اخر ان الانسان لربه لکنود وفی موضع اخر ان الانسان
لظلوم کفار وفی موضع الاخر ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه وفی موضع اخر وکان الانسان
اکثر شیء جدلا الی غیر ذلک من المواضع پس اگر کسی را تشریف انسانیت باشد ...
دیگر باز ... مذموم ومحل ... باشد وهر کس که چنین باشد محل ... نباشد
... ومرحمت الله محروم وممنوع پس دانیم که اهل ... که در ... ایشان
دیگر متعهد ... که ... خدای تعالی ولایت ... کرد در کریمه فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر ... چه ... مقابل ... نزه ...
از کریمه لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا استفاد میشود ... لا

من لدنا لا من عندکم انکروا التاویل بدین ذلك الرد علی من زعم ان [illegible] طلحة الله تعالی عما
یقول الظالمون و از کریمهٔ ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب الا بر یعلو
میشود که اهل جنت در طوبی بینا میشوند فوق مرتبه ایشان اهل مشاهده و در [illegible] اند
و بعض اهل [illegible] که لا تدرکه الابصار و فی المثنوی المعنوی [illegible] بیت کو بدید چشم سر آن
شاه را [illegible] که گر چشم سر در همان مرتبه که چشم گاو و خر [illegible]
او بیند خدای را بدید بر آنکه حکم امثال و احادیث لیکن چشم سر مومنان از تبدیل عارض شود
که فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون علی ان نبدل خیرا و ما نحن بمسبوقین انگاه
خدا را بیند و چشم گاو و خر ازان تبدیل عارض نشود و هم چنین ان طایفه که در صفت
ایشان آمده که اولئك کالانعام بل هم اضل بجود خدا را نه بینند کلا انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم و اگر ما قبل این تبدیل [illegible] در صدق [illegible] آن که گفتیم
هیچ شبهه نیست ما قال سبحانه ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا انا خلقناهم
مما یعلمون قال المفسرون المعنی انکم مخلوقون من نطفة قذرة لا تناسب عالم القدس فمن لم [illegible]
فلا اقسم برب المشارق والمغارب و هذا یجری مجری الجواب عن سوال مقدر کانه قیل اذا
کان المخلوق من ماء مهین لا یناسب اهل جوار رب العالمین اذ ما التراب و رب الارباب فکیف یدخل
المؤمنون جنة النعیم فقیل بدلهم نشأة خیر من هذه النشأة فاهلهم لدار القدس کما قال
سبحانه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و فی موضع آخر از
القرآن کریم و فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون و اما من لم یحصل ذلك التبدیل و بقی
بحسب الفطرة و هم کالقردة المقول فی شانهم انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام الایة
فلا یناسبا اهل دار الله و جواره [illegible] که [illegible] گفته

بیت سلالهٔ [illegible] آدم [illegible] که دو صد [illegible] بدین [illegible] انسانیه
و آن حقیقت در [illegible] چنان [illegible] که چه در [illegible] تا از [illegible] که وقت [illegible]

رسد و چه صفت از بهشت بشریت برون آید و مستوی سمای حقیقت بود و از کجا ولی دا
ولادت ثانیه که بیند چنانچه عیسی ع فرموده لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین
و باب ایمان جز بر چنین کس نگشاید که سما و [illegible] اذا ما انا ان کرده بایر بشریت
ماندند [illegible] و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه چه
ایشان در بهشتی و اسفل السافلین و صعود سما ایشان از بشریت لا تفتح لهم
الابواب السماء و لا یدخلون الجنة [illegible] اعتقاد ان حقیقت ایمان و حضرت
ان ذکر خدای عز و جل ذکر خدای بسیار [illegible] باید بود و [illegible]
بر آنکه [illegible] الجنة [illegible] و [illegible] ازکردهم [illegible]
[illegible] در غصه و [illegible] ارض [illegible] خروج [illegible]
بگوید و [illegible] که [illegible] از خود شاکر باشد و [illegible] از خود
خوشنود اما چه سود [illegible] چون [illegible] نتوانستم چه سود چون [illegible]
نتوانستم بود اگر کسی [illegible] انسان [illegible] ایشان [illegible]
ذات [illegible] از آن [illegible] باشد [illegible]
آنکه ان طور [illegible] فی الحقیقة طوری [illegible] اطوار انسانیت [illegible]
جز این طور [illegible] انسان [illegible] بجهه [illegible] گفته شود که او
طور انسانیت [illegible] ایشان از انسان جز حقیقت [illegible]
نداشته باشد [illegible] ایشان [illegible] از آدمیان [illegible] جز [illegible]
نشاید و هر کس [illegible] باشد بهشت [illegible] خدای عز و جل مومنان [illegible]
جز [illegible] آدمیان [illegible] کمال [illegible] اهل [illegible]
دنیا [illegible] شود [illegible] باشد [illegible] والله اعلم اگر کسی سوال کند که
طوری که مومنان ان مخصوص اند ایمانست و ایمان جزیست که هر کس [illegible]

نه چيزيست كه مردمان از اندازه آن بدانند جواب آنست كه ايمان همه كس از آن اثر شناسند تا ايمان كه
موجب نجات آخرت است باشد كه از اندرون بيرون آيد همچون آب كه از چشمه زايد نه انجه
بيرون را اندرون برد همچون آب كه در حوض برد و چه انجه از قبيل اول باشد در بسيار اوقات
ثابت باشد و حكم خود را نه ديد باحوال موت تزلزل بدو راه نيابد كه مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة
اصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها و انچه از قبيل دوم باشد
چون صرصر اجل بوزد او را از بيخ و بن بركند چنان صرصر كه هرچه مدد او از
خارج است بنحس قطع ميكند و انا فرد پيش خداي عز و جل برد و لقد جئتمونا فرادي
كما خلقناكم اول مرة و تركتم ما خولناكم وراء ظهوركم از اينجاست بعضي از علما گفته اند
كه خوف از سوء خاتمت هست خلافا للمعتزلة اكنون ما بر اين طريق خاص كه خداي عز و جل مر ما را
بيان كرده اند اين طريق خواهيم كرد هر نفسي كه چنان منطوي باشد اقتضاي ايمان كند و فصاد او
چشمه باشد كه آب ايمان از وي آيد و آن نه امريست كه مردمان آن را شناسند اقتضاي چانه
وانكس كه خداي عز و جل ورا بدان تشريف و تخصيص فرمايد و از اينجا فرموده كه فلا تزكوا
انفسكم هو اعلم بمن اتقي اگر كسي گويد كه تو گفتي كه ماده اعتقاد ايمان حقيقت ايمان
و قضاي او و ذكر خداي عز و جل پس آن حقيقت نامي از ايمان باشد و باز از استثناي ايمان
ميگوئي وجه توفيق ميان اين دو سخن چيست جواب آنست كه اين حقيقت منشاء ايمانست
و هم ناشي از ايمان و سابق و قدماي نفسانيه چنين باشد كه بر آثار و مقتضيات خود
كه بديد آيد چنانچه شجاع بسبب شجاعت اقدام بر حرب كند و چون اقدام بر حرب نمايد شجاعتش
افزايد و سخي بسبب سخاوت ايمان عطا نمايد و چون ايمان عطا نمايد سخاوتش افزايد
و هم چنين اين حقيقت اقتضاي ايمان كند و چون ايمان بفعل آيد او در خود قوت
گيرد و چون او در خود قوت گيرد اقتضاي زيادتي قوت در ايمان كند و چون آن
زيادتي بفعل آيد آن حقيقت را از زيادتي قوت حاصل شود و هكذا پس هر زمان از

از هر فوقي مددي زايد و از هر مزيدي فوقي افزايد و ذلك كما قيل شعر فلولا كرما
عرفنا الهوى و لولا الهوى لم نعرفنا كرما و الله اعلم بالصواب و اگر نه آنست كه در استثناي ايمان ديگر
نامها كه شرح ايمان سرح انجاميد و اشتغال جويند دست انجه بر اين نامه مذكور است بعضي
بايد و اگر نامه كه مشتمل است بر مثل بجال انكه كه خود را كار و بينما شده ابني بود بنظر آورند
حقيقت شربت و حقيقت فوق البشر باز شناسند كه چه طور است شربت معروف و شربت فوق
موسوم باشد و حقيقت فوق البشر منزلها اثابت و افهمه و الله اعلم تم بعونه
الحمد لله ... الى ولد الشيخ الله الامير ... سيد الكل
عبد السلم و بارك في طالعه و لشيخ الله الفقيه عماد الدين عبد العزيز
از مسئله استثناء در ايمان پرسيده بود از آنكه قايل را انا مومن حقا ان شاء الله نيست كه
اعتقاد كنند كه او بهشتي است يا نه و از مسئله فناي اشيا پرسيده بود و وجه توفيق در
بيان انچه ميكويند كه دوزخ و بهشت لحظه فاني شوند و انچه گفته اند كه اشيا بجز از
فنا مصون است و انكه فنا لحظه مخصوص ابن دو است و يا شامل ان جمعه است جواب از
سوال اول انكه اگر مراد بهشتي بودن اين باشد كه بعد الموت او بهشت خواهد رفت اين
اعتقاد لازم نيست چه ممكنست كه كافر گردد و كافر ميرد و بهشت نرود و اگر مراد اين است
كه الحال هذه مستحق بهشت است يعني بهشتي است كه اگر در اين حال ميرد به بهشت رود اين اعتقاد
لازم است بموجب تصديق بوعدا ما كلام اهل اصل اين مسئله در اين مختصر شافي بيان
كرده شود مذهب ابو حنيفه آنست كه چون ايمان چيزيست معلوم الحد و الماهية و ملخص
ان تصديق بانچه حضرت صلي الله عليه و آله و سلم در هر چه آن ايمان بنده اگر كسي
قايل شود او مومن باشد بجز مسئله اين حال كه چه انكه اين اصل است و چون هر چه
واقع است خداي عز و جل چنان داند انجا كه خداي عز و جل اكنون را مومن داند پس اكنون
مومن باشد نه خداي عز و جل و مومن باشد در علم خدا و چون بخشي خداي بخش

وسعادت واستحقاق ثواب وجنت لوازم ایمانست درین جهان ولوازم ازلی وسعادت الله
بوده هر ابتدا این لوازم اگر اکنون حاصل باشد ومحبوب خدای باشد وسعید باشد وسخط
وجنت باشد چنانچه سعید باشد اکنون ازو سعید بسبب شرکی فی الطالیة داشته باشد
باز اگر آن تصدیق از اکنون زایل شود تمام این اسما از وی زایل شود کافر باشد ومبغوض
خدای وسخط عقاب ودوزخ هم چون سعید که چون سعید باد وزایل شود وباسامی
کرده اسما او بکرده وبجای سعید شقی خواهیم وبجای بصر بغض بصر چنانچه خود در
اعراض است یا ازین اسما خدا وچون علم بعلم لازم ملت بعضی هر کس که بر خیر باشد
بحقیقی باشد که اگر اجزو رجوع کند که ابا او بدان باز بماند که بر آن هر کس که نماند
او صدق بیند از این اصل آن باشد که او صدق بیند از بر کافر باشد پس شک
در ایمان کفر باشد وکسی کوید که انا مؤمن ان شاء الله اگر بمعنی شک در ایمان خود بود
چنانچه ظاهر عبارتست کافر باشد واگر بمعنی شک بحقیقی باشد خارج از معرفت
از قبیل آنکه کسی کوید انا حی ان شاء الله این تقریر مذهب حنفیان وشیخ ابو الحسن اشعری
واهل حدیث است در ایمان وانکه سعادت وشقاوت وولایت وعداوت
تبدیل نپذیرد ومادر بخانم است نزد رجال الشیخ عبد الله انصاری نقل کرده از کتاب شیخی که
نشاید که کسی کوید که من در علم خدا مؤمنم زیرا که روا بود که بنده را ایمان نماند وعلم خدای
تعالی تغیر پذیر بود وعبارت هذا اکبر آیتست که ولا خلقهم مؤمنا ولا کافرا ولکنه
خلقهم اشخاصا والکفر والایمان فعل العباد ویعلم الله تعالی من یکفر فی حال کفره کافرا
فاذا آمن بعد ذلک علمه مؤمنا فی حال ایمانه من غیر ان یتغیر علمه وصفته ومعنی قول
شیخ اشعری وصحابه این باز کرده اند که مراد ایشان از ایمان ایمان ثابت عند الموت
هنگام است یا معقول المعنی است چه جزء شرایط است که ایمان درست شود هنگام
موت والعیاذ بالله نزد بعضی چه مذهب اهل سنت که حق تعالی سو فاقیت خلقها

للمعتزله وابن نا قبل بعدات برای اکثر برین تقدیر تراعی صورت نمی بندد وانکار الحکم بعض
بر ان دیکر وجهی ندارد وقال آنکه منقول از اهل حدیث انکار استثنا بر این بسیار چنانچه
در کتاب الحجة آمده است که قیل لابن مسعود هذا یزعم انه مؤمن قال سلوه فی الجنة هو ام فی
النار فسالوه فقال الله اعلم فقال له عبد الله فهلا وکلت الاولی کما وکلت الاخرة و
صحیح بخاری آورده که ابن ابی ملیکه ادرکت ثلثین من اصحاب النبی صلعم کلهم یخاف النفاق علی نفسه
ما منهم احد یقول انه علی ایمان جبرئیل ومیکائیل وبعضی تاویل آن کرده اند که استثنا در قبیل
تبرکست چنانچه استثنا در انا ان شاء الله بکم لاحقون که در سلام مقابر مکتوب است با وجود
تحقق وقوع لحوق است وازین قبیل هم تبرکست زیرا که لحوق اگرچه معلومست که واقع خواهد شد
اما بحسب هیئت مستقبل است ومستقبل بحسب هیئت مستقبل محل الظنونست پس استثنا
انجا روی ندارد وانا مؤمن حالست واستثنا درو معقول المعنی نیست پس تبرک تواند بود
باعتبار آنست واگر کسی کوید انا حی ان شاء الله بمحض از وی محض اقتدا بحدیث که سبک باید
در توجیه انا ان شاء الله بکم لاحقون بعضی گفته اند که استثنا برای آنست که مراد لحوق
در محل لحوق است صفت مؤمن مراد لحوق است در مکان لحوق مؤمنان در مکان موافقت
باشد با ایمان اگر شخص مؤمن از این جهان وبا لاحق مؤمنان نکردد در این جهان والعیاذ بالله
ملحق نکردد در یقین فاظهر آنست والله اعلم که نزاع حنفیه واشعریه در این باب معنوی
نه لفظی نزاع در اینست که آن شخص آن ملحق وسخن قبول میکرد وحدیث حنفیه کویند
قیام تصدیق است بشخص که مقام کان واشعریه کویند تمام تصدیق است بر طبع
از ذات وشرح این آنست که مبنا شد که شیء بطبع اصلی خود مقتضی الثبت وبقوف
عرض اقتضای عنزه آن بکند وچون حکم قوت عرضیه شود باز مقتضی خود میرود هم چنین
چه بنا که چه بطبع خود زایل نشد اما بقوت عرضیه که از خارج یک کس صعود میباید
چندان که مقتضی قوت عرضیه است وچون قوت عرضیه حکم خود برانداز بغالب خود هبوط

کو خال اصلب ناسر کبره و دو زاد بر عکس این اکنون بر قیاس قوت بیج آورده در فطرت مخالف
افتاده اند بعضی بالذات مقتضی ایمان اند و اگر مقتضی کافر باشند بقوت عزیمه باشد که از
معاشران و هم صحبتان بعجزه الکسب کرده باشند و بعضی بالطبع کافر اند و اگر مقتضی ایمان شوند
بقوت عزیمه باشد اگر جز بشت استحقاق نیابی صحبت خدایت و سعادت و وجه ایمان
فطرت ما ایمان عزیز و اگر چه بخص از خال اعجز جزو مردانه که مصدق و لیس الانسان الا ما سعی
در روی حیلی است [illegible] این خاید باشد و مطلع نظر درجات و خلاف بچه فرمانده
و او ان کما بالنور فطرت مشابه اند و اختلاف و عجب اکتساب صحبت اهل و ان خاصیت کره
قدیما و جدید ایشان و اهل نظر هست مذهب اشعری بایشان اختلاف هر ابنه اعتبار ایمان
فطری مجرد فطرت عجابر نوعی در پیش آید و مذهب حنیفه چنانچه از نجات که ساتقاسه اعتقاد
اگر بفهم مشروط ایشان نشابه مینا بحیا نجد فرموده لا لظلم مومنا و لا کافرا و لکنه خلقهم
هر ابنه جز اعتبار مطلق ایمان در طرفی و مستقیم نباشد اگر کسی پرسد که حق از این دو مذهب
کدامست اختلاف فرقا بر کریم انچه بر ما ظاهر میشود آنست که نفوس انسانیه منعقد و هست
بعضی نشانات مختلف انواع اند و بعضی مشابه بحث خدای عز و جل ایشان را انسانی فرموده
در خلقت کان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم القی علیهم من نوره فمن اصابه
من ذلک النور اهتدی و من اخطاه ضل و در بعضی مشابه بعضی جزء انواع اند و بعضی روشن
لفه طبع کافر اگر در قصه خضر این اشارت ایشانرا خدای عز و جل ایشانرا انسانی دیگر
فرموده در موطن میثاق و در بعضی مشابه جهد دیگران باشند روشن بنیاد ایمان و هذا هو
گفته اند چنانچه در حدیث صحیح از النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله اخذ المیثاق من ظهر
آدم بنعمان یوم عرفة فاخرج من صلبه کل ذریة ذراها فنثرها بین یدیه کالذر ثم کلمهم قبلا قال
الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا
المبطلون رواه احمد و کریمه کان الناس امة واحدة اشارت باین اتفاق و جمعیت کره

حق ایمان داشته اند در موطن میثاق و بر انحلال از ثباد در نواید چنانچه در حدیث آمده که کل
مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون
فیها من جدعاء ثم یقول ابو هریرة اقرؤا ان شئتم فطرة الله التی فطر الناس علیها الآیة و در حدیث
قدسی آمده که انی خلقت عبادی حنفاء کلهم و انهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم
متنازع شوند و بطاعت [illegible] باد کرده اند روشن کرده و یا از الست بلی
کما بدأکم تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة و از این جهت که خال ایمان
بود و که نشانات کافر و متشابه بوده اند و کافر و مختلف نسبت ایشان بالذات مختلف آمده که
هم در قبضه یمین بوده اند چنانچه ترمذی در جامع خود نقل آورده که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم لما خلق الله آدم و نفخ فیه الروح عطس فقال الحمد لله فحمد الله باذنه
فقال له ربه یرحمک الله یا آدم اذهب الی اولئک الملئکة الی ملإ منهم جلوس فقل السلام
علیکم قالوا علیک السلام و رحمة الله ثم رجع الی ربه فقال ان هذه تحیتک و تحیة بنیک بینهم
فقال الله و یداه مقبوضتان اختر ایهما شئت قال اخترت یمین ربی و کلتا یدی ربی یمین مبارکة
ثم بسطها فاذا فیها آدم و ذریته قال ای رب ما هؤلاء قال هؤلاء ذریتک الحدیث و که
مومنان فقط [illegible] من آمد چنانچه در حدیث آمده عن ابی الدرداء عن النبی صلعم قال خلق الله
آدم حین خلقه فضرب کتفه الیمنی فاخرج ذریة بیضاء کانهم الذر و ضرب کتفه الیسری
فاخرج ذریة سوداء کانهم الحمم فقال للذی فی یمینه الی الجنة و لا ابالی رواه احمد
این اختلاف نشانات انچه در حدیث آمده از عبد الله قال خرج علینا رسول الله و فی یده کتابان
فقال اتدرون ما هذان الکتابان فقلنا لا یا رسول الله الا ان تخبرنا فقال للذی فی یده
الیمنی هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم و قبائلهم
ثم قال للذی فی شماله هذا کتاب من الله فیه اسماء اهل النار و اسماء آبائهم و قبائلهم ثم
اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم و لا ینقص منهم ابدا الی آخره و صدر اصحاب یمین

شما الانا بخبر خواسته و چون ثابت شد که آدمی با آن آیات مختلف هم نشاید یا حکمت جعل
شاهین و الخلاف که میان احادیث وارده در باب معلوم میکرده در خواسته هر حدیث حکایة
حال شافی باشد از آن شبهات و الخلاف که میان علما افتاده که تا بیک برکه هم از آن آیات
چه ایشان اهل فهم اند هر که ایشان را معرفة که بر دل ایشان کشوده سخن گفته اند و چون فالنا
مختلف هست ایشان هر ظاهر و هم مقام کرده که بر دل او کشوده کرده سخن یافته اند فقد علم کل اناس
مشربهم و جواب آن سوال دوم آنست که نیست شدن بهشت و دوزخ لحظه مذهب معتزلی است
که برای تمسک کل شیء هالک الا وجهه و هو الاول و الاخر بوده ان دو فنا اند و ان بعض من این
دو بیت نزد ایشان شامل هر چیز است که جز خدا باشد و این خلاف مذهب صحیح است مذهب
صحیح آنست که امر [illegible] فانی نکرده و از آن روز باز که [illegible] شده تا ابد الاباد باقی باشند
روح و ساکنان بهشت را حور و ولدان را که [illegible] که برای صفوت [illegible]
عارض کرده [illegible] ذی الحکم بالفصل [illegible] باشد [illegible] الافات [illegible] بکلام [illegible] سلام
غزالی معلوم میشود [illegible] و غزالی در کتاب کشف علوم الاخرة فرموده که استثناء در
که هیه فصعق من فی السماء و من فی الارض فرموده که بر ذات [illegible] است و [illegible] معتقد
احمد [illegible] است که و قد خلقت الجنة و ما فیها و خلقت النار و ما فیها ابدا فاقان [illegible] صحیح
مبتدع او [illegible] بقول الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه و نحو هذا من متشابه القرآن
قل له کل شیء مما کتب الله علیها الفناء و الهلاک هالک و الجنة و النار خلقها للبقاء
لا للفناء و لا الهلاک و هما من الاخرة لا من الدنیا و الحور العین لا یمتن عند قیام الساعة
و لا عند النفخة و لا ابدا لان الله عز و جل خلقهن للبقاء لا للفناء و لم یکتب علیهن
الموت فمن قال خلاف هذا فهو مبتدع ضل عن سواء السبیل [illegible] مینموده و بود که او
ما بسیار اشکالات واقع میشود در معتقدات و در طرق سلوک و در بر سید
اندیشه دارد [illegible] تکلف [illegible] افتاده باشد و بنا [illegible] در قرآن

داشته باشد که بمقتضی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون باید پرسید که
درخواست کرده و [illegible] که معتقدات بر دلایل قریب الفهم بیان کرده شود تا مستعد حقایق
ناظر باشد از تقلید و وسیله او [illegible] بعضی از معتقدات هر که [illegible] کرده [illegible] احوال
و مطاوی [illegible] در آن [illegible] بیان آن باشد تا پرسید
تا مبین کرده که این سوال [illegible] داخل است و در [illegible] که
مطلق [illegible] داشته باشد و [illegible] عمل [illegible] مواقع [illegible] کرد چنین
باشد فتوح [illegible] کرده و چون [illegible] بعضی از علوم قرآن بد
آمده باشد [illegible] بمواقع فیض [illegible] خاصه [illegible] حضرت رسالت صلعم [illegible]
بمواقع النجوم [illegible] اشارت [illegible] آیات قرآنی که بیک
تا [illegible] داشته اند [illegible] کتابی [illegible] مشتمل بر بیان [illegible]
الحالة [illegible] مطالع
کند [illegible] استفاضه [illegible] الصلوة و السلام
کرده [illegible] کل شیء [illegible] معظم
قابل [illegible]
تمام [illegible]
[illegible]
قال [illegible] و قال الذین کفروا لو لا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به فوادک
والسلم بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] الی الاخ
الاعز الحافظ شهاب الدین داود [illegible] برادر و فرزند [illegible] جان [illegible]
شرح [illegible] ایشان [illegible]
او [illegible] و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون [illegible] است

اما تحصیل شناخت خدای عز و جل و بصیرت در دین بر همه چیز مقدم است او بر قرنی
گوید بواسطه اشتغال بخدمت مادر خود را صحبت صوری حضرت رسالت صلعم نرسانید
از آن بود که بکمال معنوی رسیده بود چنانچه بی واسطه ملاقات صوری اکتساب
و استفاده انوار از آنحضرت مینمود باحکم دیگر که در عهد ملاقات او با آنحضرت این بود که
محال مفضول گران است دیگری قیاس خود بر روشنی که در خطاب با دیگران این که
قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة
تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا
حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین خبر داد که خدای با فرزند و زن
شهوات و هوسات اند و اگر کسب میکند و اگر فرض میکند که جز در طلب حد دنیا
هوسناک ان کرده و کبر و از وی چند ایشان برآورده و کبر اکنار میکنی برای جمع
و برای ایشان جنات حقیقی که بکسی و از آن چیزی در ایشان در و ایشان از تو بر آن
زرع ساز بکنی جاوید و از ترکشان یا نخرکه اگر چنین کنی تو الله بجای آورده
والامداد ایشان کردن که دو روزی از نحس محصلان خلاص باید چه سود اگر عمر
حق ملا بجه فلاح و شداد و العیاذ بالله مبتلا کرده که هم که از آن خلاص نیابند در جهان
پندارند که ما کلمه لا اله الا الله میگوییم همانا از اهل بهشت خواهیم بود که در حدیث
وارد است که من قال لا اله الا الله دخل الجنة اری شما این میگوید از شما اگر علم است
که میگوید چون نظم اصل اشارات موت هری چنانچه ساقط شود ان کشا نماند و اگر بر آن
کوبان کوبای بجای خواهد بود اما نه هر کسی را سری کوبا باز دید آمده جایگاه عشق
کو برایشان کشف است صم بکم عمی فهم لا یرجعون این همه حدیث و کوشش ما برای چه است
که شرکی ما را باشد که اگر ما را معلوم بودی بجز مرگ نه تدبیر علیم حسم ایشان که با ما با هم
ماند ما را هیچ غم و تشویش نمی بود هر اشکالی که هست در حیرت این همه جان کندن ما

برای آنست که چندان قوت حاصل کنیم که در وقت جان کندن ایمان از غارت شیطان
نگاه داریم نگاه دارنده خدا است اگر ما دست بوی بر هم زنیم و از قدر کسی که خدای عز و جل
دست ما را از آن کشاده است دست در بندیم و بر طمع او بکل قدر شما داده اندیشه
باشد و بی ادبی و کفران و بی شرمی وانچه دست برمات میکوبیم باقی توکل بر خدای
عز و جل محکم کنیم و ابتدا بجد و سعی اید که رسول الله صلعم فرموده که زانوی شتر
بندید و توکل کنید مجنس ما ایمان خود را بیقظه صحیح و عمل صالح و صحبت اکابر
و سایر انچه محتاج الیه او شان مضبوط میسازیم انگاه توکل بخدای عز و جل
میکنیم که در دم آخر مدد فرماید و از وسواس شیطان ما را نگاه دارد و کتب انما التوفیق
از خدا است الحرکة و من الله البرکة و مراد ما از این کتب ذاتی که کرده ایم بود
عمل در نابلکم آورده و جامه که از خرد برده جهنم ما را نگاه دارد باذن الله و خوف

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله شرف و هو صح خاب نیح کاتب والله ولی التوفیق
الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین داود اما بعد در بیان سطوری که
انا الموجود فاطلبنی تجدنی وان تطلب سوائی لم تجدنی یعنی ... ما را خدای
جمله حدیث ما کن خود اما کن که در دیگران خود اکن چندان خدای عز و جل را
باید که چو خود را در آن یاد فراموش کند انگاه هستی از آن ازو کرد اگر ما را ز دید بود
خدای عز و جل بر جان هستی که جز آن غیرت و حجابت بیخ فهرانها دهیم کرد
قال الله تعالی الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الاخرین کذلک نفعل بالمجرمین در بنیاد که
کرد و بنیان خود و نیا سری از وی که در آورد برای کسی که در ذکر سهر ما سکه بزرگان
بستی او وی چه خواهد که همان اکاه باش که لشکر بستی الحق خواهد آورد قلم
ذکر را اسکن و ارکان ما از او اساس معرفت ما نده و از جهت دندان شکن تا اصل
بنیاد وجود ما داده دادها بنشاید که وقت شکست ملاح و هنگام صحبت او و بعد

وگفت و شنید با آشنا و بیگانه جز بصحبت ابرار القرار اندازد المجاهد الامر بیش کردن خود
رای و با اشتیاق کردار بصحبت وگفت و شنید مشغول شود و این هنگام کار یار دست
بار هم بند وانماده و بحیل شود ایمن رهد عقیده شود دست بالم نکرده بود درین
الراجفه تتبعها الرادفه و بانکه حال البس انما حال بادشاهیست که بندی چند اید
او کرفته باشند چگونه هر سوی فرستد و راه و روی با ایشان گیرد و صحبت و سرایت
روا کند که ایشان را باز کرداند بمکر و لطف تا عرف و عنف اخوان حاضر باشند تا دشمن
دست برد نکند و بکاد

مکتوب محرر همدالله قطب محمد والسلام علی الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولی الله فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین
سعد اتا یعده هر مومنی از خود داند و دریابد که بسیار چیزها از و صادر کردد که او
خشنود باشد و بندامت کشد بسبب صدور او از و انکار خود دارد و از خود شاکی و نا
راضیست و خردمندان از نصوص بنا زوف افتد و یقین بدانند که در نهاد انسان
چیزیست که اقتضا چنان امور کند بامعا یکدیگر نحو محالف که اقتضا صدور کند اکنون
تامل باید کرد که از نوع وار کدام اوست و کدام غیر اوست که را وی او و فعال او چنانچه
او را اوی خود بندارند و شناختن این بر آن حاصل توان کرد که نگاه کنند در نهاد جر کند
انسان بخود نهاده با او فراهم بکیرد آن حقیقت اوست و آنچه در طرفی و اقف لاحق
غرضیت بذات او و بعضی در بعضی معلومات که همکنان انسان و متبهان بر عقل فرا هم
کیرند بر طبع و رسل بعضی بقین کرده نهاد مرا انسانیت واقع اند و قوت مختلفه او
قوت فاعلات و قوت طبیعه هر هوی اوست بر طاعت لازم باشد که
قوت طبیعه از قوت عقلیه دفع کند و خود را در بعضی فرمان قوت طاعیه باز کما
کرد و بعضی و بغلبه نموده که هو یت اصلی هویت خود بوشیده کرده و این نوع نقل است که از
ان بعض نتوان کرد چه غلبات که ظالمان در عالم اجسام میکنند هر که برانگیزند

برای انکه غایت غلبه ایشان آنست که فعل ظلم را بفعل خود مستور دارند تا انکه ایشان
از قیام بر امر خود و اظهار خاصیت خود باز دارند و دوام جزیئی و اظهار معانی خویش
کنند این نیست که هویات خویش را هویات ایشان مستور سازند چنانچه خود را ایشان
منسی ایشان کرده و اکر قوت عقلیه از تحت قوت طبیعه بیرون آید و به اظهار معانی
خود و بسط خواص او کردد و بالقوة است مشغول شود و ذات خویش را باز بیند و با
سعد چه سعادت که و برا حاصل شده باشد و چه طلوع که منزین مرتبه او انکه غافل شود
ذات خویش مقابل این عالم چنانکه اکر نقش این عالم از تحت هستی برد اینکه اثبات
وجود او ان نقطه باشد نتوان نوشت بچون کسی که کتابی یاد کیرد که اکر ان کتاب کم
شود نتوان که از لوح ضمیر او آن را باز نویسد و چون کاهو از یاد کرفته باشد در
لوح ضمیر آن محفوظ مانده چون کسی که ازبر کاهو حافظه باشد و بحکم حقیقی
باشد حال او با کتاب عالم محسن باشد از ان جهان منقولست که در تفسیر و کتاب مسطور
رو نقش فرموده که الرق المنشور ما بین المشرق والمغرب هر که برکه او کتاب الهی چنانکه
خوانده باشد یاد کرفته ضمیر او لوح المحفوظ مستفاد باشد چنانکه لوح حاوی لوح
معنیات کما قال القایل لوح محفوظ است بار اکنون بکار روا باشد که تحصیل
خود را بچنین مرتبه تواند رسانید و هذا نجات شغل السیران قوت طاعیه باید
و بتقلیل و کثیر اظهار مقتضیات خود باشد که شود اند و ناچیز و بتعجیل ابد
الاباد او و لی من وای حبیب من مثل این قوت طاعیه با ایشان مثل غلامی است که
همراه صاحب سفر باشد و صاحبش بمیرد و ما زوی فرزند خود بماند ان غلام کافر
اموال و اسباب خواجه تصرف کند و فرزند خواجه را غلام خود سازد و به غلام خود
خانه بدر روز و شب مراد بیهات خویش بکار دارد و مثل مرشد مثل تحصیل است که از
دوستان پدر او باشد و چون از ین حکایت آگاه کردد وی را بر ان دارد که مرید

کند که از نفث تصرف ان غلام طاغی بیرون آید لکن آن غلام را دفع تصرف خود در آورد
و غلام را از کار دارد و بهمین قناعت نکند بلکه مقتضاء تدبیر و رای اتمام انده بان ترغیب
نکند بلکه باو بایستادگی نماید و بر اعمال آن غیر یاد و باوارکرده ازمکر او اتفاق چنان
کند که تسلط غلام طاغی از وی مندفع کرده و امر منعکس شود و انکه که بندگی مشغول بود
خواجه شود و انکه که خواجگی بر او منتدع کرده دکان فرزندان تبعیت مطیع باشد اطاعت آن
دو کس مشفق نماید تا امر شیخ ادکه که از ذل غلامی بعز خواجگی رسد و از خلاف آن
ازلی والعیاذ بالله او را در یافته باشد بعین نصیحت نشود و او را بر کذب متهم دارد و تامل
در قوای احوال خود و او و مال الملعون بکند که از ان یقین بماند که استحقاق خواجگی
او و دانت نزاو مال الملعون را بر سرور بر وی بکوجه هر آنکه ملعون فرادی بندگی واضح و لایح
دیدن ای شیخ مشفق فهم الهی و لطف ازلی اقرار ادراک محجوب باشد و بنا صح مشفق بکمان
کرده که مکر میخواهد که مرا از جمال حال خوش بر اید و غلام خود سازد و بچنان که بر
فهم محجوب آید از ادراک مرتبه ذات خویش و انکه که هر او بالا بجا و طاغی است که وی را بندگی خود
ساخته باو صوح قرابن ظهور دلایل و مخایل اعتقاد محبس محجوب باشد از ادراک
مرشد مشفق و معرفت صدق او و براءت او از هوی و غرض تا که دلایل و مخایل آن بر کس
نا پای و لایح باشد و لهذا انها که اهل بصیرت اند بر فطرت هر یک ای و قف فهم
ازلی اشاره الا الکفک و ذلک شناخته بود از ان بود که همین که نظر بر وجه رسول الله
صلعم که هذی انسان آمد و هدی که قال العارف در دل هر امتی که حق موات
دوید و او از جمر معجزات ایناکه که ادراک اعجمی کرده باشد و از اهل غفلت نوشته
چگونه خیره بماند و میبیند و من یضلل الله فما له من هاد آری در چندی کش
بام افتاده طشت نه زو نهان کرد و خویش نهان نکنند و انکه او غافل بماند نه در بعد
چند بنوع بیدار او از زد بد محرم دار کشید و پیاپی ضرب نامه بر آخر رسید حال بانکه نام

بسم الله الرحمن الرحیم والسلم علی ما بقول و کیل من عبد الله قطب بن محی
هذا اجوبة الاسولة الشته اما بعد حق ادم در بهشتی مخلوق شد او را بهشتی که در بودند
که تحت العرش است و بار اول بر زمین او ر جنده از کیفیت و چگونه است جواب چنانکه تابع
خلق اولاد آدم در چهار طور باشد طوری نطفه و طوری علقه و طوری مضغه و طور
نفخ روح هم چنین ادم در چهار طور بوده و طور اول در طین بوده و بیان کرد که ام
البلادست و طایف در بطن نعمان و را بجای بطن امهات افتاده چنانچه در حدیث
آمده الطایف علی باب الجنة اربعین صباحا او ان ارتعین علقیات که باب جنت است که
ان الدار الاخرة لهی الحیوان و در طور سیوم او را بشکل بجنت کرده اند و ان طور را دایه شام
صورت جنت که مضغه علقه است افتاده است چنانچه در حدیث امد لما صور الله
ادم فی الجنة ترکه ما شاء الله ان یترکه الحدیث بعد از ان نفخ روح در وی کرده
و بعد از عصیان هبوط بارض نموده و جنت خلد که تر داکتر ان همان جنت است که
سقفان عرش حق است بعد البعث معاودت بان خواهد بود چنانچه در حدیث
آمده که یجمع الله تعالی الناس یوم القیمة فیقوم المؤمنون حتی یزلف لهم الجنة
فیاتون ادم فیقولون یا ابانا استفتح لنا الجنة فیقول هل اخرجکم من الجنة الا
خطیئة ابیکم و جماعتی بر ان رفته اند که ان جنت اسم در سماء دیر دار الخلد و ان قول
را حسن بصری نسبت کنند و جماعتی بر ان رفته اند که ان جنت است در محلی از ارض
و ان قول را بجبار نسبت کنند و بعضی گویند که ان موضع در جبل یاقوت که در
شرق واقع است و عارفان از دلیل این اقوال ثلاثه دو فیت عزیز المثال امور نا
ذو فی آمیخته سفتی بر ره کرده و ذوق که معلوم شود ان یا دیگری مدرس سوال
گفتن جواب والله خلقکم و ما تعملون چون خالق ادمی و افعال او حق است
او را در نیک و بد افعال خود چه اختیار است چنانکه او را در نیک و بد خلق خود

اختیاری نیست بنابراین چرا ملامت عبادت متعلق به او کرده قوله تعالی فرمودن امر است
کما قال سبحانه انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یا کنون اگر حضرت الملک
کسی غلام خود کوید که امر فلان کس را امتثال نمای چون آن شخص او را امر بکند و او امتثال
او نماید اگر کویند امتثال امر آن شخص نموده وی راستی داشته باشد چه ظاهرا امتثال امر او
و اگر کویند امتثال امر سید خود نموده راست باشد برای آنکه او حقیقتا فرمان برداری او
کرده و بجز فرمان برداری در نهاده است همچنین خدای عز و جل چیزها را در اقتضا در
عباد نیست و حرکات ایشان نهاده و حرکات را فرماید که انقیاد آن امر و اقتضا نماید
کما قال العارف کی در ابلهمان اند کلو با کوه لقمه در احوال دخل بر حرکت
آن حرکات بوجود آیند اگر اسناد به اقتضای عباد کنند وی راستی داشته
باشد در مرتبه خود و اگر اسناد به اقتضا و امر حق عز و جل کنند درست باشد در مرتبه خود
و برای آنکه بینند در دو مرتبه مختلف است و هر دو که به مبانی اشارت این نظام
را یکی خلق خوانند و یکی کسب مدح و ذمی که متوجه عباد است در اعمال ایشان مدح
و ذم ملامت در مرتبه اعمال ایشان است چون تو کر همان زبان که میکوید بکر دانا بکرم
اگر کسی سوال کند که چون است که عباد در مرتبه فاعلیت خود بعضی افعال ایشان ممدوح اند
و بعضی مذموم مدح و ذمی ناشی از همان مرتبه است و خدای عز و جل بفاعلیت
ما نهایت اجزء [illegible] جواب آنست که خدای عز و جل هر چه کند بعلم و حکمت کند
و عباد بعضی چیزها بعلم و حکمت کنند علم و حکمتی لایق مرتبه ایشان و بعضی بجهل
و سفاهت و اعمال قطع نظر از ذات عمل به اعتبار کیفیت عمل و خصوصیت قصد و باعث
وصفی که کنند که بر آن ثبت استحقاق مدح و ذم کرده دانم و اگر با این سوال کند که
بنا بر آن اگر خدای عز و جل علم و حکمت که او راست در خلق شود بعضی بندکان
آموزد و او بهمان علم و حکمت کار آن شرور بکند ممدوح نباشد البته جواب

آن کرمی

آنست که این فرضی محالست همچنین را خدای عز و جل برای خود استیثار فرموده و هیچ
فرشته مقرب و هیچ نبی مرسل را بآن آموخته و نیاموزاند و کسی را اذن نداده که از آن
باز پرسند لا یسال عما یفعل و هم یسالون اگر سوال کنند که از قصه خضر چنین معلوم
میشود که بعضی از آن علم کاه هست که خدای عز و جل تعلیم بعضی بندکان میکند
و لهذا چون خضر آن علم و حکمت فاش میکرد خرق سفینه و قتل غلام نمود مذموم نکردد
جواب آنست که خضر از آنچه که امر خدای عز و جل ابنا اسناد کی نموده کما قال و ما فعلته
عن امری یعنی از استحقاق در خاطر خود هر چه که امر خدای کشت بحکمت خدای محکم باشد
برای آن حکمت و مصلحتی که در آن میدانست و آن علم و حکمت که سر قدرت خدای عز و جل
خضر را نیاموخته و همچنین را نیاموزاند و نخواهد آموزانید اما آن علم خضر بخوداری آمده
و نقر بهر علم قدر با برای که حقیقت استعداد استعداد کند و الله الهادی من یشاء الی
بسم الله الرحمن الرحیم صراط مستقیم من عبد الله قطب بن محیی
هذه اجوبة الاسولة السبعة الجعفریة سوال اول چگونه موجودی باشد که در مکانی
باشد جواب. اگر کسی این عبارت بشنود انکار نماید و گوید انکار دارد که او موجود لا فی مکان
در یافته چه اول موجود میکرد الکان فی المکان بوی و در جا در بر شکل آنکه بکوید
موجود میکرده دیگر و از آن در یکه نه موجودی یافته که آنکه او را در مکانی یا بیکن
نفس ما دام که ریاضات عقلی استوار نکشته باشد آن موجود را ضبط نمیتواند کرد بس این موجود
هر کس را هست اما استثنا آن محض جهت عارفان است و اگر خواهید کو ساد اصناف سوال
ثانی کیفیت اتصاف حق عز و جل بصفات خاصه کلام چیست جواب. از این سوال معنی
زیاده از آن مقصود نباید برای آنکه در صفات و کلام از جهت عباد نظر هست نهاد اعم
این کرده که اشکال از جهت حیثیات ادرحال این مخرجه کفته شود جواب این سوال در
مرتبه آنست که خدای بصفات و کلام رحمان موصوفست که موصوف و صاف خود را است

و دانا است و بکوید و منتشر د و علی هذا القیاس **سؤال** ثالث که بنده ارض محشر ارض شام است
چگونه تواند بود با کثرت خلق اولین و آخرین **جواب** محشر ارض شام است باینمعنی که عز و علا
عز و جل که برای فصل قضا هند آنجا وضع کنند و نصب میزان و حساب آنجا باشد و انبیا
و شهدا را آنجا حاضر کنند و خلایق را یکان یکان آنجا آورند و پرسش نمایند و فصل و قطع
معامله کرده باز بمحل خود برند اما آنجا که فرمان رسد اما آنجا که فرمان باشد لازم نیست که همه
خلایق دفعة واحدة آنجا باشند حاصل آنجا بنا بر دیوان خانه باشد که پرسش و قضا آنجا
واقع شود هذا وجه من الکلام و وراء ذلک مما لا یسعه المقام اما آنچه گفته اند چون
بعد از فنای آسمان و زمین است ارض شام در فنا سابق باشد چگونه محشر آنجا باشد جواب
آنست که زمین و آسمان روز فانی شوند از جهت نشانه دیگر بعضی از نشانهای ایشان
شود و اما بجای آن بنشانها نشانه دیگر گیرند کما قال یوم تبدل الارض غیر الارض
والسموات **سؤال** رابع جنت و جهنم باعتبار ملکوتیات و ملکوتیات را تجویز کرده است
کرده ملکیات مثل آن را ادراک نشود مثل آنکه کبیر ایشان در صغیر آنجا گنجد و بود از آن
عالم اگرچه بود آری بعیدات آینه است که بر قدر کف دست آسمان با عظمت که او را
در آنجا بنماید و از جمله خواص ملکوتیات آنست که در حیز واحد چند مکان تواند بود و هذا
در شان جنت آن وارد شد که در بهشت بعضها و ذلک هو المشهور و آن وارد شد که
سما رابعه است کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجنة فی السماء الرابعة
فاذا کان یوم جعلها الله حیث یشاء و قال ایضا الجنة مطویة معلقة بقرون الشمس
فی کل عام مرة و بعضی احادیث بر آن جهت که دال بر آنکه در سما دنیا است و بعضی که
دال بر آنکه در وجار زمین است و همچنین در باب مکان جهنم احادیث مختلفه وارد شده
و الکل صحیح و ناکسی خود ملکوتی نشود سینه اش بر این منشرح نگردد و حق الانشراح
بکوشد و در این باب ملکوت نکنند اعجابها بهانه اند از ان عجب **حدیث** جاء رجل الی الملک

چون رسید هر محال آنجا شود امکان پدید **سؤال** خامس شنیده است که صراط یک
طرف او بهشت است و دیگر طرف او دوزخ و در رحمتین برهنه عاصیان بجهنم میافتند
و مطیعان بهشت و چون جنت در آسمان است و جهنم در زمین این چگونه متصور شود
جواب وضع جنت و جهنم در روز قیامت وضعی است مناسب آن زمان و آنچه گویند
جنت و جهنم از طرفین صراط است خلاف واقع است طرفین او هر دو جهنم است و جنت از
وراء اوست جهنم بنابر عرفی صدق فرمایند و جنت بنابر ملکوتی در ساحل البحر صراط
بنا بر جری مجرد بر عرض بحر هر کسی که از صراط النار بگذرد بباب جنت رسید گویا هم
کسی که بلغزد از جانبین بجهنم افتد **حدیث** بیا از چون صراط مستقیم است که از دو جانب نیز
بجهنمات **سؤال** سادس و سابع در خلق کافر و مجرمان چه جز نیست و معنا چگونه راجع
مراد و مخلوق خدا است **جواب** بدی و نیکی راجع باد و ذوات حرکات و جهات
باکیفیت کردن آنست خدای تعالی آنچه خواهد از بندگان و حکیم است و هر چه که داد
هیچ باطل نکند بل از نو بنیاد آنچه کند و دیگران اگر آنها کنند در آن هنر کرد باشد
مستوجب چون آن علم و حکمت که خدا است در آن نداشته باشد مذموم و ملوم تعالی
و معاقب باشد و این علم و حکمت سر قدر است که محال است که جز خدای اذا اقوالی چنینه
محال که جز خدای عز و جل آنچه کند از بیخ تمامی کند که در بر آنجا نرسد و صاد ادراک
دوران نظام کنند هر فعل ایشان که بی جان از مقام اعلی افتاد و آید چون عدل
و احسان و ایتاء ذی القربی و غیرها مما امر الله به محمود باشد و هر چه نه چنان باشد
مذموم و محمود علی الاطلاق فعل رب عز و جل ربنا الله المحمود فی کل فعاله والله
بسم الله الرحمن الرحیم اعلم بالصواب **مرقیمة الله قطب بن محیی**
هذه اجوبة الاسولة سالها الله فی رسالتها عماد الملة و الحق الذی جعفر اصفت موجود آن
بر وجود موصوف چرا که موجودی بود بوجود طلب جز سنگی او موصوف اعربی بودی تا

برانسداد او والکلام فیه کالکلام فی الاولی الا ان یقال انما ناهیة او غیرها هیه بر نحو ف
فالصفة لیست من المصروف مطلقا ولا غیره مطلقا وکلام مسلی الثقات معلوم و آشنا
آن و ان سخن آنست که از صحبت علم فرود آمده و بکشاف فضل نرسیده از دانش الطف
و از کرمها را الطف و چون در قران مجید آمده ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها
شامل در ده و قرا از اید که بکن تفصیل آن کرده و تعلیم کلام جبرئیل من بطن فی اما
بود و الفاظ و حروف همان مرتبه بازنه بر آمدی اگر چه بطن فی کتاب در کتاب مکنون ثبت
ازان ثبت بوده و هفت حرف که قران بران منزل شد علما را در تاویل ان اختلافست
و تعدیکه آن بنماید که آن لغات قبایل است که در اول ایام رخصت داده بود
که قرا بلغت خود خوانند برای آنکه تکلیف هم بحفظ لغت قریش سخت شد و در آخر
منسوخ شد و هفت بطن قران است بحذف اینست که دلالت هر معنی از آن
باشد و مثل این چنانست که شخصی را از دور بیند و تصور نماید چون ازان نزدیک شود
بصورتی دیگر نماید و علی هذا القیاس تا آن زمان که بر اصل حال چنانکه هست شود
محل قران از ورای سبع سموات هر که در عروج بسما ثامنه رسد دریابد و علی
القیاس و هم در کسی که و صحف را از رضوح برکند و بر افهم هیچ از انزالت بیشتر شود
و بعضی از اجمع الفاظ که داخل بطون نیست و را از آن ضمین باشد او لنک ینادون من
مکان بعید و الی اشارة الفائز بقیت نماز قران برکو بند مغز را پوست و پیش
انداختم قرار از مغایره اول شی شده بود و ظاهر امر چنین والله اعلم قطع نظر
از اموات خود چه مردمان زاده در راه مبالغه و افراط همان وجه که بسبب یا تغیر آمده
شد زیاده از سه روز اما احرمت شد پس مرا عنا و الفاظ او ان منسوخ
کشته و لیکن در حق ما کراهت باقیست ثواب صدقه که جهت میت دهند بر او و اصل شود
و همچنین ثواب قران اگر بر او بخشند هر جا که باشد و اگر با این فقرا و در لغات لشد او بر او احد

السنه من باشد و جهت حفظ سه شب جمعه ای هفته تا لیک اخر و اکر شوانند بضعف ثوابکی
شوانند اول شب چهار رکعت نماز باید گذارد و در اول بعد از فاتحه سوره یس و در دوم حم
دخان و در سیوم الرحمن و در چهارم سورة الملک باید خواند و بعد از نماز حمد و ثنا باید
گفت و درود بیکو بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بعد بکرید از آن باید فرستاد و آمرزش
برای مومنین و مومنات و برادران دینی که پیش از وی بوده اند باید خواست آنگاه این دعا
باید خواند که در صحیح مسند است بکلمات اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی
وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات
والارض ذو الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک و نور
وجهک ان تنور بکتابک بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح
به صدری وان تستعمل به بدنی فانه لا یعینی علی الحق غیرک ولا یؤتیه الا انت ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و سواک کردن و تلاوت قران از نظر بهتر حفظ قران
رعفرانست است و بکعده مومن رخ خوبند بر اسب سفیدات و معصیت و غفلت
قلب بحبه مردنیا و کثرت علایق از اسباب نسیانست والله العاصم و به التوفیق
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی ولدی فی الله و حبیبی لا بجلاج شمس الملة والدین ابی سعید ابن الله تعالی اما
بعد از هر چیزی در عالم محسوس یا ادیبست فانی زوال و معلومست که درین زندگانی
خوشی تمی بیند و سعادت فلانی نمی بیند برای آنکه اسعد اهل دنیا اگر سر در دل او کند
غرور در فرد و دخوشی نماند و از نشانها که او و بسیار دارد جنانکه هر کراز خوف او دارد جای
باشد که سعادت لا فی انجاحاصل شود جهان دیده کالا است و آفرینش سموات و ارض
برای چیست از اشاق خلق سموات علم ضروریست حاصل میشود ضایع او عبث حکیم
روا نیست قال الحکیم سبحانه و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما لاعبین قل ام

افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون اگر وجود ایشان اینجهان لازم نبودی بغیر دنیا بیخبر
کداد محمد از وقت ان فنادی عبد المطلب شنیده اگر بیکطفی که هر کس که بکند الذین کفروا
بیاید بنحضی بکردار بود و مکافات یافته بر دل تعجبات منش وی که خدا سارمی ناسل کرد و کفت
خران جاره داری دیگرش باید بود که او مکافات خود انجا باید ای مومنان از طلب المطلب
پاس زبیدهم خود اگر وجود احزن بنمایند معرفت هست واگر بنمایند کار سازی آنرا
بیکبنده هر چند و انچه کنند کار هر چه طرافت کردار بد بعجب تر انکه اگر کسی با او حزن برود
مانع میشود سخن آن عارف در این باب شاد است که گفت خلق را گفتم باحق روید قبول
نکردند گفتم مدد من کنید بر رفتن قبول نکردند گفتم چون خود نمیروید و مدد من نمیکنید
باری مانع من مشوید تا راه حق روم این بار قبول نکردند بلکه جراتی در جنبر کنهی نمی
خدای خویش ناسپاس نکنند بنفس و مال و دین و جان با اثارها لکان بمراد خدای تعالی
مال برایمان داده کرد در راه خدای تعالی کشید نه در راه هوا هر چه جامعی که در زمان ایشان
امد کنجفون امور الهم لصتعون من سبیل الله الی اخر قرآنست که نعمت منعم نوشته
و بعصینا والله تعالی اخوانا نصرت بنا با کار کشاده و کیسه حضرت ایشان
بسم الله الرحمن الرحیم رابع دارا از بعض الفنا والسلم من عبد الله قطب بن محیی
الی ... فی الله و حبیبی لا بسحب الملة والذین شیخ محمد والاخوان الاحبین اما بعد
امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلم فرموده سیکون اقوام لا یستقیم لهم الملک الا
بالقتل والتجبر ولا یستقیم لهم الغنی الا بالبخل والبطر ولا یستقیم لهم محبة الناس الا
باتباع الهوی والاستخراج فی الدین الا ستخراج الفساد فمن ادرک ذلک الزمان
فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنا وصبر علی الذل وهو یقدر علی العز وصبر علی البغض وهو
یقدر علی المحبة اعطاه الله ثواب خمسین صدیقا اکنون از زمان موعود رسید و هر کسی که
درین روزگار راه خدا برود او را بحق میابد بغایت که مردم بعضا و بر خواهند خواست

چنانچه اخوان الزمان الخود شاهدی بیکشند بیت جهان چرا همه کس کین یار خلاف شنود
گناه ما بجز این نیکی کرده و سنداد نوابه شعر امروا بواب سان بعنی امروا باتباع هوا و اخراج
در دین از آن دو رکی اخبار ایکرم که درین روزگار جمع میان محبت خدای و محبت ما
میشرنبت و ستر الدنیا والاخره ضربان بخت ظاهر شد ای بفرح میکوید این از زمان است
که دنیا در هفت بنیا اهل معنی است چنانچه در صد اول که صاحب اخبار امر آن
می بود که افضل چه بود زمان روزگار است کدام بهکس این جا رب بیت جاهلان
غالب شده است و نیز شعر جاهلان سرها کشیده در کلیم وصح بدا الاسلام غریبا و سیعود غریبا
کابنا فطوبی للغربا اصل من العرباء الی عراء القبائل بعکس اینکه امروز در روزگار کوچتر است
و خمول اما با اللعب که زهر کس کم کار کرفت بر مهمات دنیوی کار میگیرند بلکه کوئی میشود
از چشم تر بوی می برد ازند و او را بچه ارند شنیده ایکه روزگاری بیاید که قبض خویش
قبض جر باشد بجا ایکه او این روزگار است هیچ روی حق بعض انسان نیست اگر ایرجان است
میانشی اخذ نمایی یعنی بر ایشان میکیری و نقب قوت مقاومت کار بدکه مستاز از
محبانشان نشود و اگر از ایشان جدائی گیری ایشان بر عمای بعادات نفس بیگم
و جسم نرطاقت مقاومت ایشان نمانده چه و ایشان بنیا لله کام و در راه
رفتن چه صعب بجوی فرموده که روزگاری بیاید که متمسک بدین را اجر پنجاه کس از ایشان باشد
بخدای که او آن روزگار است القصه این تفرج حال الجنس است که میخواهد که جمع میان دین و دنیا
درین روزگار نتوان کرد اکنون درین میکردی تا دنیا بگیری که دار الحکم است و دنیا فانی
دار آل احت چند روزی صبر باید برای راحت ابد بر فقر و ذل و بغض صبر کن که وعده خدای تعالی
حق است انجا که فرموده ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا اگر
امروز دشمن کام و دشمن روز باشی روزی آید که بر خلاف این و دا کرده باشد در اخرت
سیجعل الله بعد عسر یسرا بیت اگر چه جمله دو انده و درد یو شد یقین دان که اخر شادکام دوم

چه دیدی هست [illegible] باشد چه خاری هست [illegible] باشد و اگر بعضی حسنات مؤمن
در دنیا معجل کرده [illegible] شاید لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و بالله نستعین و علیه
نتوکل فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی
الی ولده [illegible] الله و صفی [illegible] الملة والدین الشیخ [illegible] ادام الله معالی اما بعد

چون شخص تمام محبت خدای [illegible] باشد اگر از دو جهان باز ماند [illegible] تمام
محبت [illegible] اول [illegible] تمام آسوده دل و شادمان باشد
کو تمامی خلایق با انکار [illegible] تمام آسوده دل و مطمئن باشد که او
صالح [illegible] تمام آسوده دل و مطمئن باشد
که [illegible] هر کس که در [illegible] مقام مطمئن باشد [illegible]
که [illegible] در سینه [illegible] باشد [illegible]
ولی [illegible] سلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اگر کسی [illegible] گوید [illegible]
گویم شنیده که عثمان بن مظعون [illegible]
و کار [illegible]
و کمان [illegible]
[illegible] باشد که شهید [illegible]
گفتار [illegible]
این ادوست [illegible]
و [illegible]
گفت [illegible]
[illegible] اظهار کرده و اگر کسی [illegible]

اظهار [illegible] رضوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible]
محبت [illegible] اهل محبت
[illegible]
[illegible] ولکن [illegible]
ولا حول ولا قوة الا بسم الله الرحمن الرحیم بالله العلی العظیم
من عبد الله قطب بن یحیی الی الاخوان [illegible] و الی بعضهم خاصة اما
بعد چون در جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله [illegible] والله [illegible] عما یقول الظالمون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کو اگر کسی [illegible] ضعیف [illegible]

عباد الرحمن سلوک کنند که و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و گویند سلام علیکم لا نبتغی
الجاهلین لانه یجهل الله ... بعد ذلک امر او جماعتی که گفته اند فلان زاهد و عابد زند
اگر گفته را کرده باشند باید که اخوان و محبت ... علیه السلم عمل کنند که اصحاب خود را
فرموده که اگر کسی شما را بزند آن روی دیگر پیش آرید بظاهر ایشان هیچ قتل نرسانند
که مساوات و لجبات شدی فی احد الوجهین اگر جهل خود کنند هم فرمان نهادو اگر مجهود نبود
باشد بروجه محافظه بسر کردن آن ... و کریطا فی ... و ای آنکه دل بشکند کشنده خالی
بسکه اهل نفس ایذا اهل دل کرا اهل نفس الصلاح نفس و بشکنند و اگر اهل دل
دل را درون شکسته بنشکنند و در ازوا فی خدات و بس مشکن که معمور شاه بنای
بست اگر تا فرمای ... ضارب است دل العاصی ... اگر کسی فکر در امر کند دی
و خلق سموات و ارض نکند فکرشان در مجعز ... جهان و وساوس محاله باین وان
صرف میشود غرض که ادمی ... و معطل ... کرد در کار ... صرف شد در کار آخر صرف
میشود زانکه کار بر ... ارضا از خدای تعالی معاف اند ... حق
اثابتاه اذ سبقت طاعت خلق اکنون اگر خرد ... اندیشه کنید که ازین دو حالت کدام
بهتر است ... بسم الله الرحمن الرحیم الاخوان ... السلم
من عبد الله قطب بن محیی الی ... و حبیبی ... الدین ... اما بعد ... الذی
جند ... وحشت ... جهان ... اگر ... سوختم ... دمی
که ... اگر ... دوش ... بهجت ... الظلمات ... آدم آمد
محبوب ... محبوب ... ایشان ... یاد کردم ... دادم
که با این ... که ... ایشان ... جهان ... تاریک ... دانم که
این ... ایشان ... کسی ... کرده ...
کردن ... حال ... که ... دانم که ...

چشم ایشان

چشم ایشان که جهان بر ایشان تاریک بنماید هم چون شخص که کور شد اهل خانه گفت
چون شد چراغ نمی آری گفت ... چراغ و ... خانه روشن است ... الفعه
بر ... شده ... و ... ظلمات ... است
که و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور ... صفت ... شنید ... جای
شاه ... دوزخ ... دل ... صفت اهل
شنید ... بهشت ... دل ... دو ... مردم
که ایشان ... شنیده ... و لیکن ... فلت
الموت ... که ... اندر ... باشد از ... اول ... اهل ... ایشان
تا ... که خدای ... و دوزخ ... که ... جاهلان ... اند
دوزخ ازان ... دوزخ باشد اگر کسی ... که ... در
جهان ... دل جاهلان ... جهان ... اوصاف ... وصف ... جواب
آنست که دل جاهلان ... دل ایشان تاریک ... است اما از
روی ... خدا ... و اهل ... ایشان ... اگر
جز ... ایشان ... اگر ... باشد ... هل
... ایشان ... و من لم یجعل الله له نورا فما
له من نور الله تعالی ... و ... اهل ... ان شاء الله تعالی
ذلک هو حسبنا بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی و نعم الوکیل
الی ... لا ... الدین ... اما بعد ... شوق ... کرد ... ابرار
شوق ... سوخت و ... آنچه ... سوخت و ... خاکستر ... غالب
... خاکستر ... داد ... نیست ...
خاطر ... خالی ... کرده ... و ... مجهول

ابناء ان رهنما مشوی اشانند واقف که اثر رجحان نند و تمام از انا که میرسانند مجرد
اعمال کفار بر باد دهد که [illegible] الریح فی یوم عاصف شاید شنوده که بدین حکایت
در عجایب و بدایع ان عالم پیوسته در حاجات و منا [illegible] تر از ان عالم که
خز نیست و عجایب ملکوت مبدا [illegible] که از ان عجیب حالها سالکان از پیش می آید
اگر بار گوید عجیب نیست که سالکان را بسیار بهره یابند و از رهبان فکرت [illegible] شود
و خیالهای پریشان چند که [illegible] از ان حکایت در یکدیگر کرد و بالخیال در هوای
انش که سالکان بر انجمان [illegible] و اول جرمی باشد که بسوزد بیت چنان دانکاه
و خیال مغفل را سوخته زین بیت عبال ای خلیفه خاص [illegible] باش از خاص خود تیز
و از انان [illegible] الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم [illegible] که اولئک لهم
الامن وهم مهتدون دانی که آن ظلم چیست ان ظلم کردن [illegible]
دور کردن کسی زدن اگر چه آن هم از ظلم است اما ظلم بزرگتر پوشیدن [illegible]
کردن پوشیدن خدای تعالی پیدا نیست که هر که پوشیده نگردد و [illegible] پوشیده است
هر که پیدا شود پیدا را پیدا دارد و پوشیده را پوشیده [illegible] از خود دور
دارد باش خود را **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی** والسلام
الی ولی [illegible] الله الامر عماد الملة والدین محمد **اما بعد** اول [illegible] آنکه بحث
و تفتیش از امری که احتمال هست که اگر ظاهر شود [illegible] مشفق باشد [illegible]
مادام که آن بحث و تفتیش بر ما فرض نباشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم اینست [illegible] که سلف [illegible] تابعان [illegible]
مومنان در [illegible] کار بر آن سلوک کرده اند و بحث و استکشافی که بر ایشان فرض
نبوده نکرده اند و امور را در [illegible] بازگذاشته اند چون نوبت بجماعتی رسید که
اشتغال بتزکیه نفس و استنباط [illegible] دوام فرض داشته اند و مفروض ساخته

ز آفت نفس شغلی چند بغرض ضروری جز که فرضا اند و التزام [illegible] چند نمود و [illegible]
ما القرآن [illegible] شغلها شغل [illegible] کرده اند که مقتضی [illegible]
خود شان و نجات دیگران که صرف اندیشه در تصحیح عمارت کنند چون اجتهاد در مجرای
مسلمانان لازم نیست چه لازم که برای اجتهاد کنند تا مقتضی شود بوقوع اختلاف میان
مسلمانان و حدوث وساوس و تفرق جمع و افتراق کلمه و گاه در [illegible]
حال اینست که [illegible] حاجتی [illegible] کنند برای آنکه کار در
دشوار شود [illegible] المظنون در امثال [illegible] نظر [illegible] بعلم [illegible]
و اعراض [illegible] ولیکن حسن ظن بمسلمان [illegible] درجه [illegible] تکلف [illegible]
اعمال مسلمین فرض نیست بر سبیل ضرورت معلوم باشد بطلان او و در ابطال آن [illegible]
و انچه از [illegible] اشتغال [illegible] بر [illegible] نفس خود شغل [illegible]
فرض است [illegible] فرض نیست اگر [illegible] تجسس و التفحص [illegible] تکلف و تعمق
اطلاع [illegible] لازم [illegible] ذلک الامر الی الله و از اشباه این استقصاءات
ابواب طهارت که بعضی متعمقه [illegible] از ایشان [illegible]
سازد [illegible] از ایشان [illegible] اگر [illegible] بطهور دل
[illegible] و احتراز از تلوث [illegible] نفس [illegible]
از [illegible] شغلی [illegible] خود [illegible]
اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] اشتغالا [illegible]
گرفت سهل [illegible]
[illegible]

شده‌اند اینها که نیز [illegible] بوده و اینها که در طهارت ظاهر مبالغه زاید از حد کرده‌اند
که از طهارت باطن [illegible] اخلاق حمیده عاری بوده ناسازگار و جفاکار و بی‌وفا
بوده‌اند و آنان که در غایت [illegible] فعل نا پدید کنند اکثر آنست که جاهل فرو گذاشته
و بر دفاتر اشتغال ننمایند بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی من اتبع الهدی
من عبد الله قطب بن محیی الی اخیه فی الله وحبیبه فی الله مولانا معین الملة والدین حمید الغنی
افناه الله تعالی عن غیره [illegible] عزّ وجل با فادت همه که بعضی از سالکان راه خدا
با خود آشنایی افکنده و ایشان [illegible] خدا مشغول شده در زمین و ذکر خدا بر زبان ایشان
جاری داشته باشد و کرامات ظاهر در ایشان و خدای عزّ و جل انوار و اسرار و حقایق
حکمتها بر ایشان چیزی چند روشن کند که دیگر سالکان را روشن نباشد و ایشان را صاحب
خطاب و مخاطب شدند چنانچه رسول الله صلعم خبر داده که در امت من کسانی باشند محدثان بوده‌اند
بنفع دلالت کردن من آنست شاید که و علیم بوسنه مشتاق آن مقام باشد و برای آن دل
سوزان و جگر بریان را از آن عبقری وار اگر آن مقام چیزی برای او مکتوب باشد
طلب جدّ و جهد کرد باشد نشان او و آن از راه و چیزی که مثل چنین کسان
ما حیوانات که حکایت کنند که بعضی جا رها باشد که چون بسبب خود را بجنگی او فتاده
شیر باشد همچو طید از فرط اضطراب و جدا می‌شود و چون پوست او جدا شد
پوست او بوجه الهی الطیار یکتا اید و پرواز کند و بسوی چاه و اوتاد و داع دل
پرواز حال محبوبان حضرت آن زمان چاه را از ایشان می‌شود چنین است که در زیر شرح
جناب ملکوتی از یک جهت کرد چون آن مقام قلق ایشان کنار کنار و مکار و استغراق
این بوده بر ایشان منکشف می‌شود و آن جناح ملکوتی بر بیکاری و خطاب یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را استماع کرده و آنجا که از آن آمدن بوده و آن
بر وی بنشسته طایر گلشن قدس نسیم از عالم خاک چند روز به گرد اوفتاده در چاه دام رشته و چهر

از برای کم نیست چون جوابی مقامات معرفت [illegible] که المؤمن یموت اجر
اگر سال جند برواز بنماید کرم صاحب الحال را [illegible] خود برد اگر [illegible]
نبات بیستی انجا باشد که چون پادشاه کسی را [illegible] ابنا رائحه مجلس او ده
بیت هر که شد در ظل صاحب دولتی هر کز نشد در ره [illegible] بلق و انعام سالکان
جنانچه اول مقام مجذوبان محقوقات و خراج [illegible] باشد ما ذلک الی کان
فلم اشارت بغربی اول شاؤا و القی السمع و هو شهید [illegible] بغربی دو و اهل ذکر آن
کرون اندر طلبش او عبادان در جهان امتحان [illegible] کار کار در یک بناس طلب
در کانون جان بار نهد کا گر جان [illegible] معنوی [illegible] چون عادت در صوم عادت
در آتش شبانگهی ده هر کس که در جوانی که وقت هیجان طبیعت و غلبه حرارت سودای آن
در سر سر اوفتاده در برودت پیری که قوت از آن آید و موی سفید از سر آید که کار
خواهد کرد هذا در باب فضل اعلای البابیه الکرم و الوهاب الغفور التواب و السلام
علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الاخوان
الی ولیه فی الله الاخ الالهی مولانا مجد الدین سلّمه الله تولاه الله تعالی با تولیته
عباده الصالحین آمین اما بعد دلیل که نذکر آن روی منقطع شد همچون درخت
که آب زو باز نهند چگونه درخت که آب از وی باز گرفته شد خشک می‌شود همچنین دل که نه
بر او نبرد خشک و بی طراوت می‌شود دلی که خشک شد و از مجاری باران رونق و فیض الهی
رسد که او زین و نازک کرده در معرض جذب شهوات در هجانکه از آن آب بوی آید دانا فائده
شهوات خارج چند طراوت دل را همچون افاده آینکه بر او افشاند از خارج نوعی تری
این چون باز حاصل می‌شود اما چنین تری و طراوت [illegible] روان در وی اندرونی تر
تری و طراوتی که بجذب قوی نباشد از اندرون شده بر قانون طبیعت آن موجب
و غضاضت و طراوت و نضارت حقوقات آن طراوت و همی ع بجهان کار

پند طفل و کودک [illegible] مال آن بر نیش کلی وقت مطلق کند و حکم بر کر تغلو
خاطر جهال آن را د[illegible] بعد او از بعضاد نهد کر چه مقدار است کان بر چیم
کرد او الفاکی باشد [illegible] نکو جهة او ایشان کی نماید و چند بود که بر او
الهی شیخ کرد الدین الخاد [illegible] مظهر نماز زمان بینا کرد حقیقت صرف کنید چون
بر انوار نکو دست باشد [illegible] نکو خود را خالی نکند و انا قهّار کی قدر که
بند که رسد اهل بود نکا[illegible] است که بر دانا یان دو رنکار فرود می‌کند فروغ
سابقه با استعداد ان [illegible] م بند هند و ایشان از آن نفع بالغ نبلغ
اکر چه از نفع خالی نیست و [illegible] ضلال است که علو بطلها از قرابعد قرن
تحصیل آن در زیاده کلیه که فصل الخطاب کلمه جامعه بنوت محمد صلی الله علیه
و آله و سلم و غبار قیامت موقوف است که تمام انجرد جوامع کلمه محمدیات در مجامع تفصیل
بر قلوب اولیای امت زا بعد قرن بحسب استعدادات و قابلیات ایشان ظهور کند برای
اولیای هر روزکار از تجاوز حطام فیض که بکیرند حقیقت کلمه آن در لوح ضمیر
ایشان صور فی خاص می‌نهد و اکر چه شعر اشارات اشتی و حسنک واحد و کل الی
ذلک الجمال یشیر و لطف فی عد فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه تلمیح بهمه
معقول است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بباید که خاطر خود را بتحصیل هر چه در کلمه
خطاب صوری که فواصل انجام باشد مجرد دارد که ان بیان حق عز و جل خواهد کرد و ما
این تکلیف از وسواس خویش برداشته امانات سنده ولکل قوم هاد سند باید که خانی خطاب
بطرف احاطه خوش رسانید و بیان مشاهل آن باهدایات که قوی اعمال او رسید باز کند
کران دو رون برهنه [illegible] رسید سر بر آن جنبه فرود آرد از لوح کلی که منبع رحاوی
احاطه حقیقی است [illegible] سته مختلفات هم انجات بار نهان تمام و طایفات بتفصیل
انجاز ابواب العکامات بعلما رجع باید که و انجاز ابواب معارف به ابی یزید و ابی الحسن ایشان

ایشان سعید

ایشان سعید باید که رهنما باید دریای حقیقت واسعه که جز او بر آن نمی‌بود رسانید هم
کدام دانا قوم در سبحات خویش دهد که برای خود قومی از آن شوق کشید چه حاجت که آن
و این بر خود نهد او بخدای عز و جل اعز است از آن که او را به یار او نهد و چه وفا
یا رسول الله جزاک الله عنا احسن ما جزا نبیا عن امته فقد ادیت الرساله و بلغت الامانه
و هدیتنا السبیل و اوضحت الدلیل و بینت الرشد من الغی فلم یخرج بعد ذلک الا خائن لو
علم الله فیه خیرا لاسمعه بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی النبی و رحمة الله و برکاته
مرضی الله قطب محیی الی الولد الاعز الامجد المولی شیخ محمد نار الله بالطاف اما بعد
بر هر کس فرو هشت از ظلمات که از انطباع کرد نخواهد نظام کرد بحل اوطم امواج و ظلمات
لجاج و مسالک وعران و عقبات صعبات و هر کس که در آن افتاد مثل او مثل کشتی
که در اضطراب امواج افتد و نشیب و فراز بحر بماند بساعتی اوج موج بر آید بحجم
ارض فرو رود و مر و کار بود اشکال الجرعت باشد که از وحشت بکو منکران نقش
سوالخ حله کرد و از بر سمعش صیحات رهبو باشد که اثر هیبت آن طبیعت را هلاک
کند اختر کند بر آن تجلی کند از معانی با بحجج کند لا یرضها و لا یحیی و معانی حق
کرده ما را از شر این قوم می‌رسانید و ایشان را از ظاهر با باطن و از تفرقه جمع جمع دل
بخرامند و جمعیت خاطر دل اهل الطمان و سکینه و وقار و مزدات و ثبات و استقامت
کس که بر این زاویه راه یافت از دست کار آن شد حاصل ظاهر کون موصول الوجدان
بر در فتح خدای هر کس که بر آن بوستان رفتند بر تشان اثر ایشان اضطرابی و نخر نفس
آن در عقبات و باطن موصول الوجدان بهشت خدای هر کس که بر انجا راه یافت
انا دانا ان امروز را باشارات و کشاد و بتقرآن جمع نخرج و راحت و مرادات
هان از شر قوم بخود را انکاه هدایت که نهان از قوم بر نهاد و قار بیانت عنا
الثابت ان قوم طاغوت که در باطن است بیاراید که قوم چند از ظاهر بید خود او

ورزد او کابانارا و فتنه کبری و بازار کار او کرم شود الذی یوسوس فی صدور الناس
من الجنة والناس شان هر دو نوع قرانست دفتر معجب ایجاد کند که جمله اسرار الهی را
کار او با اصلاح صایبد و الطاف خدای تعالی اشکال ایکند که شود با اهل طبیعت بی اهل
حق هر کس را کمان که ما اهل حقانیت عجب بود با ادب و قطع و استکانت ظاهر
سرا و علانیة بیت چون اهل تنادب ظاهر است که نماز لعوا ز ایشان بماز است
چون اینان ادب باطن است تا نکرد انا بر دل او فا طنت وجون نزدیکان درگاه
از وجود خود بکنند محتمل کرد بها ما از وجود ایشان وجودی باوجودی که ازان
تا بد الشان شد که از کان خزاب و تا با اکاه دلش و کارش و جسمش و جنسش روشن شود

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی الاخوان المحبین عامة والی بعضهم خاصة اما بعد چون شما را جماعت ایمن کرده
نماز جماعت و اجتماع بر مذاکره و ذکر و عبادت تکاسل ایشان کاری بود سنگ کرده و اینها
کاری بکار دیگر بیان اینفع نمیکند ع مردان که رفتن جان بر اوی که کار کرد عجب از
رشد شما که کسی نکنید که بقیه عمر اعتنی عمر الابد هیچ ان انا شاید و کار طبیعت این
کارهایا در زمان که امکان کها یافت شود و ذلک یوم الوارد و عقد و در الوانها
الموت المکتوب علی ابن آدم کاکر اکنا مشغول و ضعیر و بکر و بحیر ما باشد حق تعالی
بسبیل بخود را آورده و الحق ان یحشد و مثل ان انا بد الاباد برای خود نپسندید بلکه
باخوان المحبین است عموما اما ابحر بعضی است خصوصا اولادکی الاخوان ابقی الله تعالی
و فوائد او صیت بر ده با نکه مشغولی کتابها خود منتهی دارند بود از نیست حال
اهل جماعت و تکبیر خواص و نادر بر سعادت چون دراین باب ما اهمال کنند از سر کیرد و الله
علیه و رشد انشاء الله تعالی و ولد و حبیبم مولانا شمس الدین محمد ابقاه الله در این
خانه و اکر هم چند و ثانی باشد که سلف قاعده ان سیر تجدید فرمایند که کرم است

و هم چنین دوست حقیقی امیر رشید الدین عبد السلام در اتمام خانه جهد بسیار کند داعی
او دی نوعی ضعیف است اما همه قوت و اکر جزی از جز نشود از بهر دراز آنکه تمام شود چون
ان نیشود که از پس بعد از اکر آدمی بکلی بیت متوجه بواریه شود کمی بسند و خت
از جای خود بجز نهند و بیم نشیند تا ان دیوار را زد بکرد و اما چنین هفت در
از اکثری آدم دست بعد از ان بر بنده عزیمت که چشم بنده ادم ان طلبان عزیمت کند اکر
وقت از آن بجز باز نشود فلو یک ادم از آن بجز باد کرد و بتفاوت با جز جمع
چون دیدند که کسی امر بر آن مشغول است و نوخیز اوچنان که ابنیه هیچ وجه او
از آن کرد زود تن کارهای خاصه خود را زبیکنار ند و بعد از او شغل بیش نکنیم
چنین از شان چه خطاب بیت طلب او بیت در طلب بیاد دا بر هم دوست که بن
طلب دراه بکرد بجر است اکر چون شکی آمد بیت با هر شد آن بیت اذا الاوبت
انا یعان که خطا نمی بر ضدان است اکر چه نه بر بیان ساک و عزبها الساوف عزیز
من من همه در احز خاهد بود دنیا هر چون کوهی که بیاس ساعف انو نشتم کر شد الا
یا ایها الاخوان قوموا باتکم دعوا شان شا بکم لیوم السایل انجز نپسندید برای
ایمان عمل بود مقصود نشلومی و فضیل بر دارید والله یغفر لکم والسلم علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی الاخوان المحبین بفضل الله اجمعین اما بعد چون برجمان در طلب حق
معتقد اند و بیوسته از جانب حق طلب ایشان ودعویشان بسلوک راه بیش و ایشان
کمان افتاده که اکر ایشان بجای خود کنند هیچ نماند و بعین شد که در روی ایشان
رایحه اکجز را طلب تصور کرده اند و چون مطلوب تمجیز کنند انکس که طالب است که چون تو
که سید بد و اقبال آلهی که جهان بر کان خانه افتد که از و دور بیکرم بود در بعد
کار حنیند طالبان که قدم در راه نهاده اند و از انجه دون کار کاه کشته امر الغیب

وان دعوت وزینت اگر چه ظاهر اهتمام باشد باطنا خاص داشد بخاصان وانکه چه دانکه از
ایشانست تا هر کس خاص خویش است اجازه لشکر دهد که خود را برازد محروم کند همچنان کس
خدای عز و جل روا نیا داری کانی اسعادتست کر خاص خدای باشد کار ان ندارد نه خاص خود
بودن سزد اکر در صحرایی که صد هزار سر بیجگان نعمت در وادی جهنم افتاده و صد هزاران
هزار جان از ایشان بر امل کام نرسان ولرزان همی خندند و بیش و بیش نمی کنند وفارغ البال
واسوده و آزاد باشند قال الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء بیت هر کس که
تعلم افزایست ترس خدا در دل او اکثرات از نه چنین متکبر و دلیر تا انکه برابر خدا
جاهلی اکر را با خدای عز و جل سبتی ایست که بعضی قریب شد و بعضی بعید قل
هو الله احد الله الصمد الی آخره سنت بلکه آن است که نه زاد و نه زاده شد و ابن یشبه
منزل ایشان همه آن کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا لجز بیکی بود ابهی
روا شد و اکر با وجود ثبوت سنت صحیح بسیار تا از طرح کرده تا باید که او را چرا امر ایذه
داشد که با او چنین نخواهد رفت نعوذ بالله برحمة الجبار ستار اللهم اینکه از خوف جکر خون
باشد و دل یا بان خاصه کانی که امارات بعد و محال رحمتکاران که ابتدا نعبجانات دو
خود یابد لکه هوا و هوس و تفرقه خاطر چند حقیقی وایمان ضعیف دم و در بند و جمع
رفته خود در طاعت و عبادت اغاز اید ارکاه و دکر غالبا منشاش عصیانست نعماصی
ملت بمعاصی ایشان از بعضی مناجع سنقوانست که نحمص ان محروم کنند از عبادت بلی بواسطه معصیتی که
در دهار کسعان برادران آکهی تحصیل آخرت کنند و صلاح انکه دکر کنند برای نکنید
که شما از خدای وقت جاودان نمی خواهید و بهانکه برای تن نکند کاری که کنید
تحت شما را اول بعضی برود و سنت جهان نهاده از زینت مردمان که رفت خاطر از
که کار کرد ان برادران آکهی تحصیل بکوید که کنید بکوانا فهم کنید چون ادعوی با
عبادت آخرت ازینها دهر جسته روی نهاده انکه ان عبادت خدای اکرد فهار لا

اجاران از ده نظر برسد و چون عبودیت استغراق نه و بیست نا دون خدای
جز بی قرا کرد و پرستاری ان بیکند بعضی عبد الدنیا و عبد الدرهم و بعضی عبد البطن و بعضی
عبد الفرج هر کس که تعظیم خدای از دلش فرا موش شود تعظیم خلق در دلش جا کیرد چنانکه در
الاثر من لم یخف الله خاف من کل شیء و هر کس که طاعت خدا نکند طاعت هوا بکند چنانکه
فی الخبر اعظم معبود عبد فی الارض الهوی انها که در بکار بی طاعت شده بکار دیگر
فضولات معیت و فضولات نبود در این آمد تا ان که فکر ایشان صرف طلب دنیا
طلب کنند جهای باز بکند انکاه پای بند طلب اکر ضعیف باشد فرمان بردار نیز کرد
و از چنین طلب هیچ کار بی نجر د خاک بر سر خود و طلب هیچ نه طلب اکر شد و کن باشد که
بر دهن بیرا ایشان زود کرد بیت مثل باد ابدی کی رود عشق باشد کار طرف
سر رود عاقل ابدی بی جان نان در کسی خویش درانی صد جهان دو
دارد دوستان استغنکی کوشش بیهوده از تنکی لنکه ولی خفته شکل و
ادب سوی و بجز او ابی طالب والسلام علی اهلها بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی من الیه اما بعد بیزد که ادمی ضعیف کنار کن
مورچه نار جار عذاب خدای و کرین نجات و عقاب بی ورنج و شکنجه و دوزخ آن
جهان خود را نکند که عذاب خدای بجراست و سطوت او جهان صرف ...
اندیشه که خدای که بر وجهان ... بکانند و لجنین عذاب کند با آنکه بیند بیشد که ...
باید بجرم کرده کار و محل معصیت خود شناخته و بخدا و فرمان بردار قوم ...
بلا کرده و از ابتلاء عذاب کمتر نیست بلکه تردد از بصیر و اهل معرفت زیادت
کجا از ایشان اکر بجز بسیار عذاب ابتلاء بمعصیت عذاب دوست خوار
ابتلاء بمعصیت که خویشان معصیت با بلا که معصیت است شرح جارها قطع
از انکه سبب عذاب میشود باز میشود چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شان

ثم العبد بصیب لولم یخلق له معصیة و بندی سبیل مر اندک اکر و العباد ذاتهم بعذاب خدای
مبتلا شوند ما هو نستا از انکه بنا فرمانی و خیانتکاری بکار موصوف کردند و چون خدای
تعالی این خلاف بر بنده بپسندد که او بچنین زشتی موصوف کرده که نا فرمانی خدای
چه عجب اکر او را بعذاب خدا بکیرد که ما هو نستا از آن تنه سبیل مر جون شناس و چون دو کم
جلال و بزرکواری خدای بر مجرمان ظاهر شود چنانچه او را بکار شناسند کرد و ببینند که خدای
تعالی الله و بدی ایشان کرده بدبختی که از آن هلاکی بتر نباشد و از زشتی کرده که دخول آن که
شونا کاهی که جاهل او شوان و رز ایشان الحالی و روی نباید انجا که عقاب
اتش باشد [illegible] که ازانست اهون ازان شد و اکر ایشانرا بعذاب اتش مشغول کنند
و ان بجهال ایشانرا فراموش شود با ساعتی ازان غافل و غافل کردند که عذاب ایشان سخت
تر ان نهاد و این و کسی و بحالها او که عقاب اتش انجا و ستاهون الخالین او باشند و کسی
نکوید که چون امروز نجیر واقف نیست که نا فرمانی چه کرانست که میکند و او را بنشاند
جای کنند که معذور باشد چنانچه کسی پادشاه نشناسد و بنا شناخت او را دشنام دهد
که پادشاه عادل چنین کسی را نکیرد و او را معفو و معذور دارد چرا این کوید
که آن پادشاه هست که کسی او را بنشناسد [illegible] عقوبت خدا
از آن هویداتر است که بر آن پوشیده باشد و از آن پرستی ابدا نا مجرم ظالم و جفا
کار است و دفع حق بکند الا که دلش این کار [illegible] میکرده و [illegible]
بکشت [illegible] خدا را بخواند و باز کرد [illegible] اعراض میکند کما قال الله تعالی فاذا
رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون و در آخرت
از آن معرفت بیش [illegible] انکار و استکبار [illegible] در [illegible] خوبی و اکر ده کرد
این همان معدیا [illegible] همان انکار و استکبار را سر کیرد و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه
با وی که [illegible] الان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین هر چند [illegible] در [illegible] مدت

مجرمان که

مجرمان که بیزار [illegible] کفته باشم اکر ایشان [illegible] سزاوار سخط و لعنت بوندی خدا انجم
ایشان کردی لعنت کردی چنانچه در حدیث [illegible] الرحمن الرحیم لعنت خدای
و فرشتکان و لعنت [illegible] بر مجرمان و ستمکاران و اکر مجرمان از خدای تعالی [illegible] آورده
مجرم اند و چون مجرم اند ملعون اند و سزاوار دوری و اکر مجرم بودن بدست مجرم [illegible]
وان نامی قدرت بیدک بسم الله الرحمن الرحیم انک علی کل شیء قدیر والسلم
زهد عبدالله قطب بن محیی [illegible] عماد الملة والدین جعفر اما بعد
چون خدای عز وجل ارادت [illegible] که دار [illegible] چند ابد و خالی و [illegible]
ابلیس کماشته و او را سلطانی بر جماعتی داده که فرمان ابلیس در نهاد ایشان همچون
خون در رک روانست و فرمان خدای عز وجل بر ایشان چون باد برون [illegible]
خدای بر ایشان [illegible] ذکر [illegible] و [illegible] ابلیس بنیاد
جهان [illegible] در کار آیند و [illegible] جماعت [illegible] باشند که از جر
خدای عز وجل [illegible] و ایشان در ایشان ضعیف [illegible] جنود ابلیس
باشند و ابلیس بر ایشان غارت [illegible] ایشان باشند
و چون [illegible] اعمال صالحات [illegible] وظیفه [illegible] باشند که آنکا
واقف اند و زبده [illegible] و سرهنکان راه خدا اند سلام علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته
و ایشان قلیل اند [illegible] اعمال و مقامات ایشان [illegible] خدای عز وجل [illegible]
وخواه نشناسند چنانچه [illegible] و کفته اللهم انی لا اعلم [illegible] عبد
و لکن لا اعلمه [illegible] خدای عز وجل [illegible] ایشان [illegible] آیند
ایشان [illegible] نباید [illegible] اکر [illegible] بیرون آیند و ایشان [illegible]
دیکران روان بیرون نباید [illegible] ایشان [illegible]
که [illegible] احوال و معاملات و مقامات ایشان در همه جهان معلوم و معروف باشند

وحوش و طیور و جنیان در بحار ایشان شناسند و اشجار و احجار ارکان و ابدان ایشان واقف
باشند اگرچه از دیو اکثر بنی آدم پوشیده باشند که و تراهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون
و در قباب عزت بحجاب ستر باشند که اولیائی تحت قبائی و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک
و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا الا من اراد الله و طایفه رستگار و طالبان دنیا فان
بجهت فنا و بستگی که بان طایفه داشته باشند بسعادتی که لابد خبری برسند و نسبت معنوی
حکم نسبت صوری یابد بمقتضی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم و نشان این طایفه هم
باشد که کسی اگر بحال کتاب این کرده اند مقاربت و پیوند باید جست و تحری ایشان
در معامله کردن که اگر چیزی ازین برای و تکرب شد بدان نرسد والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم **بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی**
الی ولیه فی الله و حبیبه مولانا شمس الملة والدین محمد بن ... **اما بعد** بدانکه خدای عزوجل عزیز
و خلق ذلیل و هر کسی که خواهد که خود را بخلق عزیز کند ذلیل باشد خود و شد چرا عزیز
بگذارد و ذلیل بگزیند و حق خدای عز و جل فتح ابواب ساز آن کرده که در آدمی
در کار رکشاید و از خلق بی اخلاق خبر بیش باز و مشاق فقیری ... ازانکه در کار
از وی مدد خواسته شد بی گمان بگذار ازبرای ایشان حکمت عزان صفات ... کند
زانکه در آن در شهود پدید آید هستی و دیگر عن خود هند و ایوان شرف که اوست و که او در ...
فی فنا و بقا او کار از کجا **بیت** کما بین الخلان ... قلت کسی را کان یعبد الله الخطا
و بعد مخلصان باخلاق الله خدا را بی غرض پرستند چنانچه خدای عزوجل ایشان را
عباد بی غرض محبت بحال احسان و الطاف فرماید خدا را از آن جهت پرستند که او سزاوار است
برانکه او را پرستند و چنین پرستش در مقابل احسان احسان نباشد **بیت** بالیعنی داد
نباشد زجر انجان که با ایسیکر زهر سید عدم حق هستیش فی حلقی می بایدم بازی
فتی اما پرستشی که برای غرض و عوض باشد آلوده باشد و احسان خدای پاک کرده

مکافات

مکافات پاک را شاید و انچه بطمع خود کشد در ثواب جد بخوانید که گویش نفس میگیرند
پاک را میدیدند که نفس از خود بیرون شد لذت و معامله پاک ازو عیصی صورت نبندد اما
ایشان از استتر او بی اطلاع منزه و مبرا باشد و حد بعض العبد محب لو لم یخف الله لم یعصه
کاشف سر مخلصات و للموع برکرد بطلعان و بعد هر کسی که این خدای حق بنهان بنهند
و بکون ثابت شود که در آنوز از مواجد و مکاشفات غیب و اضیبی جدید برسد کرمانم
خود بیار و بعد خدای عزوجل فرموده ایما برماه بعد حسن الحیوة الدنیا و زهرتها اقسم
وهم کافرون انجد ابنا دنیا از انوار سعادت و نیل بخشی بیدا اند نابرخ عذاب ایشان
و ایشان بنداند وجه سعادت کسی را که دین او از ایات اعمی اند و کدام فرمان که دل
بدان منشرح شود خرقه عالم ذکر الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات
طوبی لهم و حسن مآب هذا کرالله معشر الاخوان الی ینسا الله و الی الایتا و ذکر کرعهود عالم
الذکر مسفی کم الی ... فی کلمات الامر و حزب العصادکم من مواقع الاسرار و خاکم و رحمته و فاکم
کلام را جهد مجید **بسم الله الرحمن الرحیم** والسلم علی من اتبع الهدی
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر **اما بعد** الحمد لله تعالی
ولیتم را اهدا بنا لک شکر و شاد و رفقه حق خدای عز و جل و قصور منعم علیه در قیام
بطایف شکر آن شناخته و دانسته باید که چون دعا الا لحصی علیک کرده ایشان افراد آنجا
برسد و عمل جهان شکر کهشان ... انما خاز ... کلا انت کم بنجه ظهر انوار جا
بود له در مقام عرفان اول اضیبی بسد انجا شکر خدا کند و از فرقی که در مواظبت
نوافل است و عبادت بنازان کن سمعه و بصر و سنن محفوظ کرد و انکاه تمام شکر بکن که
رسیده باشد چنانچه ان تمام صبر حکایت آید و اصبر و ما صبرک الا بالله و فرقی که در کن
کند و صابر لله و صابر فی الله و صابر مع الله و صابر من الله جدا کند بشر مختلف اند
و شاید که ولیتم یاد کند که معنی صبر الله و شکر الله و معنی کن سمعه و بصره چه باشد

کرمان رجوع کند و به آن آرامد و لیتم ابده الله بماند که مبدا سلوک سالک حفظ آداب صحبت
کرماء است بر فیض ... و محبت در دل از اثر آن لازم میکردد پس اگر آن سالک در
کار در می آید و اصفیکی ... از آن می درخشد میجوید تا بمقام تمکین میرسد و سزاوار
محبت و محبت میکردد آنگاه این ... که هم چون برق درخشید ... چون ... ثابت
اشافیات می یابد و وجود ... که ... کلحق باشد ... وجود
از زبان ... چون کشاف ... که ... خطاب ... خطاب ...
نیست ... و هم معنی که از انجا ... بصرافت خود معقول ... میکردد و ... کار
میشود ... و معنی ... بر ادا ... صرافت ... همان
باز میکردد و هرچه ... بسیار ... چنان ... دهد ... میکند مثل او
مثل کوزه ایست که چون آب در وی میکنند بعد از آن آشامند همان طعم و رنگ و صفا باشد
که پیش از آن که در کوزه ... ظرف ... هیچ لا ... نشود هر کسی که ... مثل این
مقام رسید فیض ... همان صرافت که از مبدا او می آید او میرود و ... از انجا ... اما
انجا باشد پس ... کس ... احوال ... باشد و ذکر او ... هم
کسی که مثل او مثل کوزه باشد که آب ... کرد و ... وجود کامل و اکمل او
شود و رنگ و صفای خود ... از ... خود با خدای عز و جل ... آیه الیه یصعد
الکلم الطیب کلم او ... او ... و ذکر ... ان عمل ... کردد
اسمان برای او ... بروی ... فیض ... شام
... روان ... که ... با صافی ... چون در ... کذار
کرها که ... مجاری باک ... هیچ خاک و خاشاک ... هیچ ... لا محمد
او ... همان لطافت و صرافت خود میرسد و اگر مجاری ... آلوده ... پاک باشد آن
خال خود ... و قلوب اهل الله ... مجاری ... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و قلوب اهل جهل بنا بر مجاری آلوده ناپاک نجس و دود
ایشان که هم تیره شود و بخار و خاشاک چون اخبای عز و جل ... نباید
ابحر کویند بصر الله و نکر الله و سمع بالله و بصر بالله و نطق بالله و مشی بالله هم صاحب
از همین باشد که انعکاس در او بهمان لطافت و صرافت که در آینه که از ظلم قدرت ...
بچکد و بعضا و جهل ... از لؤلؤ انوار ... که لالی و جواهر معرفت فرائد
... شده ... چنین کس ... باشد که هرچه نگاه کند ... برسد و کرد آن
ببیند و هم ... شود اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله ... شد
و حاصل کلام ... آنکه شود بسمعی و بصری که خدای عز و جل ... لا ...
قدرت خود ... با استعداد او ... استعداد ... آفرید انجا که آفرید اما
آفرینش خدای عز و جل دو نوع است یک نوع آنکه اول استعدادی در محل آفریند آنگاه چیزی
فراخور آن استعداد آفریند و مثل این را کسبی کویند و یک نوع آنکه ابتدا چیزی در آن
محل آفریند بی سبق خلق استعدادی و مثل این را وهبی کویند احوال و افعال آدمی از
قسم نوع اول است و احوال و افعال نوع دوم مقربین باشد ... اعمال ... مقربین
پذیرفته افتد و در ایشان ... که ... عجب ... که از مشرق و مغرب بر آنست
و مراجع کمال ... ایشان ... والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم ... من عبد الله قطب بن محیی
الی ... فی الله ... الا ... والدین شیخ محمد ...
اما بعد هرچند ... حرف ... اول ...
... نفحات ... خود
... بعد از آن
... ان ... آرزو ... دا

ازینجا که اگر بآن رسد آرام نگیرد بلکه در حین وصول این بهجتان قلق و شوق وی تمامی
در خود می یابد و این برای آنست که حین اطلاع بشاهده تا ارزو بر بود مطلوب را در مرتبه
میدید چون نزدیک شد مطلوب را ان سو نزدیک تر اعجاز هر کوفته است صفت مراتب دارد
که در حدی معین نباید چون خود را بآن حد رساند بیشتر نباید از چون بیشتر رود نیز بیشتر
از آن نباید که علی هذا القیاس صنع الحال کا قرآن داده که ایه بقیعة یحسبه الظمان ماء یا خود
همان علی ای حال انجاز ان صفت ابلیس ظاهر است که برای فریب آدم نیز برای انکه کسی را از خود
بر خود دار کرد و اندر شمرات اگر چه خود را دوست نیابد دوست اگر چه خویش را نزدیک نیابد بیگانه
اگر چه آشنا باز در آید و انچه چنین است خود بسنده خود را در هم امر او نیفکند و در خویش نه چو دود
کار او نکند بنا بر این است از وی حظی توان یافت و خود را اگر بر نهد او بدان آمرم که حظ
بگیرد زبان را مرا که حظ و رسانند و بدان امر که بسیدی بکند نه بدان امر که ببکسی شود
دنیا فقیر است و فقیر بسندی آید بیاد ن نهاد کرده و بنا نکرده که از وی طرفی نتوان
بستجان از شما شنا اندوزان و در عوض دهد نه معامله بعضی یا بها که از ضعف و تنافکم کره ها
بیان خواهید بر حالش انکا نیاد و بنا مرا این ضعف دارند چنانچه شاهد من بکند و نیز
دانید که صنف الدنیا و ولد بکی باشد چه ولد الدنیا الدنیا من آکد طمع چیزی دارند و در یی نایستد
عزوجل آرد که خدا کریم است غنی و کریم کسی را تربیت دهد و دهد و نستاند از وی کام مسولیان آنت
سوی بشناید که چنانچه فقیر طالب دهد است غنی خواهان چوبنده است و اینها هستند
بیان آنچه شاید بود اگر آن باشد که بی غرضی دهد این جز جز خدای نیامد کسی جز برای
انکه بی عوض کسی دهد که اما مطلق باشد چه هر کسی که در خود نقص باشد اول ان اشکال از خود
شغل شود پس دادن بی عوض از وی محال باشد بلکه آنگاه دهد که عوضی کمال ذات او
بگیرد و انچه بعوض دهد بحقیقت داد نیست بستدنست نهاد که مال را زیادت باشد که از انجا
کام نتوان یافت پر او نه بنا مکرد بلکه هر چه دارد بدهد همی باز بدود تن نشاید بکرد بدهد

دام کسترده

دام کسترده و برای لقمه نیستند از آنکه خوان کسترده و برای عطا انجمن نیستند بر بدو والسلم

بسم الله الرحمن الرحيم از عبدالله قطب بن محيي

شمّ الذکری الی ولی فی الله وحبیب لامر عبد الجلة والدین شیخ محمد جاه الله بکرامات الابرار
اما بعد سخنی از نقش کرده بود که هم سید هد و ایضا چون مرد مال بچه بیند و دانستنی
بکند غضب مستولی شود از اول بچه که برای انکه چون نقش را اهتمام نبود مال همچه کار او
و جای تواضع بکند از خوشش می آید و مترجع میشود چه اگر کسی بنا است خاک و خاشاک ضرع
چیزی که او را بچه او اهتمام نباشد از وی بر و غضب غالب نشود و اهتمام نفس نبود مال برای
آنست که دفع مکاره و نیل مطالب منوط و مربوط بمال می داند و او را از مطالب صورت و اوراد دور
هر دو محظی است اما دو اول برای انکه خدای قادر است بر همه چیز و اسباب منوط در انحرافت
و اگر خدای خواهد تواند که با وجود چیزی و وجود انچه ها که مردمان ان را مقتضی میشمرند
شخص را سوده و آزاد بیمار و خیاط را بکرها ای اولا هر که خواهد که دل مؤمن را بگشاید
بجز او را بر وجه و دهد و دل او را بگشاید و انکس که نداند مرده و داد کور در روح دارد
تا دم داده پوسته بین بطریقی اولی که تواند که جان بداده پس نقاد بر خواهش خدای عزوجل
نه بر مال و بود و نابودن انچه خدای بباید بود و بنا بکوما او و غیبی بما بکرد که خدای
انکس را خیال وارد بیمار در طریقان خدای خود دانند ان الله علی کل شیء قدیر و هم داد
نفس همه از خیالات که وثوق او باسباب است نه بمسبب الاسباب و در وی محظی است چه کار
مسبب الاسباب دارد و وجود و عدم اسباب یکسانست بیت این سببها بر نظرها پرده هاست
که نه هر دیدار صنعش را سزاست، دیده باید سبب سوراخ کن، تا سبب را بر کند از بیخ و بن
تا مسبب بیند اندر لامکان، هرزه بیند جهد و اکساب جهان، واما دو دوم اعتمد علی القدر
على المکان والقدر عن الطالب و ایمان مختلی است که ان غم حسرت بار کسی بر دل کار جهان او
مستقر پندارد و بداند ایک ایجاد اندوه بعد انجا چنین نیست کار جهان مستقر است

وبند بند اعضاش به بند اعضا بر است اما که چنین کمان بود کار آن که در انجهان خواهد رفت
انچه در جهان بود حالی جای جانست و عجایبات عادتی بیالای بنا بعدات بر سبیل ادغام
اید بعد و بدو بدان عنایت الله سبحانه و لطف و سایر اخوان را دا فوت دل عنایات تعین کرامی
کناد و لختم بوصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم التی اوصی بها ابن عباس قال
رضی الله عنه کنت خلف رسول الله صلعم فقال یا غلام انی اعلمک کلمات احفظ الله یحفظک
احفظ الله تجده تجاهک اذا سالت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن بالله و اعلم ان
الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء قد کتبه الله لک و ان اجتمعوا
علی ان یضروک بشیء لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام وجفت الصحف
رواه الترمذی والله قال ان یوفقنا للعمل بوصیة رسول الله صلعم و اخواننا اجمعین
بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین من عبد الله قطب بن محیی
الی وکیل الاخوان رحمة الله علیه و علیهم اجمعین اما بعد دعای این ضعیف زیاده
با اخوان همی نویسم آن که اینجا حاضر الوقت اند ذکر مونس میسازم بر اخوان هر کس
بعضی از اشعار یا نثر مینویسم و مقصود اصلی آنکه همه اینها اسماع اخوان شود
چه بسیار که هر هم مکاتیب نخوانند و مثل ایشان مثل صوفیان میباید که هر چند یکی
بعد از یکی کرامی میباید فاضلی بگفت که او را دیگر یاد کرد اینها هر یکی اندونه کتابی
که یکی می نویسم مقصود از بعضی معانی که در آن سطور باشد غرض بعضی باشد با او و بعضی خود در
مقام دوستی میباید مرا غرض چنان دوست میباید که نامهای ضعیف گوش نهم شوند
از زبان عرفیانه گوش طلب شود نه از زبان حقیقیانه چه عجب هم ایشان از سخن مقصود بی
بشنود چون مقصود ایشان دیگر و سبب که در سامی شمس الدین شیراز هم شنود خواستم که
که این ضعیف با ایشان نویسم نه گوش این زبان که من گفتم شنیدند اگر گوش همان زبان شنفته
بودندی بر جهت محبت و صفا بشند بی کدورت دیگر چنین است که در هر کس

کتابت

کتابت همه اخوان نوشته کرده را مبسوط نوشته کرده و وقت که آن یک کتابت را ور نوشته
شده باشد از مضایقت نه رنجت چنان دوست میدادم که از امثال این ظنون
ضعیف را مخالف خاطر نشد بقول حال چنان دوست میداشتم که افعال و اقوال این ضعیف را
بر محامل درست حمل کنند این ضعیف از انقسام که عادت اهل سوء است ایشان بکم و بکوم
و بجوار این ضعیفه ایشان امر ایشم دا که امثال این ضعیفان بکنند و در اندیشه
ارسته میباید ما بخود کوه و کم صرف باشند و به زلت خود و از ایشان از اتفاع است و اگر این امر
ایشان را حاصل نباشد از اقوال و افعال هم چون مراتی که باشد کز بکار اند نشهای
بر آن نشیند و حلیه حقیقت از آن نرخیده بی خود ظلم کرده باشند به اضافت او
و بنا و بجهاد بی غیره از آنکه مراد از این نوشتم هوای یا دعوای باشد اول و فوق هذا اسعد الله
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والسلام علی ولیتی من عبد الله قطب بن محیی
الی والشیخ الله وحبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد اما بعد التجا استغفار دو سه و بند
که چنین قرطها اگر توبه نصوح کند در حق حفظ و اصلی خود کند لی کند و انچه گفته اند که
ان بین العبد و بین الله حجابا من الذنوب اذا بلغه العبد طبع الله علی قلبه فلم یهتد الی الخیر بعده
ایمان مراد از حدیث از حدود و عرضی هیچ نیست از اجابتی که در عرض ذنب شافع است نام
بر آن مجاز افتد که در آن مشتاب شد مراد حدیث از حدود دعوی و مراتب حدود دعوی چون
که خدای عز و جل بیان کند امر بی که در قانون علم داد و مأخذ این سخن مبادی و مقصود
ذنب است و کیفیت بهم آن و مخاوف خشیت او کیفیت در بنا شدن این مخاوف ایشان از
تفرقه نیست خاصه که از ابن عباس فرموده یا صاحب الذنب لا تامنن سوء عاقبته و لا یتبع الذنب
اعظم من الذنب اذا عملته قلة حیائک ممن علی الیمین و علی الشمال و انت علی الذنب اعظم
من الذنب و حزنک علی الذنب و لاضطرابک فخادک من نظر الله الیک اعظم من الذنب اذا عملته
آری بحارث گناه کسی که گناه کند و کرید و گناه کسی که گناه کند و از اجا گفته اند

اعظم الذنوب عند الله اصغرها عند الناس و اصغر الذنوب عند الله اعظمها عند الناس ای
آنکه کناهی که کسی آنرا کبیره شمرد و ... کردن آن مستشعر خوف باشد و آنچه خرد شمرد و
کار خانه کند بر کناه بزرک بغفاری عز و جل خرد شود و کناه خرد را اهتمام ...
بزرک کرده و امیدواری بکسب طاعت ... از امیدواری ایشان بقبول طاعت بسا باشد
تحقیر خردی طاعتی ... نظر ... کلی شود ... برای آنکه اخلاص و ...
نفرکند و اوفتد که طاعات کلیه ... شود و ... ازان ... برای آنکه ...
مغانی نباشد حدیث لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم و لا نصیفه
و قد کان وقع لی منه ... لسان من ... بیت زاهد ... کیت ...
... حاصل الکلام آنکه ... و قبول ... معصیت و طاعت
... و العیاذ بالله معصیتی ... شود که ...
اما علم ... که ...
... و چنین ... و العیاذ بالله ...
و ... اهل ...
اما علم ... ایشان ... اخلاص ...
و ...
... خطاب ... چنین ...
... حکایت ...
و ... و الحکایات فی الصحیح انما الاولی ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال عذبت امراة فی هرة ربطتها حتی ماتت فدخلت فیها النار ...
... کلب ... العطش ...
... و ... هیچ ... خرد نباید داشت برای آنکه خدای

غضب خود دران پنهان کرده چه دانی که آن معصیت آنست که غضب خدای در آنست پس هیچ
هیچ از طاعات خرد نباید داشت برای آنکه خدای عز و جل رضوان خود در چنین طاعات نهاده
چه دانی که آن طاعت آنست که رضوان خدای در آنست ... نوشته که ...
رجوع بفطرت ... معصوم ... از فطرت ...
ان هنکام ابتلاء ... خدای عز و جل ... نکند و هیچ چیز ازین ...
و اکر اشارت ... معلوم ... آن ...
... و العیاذ بالله ...
و هیچکس بر هیچ معصیت خود را حکم ... اکر چه که بر هیچ معصیت خود ... حکم
کرد قطعا که ... مقام مؤمن ... خوف و رجاست ...

بسم الله الرحمن الرحیم و هو حسبنا و نعم الوکیل ...

الی ... فی الله و حبیبی الامیر شمس الملة و الدین ابی سعید ... الله ...
از جمله احکام مودت یکی آنست که اکر ...
...
...
از مستخلف ...
... اشتیاق ... اخوان ...
... اشتیاق ...
... اخوان ...
لبلغ الکتاب اجله ... اخوان ...
...
... من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة

اما باید که هر چه فطر زمین و آسمان باشد از هستی تا بنده هید و از او خالی شود یا معشر الجن
والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا ای اخوانی کم کم
بر هست حقیقی نیست حقیقی شود بر وی استعداد جسته باشد والا فعلی اعلی الهه باید که چندان
عظمت خدای بیاید که عظمت آدمی بل آدمی را دنیا فراموش کند درین حالت الوانم چند
بجای آنکه در صفت عبادالله سید الکونین گفته اند که کان لا یعقب لقمه و نیز گفته اند کان
یجلس علی الارض و یاکل علی الارض و نیز گفته اند کان اذا دخل بیته کان فی مهنة اهله
ای جهت سالکان اینها پاس پرده و بر این جمله سنتی است چه حبیب الله کان لکم فی
رسول الله اسوة حسنة والسلام **بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی**
الی الاخ الاعز شیخ کرم الدین جعله الله من الصالحین **اما بعد** هیچ مرتبه از مرتبه اعلی
ازین نیست که در مقام معامله با اقربا کار در آید و در بهشت او را بعبودیت و جلال او و اثنا
واکرام او و ایشان مقابل دارد و حق کرد با بر معامله مرتقی کرده اعلی هستی توانند بود و حضرت
بران اهل متوانست و معلومست که هر کس در درجه اعلی شوانسته بود ناچار بعضی ازین مختصر
خواهند بود که ایشان حرم و دایره خلیفه باشند و از بعض ایشان از بعض کرامات [illegible]
کرده و بنا بر و خبیر الجوهر نیز خود از معامله باک نیز که از خواهند کنجانید و بر وی [illegible]
خواهند آورد چنان از بیکان [illegible] کجا کرد [illegible] معامله ایشان از
که هستران [illegible] لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم همان [illegible] که لوث [illegible]
بر دو [illegible] بعضی ازیشان که بر سبیل امتحان با ایشان بباسطی رفته و بر حاشیه بساط قرب
ظاهر ایشان را راه داده اند چه کسند که ایشان کرده اند طعام را اجابت داده اند دعا بر سر [illegible]
انجام خانه کبرا خلوت [illegible] که خلیفه الله بود که [illegible] در هر دو کار [illegible]
و جمله کتاب [illegible] حق کرده [illegible] عجب بد [illegible] اعلم [illegible]
دان [illegible] حق تعالی قطع نظر [illegible] الطرفین [illegible]

این بار و [illegible] که [illegible] خیر او و دم کهنه فساق و ارباب هوا از ایشان است [illegible]
داء حق و طالبان طریق صفا از ایشان رهیده اند و افتراء ایشان [illegible]
اکتفا بر ایشان [illegible] حکم ان نقطع [illegible] لا یحل [illegible] الا باعلام والسلام علی
الاخ ورحمة الله وبرکاته من عبدالله قطب بن محیی الی الشیخ کریم الدین [illegible] که شیخ محمود آمد
و بها [illegible] الدین [illegible] کردار و [illegible] الدین [illegible] معلوم کرد
[illegible]
[illegible]
فتمسکم النار [illegible]
برای ایشان [illegible]
او را پیدا شود [illegible]
روی نماید و در جمله معاشرت با ایشان [illegible] تفاوت [illegible]
نهار که [illegible] **بسم الله الرحمن الرحیم** والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
من عبدالله قطب بن محیی الی الولد [illegible] الله [illegible] محمد **اما بعد**
فقد قال نبی الله صلعم کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل [illegible]
وطن [illegible] باشد [illegible] که در آخرت [illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
[illegible]
او و خدای [illegible]
فقد الحمد [illegible] عابر سبیل [illegible]
[illegible]

وکیل و ولی امر خویش ساخته اعتماد بر او باید کرد و رجوع از آن به وکیل و تولیت باید کرد چون
ولی عز و جل امر فرموده و اذن داده که در کاری که مشغول است تقدیر مکرر و شرب نماید
از آن عزم کرده بسعی که اکتساب عبادات مشغول شود اما اعتماد بر ولی عز و جل باشد
و چشم در فضل و عون بر او باید داشت که از نفع آید و از شر نشنید چنانکه فرموده فی الامر
فاذا عزمت فتوکل علی الله و علم ابن الله همین سبیل سلوک داد و بسته دا الله و لیس فی عینه
امر و لا یحکم طرفة عین الی نفسه انه الولی الحمید فن بحث که خدای عز و جل مان برو لیتم
الامیر شمس الملة والدین ابی سعید غفاده برکه ای بی شکر و ی شکر یاد و علم ابن حاجه و داخل حمید
شد و این جبات را از آن خدای عز و جل داند و در کار و صرف که نموده از آن در حفظ خوش
صرف کند و فقالهم که خدای عز و جل شاحات اعتماد و شکر احسان بر او نهاده و صیت
را باید صفت ثنا شناتان کرد قال رسول الله صلعم ان المؤمن اذا اتاه السقم ثم اعفاه الله
عز و جل کان کفارة لما مضی من ذنوبه و موعظة له فیما یستقبله و ان المنافق اذا مرض ثم اعفی
عنه کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه و لاده و علم امیر مجد الدین
اسمعیل و اولاده و علم امیر فاضل الدین محمد و سایر متعلقان باد و اشفاد و زی باد و فنون
شکر و صبر حاصل و علم امیر جلال الدین محمد را اجرای حسن و اجر جزیل بر فوت فرزند گرامی حاصل
و اخوان المحبین الانبیاء و الشهداء و صفیتی المولی شمس الدین محمد ابن فوت عادره وجود متکلف صالح
باسلامت علی ان فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفاء من کل فایت و درکا من کل ما فات الجبر و من حرم
الاجر عاد الاخوان دعوا الاخوان و در کل اخوان الکتاب معروف باد که به نوکر او تجربه ادبی
باد ذکرهم الله بخیر فی غیبة و لاحرمهم من مواهب صلواته ما الجناب الاخ دنیا بعلا القوافی الدین
معزها اللغات ذریره و به نفس مفرح بالتحیة والسلام و اظهار الشوق الی الجنة لا زال
لمستفیدی اناما و للعلم والفضل قواما والسلام علی الاخوان المحبین الحاضرین فی الغایبین
من ذکرهم و لم یذکر بالقسم والنعم بسم الله الرحمن الرحیم ورحمة الله و برکاته و رضوانه

مرقومة الله قطب محیی ادمی فقیر که بسته نجر فقد یلت چکند که خرج بچه اولاد
یا شد و بار همه این اکرا نعیم بانغاست ابر کسند روایت برای آنکه فقر و احتیاج از طرف
بندگان است و از طرف حق همه بی نیازی و استغناست اگر چه تقصیر او برای یافتن قوت
و قوت شوا ند یافت جز از آنجا اما چون دادن قوت برانجا لاحق ترتیب و علت و نیا
بر این داد را انجانب شاید همه باید بجهت باشد بلکه از این با نعمات او دانست قول ایکه و که دنیا
تحول است بر انجه او را از اوافاده اگر از آن بجهة و مراتب باز خواسته آن و کفت که
بیان شغول است به رشته ابرکاره و کره مرکسند این باز از ده و خواهش است که در خدا داد
خدا داد اند خا الور سراسر چون بخوش نیزه به فقانی وانز اغذه و فات و اگر چه قصر اجزا
حیث در اضطراب است اما وکیل مستوفی بر این مطیرات و هر چند او را از بیرون کرده بجی
از اندرون شما ابکر لی کجا آن کفت به بعرف ملتفت الیه کرده شب بیرون برده باشد شود
ایام درون برده و خامش است و آرام اکنون بنگه بیغ که اشکار او و خنان مدام
او شود و شعور او مطابق وجه او کرده و بقضای خدا رضا داده دو زبان از اعتراض
بند چنانچه او را داده باشد آورده اند که یکی از مشایخ بخراب بیک فلاح می رسید
تو خواهد بود که در بهشت خدا نبیند که آیا او وجه عمل شایسته این شود باشد
رفت و منصب همی بوده که او چه عمل میکند عملی زیاده از آن نزدیک میکند و میرسید که تا
عمل از آن عمل که من بجه دیدم عملی دیگر هست گفت بکر آبا خصلتی میرسد که آن خصلت
کفت اگر دهبا بام نشا من بنهادم کرده دا قنا بانام و اگر در افنا بر نشا عیان نهادم کرده
باشم کفت از این خصلتی بکو بیان آن خصلت که همه مردان از آن طلبیدند
او شکه شایستگی آنهند بسم الله الرحمن الرحیم به آن خصلت حاصل کرد
مرقومة الله قطب محیی شایکه هر بزرگ کرده خدای ذلیل شاید بی اذن خدای
عز و جل اذن نداده که آن من بسخرگی کند و استهزا نباید و استهزا با جهل کنند قال

قالوا اتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین نشاید که جماعت اخوان که از رسوم اهل
طمع توبه کرده‌اند و برسوم اهل حق کرده بر طریق اهل طمع و غافلان و جاهلان سلوک
دارند و هیچ یکی از ایشان باید که با خود تقدیر کند که اگر اخوان ایشان او را تمسخر کنند هیچ یکی را
ایشان کند از مسخرگی حال ایشان چگونه باشد اگر بخود نمی‌پسندد برادر خود نپسندد
لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه و اگر ایشان می‌پسندند خدای نمی‌پسندد و هلاک
کند خداوند [illegible] هر که با مؤمنی استهزا کند خدای عز و جل او را استهزا کند
قول بخواند و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن الله یستهزئ بهم
و کسی که خدای او را استهزا کند زیاده از آن رسوا شود که کسی بشر او را استهزا کند پس ایشان
در این استهزا که با [illegible] می‌کنند [illegible] و شاید و نشاید که برای آنکه ساعتی طبع
خوش کنند و شیطان را خشنود و خدای را بیازارند الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر
ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا بنده خدای که مؤمن است پیرو او و رسول او و در
خدای و رسول او [illegible] هر که [illegible] خدای و رسول او [illegible] کند و کسی که خدای و رسول او
را امان داده‌اند [illegible] خدای و رسول او خصم او
باشد و بدا حال کسی که خدای و رسول صلعم خصم او باشد [illegible] که اهل
طمع و جاهلان و بی‌خردان چون [illegible] و استهزا او
[illegible] ایشان [illegible] هر که [illegible] او
طریقه باشد خدای عز و جل [illegible] آزار کند [illegible] خدای عز و جل
وی آزرده باشد [illegible] جماعت اخوان [illegible] توبه کنند و دیگر بار [illegible]
نروند تا خدای عز و جل بر ایشان [illegible] و اگر [illegible] خود
[illegible] ایشان [illegible] کرده [illegible] خواهند [illegible] فما علینا
الا البلاغ و منکم العمل و التوفیق من الله عز و جل و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم من [illegible] رحمه الله قطب بن محیی

الی الاخوان الاجلین و سایر المسلمین [illegible] ارباب اموال را چنین [illegible] که هیچ [illegible]
خرج کنند و خرج را بر آن اندازه [illegible] که احتمال نظر [illegible] اصل مال [illegible]
[illegible] احتمال خطا در تخمین [illegible] ظاهر حال [illegible]
بر همین قیاس باید که [illegible] تخمین عمر خود نهند [illegible] خود بر آن اندازه [illegible]
[illegible] که هیچ [illegible] و در حدیث [illegible] است که اکثر اعمار
امتی ما بین الستین الی السبعین و تجربه بر این [illegible] پس اگر عمر [illegible]
[illegible] شصت [illegible] اکنون [illegible] که [illegible]
[illegible]
این [illegible] معلوم [illegible] واقعه [illegible] خود [illegible]
[illegible]
[illegible] انا [illegible] باید که [illegible] معاد که هر چند هنگام خروج
[illegible] معاد [illegible]
[illegible]
اندیشه [illegible]
[illegible]
[illegible] اندیشه [illegible]
معلوم [illegible] اندیشه [illegible] معاد [illegible]
از اندیشه فرزندان [illegible] معلوم [illegible] فرزندان هر کس [illegible]
حاجت [illegible] خدای عز و جل هر کس [illegible]
خود [illegible] و [illegible]

ادمی را مروای اعتبار دارد هم چون کار دروا و رشک بکار بروای آن بماند در روز قیامت گرد
کار جهان و کار دین را استخوان سد ضعیف ... باقی شرح خود که ... و حقیقی نشانه ...
مراقبه و انابه و مطالعه و رتبه لکل امری ... نوشته شد ... و جای ... که از
ایشان کرده که بود الجود لو تعبد ... من عذاب مسئولیته و مطالعه و اعتبه و فضله
نوده و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه اگر ایشان برور ... بخود هم ... که ...
وا نفس و چون چنین کند با الفزون ایثار خود را ایشار کنند و احزن خود را فدای ایشان کنند
دنیای خود را فدای بنای فرزندان بکنند چون که بر آخرت حسن بجایه کما را فدای ...
بکنند با اخرت اهون ... ولیکن دنیا ... آخرت ...
عبرات ... سال ... که ... کذشته ...
ما ... بود حال ان ... که ... خود بر توجه رسد ... و احوال خود ...
چیزی هم ... و حکمت و حکم ... خدا ... که کلام خود را از ...
... تنها ... خود ... بکند و فکر ...
کنشتی ... که غرق دریا شد ... که خود را ...
و کس خود را ... شغل ... که ... و نشستند و ... خود ...
... شیرین ... که ... خود را ... بیرون ... آورد ...
که ... سکری ... بکنند ... خدای سلام علی ذکرهم و ...
وان ... باشد ... از ... که ... برای عزیزان خود ...
الکس که ... العبرات ... الکاذب ... حساب ...
مرا ... که ... الفقر ... اولیله ...
... و کلمه ... خود ... گذشته ...
مرا ... چون ... نجی ... و ... از ...

کرده ... سکر دل ... بیدار شود ... بکار سازی ... مشغول شود او ... است **می** ای کر بجا ... دفت ...
مکر ... روز ... در ... این خطابها که درون ... که ... شخص ... را انجام ...
... ساعه ... که مرا ... ساعات ... بیمار ... نوشته شد هر کس ... آن ...
از انجا ... و حروف ... خود ... سعدا ... خود ... و همانا ... کرده ...
افضل عبرات ... الاکثر ... فردا و ... فردا ... حساب **فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون**
ساعة ولا یستقدمون ... باشد ... کار ... خود ... اگر ... که ...
... امروز چه کار ... که امروز همان ... کند ... فردا ... باشد ...
... المرء ... العاجز ... و تمنی علی الله ...
و کذا و کذا ... معصیت ... عقابه ...
آنست ... بیهوده ... چون ... باشد در مقام ...
کرد ... اهمال ... کند ... ظاهر ... که ...
مرد ... این ... بنده ... که ... و ... خدای ...

بسم الله الرحمن الرحیم کما ... والسلم **من عبد الله قطب بن محیی**
الی ولی ... الا ... الله ... والذین ... محمد ... **اما بعد** نوشته ...
ادمی ... مخلوق ... آنکه ...
... چنین ... ...
از ... و ... چنین ... باشد ...
ظاهر ساخته ... او ...
الحقیقة ساخته ... که ...
... العین ...
... که ...

عبادی الشکور برکمی چنین بندکان کماهی داده وقلت انعام برای آنست کا بمعنوی کاهی بصورت
می‌بندد که ذکر خدای بمحبت او هر شنه تن وجان همه شود و بار شوخون او بیایز بجنابخود برد
تکلفی نباید کرد برای ذکر بلکه وجود او وجود ذکر باشد وچون چنین باشد نشان ولایت باشد
که گفته اند ولی آنست که دیدن او خدا را یاد دهد برای آنکه چون ذکر بوجود او فا بر بنده تمام
حرکات وسکنات او ثمره ذکر است یعنی هرچه میکند برای خدا میکند وهرچه میدهد برای خدا
میدهد وهرچه میستاند برای خدا میستاند وهرچه میکند برای خدا میکند بلکه خدا میکند برای آنکه او
خود در میان نمی‌بیند وچون شان الهی او را همه کار او ذکرست خوابش ذکرست بیداریش ذکر گفتن او
ذکرست خاموش بودن او ذکرست فکر او ذکرست نسیان او ذکرست کل شان او ذکرست هستی
او ذکرست فقدان ذکرست وار ذکرست مرده ذکرست لا اله الا الله پاک خدایا که چنین ایشان را
کرده و ببند نقوش اکوان از الواح سینه ایشان زدوده ومحبت او چنان آن در دل ایشان نوید
پاک کند واز برای ایشان بجز الله الله سبحانه از برکات ایشان بجز خیر و خیر ماکرامت نماند
بصیر العباد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ونختم بالصلوة علی محمد صلی الله علیه وآله

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله قطب بن محيي

الی ولد الشیخ الاجل الامیر شمس الملة والدین ابی سعید اما بعد ذکر خدا مونس دل طیبین است بجا
کرده اند و سایه خواهد کرد در آن بیاسایید و بر شنید آنچه خواهد که بیاساید دل طیبین ذکر خدا
کند درون خود جا دهد چون ایشان طبع بحلاوت طعم کام خود شیرین کند او کام خود بنام خدا تر
کند پاک خدای که حلاوت کام ایشان تلخ کرده بجنابخود نه زانست به صبر وحنظل وذکر خدا
کام ایشان شیرین ساخته جنابخود شیرین تراست از شهد وعسل و اکواز فرزندان آدم ایشان اخبر
ودم دررد که با ایشان شاکر کند در قیام بذکر کمتر داده او واخوان فرزند آدم خلق فرادان
ایشان را همه بکار دم بای ایشان ساخته بروجهی که بسمع ذکر ایشان نشود بجنابخود او در او که
یا جبال اوبی معه والطیر بار بر وجهی که بفوت بصیر شد داد بر ایشان بجنابخود بنار وصدیقین

داست چرا بی‌بنا وهمی بیلج واصوات طیور وپرواز نکرد وزنبند همه تسبیح در تغنوذات
خاک افتاده واو است باد هواخواه او و شایعان سوی او است اثر کرده مرغ و برگ او
زبان سوسن شاعر او کوباست چشم نرکس حیران آن صنیع والات سرو آزاد او برای بندگی او
بر پاست یعنی که خدمت سینه بر حضرت داو بست و ثنا کرده او را که اما اشجار سر بر زمین
نهاده او را سجده اند مکر آدمی که سر درهوا بست بغنا کرده و در وی بخود آورده نفس
خود را فراموش کرده او لا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا از آدمی کفور
ترو کنود تر نیست نعمت خورد ومنعم را نام نبرد ونعمت او قدر وسیله مکابره او سازد
اگر مکابر با تو کند و متولی حق خواست بر مکابره او امر میکرد خواست مکابره با نعمت
واو نعمت خدا شکر از این مکابره شروع کرد او را فرمود وقدر بخشید او بخود برای
اشغال تمتع بنعم از ذکر خدای باز ماند و برای استظهار بدان نعم از مکابره باقی نکن
گنه خدای تعالی فاذکر از وی باز نماند تا ببیند که بعد از سلب آن نعم ایجاب
براعر ابق و بنان و بیجان داعیه تطاول و تعدی داد با خدای خشوع باشد از
کرپش اذا انکه این قدر خدای مشتغل شود و در یعادن انشام و نما دد آید تا بازی که خود
کند وپیش ابی خود بیند و بمعاونه ذکر قوت قلب لازم کند وبه الزام سکت کردن
بر خود بشکند قال الله تعالی الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من
الحق ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم
فاسقون آیا جامت اخوان الا الحین دارای تطاول امد قسوت در دل پیدا شد کر
ذکر و الحضور معمور نبا زند و ملازمت بوت خود را ایشان میکند بر ملازمت حضرت
عز وجل انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر یاد کرد امروز کردو ز ایشان
حضرت خدای و ذکر اسم وفتره ذکر او تقصیر نکنند تا امروز کردو ز ایشان والیوم کلهم
کر با ایشان ربح کند ان تنصروا الله ینصرکم فاذکرونی اذکرکم من کان لله کان الله انعامات

ملازمت شخصی بقصد حاجتی بیاد کرده شما محتاج اید بخدای عز و جل افتقار شما او بیش از
پیش است یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید ملازمت بنده بغیر خدای عز و جل
در و ذمه ذاکر بود او چرا کو بکند بقصد حاجت به او ملازمت خدا او کند و بداند که اگر با وجود
اخلال ملازمت خدای تعالی حاجات مقضی است او برای آنست که او در آن حاجات سبب باشد حاجت
کار او فی نفسه بود و کاسه و تنیشان با قضاء اسباب داده باشد تقصیر مقصر از انکار کرد و انجه بکند او در آن
حاجات جز بدان هیچ میسر نباشد که این حاجت کهات آن ساعت اتفاق کرد تا واگیرد در آن یوم
تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار روز کسی که در ظل نبوت غم
بسر می برد و دو جلی کان قلبه متعلقا بالمساجد اذا خرج منه حتی یعود الیه امروز که جز خدای
نباشد او را ظلی باشد اما کسی که در سایه خانه خود بسر می برد او فردا خراب خواهد بود قاعا
صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا لاجرم بی سایه باشد خانه خدای امروز خانه و خرابات
خدای امروز سایه باشد و ... ما کان الله یبقی و ما لغیره هالک و یبقی کل شیء هالک الا
وجهه له الحکم والیه ترجعون غفر الله لاخواننا کلهم و لا ینقصهم شیئا اجرهم و یحق الیه بنعمته

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین عبید الله قطب بن محیی

الی الحضرة العلیة المحمدیة المهدیة سلکنا الله بهم سبیل المخلصین اما بعد ادعیه ...
او و انجه گفته اند ادراک نکند و در دو سه ده کرد و حقیقت هست ... شیء امر ... کریم
در بابی که بیاد در بابی که بیاد در ابتدا امر کرده در چنانکه با ... جون ... ادعای
دست در تصرف ... نقش ... در حال که ... نقش ... باشد ... چند ... الکفاف
کند ... خدای عز و جل ان ... که من ... شنود ... من ... آورده ...
... کند و ... بکار ... اول ... کرد ... اول ... کرد ...
... الکار ... خود ... و ... آن ... آن ... کرمی ...
کرده ... قدرت دارد و جون ... آن ... البشر ... ان ... کرده ...

آغاز کند و حل و شرایط اثبات کند و عجز خود را با وجه جمله جون ... کار را قدر افتاده
مهلک ... م خواهی جنان کم و خواهی جنین اکنون اگر کسی خواهد که از بار کی با عدوی
باشد که حیث برای وی ... حکم مجرمان که ما با کی ... غرض خواهیم و ...
اگر ... او را در کاری که کند هیچ غرض و طمع نباشد ... در و مقام صورت ...
در غایت هستی ... مقام حضرت عز و جل که جون او تمام مطلق کم هیچ نقص
هیچ وجه در او ... کاری که کند برای حظ نفس و استکمال ذات کند بلکه جود محض باشد
و کسی در غایت ... اندازه باشد که جون ... ما سوی خدا را از ... او
هیچ ... و ... و ... از جمله ما سوای ... او ... او را ... کرد ...
... که ... در وی ... شود و جون خالی مطلق شود از ... مطلق
بر وی ... او را ... فی ... حاصل شود و ... کار ... کند و بی غرض کم
... باشد ... امر باشد و او ... خود ... بنده که خود
... در ... باید ... و ... هستیها ... شده ... صفصفا
... کند و ... او ... در ... کل ... جای او در ...
... قد جعل الله لکل شیء قدرا شخص مذکور متوکل باشد و ... شود
باشد و قانع باشد و دایم الحزن و دایم ... باشد و فکور باشد و فارغ البال باشد شخص
مذکور ... و ... باید ... جون ... وجه ... از ... مادامت
علم ... باشد و شخص مذکور ... باشد و فعال باشد اگر صاحب سیف باشد
جهد کند ... و اگر صاحب لسان باشد ... و او ... فعال باشد و گاه در غایت ... ضعف
کرده شخص مذکور ... باشد و ... تمام باید و اگر ... بقیه ...
از ایشان ... باشد شخص مذکور مشتاق باشد و مشتاق الیه شخص مذکور ...
... شده ... استعداد ... ان ... که در ... و ... آورد

ابد تمام العیار باشد و هر کس که با او بیچ باشد و با او در مقام شقاق و خلاف نفس باشد
شخص مذکور محی باشد و وجود مردمانرا از دوری و غیبت او آثار افتراق بکند از چنین اوضاع
و واسطه نزول رحمت خدای با اهل ارض چنین کس و امثال او باشد و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم و برکاته و السلام من عبد الله قطب بن محیی

الی ولدی [illegible] الله وفقا و الی کنف اللطف فا و اما بعد و الی کرم جز... انما شغذا
خدای عز و جل کمالات و آثار بان [illegible] کند بر مطالب و ابر همت آن باشد
و مطالب همه مطالب آیه بروج بر ابر بر [illegible] آیه لا تدرکه الابصار و هو
یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر از نشان صاحب آیه فعظم فعا باشد و شکر و شکر کر
کرم کرد چنانکه از شکوا ان [illegible] بر سر او سیه بر شوا ان آمده بشنید که در مجلس رسول الله
صلعم اصحاب بر سر افکندی کانما علی رؤسهم الطیر برای آنکه رسول الله ضد او بود و آن ابن
شکوه بر شان آیه ذکر را و بو ما نزا حسبه بر سل کرد والله العزة و لرسوله و صحیح حقیقی در حضرت جنان
نوانند بود که او ابتال اجمال دوست ندارد ادراک شوا ند شد و جمال و جلال از [illegible] سوای
باشد اثر درد انجا افروخته کرد و محبت را در فی در آن درد باشد محبت درد بر باشد و صال
حقیقی آنکه درد وی را در [illegible] ان وصال محبوب ابنا الجاکر و صال در کس و صال که
داد و وصال آنکس محبوب است محبوب با آنکه چون آنکس دل خز انکه در میان [illegible] کرد
همه را بکنار او کار او در رکن [illegible] و معنا داد در [illegible] بکند از انجا که شاید شعر و فقد
مع الهجران عندی احلی طیب الوصال لان فی الوصال صد حظی و فی الهجران عبد لمولای
چند روز باید ساخت که نفس مطمئنه کرد و بکار کی او باعبود بکرد و کر بکار کی کمت
انکاه اکر او را در میان با داناند بجان باشد که صافی شرع و عقل ابتش محمود جانه
که هنادجا بر بسند کرد بایشان بی شانرا انکاه محرم وصال کرده وصال درد
او را حلال باشد هنگام در درد بجکند و وقت رونق داو وصال ابتدا او للک بشنک الله

بانه حسنات روی نا بدم در باشد و هم در زمان الا انچه کفت شاید برون از ابن آن
ولیکن در هوش و خودی باشد از آن که و ان شنیدند از و انا انا ذکر برای جانا از دهوش اما نا
کو سوی که بیهوش کی بیهوش خود جهت خود بیشاید نیز [illegible] کرکند را خود [illegible]
و ما من دابة فی الارض الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم والسلام علی اولیا والمخلصین

بسم الله الرحمن الرحیم و رحمة الله و برکاته من عبد الله قطب بن محیی

الی ولدی [illegible] الله تعالی امجد الملة و الدین سلام الله و رحمة الله تعالی با شوقی به جابر العاشقین
اما بعد ادمی که در اندیشه کار خانه که مبنی و جرات و در اندیشه قصر جان اساس است که ی
کرد و ان مرئی معمولات و محبت آنکه اسم و توهم جز چون نانی بام و دیوار بی بیت محکم باید ساخت که
بعد از آن دیوار و سقف جان بخشد تمام کار دیو او جهان شود نیز کیش کار او هم
سفر کی و قاصر زندگی استوار سازد از مرا ابن شی بعد از دنیا کار خانه جان و اکو کو
که این قاصر و اینکونه استوار سازد که اسم و نفی و تربیت کرم انجا خانه سازد و بر شغا حرف
بنیان اسیس بکن تقوی در رضوان خدای بجوی و بنای کار دیوار ان ذکر آن اصلی اصیل و اسوا
هر چه کنی برای وجه خدا کن که اینست کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
جمع کتاب الله تعالی باللاله الا فنا در بی کرد و رضاء او انانی که جاه [illegible] و هرکو بر طاق
بنیان کشادن جستن و جاه اکی ابکا شدن فرو فرو انکی بکجا شدن از دوستی و کنا
ابنال کت و جا جاه آکنون بازبسته کرد او خبرست یا ایها الانسان انک کادح الی ربک
کدحا فملاقیه آکر کردارش صالح است او و داد بی جاه حیث المحتاجی کشاید که فر با برود برو
شان امید در وضعهای بهشت آید ع هر کس ان درود فانی که در کشت ایمان از نیکان
از نان [illegible] بکجد بکار انام بکجد که جز بیکی بد بیاز و فق خدا ایشه بر انکه بر جنکار
اجل در زمین کرده با فغام سعی او طعام ان سوی و آتش بی ناز جیبای تعالی خوان بسیار از
نک و نان زنان شدید و میان بیاو کرابد رفت رفتند و از او پکار کرابد کرم ازمانه بداید

دشماده و سود نخلد نباید دیده نام ابن ابو الحکم است رضی الله تعالی از این سخن و عبارتی که از
خواب بیداری کرد که گاه دیدن آنکه خوابگاه دیده دهد نجوای عذاب ابر و سر افکنده و فی نیا
الموت من کل مکان و ما هو بمیت و العیاذ بالله روی نماید و طرق خلاص بسته از آن وحشت
شدت در جلال خدای و سقف گرفتن بر موت اضطراری موت اختیاری عجبا یاد هل اتی
علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یاد کردن و از این وجود حقه دوره کردن
سعادات از گفتن و از آن در غرض بدن و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور چون خلاط
در کسی بپوشد تا ابرا از آن که کند و نیک و بد آن مشاهده نماید پس کلی اکثر که آن نگاه دارند
کند و بدان شان عجب کرده و چون خلاط از او ازبرا و بکند مجهور و بغفلت کرده دلیل سفاهت
و نادانی است که او را آن اطفال معنوی را خبر بود نخود را مادر لعب لغو نبات فعلا ما از احکام
اسدو بخدای یاد کرده و الله یرجع الامر کله دعوی جهانیان که این حکایت او پیدا شد
چنانکه نحوی که ضرب زید عمرو را برای فهم متعلمان و فاعل عمرو از که شیر روی جهد
زیدند که تا بقصاص بکیرد یا این مثال که ساختیم برای فهم معنی از ترجمه جاه و دارد
البته چنین است مکان اعطی زید عمرو درهما دینار داده است نباید ابرا ابو او ان کبرو و دو
جهان همه از این گونه است بیت زهر وی قوات کار دی و که اند بیان بار دید کفتم اکنا
خود را بگیر تا بنغلق ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید من عبد الله
قطب یحیی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و المنة فی الله ...
شمس الملة و الدین الشیخ محمد اما بعد و سبب بر ذکر چون این است که جهد باید لحظه از این
خداوند خود غافل نباشد اگر چنین نباشد از دو طاعت باشد باز ما اکر یاد دولت یاد
و این یاد هر که از جان سبقت شود و وصف لطائف آن آیات کند یاد قدر رحیم و مهر
دل باشد اندرون شد و جان بهره شود و این آیات که اگر یک لحظه از آن غافل شود
او در جرم بیگانگان و معرضان ثبت شود و هر یاد ذکری و این یاد که بزبان کنند یاد

ظاهر دل که از آن ددا نامت صلوة ضرر بادای جنین فی کرات که اقم الصلوة لذکری و چنین ذکر
اگر دوا و فانت غیر سفر چند از آنکه هیچ دا اهل شود حون از آن دستی بی بهار جان او قابت و محبت خدا
از همه فنا دا و فنا از بینا رد ذکر کتار زبان بیانات و خداوند ذکر و هیچ هم از اختیار و فنا باز
دا بر آن بکلف بقرتا باد حنظله بن الربیع که صاحب کتاب رسول الله صلعم دعا کی ذکر کفت نکی
اصحاب و نیاد و حضر دکفت چکونه ای حنظله منافق شدم کفت سبحان الله این چه خبر است کفتم ما که
نزد رسول الله صلعم می باشیم ما را بند بهد هید بدوزخ و بهشت چنانچه گوئی اذا هم منهم خوف
و فتیم از پیش او مشغول شدیم بزنان و فرزندان و املاک و اذا قوا مرنیکوه در النحص کفت و الله
کرما دایم چنین و اتفت بایم هر دو پیش رسول الله صلعم رفتیم و این حال شرح کرده فرمود بان
خدای که نفس من بدست اوست که اگر شما همیشه بر این حال بودید که نزد من هم آید هر آینه شکان
با شما مصافحه کردندی بر سرهای شما و لکن ای حنظله ساعة ساعة و ساعة ساعة و ساعة ساعة
سه بار فرمود غرض که این بیان کردیم از این سخن نیست بیش وصد که دال استکنال باشا انها
و کذلک الیوم تنسی و رسول الله فانسیهم انفسهم و امثال ذلک بیان مرتبه آن جان که کلی
که محبت خدا و دو سلوک سبیل او از دل زایل شود و جان او که جای محبت خدا است مبتلا و
شغول شود و چنین خلاف دو من با ادراک نکند و محال که ایجاد از دل یومن که محل محبت خدا است که
آن جسم قلب منحاده و وجود او شجعت غیر خدا و جز خدا الا ان دلیا و ابلیس محرم
دل مثل او است مثب تا جزاء بیشا او هیچ در درون نکندارم شنیده ام که یکی از سلاطین عجم
امیر المومنین علی علیه السلم کفت که ای بهتر که ادراه دوست دارد که کفت ای کفت و دو بیم
در دل خود بیخود بر مهر متعالی کشای جهد غنا که شوکت دوستی نوبا خداوند اجراس
آن سعت است او من بیشتر از آن در حضرت و لا بیناد زیرا که از جان او و محبت با خدا و شیمان
مثل او بیم او بند شوا و دو هر چه بیم او است از او را اسم ی بک است جز آن اسم که محبت
بیم او داشته باشد بصفت آن باشد که و من الناس من یتخذ من دون الله انداد ایحبونهم کحب الله

پاک خدای که ستر دل دوستان از همه چیز ابدی و همه جهان او بالکلیه پاک کرده و اگر ظاهر بدل ایشان
میل چیزی ذکر ایشان عین یاد کسی بجز وی مشغول نباشد برای ایشان حکمی و دست آن امر فرمانی عالم
ذکر پدید شده و بعضی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا این بعضی فرمودن غفلت
از آینه دل ایشان زدوده شود و سر و جهار ایشان یکسان شود که روش میکرده و اگر دود
رود که اوقات اشتغال یکی به معاملات شان و مطابقه بکمال اتفاق بنمی افتد و ادا اللیل خلق
خر آن و شب هد کما قال الله تعالی ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا ان لک فی
النهار سبحا طویلا قوله وطأ ای وفقا ... لسان القلب فی اللسان و الظاهر و الباطن ادی
بیت برینکه مرد طالب حق ... باشد من جمال ... آورد حق تعالی ...
شاکر چون ... ذکر ظاهر و مقصر از ذنب بعجز ... و انابت و استغفار نماز کند و الحق
ابجد ولم ... از وقت ان افتاده که بلحظ غافل شدن از یاد خدا و بنظر تقصیرات بکرده
اما چون آدمی کان تقصیر و تفریط ... جرم او بر جرم ... آنکه از دنیا ...
نماز کند که کل ابن آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون و النبی ... بعفو حق ... تقصیر
کند که هر بر تقصیرات روز و هر روز حرامی تقصیرات ... کند و خدای عز و جل چون ... فرموده
و المستغفرین بالاسحار و کسی ... ادون ... تحصیص کرده ... شکر تقصیر ... لازم
بر شما دولت هر کس را بجز ... و هر روز ... که ساعتی ... مغز ... و در هر شب روزی که
آن ساعت ... تقصیرات ... روز مشغول شود ... آدمی چون ... حرکت
با جام ... چند روزی ... و از ایا ... هر کسی ... ابرام
و تقصیرات ... خان ... و استغفار ... آدمی ... قضا ... باید
و ... که احتیاج ... جهت ... و ... هوای ... و استغفار
کرد که این ... که خدای عز و جل ... و علم ... عمر
و ... هر شبا روزی ... فرموده ... و شب ... اشتغال ... کردن ... وقت

بادی بیچ جزیه ... مقصر ازوا خدای تعالی در آنوقت از فراز عرش انسمان و ... تا
زوال میفرماید که جهت قبول توبه بندگان کناه کار درهای اجابت ... از بسط
کفین کرده میفرماید که هل من داع فاجیب له هل من سائل فاعطیه هل من مستغفر فاغفر
له ای بندگان کناه کار ... دو افتتاح ... و ... دوری کرده و ...
عرش تا زوال اجلال فرموده ... بندگان محتاج ... خواب ... و ... که
... شب ... جهان ... و ... خواب غفلت ... شراب ... جفا ...
... بیدار نشوی ... خود ... که ... اول ...
کرده در آید ... اگر ... کرم ... و اگر ... شوی ... و ... و آنچه
کاری موجودات ... معلوم باشد که هر ... باید ... تا زمانی ... که
... اکر ... هرکجا رحم با بیت فرمود که ... ماده سود
و ... لطف و اکرام ... انجا
و ... که ... آنجای جهان ...
و ... انجا ... لطف ... یکسان ... که
کس ... لطف ... که ... قضا ... لطف و ...
... که ... لطف ... الله ...
بعذابکم ان شکرتم و آمنتم و کان الله شاکرا علیما و اگر ... کس ... شوی ...
این ... که ... و ... شود ... و ... شود
اکنون ... کس ... که ... حال
... که ... و ... و انتقام
... شد ... طاعت ... که
مطیع ... دری ... و ... کرده در ... او ...

وهیچ روی بهیچ جز کس نشاید نهاد و از هیچکس هیچ وجه کینه و زیادتی باو نرسد و شمار
رسید نخواهد که بعضی گناه کنند اما نه برای نقص گناه برای انجه گناه مقتضی ظهور مقتضی عفو
و انتقام و نخواهد که طاعت کنند برای نقص طاعت که طاعت پسندیده و نیکو نزد اوست بلکه قران گفت
که معصیت نخواهد اما نه برای انکه معصیت بد و ناشایسته است و پسندیده نیست اوست که از ظهور لطف
عفو و انتقام است طاعت نخواهد برای انکه طاعت بد و ناشایسته و پسندیده اوست لطف العام
و اکرام از حیثیت که مقتضی ظهور لطف و احسانات نزد وی نیست اما سخن در ان جهت است
نیست بخلاف این و از این تقریر ظاهر شد حقیقت این سخن که کویند خیر و شر همه بخواست اوست اما خیر
برضای اوست و شر بی رضای او نیکو درین تقریر تامل کنند تا بحقیقت این سخن برسند که کویند
از مریدان بعضی این چنان که میباید نکرده اند و نفهمیده اند والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم و حمد الله علی سائر الاخوان الاحبه
و صلی الله علی محمد الی و شرح الله الاخوان الاحباب الناسین کثرهم الله [illegible]
علیهم اجمعین اما بعد بدانکه خروج از مرتبه [illegible] بعض کلام رب العالمین سالک آن [illegible] و عمل
صالح و تواصی بحق و صبر بی [illegible] که شخص در خود ایمان آورد و عمل صالح کند کافی نیست
از زمان که [illegible] برادران مومن کند و ایشان را [illegible] که خود را از ایمان و عمل
صالح داده [illegible] کار [illegible] ایشان کنند و ایشان را [illegible] بسلامت [illegible] باید
خود [illegible] که بجای ادم هم جسم [illegible] اعضای جسدی واحد و اگر [illegible]
بعضی [illegible] واصل [illegible] سایر اعضای [illegible]
منتفر کرده و از افعال بیرون [illegible] پیغمبر صلعم [illegible] کمثل المداهن فی
حدود الله والواقع فیها مثل قوم استهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم
اعلاها فکان الذین فی اسفلها [illegible] اصل السفینة [illegible]
[illegible] فان اخذوا علی ایدیهم نجوا و نجوا انفسهم وان ترکوهم اهلکوهم و اهلکوا انفسهم

یعنی مثل کشتی که [illegible] کنند در اقامت حدود خدای عزوجل و مرتکب معصیت از آن نوع
کنند و مثل مرتکب معصیت مثل جماعتی است که در کشتی بنشینند بعضی را جا در طبقه
زیرین کشتی باشد و بعضی را جای در طبقه بالای کشتی و ایشان را در بیرون [illegible]
باشد اکنون اکر هر طبقه زیرین [illegible] بخاطر رسد و [illegible] بردارد و در زیر کشتی خواهد سوراخ کند
برای انکه اب [illegible] بردارند [illegible] اهل طبقه بالا [illegible] که موجب نقص ایشان است
اکر اهل طبقه بالا او را باز نکنند و که چنین کنند خود زیر [illegible] ماندند
باز کنند [illegible] کشتی [illegible] کند اب در اید و کشتی [illegible] و اعلی و اسفل همه غرق شوند
اکنون در مقام تطبیق مثل اهل طبقه بالا که اهل علم اند و اهل طبقه زیرین اهل جهل
و [illegible] طبقه زیرین [illegible] که [illegible] اکر اهل علم [illegible]
اهل جهل [illegible] بعلم بمقتضی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اکر چه در نقص [illegible]
اهل علم باشد [illegible] و [illegible] علم و ارشاد ایشان
و [illegible] ایشان [illegible] اکر اهل علم [illegible]
و اهل جهل را [illegible]
خود [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible]
اهل جهل [illegible] و اهل علم [illegible]
غالب شوند [illegible]
شود [illegible] علم و عمل
و [illegible] علم [illegible]
و [illegible]
باشد [illegible] الاخوان [illegible]

و شاید تواصی بحق و صبر نمایند تا انتفاع کرده باشند و مجالس تعلیم و تعلم منعقد دارند و مجالس اجتماع اخوان را از مذاکره علم نافع و موعظه حسنه خالی نگذارند و بر طریق محافظت بعض بر بعض سلوک نمایند
لجشانیدن ایشان بجاآوردن و محافظت آن بر وفاداری نموده و یوم الخمیس و یوم الاثنین را مزید
اختصاصی است و در سنه السلف الصالحین اکد دارند و روزی که از اخوان مقصود کلی
شعار تعلیم شود و یکی تعیین اقامت سنت تعلم و باقیان برای استماع حاضر شوند جامع الاستماع
بسیار پسندیده باشد و موجب نقل حجه باشد با اهل ارض و کفاره تقصیر یکدیگر باشد که قال
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب لولا الذین لهم ورد یقومونا و اخرون لهم ورد یصومونا
لدکدکنا الارض من تحتکم حمالا انکم قوم سوء ما نطیعنا و کان بر و یکه ورد و قیام بمحراب
در قیام الصلوة باشد که نشر علم و موعظه صالحه اجل و افضل عبادات است با اهل روزگار
برای مداخله بنان را از موضع و موضع خود بگرداند و از اندوخت و وفاداران او بجد
و تعلیم و تعلم امری است که حضرت ذو الفقار که جامع دو سیادت بود ایشان که نماید که
بران کبیر بود و عظ را از قبیل جهاد اکبر می شمارد اما بجماعت ایشان جهاد و قطع
هدی اند مسلم کمثل المجاهد علی اسعاد و برای امثال ایشان از مشایخ جماعه اخوان المسلمین
و فضلهم الله تعالی الاحیاء السنن السالفین بطریق روح و احیای سنت ایشان کی
نمایند در و ورش تعلیم و تعلم ایشان آورد که درس را نشد و موعظه جلیله طریقه سالکین است
رحمهم الله مصروف و فادار و بگذارد و اتفاق علم و برهان بعد از هوی و شهوات نفس
و نزدیک است که چنین کنند از افضل طاعات و اجل عبادات است باید که چون از مجلس کسی
اشنام یا با اخوان در حضور و در آن تقصیر نمایند و چه عذری صحیح از آن تخلف کنند
اگر معلوم شد که کلمه که خدای عز و جل آنجا بگفتن آن متعلق است کلام است در کلام
خواهد شنید از مسلمه بن عبد الملک منقول است که گفت با ما در یک جا عمر بن عبد العزیز دو نفر در
اندرونی که بعد از فجر انعامی بود و کنیزکی آمد و طبقی خرما از آنجا برداشت گفت ای مسلمه کو

مردی جا این چه خود و ما را سر آن ریختند و از ابر را باشد گفتم بنشانم پس را پیش از آن برداشت
گفت این چه گفتم بلی این کافی باشد که مرا این تحفه اکرام این چه خود آن تلک بدامن مطلع
دیگر گفت که برای چه آدمی همچنین رود و جنس که آدمی که کفی خرما و آب آورد کفایت باشد
برای چه در منازل دنیا که مقتضیات با استغفار و خلاف آن رود و مال خود باشد مسئله
گفت مصر و مطلب درین کار کرد باید که آن مجرد عرض کمال باشد که کدام عرض دارد و در جمله
کرد و مسلم بیان موعظه عمر بن عبد العزیز و صبر او شنیدم و بر آن اظهار کرد و او نکوتر بود و در آن کسی
روزی یکی از ابنای ثروت بر او حضور یافت سخن او را از کرده نکته با یکدیگر و بعد
در آیات مشغول شده اگر کی از اولیای حق شد باید که او بنیاد موعظه و حکمت شنیده باشد
التماسات و بیداری او درین کلمه بسته برده باشد الله بسیار که شده تا کی در مطالعه حدیث
و علم کوشند از شاید که آنچه کرد و مسکی که بنی در آن حق شنیده ام اتم و مطالعه
خاطر جمع باید کرد در مجلس موعظه و علم حاضر شود عمر بن عبد العزیز باشد در علم و صلاح شاید بعد
نماند در مجلس موعظه حاضر شدن و دست عابد داشتن چه خاطر برای تعلیم نشیند و خاطر برای
و امثال آن فخر که اخوان اینجا جمع در آن کنند بعد از اذا و ابعض چیزهاست برای آنکه او
روز وقف اشتغال مهمات شاید که مجموع و دل او خواسته شد و از کار را باز مانده بعد
پس چون وصول اشتغال کرد وقت اجابت و اوقات که در آن وقت مشغول شود نماز پیشین
ختن علی الاتصال باید که از مرحله بیفتد و موعظه ملازم شاید باشد اکرم
مولانا شمس الدین محمد و امیر سید الله عبد السلام مقصود تعلیم و تعلم شد و دیگر آن استماع
نماید و پس از آن بنماید و اکر مغرور و تقصیر شاید که باشد و باید که بخلوت احادیث و
سالکین کرده و معروفت بحقیقت و دقایق علمیه مجلسی بخیر مرکب باشد از موعظه و درس
اهل علم از اخوان طالع شود و نماید و بعضی بحکم ایشان اقتدا کنند بحدیث راوی
اگر چند کس یکجا سخن بگویند بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند و تا سخن یکی تمام شود دیگری

دیگر عرض نگوید دوم آنکه عرض بی فایده نگویند تا عرض او زبیش بود و از پیش بود و بعد از آن کرد کلام
نزدیک روی نماید بی تکرار و اصرار از کردن درس کوشند سوم آنکه مقتضی به راه زهد و ولی الامر هم
باشند و چون ظاهر شود که عرض بطرف بحث فی الخیال العرفی کشند و بالنهار از سهل الله علی الله
الملکات الفاضلة والخصال الجمیل الکاملة وجعلهم من الکاملین وکتبهم فی عباده المخلصین

بسم الله الرحمن الرحیم الصالحین والحمد لله رب العالمین من عبد الله قطب بن محیی

الی اولیائی فی الله جمع الله تعالی وبارک علیهم چون نادر و روا را بود و تحقیقات که صحبتش از ذوق
خالی کنا دو اگر چه اندک باشد برای آنکه قلیل حکمت کثیر است هر آنکه کرمان شمع و روحانی را
بیش و خاطر السلام کو آنکه خدای عز وجل امر عظیم را باجر فرموده و امور جزئی را فرو گذاشته
وای بر آدمی روزی که امور عظیم را تأخیر فرموده و امور جزئیات ظاهر شود وای بر او که چگونه طاقت
خواهد آورد از زهاد و محقق فضیل بن صالح منقول است که گفت به شک برادران بحید مرکز اقرین کنند
بر جزئیات شان حتی یاد کرد و رسول آخر را بشارت شاهد احوال عرض باید که بنگرد کرد احوال محشر
چگونه خبرها باشد که عارف محقق گرشاسبی آیت از آن چنین رسان است بر سر آن خدای
عز وجل الحرجه در سیه خیال بکران در تفسیر وی در کل این جایند کشانداند که جهنم توقف فی
لا یبقی احد الا خاف رکبتیه حتی ابراهیم الخلیل یقول یقیل لا اسالک الیوم الا نفسی واذکروا انه خاد
منقول که والله لو ان لرجل لو یشغل سبعین نبیا لا استقل عمله من شدة ما یری والله
لو دلی من غسلین دلو واحد فی مطلع الشمس لغلت منه جماجم و من فی مغربها والله لزفرت جهنم زفرة
لا یبقی ملک مقرب ولا نبی مرسل الا خر جاثیا علی رکبتیه ویقول رب نفسی نفسی حتی نبینا ابراهیم الخلیل
این جماعة اخوان قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون عم یتساءلون عن النبأ العظیم
الذی هم فیه مختلفون ان هؤلاء یحبون العاجلة ویذرون وراءهم یوما ثقیلا ان کل من
فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا انما هم شرح مختصر وجملة فی صفات و سطوت
آن روز است مسکین آدمی ظلوم ضعیف که در چنگال آن احوال افتد چه خبرها باشد که هر که کونه باشد

که چگونه خبران و بها بر و دست او چه کرده بود یکون الناس کالفراش المبثوث وتکون الجبال کالعهن
المنفوش آدمی هرچه دیدبان که تلخ شده و روی ایشان از آن زیاده از دور بیرون
و سر کرده ان بیش و جان احوال که هر که ندیم و نشنید و در خاطر و ضمیر هیچ کس نامد که هم
من الله ما لم یکونوا یحتسبون چون غضب او فرو آید بان سطوت و بطش که کوه و زمین کنا
خرد کرده و در لرزه افتد که یوم ترجف الارض والجبال وکانت الجبال کثیبا مهیلا و آسمان
تاب آن نیارد که یوم تکون السماء کالمهل و شق خود در حرکت از دست بعد که یوم تمور السماء مورا
وتسیر الجبال سیرا و رجعا که حال آدمی در آن شرایط چه باشد چون حال زمین و کوه و آسمان چنان شد
بالنجاة هر لیک جمادات را ازخواب جمادی بجهاند هکوه را از بیش برو انکه و تری الجبال
تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب با آن آدمی که قصد فلان دارد سیکند از وی لطافت
ویل للانسان من هول فدا آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ازفت الآزفة لیس لها من دون الله
کاشفة افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون فاسجدوا لله واعبدوا
والسلام علی اخوان الا لحبین الساجدین العابدین رحمة الله وبرکاته والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر بن جعفر الطیار فالواجب علیه ان یکون بر
طرائا رسول الله صلعم فرموده من ساوی یوماه فهو مغبون بناء میباید که
در اوقات عمر کی آنکه آهسته میرو نجوی انقطاع هیجان بشتاب میباید فیکند
ایشان را زمان را دوار از بوی هستی بیرون میباید جیدا علی من اکرمانی که سابران
واجب تر لها الساده کرد را اذاب زنان بجهان تر انکند او ده خواب چه در بیاید و فرصت را
فراموش شده الا رضا سلیمان از اهای ولحتن نابشهات آنان کرده کرد کو از حلاوت کرد ما الذوق
کو مرد وی رفته موی سفید از لحیه وی جدا کند تمام لحیه اش بر دوش وی نهاد و کفت فردا
جدا کن که مرا کار است بر هیچ در خت ذبنه بیاید نزد او و اصل اصله قطع کند

نیز صحیح و سقیم است و انما العقل آلت است چون و چرا باشد و آنکه او ست عاریه چون و چرا نیست
نجات ای برادر من نشسته باران بهتر باید که حسب الطاقه و آنچنان بخود که ایشان اراده و چشم داشت
بر ایشان بهتر نکرده این طور کمالی پیش آورم اگر بماند و بهمین هیچ که بماند پیش بود در زمان
بسا شده که ایشان توان کرد اما اگر کسی بیمار بود و در بیمارخانه نشستند کمال ایشان را ایشان
کرده برای آنکه احوال که مظنه چنان افعال است که اهل بیت میکردند او را پیش می آید بعضی کتاب
نوع حقیقت و این نوع رحمت است از خدای عز و جل که در دنیا نوعی جماعتی را از ما که آن که چنین طور بود
پیش نیامدم از مضطر بوده و از برای آنکه بحال خود باشند و فی لحن القول که ایشان از پیش آمدم و بستی که کسی
در بعضه فوت شده زبیتی کنند پس ما باید که آنانرا که این جنس پیش آمدم بر خود ضایع نکند
و رسانیدن شیاطین بیرون و اندرون ایشان از است نارو او بر بر ده بکرده اند که این فرصت بخشند
ای برادر من بیمار چیزی نماستند و اکنون میدانند و بیمار و بکوهست که این زمان بعد بعید کنند
از زن و بابند پس صبر کنند و لکن خود بکار اهل ارادها و اصف شبهات شما از جانب بخشید که حقیقت
هر چیز وقت خود معلوم شود صبر کنند که و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون
ای برادر تمام کرده ام که زبیتی نخورد حکم نمی [illegible] که ایشان شوم ای برادر من تمام که قطعه
افروخته باشی که هر که را تو نشنید کور شود [illegible] تا خداوند تبارک و تعالی که کند صحبت مردمان اند
کنند ای برادر من خلیفه را در حق کل خود بدان نوع هر نوع علاج که میکردند بعد بعید رو بقیه کسی
علاج آن برسید گفت عز هذه من عزمات الرجال گفت است گفتیم عز کردم که بگو هر که کامل نخواهم
و دیگر هر که کامل نخواهد در حق هر کس کامل خود بدین که سبیل است بخلاف فطرت و علاج حق عزیز بود
و قصه کوتاه ای برادر من آنکه صلابت بود در عزم و کار حق چنان باشند که شیطان از هر الفا
شبهات نباشند و از او چنان که بود که انبیا مردان ای برادر من سالک در کار حق مسکین شدم
هر کار که شیطان [illegible] بیش معروف بکرده و شیاطین را جمیع بیش قدم می رسند که
او را چراغ افتاده میکرد [illegible] آدم بیش گرفتار خلیفه صریح تا آنکه سخن کرد حجة الله

و لیتنی برادر ابیک و لعطاک شاعطی اولیا و الصدیقین من عباده و لحفا الرشد ولا
ترکن الی الذین ظلموا فتمسکم النار و لا تجالس الغافلین والمعرضین ولا تستمع الی [illegible]
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین
[illegible] الی ولدی شیخ الله معین الابرار عماد الملة والدین جعفر [illegible]
که برادران سنت خاطر رایات بسیار که اگر اخوان ایمانی خود دست نگاه دارند و هر چه ایشان را [illegible]
ابلاز بعضی فضل و نقصان مال و جاه و عزت بخود که بنا نرود که سیرات بر [illegible]
که چنین بودیم خواهد بود ایشان را از آرزو ملکی وسیع که وی ای برادران باشد و اوسع از خزائن خدای
قدیر بدهد و هر کس که ایشان را بر طور ایشان میکند آرزو زیاده کرد در تلاوت [illegible]
کول و بجز وی به نفعی بوده است که او [illegible] از آرزو و او بر بخان [illegible]
درجات پا بدانی معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا
ای معشر اخوان [illegible] که بر بود در زمین [illegible] و خود را از آن [illegible]
که خدای عز و جل از الانسان خواند غافل شوید هر که در [illegible] شود [illegible]
شود با بادی [illegible] که چنین [illegible]
از خاکی [illegible] و شهوات بدن باشد [illegible]
سکین آدمی [illegible]
اندیشه [illegible]
الکتاب است فراموش کرده و خاصیت [illegible] روح را [illegible]
داده و چنانچه کلب [illegible]
کلب طبیعت [illegible]
هر اینه خود را از طبیعت [illegible] مقتضی طبیعت است مقتضی خود [illegible]
این بگوئید و آنچه که مقتضی که هر چه خود را است فراموش کرده و تحصیل بکند ای برادر [illegible]

از آن سخن هشیار کرده و از آن چون آفاق ابد و ابن بیش اول بار انبیش بجز دو وجود غنا
خوفات در ابا نا مجبور و از هر چه مقتضی طبع عادت و ملا فرمان او روای عادت دار
وای عار و عار انند هم بعد الحرب ادخص لا ترحم فی نقطه دم کار سزو چون خدای جان اخوان این
غطه کرات فرمود و بار حال افتادند خدا را امر وجل نیاز نیکو کنند و در محافظت خود کوشند
کر باد ادا الجبل از ایشان از اندازه کرده حال الجبل کنون با ایشان حال ادنا وان کرده
چنانند که رنجه باشد چکونه هر چیزی فرسند و را و رو به ایشان که بر دو بیش بیمار ای بود
روان کنند که ایشان از ذکر جانب بکر و لطف اجر به مصنف اخوان حاضر باشد با و شرح شود یکند

بسم الله الرحمن الرحیم و سکاد و السلم من عبد الله قطب بن محیی

الی الحضرة المحبوبة العفیفة المهدیة سلمها الله بسبیل الحسنین ... ابن جعفر چون امام
در احوال اخوان میکنم ایشان مظلوم ... برای آنکه خونریز و بیکار و درین بعید بجان ایشان
افتاده اند و بعضی ایشان تا محبت آزاد اند در خاک بکسی نهاده بعید از بطن و فتح کنند
کناه ایشان بیشتر آنکه بیچ خواهد که راه خدای و ندعا و قات بعبادت و ذکر بسر کنند
جو نیابند چرا اخوان هم ایشان دشمنی بر خوات کناه ما بجز او یکی کرده است دوام
و نعوذ حق که خدای را است و جل ربید کان که هر کس که جز بابا و او ایشان را امید کنند
حق که رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت که هر کس که خواهد که اخیای سنت او کند او را فرو نیابند
اخوان کسی بنده منجملی که بجز ایشان تا محبت آزاد از ایشان و انکار رهنمای راست که آنست حاصل
یکی آنکه صلاح بنگاه داشته باشد و دیگر آنکه رضای خدا و رسول او صلعم حاصل کرده باشد
سوم آنکه هر ظاهر که اخوان کنند شاد او را جزای نیکی باشد بیان خدای که محمد صلعم را بفرستاد
فرستاده کرد و طریقی که اخوان بدست که فته اند صلاح دین و دنیای ایشان و هم خوبیات
خوبیان منافع ایشان نشود و بانکه از خدا ایشان بر او امر چنانچه مراد است استاد کی نیات
اما نیز با احوال هر ظاهر کرده چنانچه آنکه هم باشد کرده آن منع محق بنده اند و حق اخوان

بوده اخوان روی بچه آورده اند و از خو هر چه بیش آید اما طریق که اتفاق معتاد شده
و بار بی نکته اهل عادت تا از آن نسخ خوش از بچه رخ فریب نقاب بسته کبر و سوا و انشا
و مرا بی بوده تا نسبت کرد الا الا زیر نقاب چرخ نیابد اما بخدای سوکند که این کرسیه
اخوان چون نقاب بچه ابد بچه باشد که هم دلها ربوده ملاحظه کرده و بیان اند که ریان
انشای غریب کرده بعهد است محبا بر دم نشین بوده فطرت الله التی فطر الناس علیها
صبغة الله و من احسن من الله صبغة زنهار که ای دیوان خدا باز نکو باید که بشتابند
خرها ز متابعت حضرت رسالت صلعم و مواظبت عبادت و ارتکاب انجه موجب نیر آن بود
باشد چکونه کان نمان برده که سر شیر ابجز اند و بیرون شادی و نیز بعبانی صنف
روشن کنم که جز دین و دنیای هم در وی طور است تا اجزه و جود ظاهرات و از بیان سخنی
اسلام ایجز دنیا شما بیابید که فساد در اسفر او ده و طریقه رعایت بدیهی از سوی معاشی
با کجد بکر و انکه طریق صفو و بر و تشانه ایشان روشن دارند معاونت و ادب اعظم از کار شفقت
اکابر را عاطفت ها شال الخلق مسلوک شمارند دوم از دست کاه کار خود و سبیل التقات
و نیاشاختن بطریق شناعت و ظاهرات که طریقی که موجب آن باشد که ایشان در دین و
عرو صلاح کنند جز اقبال بر خدای عز و جل نیست برای آنکه انها الملکات غیر وار و نفور
بیان نمی آید مشربی بکار نمیشود قل الله ثم ذرهم ذکر حق آنکه حق آنکه بسپرد
هر جاییه خفا بیرون کشید همین بجز از اسل فرمایند که شما با خدا و مرا از بود
با ما ال ایشان را هر ریع که ذنب ببکرد و فتی الجماد از پس مرفتا اکنون روز بروز او لادد
اند و باد امدنا دهم الله و اموال الهمان آنکه خلیفه مخصوص الملک جز عید آکو
فنا و صلاح دو ملکات که در طریق ماکاری مجهول بر سد تر چرخ بکی بد شاد که
هرکاه که خواهند فی الحال میسر باشد بخصوص که بر قانون سلوک جان ملکات کسب کرده
خواهند وقتی اندوخته باشد که آن ملکات و شعبه هم نیز فخر شاکر خواهند بود

این جاه بود و جاده به قدر فرزندان ایشان بما نار اقدام ایشان رود و کار بر ایشان
آسان تر باشد و چون نشود صلاح و سداد کنند هم از اول ایشان از ملک نگاه داشتن مشغول
چه ان تماشوا از امیر نظام الدین محمد رحمه الله طرفی حکومت رکنی سلطان ایشان شد
صلاح و دین پیدا شد کم طرفی که خدا کرده ... و اولاد ایشان طرفی که خدا کرده
وار ... ملک داری بحقیقت ملک داری ... ایشان که خدا تعالی ... تقوی
و صلاح ... از این بعضی ... ملک داشته اند و بعضی ... و بعضی ...
شما را معلوم است ... امروز از وقت آنکه ... دطور ... انکه ...
که خدای بکند بانکه که خدا بکند ... و تقوی ... در ملک ... سهول ...
طریقه ... و بصر ... که در زمان امیر نظام الدین محمد ... ایشان ...
بیشتر کار از ... غفار ... نوع ... کرده ... کردند و العیاذ بالله که
از دست بیرون برود و ... ملک ... شد و ... شد و ... در آن ...
امیر قطب الدین ... امیر ... الدین ... شاه ... و شما ابنا ...
و چون ... جزا ... بنو بنا ... والاعقاب ... شاه ...
روزگار ... کرد ... ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار ... کفت
کان طور که امیر نظام الدین محمد اختیار فرمود و ... طور بود ... که خدا ...
متوسط ایشان کمال ظلم و فساد که طرفی ملوک و حکام است کمال صلاح و عدل ...
... و چون ... امور ... اشتغال ارکان ظلم
... خالی ذات ... خواهد شد پس طور ایشان ... شود
و وجود ایشان ... صلاح و تقوی با قبال الکلیه ... در
قوم ... جزی بوده که خدای عز و جل ... لطف ... بوده ... خوش
از ... بود و ... باد ... باد ... کنند ... که ... جا ...

بر ما باید ... ان ... ایشان ... نه ... که ... زیاد ... بوده ... با
اثری ... از ... ابجد ... بوده ... فرن ... بوده ... و از آن ... امیر
نظام الدین محمد صاحب علم و تقوی بود و جای ایشان ... حکایات ایشان ... بسیار
معظم و ... علما و صلحا ... بوده اند و با ایشان ... تمام داشته اند ... بدیگر ...
علم و تقوی شد اکنون ... که بکمال ... رسیده باشد و با کمال علم و تقوی
و ... امیر نظام الدین محمد ... اخوان ... کمال ... کرده ... حقیقت
... امارات ... ان شاء الله تعالی ... حصول ...
که ... ظهور ... سبیل ... اخوان ... حصول ... تقوی
ظهور آن حقیقت ... شرع ... حقیقت ... شما ... بعد ... اخوان
کسانی ... ان شاء الله هر کس که ... کار
این ... باشد ... اخوان او ... فرزندان او ... ان
ظاهر ... شد ان شاء الله تعالی هر کس که ... او ... ان
این ... بوده ... که ... کند ... این ضعیف
فقیر ... که ... اخوان ... جند ... اند ... سوم ...
جمله ... عبادت و ... و ... بر جای ... عظم ... ان
... که ... ان شاء الله از ایشان قطع کنند و ... خزینه
و ... ایشان ... دراین ایشان ... کنند ... اند ...
و ... که ... ایشان ... اعتقاد کرده اند
که حال ایشان ... رسول الله صلعم ... ایشان ...
کافر ... که ... ان ... انکه ...
حال ... ایشان ... که ... کتاب ... که ... قلم ...

بجمله با آنکه در سوم جمله از عبادات و مواسات بعد از اعتدال خالی از افراط باشد چگونه
این چنین قطع رحم است و اگر از انجمن موجب قطع رحم است که اقارب ایشان دلخوش نشوند از رضای الله
چون قطع موقع باشد بعضی موجب نبوت قطع بشود از جانب ایشان نه از جانب این کس که انجا
بر آن دلخوش نشد کرده و براد فی آملی بر شما و انجاست که از آن دلخوشی موقع است بجای اگر
اگر اخوان بجای تو شدی که ایشان نادر بود و انجا مال و اسباب دنیوی او بودی بجاه و حشمت
ترقی کردی و ننگ ایشان از محنت و فقر و شغل حاصل شدی و انجمن معاف شده است بسیده
اگر اقارب حکم بنیاد کرده که این شنا بالنجار و بهم انجا باشد و بفقر و فاقه که در محنت
بسر برده مر ایشان اقارب باد در حکم صحبت و قربی باشد و اگر اخوان نشسته شدی و بالنجار
و باری بسبب انجار اقارب ایشان ناخوش بودندی و پیوسته در ایشان قدح و طعن کردندی
مر ایشان اخوان را قاطع کشتی با اقارب بظاهر اما بیقین دانید که در چنین صورت قاطع
اقارب خواسته بود نه اخوان اکنون انصاف دهید که چه [illegible] اعلی است از جز دنیوی چون شد
بر اخوان باد موجب تخفیف دینی اخوان و ایشان شدن ذکر و عبادت فنا بالکلیه بر خدای
عز و جل بر ایشان کسی که برین دلخوش نباشد و طعن در ایشان کند و آنرا رسانند و قطع باشد
با اخوان و شما میدانید که کتاب محبت دل و مطلبه امراض او فرض العین است بر هر مکلف
و چون کل اخوان صلاح دل خویش در اعتزال و انفراد یابند و انفراد کلی بر ایشان قائم
میشود چون حسب مراجعت کار و حال خود طریق و بجویند بایشان چگونه اقارب را بر قال الذین [illegible]
انجمن امر رسیده بانتهای که محمد را باستی و تخلی فرستاد که اخوان دین معامله مطلوب اند
و بر هر که هر گاه توانند قرار نه که تقریب ایشان بجهت ظلم خویش بیکانه و قرب بعید کرده در انبیا
ایشان بکروی شده اند و بکل و یک بار کشته از ایشان دفع کند و انجمن تواند [illegible]
می توانستم همین بود که شنیدی که وار کردن خود را نا ختم اکنون شما کار بر عهده دین [illegible]
و هر کس از خویشان که از ناسره جهان اند بر هم فرض است دفع آن ظلم و قطعیت [illegible]

قطب بن محیی
صلی علی النبی

باشد الا خویشان شما اند شما از ایشان بیکانه اید اگر انهم با ازین بیدار هیچ یک کار دینی از شیطان
بخاطر هیچ نمانده که مکر شیطان اخوان باد موجب تفرقه این نفاق و مخالفت که اقارب با اخوان میکنند
و شیطان را با ایشان پوشیده کرده و نکار دیده از ایشان بجا رو خدای را لب با او بیاورد او و ببیند
دیدار و بصیرت ایشان برداده تا بعین الیقین ببیند که موجب تفرقه هیچ نیست جز عادات و شغل
ایشان و اگر ایشان دست از آن بدارند و بصفا با روی اخوان وفا اند همه جمعیت و برکت
برکت [illegible] بودات که [illegible] بدو رحمت خدایست که نمودن کرد فرا اصل جمعیت [illegible] ع
چه بود بعد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علیه و رحمة الله و برکاته
از عبد الله قطب بن محیی [illegible] بشیر هر امر که بنیاد شد عادت اهل عادت آنست که بعد [illegible]
این بنیاد رسیده برای انکه خلاف عادت و ایشان اهل عادت اند و اهل عادت را بخلاف عادت
عادات کلا زمین اما کم کم کرد و از کرف و اشاشد ایشان هم قرار میگیرند و اضطراب کرده
و چون صاحب بصیرت این بنا را که پیش خود را طرف نظر روان میکند و از معامله و معاودت
اعراض نموده ایشان را بر نشاط خویش باز میکند و چه بنا اند که بعد از آن کار مقرر شد
و معارضه ایشان نمیماند و هیچ کار خود میکیرند و تا مقرر نشده هر چند معارضه میکنند ایشان
هم میکنند و بمعارضه دفع معارضه ایشان کرده و جز تضییع وقت و تکدر خاطر فایده ندارد
وظیفه اخوان آنست که هر کس که با ایشان خلاف میکند خواه از اقارب و خواه از غیر ایشان
بمعارضه مشغول نشود و بحال خود باشد و از وحشت مجتنب و محترز باشند و اگر چه
سلوک مونی ذلت برای میشود که نفس را از آن باسا اما و نفیست که خود را اندرون
قال بعض الصالحین المداراة وجه من الذل ولکنه محمود و مقصد صدق من قال هذا الشاعر
چت اسا برهم و کیمی نقد را بروحرف باد و ستان مروت با دشمنان مدارا
کار سالکان بر ذل و مدارا دیها ده اند شاید که ایشان از ذل چنان ترسند که انا [illegible]
و الا هیچ فرق باشد از ابنای دنیا با ابنای سلوک بشیر اما او که مقصود خود از بنیاد وقت [illegible]

و دروغ کنند که وحشتم باشد عقل نخواهد یافت که حال چیست با اضداد در نهایت صعوبت
برای آنکه اگر بیاد با ایشان حلم نیز نجلوماکولات و اگر قهر می‌نماید وحشت و عداوت و
شغل شاغل عقل بسیار بکمال نخواهد که زیستی اعتدال کنند که جنس تخمی چنان در آن کر
بماند که سلاح ایشان رفت هر آینه بکار خوش کیرند اما چندان که اثر عداوت افروخ
و دخان انزف و خاطر را ساکن نباید بود قال بعضهم لا تکن حلوا فتاکلوک و لا مرا فتلفظ
خدای هر فعل حسن عقل که اسکناه **چشید** چون حکت روی با ببکند چنین بحکمان ازوی
دهون دوی با لاکند عزیمار نکی دیکر باشد اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر روی با یکه کردن عبارت باشد از اقبال و روی با شیب کردن عبارت
از آن او با د **چشید** عقل و داد باد کوید که کار ضایت خدبر دارد نه بر عادت بالجمله **چشید**
اگر تیغ قال عجب نجابی بر نه دیکی نخواهد خدای قال الله تعالی و ان یمسک الله بضر
فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله اخوان که ان بلطف خدای نکو دارند که خلاص
ولی تنقیات ایشان در حد خود نیک نیستند که این کمان که این اضداد با ایشان بحث کنند
واقعات و ان قیاس و حال خود است چون چنین است دل قوی دارد که ان الله مع المتقین
چشید هر سنفکه از بودن در اخوان باد دروی باید مثل فی اطاعت خدام و چند انکه
اهل بیت از ضیق منزل و قلت مرافق و صعد جاریع و ما یشاکل ذلک از آن ایشان که هر اینها
بسهولت خواهد شد انجا چون اول حالت چنین خواهد بود المجاز برکند خدای تعالی
نمایند تحمل نمایند بعد از آن که مستقیم شد بعد خدای این نقد فقا خواهد کرد فی الدنیا
و الآخرة ان شاء الله پای فشار و رجای قوی دار که ان الله مع الصابرین تنبیه هیچ جماعت
و اضداد نیست که ثبات نمایند و طور خود ثابت باشد و هیچ کار دیکر بکنند که ثبات نمایند
و ان ثبات نمایند تا ایشان را خدای بکنند که مکرر او خود در هم کنند چون بدان مشغول شد
فی کار خود بیکرند نماز اجل حق دفع کاری دیکر نیست و ایشان را خود فهم شاهد کار

هذا البتة نماز افتاب باید آمد اما بر طریق ایشان بپیوسته که بنده ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا
امین **چشید** سالک در میان مغلوبی و غالبیت و مانع در میان غالبی و مغلوبی بیش بالله العلی الحق
غالبیت چنانکه او در میان مغلوبی غالبیت بر انکیختن بر طرف دست اما این چه سود لا ثبات
تا امروز که روز خوش باشد و غم عمر بیند که امروز نزدیکست قال الله تعالی انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا
چشید پیوسته گفته شده که بی امتحان خدای عزوجل کس را بولایت خویش نپذیرد
قال الله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون الا ابتلاء
نمانده کرده و کسی بعد از کسی بر سد با ذوق نباشد تا لعزیز یحکم الله بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا و الآخرة **تنبیه** امام سالکان فرات هر چه ایشان پیش آمد در قران
جبینده کرنج ... ان انجا باید قال الله لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین اتقی القرآن
علی بعض المفسرین و ام المومنین از خلق رسول الله صلعم پرسیدند فرمود کان خلقه القرآن
بعنی چنانچه در قران عظیم فرموده او چنان بیغمبر بود اکنون در قران در چند امر فرموده
در بیان کیفیت معاشرت با اضداد نیست خود را از انجا بر دارید و از ابعاد عمل خود با اینان
سازید لیکن پایانست که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقیها
الا ذو حظ عظیم و بیانست قل للذین امنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله لیجزی قوما بما کانوا
یکسبون ابقاه الله تعالی بالنکبة الی فی البیان و التبلیغ **بسم الله الرحمن الرحیم**
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد کتبه الله فی زمرة المحبین
اما بعد ادمی را رسانیده و بیابانیست و اینچه بعد از رسیدن پیش آید با سعادت ابدیست یا شقاوت
سرمدی تا امر که ادمی چنین آسوده و فارغ البال چگونه نشسته و چگونه بیند که بی‌غم
کار او را چنین امری عظیم در پیش باشد اللهم نبهنا من نومة الغافلین لیک عجب انکه
کردارهای خویش بپوسند و با فیان هیچ بیند بکیرند بهو و باطل کرد این مشغول بودند
تا امر ببان مقابل این بیشود بکارست حال کسی که برکت سرع و سرات او را بار فرو کسی

اتحاد از ان شرع و کارسازی آن نکرده و چه دستایم شود در ان حین و کارسازی باشد و لم
ذکر خداست عزوجل و خدا و در بندگان او نگاه داشتن که با همه ایشان احسان کنند و از ایشان
عفو کنند و مروت بجای آورند و صبور و خاشع و معترف بودن الله سبحانه و تعالی از جاده فروتنا
اخوان او و داد کتاب این ملکان و اما اصل و عزت سرفی سازند و جمع ایشان از تفرقه
ایشان از شدت و ذل ایشان از اخلاق و عزت ایشان از دستی محمد و انا الکرم الجواد و حسبنا الله

بسم الله الرحمن الرحیم و نعم الوکیل من عبد الله قطب بن محیی

الی الحضرت المحفوفة الاعظمیة العلیة البایزیدیة اما بعد هرکسی که راه خدا برود در سنکلاخ
و هرکس که سعد کسی که در راه خدا برود هم در سنکلاخ و در بتها پوشیده بیند که جماعة اخوان دوده
کوشش که فقد از معصوم حبیب بر سلوک بخود ندارند و اینچنان دوری که بعجب سالها عمر
کرده و الذکر را ادراک ... که احیاد کربست جهت برای فواید ذکر و عبادت کرد و الذکر را
قطع دم بست و الذکر کرد و فی که بخشی که در سیان ایشان و بعضی خویشان دست حقوقات
کرد ایشان بکنند در ان امر جدا از ان که اگر کسی فوت شد همه واضح خواهد شد که بخشی
با خویشان زیاده از ایشان خواهد بود و انواع ملاحظات و مراعات که سابقا نکرده و الله خواهد که
برای آنکه ایشان را عطا و خرجی که فقد اند انجز خرج شرع نماید و منعوب بحقی که ایشان را ازین
بکنند عین الیقین معلوم خواهند کرد که این طریق عین صلاح بوده هم و انجز غرض بوده الله اعلم
بوده و انجاد و اکرونت خواهد نه عین صفا بجهت بوده و خوض از ان شرح است که انحضرت
نفاد فرما علی البر و التقوی بوده اخوان و فرمایند و کسی که مانع ایشان باشد از طریق صحبت
فرمایند با ایشان را بحال خود کذارند که و دکتاشتن ایشان بحال خود سط ... سعی بنابر آنکه
بکنند و در برادر اخوت دوستی ام معظم هست که اکر ایشان با هم بوده و کسی مانع ایشان
مانع راه حق شرع باشد و کنی را نابینا و اگر کسی صورت حال اخوان بشیخ بجوابد نماید اعتماد
نفرمایند برای آنکه هر حال غرضها فاسد می باشد و اکر هم غرض نباشد هر کس ایشان را خامکرده سابد

درعقا

درعقاید و فهم فتنه برادر و لله الحمد که شما خویشان خود می شناسید که مردم سفیه و نادان
و جاهل از ایشان که بسیار این طرف کرده اند هم آنانند که بعلم و صلاح و ذکا و ذهن متصلا
و حسن ظن بی نشان علی الاطلاق اخوان بلاند که بجهة عزیز بنام دستنا و بنیان وجات
کلام مجید فرموده است که یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما
بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین بمضمون ... الکریم شما اند فاسقی اخبر بمرشد
کنند از اکر بیاد او گفته نباید مضمون ... مقصود انا ... آن که جهت بحم کم اخوان
بجز همه که فقد اند ان اغاث هرچه که خویشان شما کرده اند شما انسان ساقان و در ان بعد بوده است
نزدیکی اهم که شما اشرکت باشد اکر شما امداد ایشان کنید و رفع اذیت دشمنان از ایشان نماید
بنیاد کفت شانو هم شما ابتدای اکا بجهد در انجا اه دست شما و بخود آید از دکر می شاید که در شما

بسم الله الرحمن الرحیم و حسبنا الله و نعم الوکیل من عبد الله قطب بن محیی

الی المکرم الیه کتبه الله تعالی فی السعیدین اما بعد فاطر النعمات شاد و دست ادروانح و در
اجل فا کبرات و نسر و ونشاید کسی جز ملاحظه جلال و اشتغال نماید و جز تعظیم او
او کار بکند و منعم بزرگوار که هستی و نات عطا داده او را خویش و ما اشکال کرده اند
و دوق الطاف خویش ما را بخشا بنده شد کان را شیم ما اکر احسان او را شکر نعمایل او
و کرم بندگی و عبادت و طاعت او و در میان جان نبندیم و اکر با وجود جمال و جلال او ما
روی بسوی دیگر باشد و دیدن ما با دیگری جز او او ناظر باشد که ما چند و دیگرد و محمود که
باشیم و طالب محبت بکار روا داده که سرکار او جز با آنکه باشد که فهم کار رود ولی اما است چون
کسی بخانه در آید اگر شریف النفس باشد جز با کرا اشتای صاحب خانه باشد و معامله دیگر
با او باشد سر و روند سازد و اگر خسیس النفس و دنی باشد با غلامان و کوده کان و اراذل خانه
کرد و کند و انس و سر و نقش با ایشان باشد و اندیشه او صاحب خانه و کار او باز او نرسد و او را
و ملازمی است با ایشان بکرده و هم چنین هر کس که وارد دنیا آمد اکر شریف النفس و طالب محبت باشد او را

وارد و طلب خداوند کم بنده وار و نان ان خانه بر خود حرام کند تا نان دو بشاید که کیت و فی
سان و ماه و افتاب درگذشته بنو جدا فی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
قرار کیرد لاجرم حلاوت خلق در پیش افکند و در زمین خلیل و دوست خدای عزّ و جلّ باشد انا
این کار بکار در خود دور [illegible] فرو ماند بود و این کار شاهان ان عالی عن این صفت
بنده بود و دیدن ایشان بینا باشد و در عالم [illegible] ایشان رود و در نظر [illegible] ایشان
کجا برد که ایشان سلام و نجات [illegible] و کرین دست اعتصام در [illegible]
زن [illegible] که صفت ایشان شنیدی ایشان اولیای خدا آمده در ارض الله
بسم الله الرحمن الرحیم اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون من عبد الله قطب بن محیی
الی الاخوان الاحبه المبارکین رحمهم الله کرامات الاولیا اما بعد ادمی بندگی بکند انا
خداوندی چون بنده وار زید بیاید و در غایت کمال چنانکه در بندگان خدای بود [illegible] شد
الا اگر خداوند نماز بندگی بسازد و بر ایشان و [illegible] و افکار [illegible]
کردان کرده برای اکرامت و استعداد خداوندی باشد و او بنده است و برای بندگی است که
ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بنده اساسا بندگی داشته باشد و از بنده بندگی باید و با
با خداوندی چه نسبت و آبی خداوندی اورا از کجا باشد اگر کسی پرسد که آب بندگی چیست و بنده
را [illegible] چگونه است و آبی خداوندی چیست و خداوند [illegible] چگونه باشد گوییم خدای عزّ و جلّ
اسم [illegible] بنده [illegible] جهان برای ان آورده تا [illegible] صفت عبودیت [illegible] تا
نگاه کند [illegible] صفت [illegible] ادم که ایشان نا امید باشد [illegible] بندگی آب بنده
وار [illegible] جهان [illegible] ایشان [illegible] خود [illegible] بسیار باشد و در کردن خود
و [illegible] المکار [illegible] اوامر [illegible] بسیار باشد و در کردن او و اشیا
امر و نهی بنا اصول ان و استقلال بر اتمام آن هیچ دخل نیست فارغ البال و آسوده اند از
انکار [illegible] ایشان [illegible] وظیفه خود بیاید [illegible] است که کاری [illegible]

ایشان

ایشان را و فنا [illegible] رسانند و دیگر [illegible] و خیر و سود و زیان هیچ دخل نیاورند خواب کنند
و اگر هم [illegible] دخل شان [illegible] بندگان نه حال بندگی [illegible] که بار هم بجز
بکردن خود نهاده اند و کار خود در عهده خود دانسته که اگر [illegible] آب اند
دیگان فرو [illegible] شما را با این چه کار [illegible] باشد و روزی شما [illegible] شما
قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة
المتین بیت [illegible]
همان [illegible] روزی [illegible] هر چه [illegible] چند اندیشه روزی [illegible]
[illegible] که در [illegible] شما است در کردن خود [illegible] از شما دخلی نداده و شما را از
و برای خود [illegible] آن چند [illegible] چندی برای خود کشید بیت قال [illegible]
[illegible] هیچ کار با ادمی بدخل نداده و جز [illegible]
امر کرد و [illegible] اندیشه هیچ کاری [illegible] کنند بیت
[illegible] اختیاری [illegible] کار [illegible]
و اسوده [illegible] کوشش نموده اند [illegible] ایشان را
امر کرده اند و برای [illegible] حکمت و اتباع سنت [illegible] طبیعت [illegible] ایشان
کار [illegible] خود [illegible] والسلام علی من اتبع الهدی
بسم الله الرحمن الرحیم ورحمة الله وبرکاته من عبد الله قطب بن محیی
ای دوستی و حبیب [illegible] علی [illegible] الابرار [illegible] والذین [illegible] الله
محبت اما بعد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از دیدار دیگران نعیم باشد که نعیم آنجهان در دیدار ان مخصر نباید مکشف نعیم انجهان چون
معلوم است که انجهان در اکتاب غیب هر چه اینجا کسب کرده اند انجا دارند چنین نعیم بزرگوار نصیب
تخابین فی الله باشد هر کس که در دنیا دوستی آگهی عزیز بود اسلا ان نعیم نصیب باشد اگر چه دیگر
نعیمها نیز داشته باشد و تو و حظ باشد ان نعیم هر چند که بحق مشغول شد باشد و بغیر در
ان حبیب خدا وی نصیب بی از ان نعیم زیاده باشد و سزد که نصیبی که بعد از لقاء الله اعلی
نصیبهاست بجان از اخوان باشد و در جمیل کتاب این بر ان و چون اهل بهشت از نعیم خاص
بر ایشان بچند همه دار ایشان رسند بدر دایکان ایشان تذکر معقول منازلت اکثر
اکثر مومنان نعیمهای بهشت را تصور کرده اند و انچه مفصل است ان از ایجاب مثل بیابند صلوة
و زکوة و صدقها ساخته و دانسته و در اکتاب ان شاعی انها بر نعیم خاص تاکید و اسطارت ایشان
نعیم و لقاء الله و بنا بر نعیم بهشت شناختند و در این کتاب این آخرت خوان ایشان تذکر که
خدای عز و جل انا انعام در بهشت بدیع و نعیمی که جزای آن است برای محض مانوخ چندان بجاد بر بهشت
کرده و دیگر از دران شرکت بخشیده اجر در روز قیامت چون حضر او نعیم خاص بنا افتاده بشد
بر ایشان رسد مقام ضبط حق عز و جل ایشان داده ایشان معطون محشر اند و بر جان
سر بکوید و لهذا امیر المومنین علی علیه السلام فرمود لان اجمع اخوانی علی صاع من طعام احب الی
من عتق رقبة و معلوم است که مثل این کلمه از خاصه سر بر نیز بد و محکم است که طعامی طعام خورد
تو داو با اخوان خود یکی است نزد از دنیا بیع انها کردن الا من جعله الله من اهل الاختصاص من
الراسخین فی العلم و از آن معلوم است که رسول الله صلعم ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه
اهل العلم بالله فاذا نطقوا به لم ینکره الا اهل الغرة بالله و بخدای خود باد و دیگر ابن ابی او
کا اگر هیچ سبب نبودی قیام قیامت و حشر بر دیگر هیچ چیز که دوستان حقیقی هم سند
الا باد ام باشند برای همین خدای عز و جل قیامت قایم کردی و دوستان حقیقی را حشر کردی تا هم
دانند بد هر که کرم کرد بدان کند که دوستان و دوستان حقیقی جا و به افکند و اگر خدا افکند

روزی باشد برای ایام حکمت بشارت ... این مژده دوستان حقیقی کفارین غیر خود بشارت
دهاید و در ان شک و شبهه یکند ان الله رءوف بالعباد والسلام علی حبیبه و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی حبیبه الامیر رکن الملة والدین حسن ایده الله بسلاح الکاملین اما بعد خدای عز و جل ایشان
بر ان بندی نماز بخاده یکی والدین و یکی بقرآن و یکی بمسجد و کرد و روایتم که امر بندی ایشان
چه حال دوری نماید چون والدین را بچشم در بهشت روی خود کشاده با و دوجن قرآن ... شوند
خود را فراموش کنم و چون در مسجد و ورود بنا را باقتدا کنند در وسلم تزیح الله صدره للقیم
که هر کاه که زمینی از خدای عز و جل بر دهی که در ان زمین در سبیل شود با ان روح این زمین
استبان بمانت شود ازه کوزمینها از قبل ایشان جسم جان نجهاده بود که مکونه در هیئات
مشابه او باشد اما نجاست معنوی بیان و وسلم نیافتند که جون اهل اسمان نگاه در زمین کنند
ساجد ایشان ببیند که اهل زمین ستارها را در اسمان تادیدی که با آنجهت بارد روشن میبینند
جوان بدیع باشد که خانه ایشان است و اگر زمین آن بدیع اسمانی از دید شود ساجد ایشان
بیند روشن که اهل اسمان میبینند وسلم ابن الله انجا کار دکار ها که اذ بود لیف بمسجد
و بیا مذکر اهل خود با مسجد رو کاری مخصوص است چنان برو کار که خانه امر از است و بکار
نماز با مسجد نیست کربابی نماز بمسجد روند اما اهل الله برای بمسجد روند اگر خود برای
بمسجد بیاید و فارغ کعبه برای جز بروند برای همین که نماز اینجا بگذارند خرم عبد الله
بیت ... بودید بکار رو بکار و دان عبد سوالت که جز برفت کار و برای بکار دیگر خانه ... ند بنا
بیرون شابسته برای ایشان ... دیگر اگر او داهی بود بنایه عبدی برای بکار دیگر خانه نشسته آمد
و عبد صدقه برای کاری از خانه بیرون رود والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولدی شیخ الله بمقدم الاخوان الامیر جمال الملة والدین اسمعیل اما بعد بنده امر کرده که از

سلوک فرزندان را جمع کرده تیری یک یک بهر یک بداده و می شکست بعد از آن بهمان عدد بیکباره

بیک داد نتوانستند شکست گفت مثل شما اگر پراکنده باشید یا مجتمع مثل این تیرهاست اگر پراکنده

باشید دشمن اهلاک یکی کند و بشکند و باز اهلاک دیگری کند و بشکند و همچنین تا تمام را بشکند

و اگر مجتمع باشید دشمن با اهلاک مجموع باید کرد بیکبار و از عهده شکستن این بیرون نیاید و در کلام

خدای عز و جل تعریض بدین مثل هست آنجا که فرموده و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا مثل

سالکان با دشمن ایشان که ابلیس است مثل جمعیت اگر سالکان متفرق باشند مثل ایشان

گر مثل هست با صد رمه گوسفند که گرگ ایشان را در ربود و تنها تا شد که ایشان را بشکند که گله را گرگ

باشد عجب آنکه ناطر یکی کشتن و کشتن هر یک تنها ایشان باشد و آنکه در میانه بود و شیطان

با او غالب تنها است و مقادیر و فرنیه در شب حکایت شرح حق مفارقت کرده در ایام فاری و فشندای

این همه سالکان را حرفی باشد و بگوید و سه سه عدد از یکدیگر جدا کرده بعد و از او اعتصموا بحبل الله

جمیعا و لا تفرقوا فرو گذارده نکرده و بسیار خدای عز و جل کرد و از اجتماع و اخوان بیان کرده اند

دور کاری که یک طالب را منحرج شده نشوان یافت چراغ طالب دل چندین کس را دریافت و کلی

را دوستی و ابتغاء رحمت کرد و او طلب قرب او و ترک اقارب و اوطان بر خود آسان کرده اند و از خانه

گناه و بخانهای ملک که بهدایت ایشان را از اسالیکه مثل بنده خدا ام الله من اقتسم سرا اکنون

که کاری که شروع در آن کار کرده نباید آن رسانند و بایدکه بدانند که چه از آن که سالکان از اخفا

و شاد از ابلیس لعنه الله مثل آن که سالکان عادات ایشان مشغول شده حالا مشغول شود

و بک ده و یک صد آن حد بیش میکرد و اگر بیشتر بیش و سوسه کند و از آن طرق بیکرد فاتح بود

از اراده متفقا با هل حرام الا صحبت ازان سحر بدانکه خدای عزوجل فرموده و ان الشیاطین

لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و از آن قدرت و ایشان از بیرون الحاح کند بر سالک و هم

و در وی ایشان بفتند و بشمرند و استفزز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک

و رجلک بطلوع و سد پس هر کس سالکان نیز زیاده از سابق قوت بخود کند و پای جد بفشارند

ور کرسی کاه هند را بند و از جای نروند تا ینقضی و عن خان لم یکن منکم مایة صابرة یغلبوا ایتین بل

یتقضی ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا ایتین بر جنه عدد هر چند بسیار باشد غالب آیند و بعد

و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون برسند و بر سر کره سالکان

بروایند و بر کلمه و نکایت و بحق ایلد ریاض ایشان چند جهت و صحبت و ملامع عمل کند و با اتفاق چند عدد

بروایند که هم قوه هم بیند اخشد الا که دشمن ایشان غالب شد اگر دریاده و سالکان زیادة کنند

باشد از یاد هم حیث آماده الحم یوم تبدل الارض غیر الارض که فطره برای الجهاد و صعود

تا فی صعده هم من فلق الفا سعادر و سعادت انسان التی من فوق تا دو در خواهد گشت حجت

اتمام هذیب شیخ و ترجمان لسان و قت ابن الخافقه خواهد شد شعر فقالوا النطوی فما

الذی جری ۞ و لا یسمع الواشی بذلک و لا یدری ۞ و لا تذکروا اذا الذی کان بیننا علی انه ما کان

ذنب فیغفرا ۞ و قد طال شرح القال و القیل بیننا ۞ و ما طال ذاک الشرح الا لیقصرا فما کانا

حتی نعود الی الرضا ۞ و حتی کان العهد لم یتغیرا ۞ سنکرانا ما تقدم منکم ۞ و نترک ما کانا الله

تا خرا ۞ تجمع الایام بینی و بینکم ۞ و تصغو الناس حیث ما تکدرا ۞ من الهوی بالغ المرد و فینا

علی الغصن فان العتاب الذی جرا ۞ و کر لیلة بتنا و کر ابدا بینا ۞ من الاهوی ما یعنی طیب الکری

احادیث احلی فی النفوس من المنی ۞ و الطف من مر النسیم اذا سری ۞ ای و لیم اکر فناکم اخاک الحبیر

تا دو فیض و احید آنکه شفقت عطار و فرج حاب ابد و بماد یکی بکوچ جنم و فواید بر خواهد نمود

من بیاد در آن بیشتر و بشر بر خود حساب کمتر از او تنها بداد همچون شود و افتاب از

رویم بود و و اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت تا روز باشد ای و لیم این عاقبت تاد و قاد و

کار جنس الفات که شعر کند و اشعار نعرهای خویش هر یک ای بر جدا و که شعرها بر سر بکنج

حقیقتش انجام تا و اعجز در صحبت آمد که خدای عز و جل کرتیب در هیچ کس که سعادتمان

از انجابر سعادت رسید ۞ اضحی التنائی بدیلا من تدانینا که شاعر کرده و آنکه در سیر بادشا گفته

ذکر بیش ملک هذا امنیه ذیرا بی ۞ تا بیسه بر کار فقط ارسلان و هد و ان حقیقت سلوک

جنتای وایم انجا حقیقتی چند از کار کجا برانگیخته تا آنکه بیاد و برای ایشان الا مرثا المخفی

فرما حدیثا الا بلغه عقولهم الاکان بعضهم الاکان لبعضهم فتنة از این ادکار در یکی از اخوان

جزوی کرده تا از انجا دو شنش باشد وح القدس کی فیضش والسلم علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم رحمة الله من عبد الله قطب بن محیی

الی ولد الشیخ الله الامیر فاضل الملة والدین عیسی سلام کرد در جهان ادمی و دوستان از وجود

اند انصار سوا از محلی قریب تا ادمی از اینکار زوار نلوی کنند و هیچ روی ایشان برد بحق بران

از این صحبت چون معنی بسوی خود روان بنگرد بیلی است که هر کز جنبه این جنس خواهد بدانست

در وادی تا ابد بجهد و دم بدم انتظار برد که خانه او از بیخ و بن بر کند به دریای فنا برد **شعر**

از ادب فنها من غیر شوق تراه فیه الشوق المستهام قال الشاعر فی صفة جماد و اگر عشق و درد

آورده گویند آیتست چه پیش آدمی بدیم ندی سر راه هر آنچه مجرم نام خواهد کاو عمر و آن

سرای انور پیدا ده و کوه با نوی بکشید خلق الانسان هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر

منوعا درضا ادمی خود را دیوانه کرده و بیگانه زمانه اکرا و بیگانه است پس ایشان چون باید

از مکان قرب غائب کند او چرا خود در زمره اولئک ینادون من مکان بعید باشد چون کار کند

امر وی چند انجا یکجا نه این یکجا نکرده افتاده در جمع یکتا یکم از آن واحد الصمد در یکی است

نکرده تفاوت سما و ارض را می پیچد در این بیان ان یکی نفس و ان یکی عقل از انسان و دیگر

دیوان و از این سوی کیاه و جماد و فرو از آن افتاده و نیل و بحار و شاهدی نیکند در این جمله

ان یکی برقی بخاش این یکی برای اسباب و انعاش براعضی که کشتی و در دامن می آید در یک کز

ان یکی جاری جان یکی بچه مصلحت را بیج و بحار بنا در ایشان کند در آن بحار بر آن یکی بر کتاب

یکی ذکر کتب الحکم الا هو الله لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف

اللیل والنهار لایات چه بیجیده که هم جهان اصوان یکی یکجا اندر کار و دیگر یک حق نهان

بام چاکرده شمع دریا و بنا بدقت و فهم در شخص ظهور کند و تمام کمال یکی رسد چون ثمن

دوستانست بعیب وجود و معادات مضافات در دیدار اهل شهود و چون مطالب یکی شوی که

با ایران دست ادبی چاه شهود بیند در وقت یکجا کرده کار که فرمان فرمای همه جهان

بیفتد و شبه نشود مرا انکار اینها اهل ایک در خانه از این جام در دنیا نه هم یک

در کار آمد یکبار خود یکی از ادب و هم کرد انضار اذا ابتلع واقع در باطن ابر از جور

بیخ درین جام حکم بمطابقه این آید و خلاف را نصادق و توافق فرماید تا عالم آن مطابق

روحانی افتد و ادمی بحث مخصوص بمقام خلاف بر نفتد از شعور بر خبر این بعد الجلی شود

کرد اند جانان خود ما هستی عالی بنور جلال ذاتی روشن است و بالعدل قامت السموات والارض

شهرستان وجود آن انسان جامی معصوم بعید خدا و دخل فرمان دهد اعرش مجید الا انما

جهان با اسمان انسان آمد هر انچه جهان و اسمان و بیان کرده و یکبار دیگر هستی نیفتد

شود جهان که زیر بود با بالا الرحمن زیر شود و انسان که زیر بالا المثناه زیر شود و تقلبات

ظاهر شود و شود انچه شود الله سبحانه و تعالی هم را فقه شناس این جهان و برجه دادانا افتاد که ما نادیده

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولد الشیخ الله حبیب شمس الملة والدین محمد ابن الله **اما بعد** چون هستی جز دو که عنکبوت ادینا

ادمیت و چون در حجاب مکرمت غالب نزدیک با نیکو اندر ابلج او هم وجیب در بار اید و حکمها

و احکام از افتاد بیمار سینک بر شمان بنشستند و از وزرا آنکان ملت جهان غالب

بند او قران بدو باس اقتدار و علم معاد و بزرگی کار و بار که انا اسرار و حکمها بیابند و محبوب

معالج و خزاین از استایند زر و وزن از آفاق فریفته و حقیقت و دفع از ایزابی عیب باشند

السموات والارض اکبر من خلق الناس ولکن اکثر الناس لا یعلمون و اگر چه دو سا نوع آن

دریافته اند و از حکمها بشناخته و بعبادت تردد یک از ان بخبر کرده اما سنعان جزا نکس که

ناد و دانش هست است و در کار دقیق فهم مقاصد ایشان جنانچه هست نکرد و با ایشان از آن

در بها خر اند و فلاسفه حال خود نصوری بر مبلغ خود جای داده کما قال القائل **بیت**

هر کسی از ظن خود شد یار من   وز درون من نجست اسرار من   سرّ من از ناله من دور نیست لیک

و کریمه آن نفس ... والحق حقیقت نفس تمام باشد که آدمی با جهان ... و خانه ... را

خواهد ... خواهد رفت و از ... او ... مبدا و معاد او ... در ... آدمی که

حال هستی ... هستی ... که مبدا ... ات ... که ... باشد الفا

این ... هستی این جهان ... هستی ... چراغی ... در ... ناکل

شعر و تزعم انک جرم صغیر   وفیک انطوی العالم الاکبر   ... زمین و حاصل ... این ...

و شان ... باقی باشد در ... انسان ... آمده ... کاد ... و کار

با جهان ... و ... آن ... کرده ... که یکی از ایشان قطره ... خود در دنیا

عالم ... تمام ... اجابت ... الایم ... با این حال و کمال ... خود

شان بنی آدم ... کرده ... شکل ... باشد ... آن فاستمع ... الخالق

خدای عز و جل ... در جهان ... نور ... آن ... جهان ... کرده ... جهان از

الشارع ... که ... در ... وجد ... العرش ... والحق ... و جعلت الذی ... رفت

الظلمات و ... علیه ... والاخرة ... العرش ... جهان

... که هنوز ... وجود انسان تمام ... هنوز ... باشد ... بشنید

... و ... شکل ... و ... ویران ... جهان ...

جوهر ... ذریته ... و ... و ... باشد ...

ان ... و ... المصباح فی زجاجة ... ایمان

دل مؤمن ... لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ...

کار ... کمال ... مثل ... و هذا المثل الاعلی فی السموات والارض

در دل مؤمن ... دل مؤمن ... عرش ... فوق ... باشد ... دل

مؤمن ... باشد ... هر کاه ... مؤمن خواهد که ... و ... دو ... از ... دو

به ... سد از ... برون ... به ... که ... و ... کلام

رب العالمین ... و ... و ... ان ... دل مؤمن ... کرده ... خدای ...

باشد ... که هر ... مقعد صدق عند ملیک مقتدر ... الکرام

از ... دل ... اگر ... المؤمنین ... باشد که او صاحب ... و

و صاحب ... عرش دل ... باشد ... او باشد ... که باو

... باشد ... الا رحمة للعالمین ... تمام ظهور ... شود

آدم ... و ... فی ذلک ... از ... خاص و عام ... شد

کدام ... که ... ان ... که ... جان جان آدمست ...

حدیث ... کنند که ... عالم را ... آدم که ... قول قائل ... سلام ...

آدم ... کرده ... که در ... شد ... و ...

و ... ایشان ... آدم ... آدم ... و علم آدم الاسماء کلها ... یا آدم انبئهم باسمائهم

در آخر ... ایشان ... بجهان ... انسان ... السبع المثانی ... و ...

... که حقیقت ... و ... انوار ... که ... عالم ... السبع المثانی ... شد

در علم آدم ... لطیف ... علم حجاب ... حجاب

... حجاب ... و تمام ... حجاب ... آدم ...

... کرده ... السبع المثانی ... کرده ... علم و ...

فالمقربات ... فالمعقبات ... در ... او

استغفار کرده ... الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم

و یستغفرون للذین آمنوا و هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور

... و ضعف ... که ... و ... از ... عرش

... در ... السبع المثانی ... کرد ...

وان جسم راست وچون انوار عرش در شمع آدم رسید در طینت او باز ماند کفت اجعل لی خلیفة جنابک
بقبله کاه وسجده در نیاورد کوی تحویل این قبله برای امتحان استعداد بود چنانچه در حق قبله
کفت وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه وان
کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله لطائف واشراق ماه بکرد وکفان وکوری ابلیس ظاهر شد
امتحان وبجای استغفار در وی که شغل ملایکه است ابلیس اغوا وافساد پیش کرفت وبکینه
وعداوت فرزندان آدم کمر بست کما قال تعالی ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا وان
تا روز قیامت ظاهر باشد وهر کس از فرزندان آدم که او را علم اسما حاصل شود وبمقام خلافت
برسد او امتحان ملک صفتان وابلیس صفتان باشد در روزکار خود **بیت** پس بهر دوری ولیی
قایمست تا قیامت آزمایش دایمست جهان دوری با او بند وقبله کاه ارادت اسنان وسازند
بیت سجده کان اندرون اولیاست قبله کاه جمله ات انجا خانه است جهان جسم دیو ادوو
فرو کیرند وازینها هیچ انوار او محروم باشد وبه وعید من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات
میتة الجاهلیة رسند چون کسی ایشان را از جسم با او لامع است از ملوک وحکام واربابان
واموال الغرا بجلوه پیش او کنند وبسجود وصورت وضع جبهه بیخرام کردن ولباس بعید
سمات واکر دوچار کسی چیزی که انوار علم ازو لامع باشد ووا بجردان نقودی وروز بنهند
وایشان را ادراک آن کمال از روی حکمت برای آنکه طالب جسد وجنس او جسد جوهر
جوهر شناسد بله ودیر نخ وعلوم دینی که بعضی از ایشان میجویند از برای امتحان میجویند که
وسیلهٔ انوار جسم سازند از نوع جاه ومال والا ایشان خاص صفتان کجا طالب انوار علم
شناسی علم مرجیث هم علم هست وچنانچه ابلیس لعنه الله سجده آدم نکرد وبهمین قیاس
کرچه کاو ورنبان هستند ابلیس صفتان در هر دوری کاو ستفاد اهل علم شوند وبکینه ایشان
کوشند کمر بندند وچون نظر انوار جسم مقصور دارند وانوار در خود پیش آید که در ایشان جوهر
بهم خیز او رنج شناسند ودر باب سجود وطبع بر حکم دارند وقربی که وضع سجود شاید که سجود

بقبله سجود خاندانت لا بل خود شناسد کسی سیادت افتخار آورد که بعلم رسمی ودیکری
بیاد بی مثال نماید که اینها همه انوار جسم است واز مقوله خلقتنی من نار وخلقته من طین
وان علم که میراث آدم است وان نوری که تاثیر آن از ورای این حدود ودروس مستحکم است
ای اهل جسم بالبین المهملة تا امروز که عرش خدا از جسم عالم شغل شود بعلم آدم واین
که بجسم عالم ستاده تا بر فیض عرش دفع شود وبیکر عالم مظلم ومستوحش وزشت وناخوش
چنانچه جان اصلی وصورت انرو وفی اوست بماند وتمام در ان ظلمات که فنا شود بیدرمان
دنیای ملعونه روا از دار البوار کرده اکر کم کرده بجان بیابند مثال شما امثال اهل علم و
ایشان که عرش جمع در سرایه دو ایشان که درجات خود شرف ولطیفت اشراق آن
انوار صفت خود علی نوری بابد ورن ایشان از بر توان اشراق چندان لطیف ودرخشان کرده
از ... امروز نیه لطیف تر است چنانچه در صفت خورشید باشی که ورای صفا دخل معتر
استخوان ایشان پیدا باشد **بیت** جان باشی نخس ونازنینی کو باد برفت کو بدکه اینی
قال الله تعالی انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم وما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم
وننشئکم فیما لا تعلمون بیم باد اهل جسم را بدان نخابر وجسم ومژده باد اهل علم را بدین
کو بدر الظلم اجعلنا من اهل العلم ومحو اهل العلم وبنا واخوانا واولیائک بالجود العمیم

بسم الله الرحمن الرحیم الغالبین شان **من عبد الله قطب بن محیی**

الی الاخوان التایبین **اما بعد** ادنیا از ایشان یک بیم کو بیرانم علیه ما جرای آن
وجه دانند که عمر بیایان رسیده او در سر نیامده این اندیشه را بخت شغل بیدار دو جا
که خراب آباد کردن انجهان کاری بکنم وبکیم در سر رشتهٔ آباد کردن آنجهان ودوام ذکر خدا
عز وجل هیچ بجا مانده شما را حاجت اخوان که هرچه وکس روی دو روی هم کند وساعتی در
بنشیند واز خدای عز وجل وآخرت کویند واکر سه کس باشد همین سبیل چرا افتاده شما
که لحادث دنیی بکنید وکلمات شتی بکویید آیا ... که بجان شما برسد ومعز اخوان شما

از آن جز داد نبشود که ذکر خدای جز لذّات کند و جز داد جز عقل و دل طبع و هوی ظاهر
وجود دارد هر لذّت که عقل و دل با آن آرام نگیرد و مسلّم ندارد آن لذّتی کاسد باشد
و عقل و دل جز بذکر خدای عزّ و جلّ آرام نگیرد و جز او را مسلّم ندارد الا بذکر الله تطمئن القلوب
الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب و خدای طوبی نام بر دل شما افکند اما
کار انجه شما را او می آید باید از امور جهان نقل کل قلیل انسان بحکم آیم و حدیث موت از جمله
انجمرا انجه اندیشه قرب موت و امکان نظر فی آن را شغل خاطر بنهاده اند و درین
چنین افتاد که هر کس که دین او را از نماز و جز دو درجات جز از او نکنا داده و دشوار و نبکند
غالبا و با آخرت نمی افتد و وای بر آدمی که خان اندک او جز جل ایشان که دارند
بدست قرض خواهان ببعود و دو ضعیفا و جز لا فی ... اورا اوراد و نام چکر آن باید
ذات و اکثر اخوانا جهان بیدار کرده و نزد ایشان نه بر باد و ... و باد ها بخاطر افتاده
... ایشان ... نمی فهم و داد ... که هر کس که حاصل داشته باشد الا قلیلی ...
و خود را بر انواع خود که ... و چنان که ... بعضی اصحاب سلف که هیچ نداشته اند ... کرده
که هیچ بکرم ندبیر بکرده اند و چنانچه خدای عزّ و جلّ ایشان را بسداشته ... اند ...
صعب بایں سالک گفته ... اکنون ... بکرد که اکر حاجت او ... و ظایف ... بر
ادای ... اکر درخود ... اصلاحی ... و با ... یافت ... کنایم که در آن
امتحان قلوب ... باشد و طریق ... این اصعب اکرچه مقصود ... که
املاک ... و با ... ازانجا صعب است ... اول ... چند
سال ... که قرض ... از آن ... املاک داشته باشد توانستی ...
اعتدال کند و ایشان از نفقات و صدقات ... در ... باشد ... فی ...
آن ... ظاهر الحال که ... آن ... باید که ... این ... اصعب باشد
چه ... اوا الذین ... چون وقت ... سالک اول در ... بنجم

بنجم سلوک سالک آخر هم چگونه ایشان توانند فیروز حال یا نام سالک اول که توانند در
خود چند والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم والحمد لله رب العالمین ٥

بسم الله الرحمن الرحیم
الی ولیّ فی الله وحبیبی من عبد الله قطب بن محیی
الامیر محیی الملّة والدین الشیخ محمد ابن الله تعالی **اما بعد** باید که آدمی را چیزی باشد که از هم
حوادث و هم چیز توانند بود برای آنکه او را معلوم نیست که او را چه پیش خواهد آمدن و چه
حادثه خواهد افتاد تا اندیشه آن کند و تدبیر آن سازد هر چه او اندیشه آن بکند عمل
که چیزی دیگر او را پیش آید که در ضمیر نبوده و چون چیزی که جاهل بوده آن بود ندارد دست
باچه و مضطرب بیشتر درخصوصها که آدمی صاحب نشاند مختلف و او را اطوار جهان در مراتب است
چه دانند که در تلاطم امواج جهان افتد و ابواب نزع روی با ایشان گشایند و بعد از آن
در اطوار جهان بحر افتد و بیشتر از اینها چون در که اکثر احوال موت افتد او را چه ها
روی خواهد نمود و چه چیزها پیش خواهد آمد اینها اکثر احوال اند که فی این جهان یکبار
نیشود و بسیار هست که بعضه حالها روی مینماید که در خیال نبوده از جزئیات و کلیات
و تحقیق دانند که این حوادث همه چیز توانند بود و هیچ چیز را بر او سلطانی ثابت نیست چنانکه از
بدست آورد که آن دارویی همه دردی و شفای همه علتها و سپر همه بلیات و آن کیفیت
خدایست عزّ و جلّ بنده باید که جز خدای و خود را نشناسد همه او را داند هر چه روی او نهاد
جسته در خدای کریزد کما قال المالک سبحانه اتّخذوا وکیلا فرّوا من جلّ ناصح تو
که خدای تعالی زبان همه چیز داند و جزای همه چیز بکار او قوا اند و او را بنجر را بخدا باز کذارد
و او در ذکر خدای عزّ و جلّ آویزد و هرچه او کر بود عارف و مستبصر بناد آنرا ازین حال ...
خواه شیر زبان و اژدهای دهان روی بر او نهند و خواه مور چه ضعیف و پشه نحیف اهلک
او کند که در هر دو یکسان الّا بخدای عزّ و جلّ و دکر او را از او صرف کند و اکر حرکتی
کند و تدبیری اندیشه برای ابتلا سنّت و مراعات حکمت باشد و الّا تعلّق دل او و دولتمام

سر او جز بکمیل تعالی شانه نباشد و انچه خدای عز و جل او در دل اولیای خود نهاده از ظهار نعمت
بکر و اعتماد بر نصر او و انشراح بفضل او ان کلی و لا له در دل ایشان دو نماید که با تنعم
ملوک از انچه لب دیده و پس قوت در دنیا ان که اورا ایشان در دل باشد و اکر که اورا
بستان در کل باشد و اکر بکند از ان خال از ایشان بدوام کم نکرد در عوض ان اسباب اعظم
ملکی از ملک ایشان زاده هند سرپان فوق بیان نکو که چه انعام و احسان خدای عز و جل
با ایشان کرده که ملک اعظم باز ان از ان بازوی نکند لاجرم الذین انعمت علیهم ایشان
باشند و خلیفه در صلوة هدایت صراط ایشان طلبند بخدای که اکر ملوک از ان بو نقی
که در دل ان سرودانت واقف شوند ملک را در خاک افکنند و بیوی ان شابان شوند
پادشاهان جهان از نیکی بو بنر و ندا زشراب بیکی و ده ادهم و ادر سرکرد و ان ندم
ملک ابرهیم نه نیز بی بر زنک در کلام بعضی از ایشان هست که لو علم الملوک ما نحن
فیه لنازعونا بالسیوف و حال ابراهیم ادهم شاهدی ظاهرست بر ای انکه او عز هر دو جهان
و ولایت بلخ و کر هر دو وا فر وا ایثار ثانی بر اول بوده الله سبحانه و ما را و سایر اخوان المؤمنین
تابعین از شاربان این باده مذکر داناد و از طریق اشرار دور داراد بمنه و سعة کرمه وجوده

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین من عبد الله قطب بن محیی
الی ولیه فی الله الا ... المله و الدین والیقین الشیخ محمد ... الله تعالی اما بعد
خدای عز و جل حسن ظنی در دل مومن نهاده که اکر ذره از ان اسباب جرخ او و اخزه کند ذره
ذره سازد بکند یکانی بر او وا ... چنانچه منقولست که یکی از محبان خدای عز و جل
افتاده و ناتوان و زنبوران فراوان بر او کرد آمده بودند و لحظه لحظه از انام او می کندند
چنانچه از ناب ان بی تاب میشد و از هوش میرفت و باز بهوش می آمد کسی اورا ... ان حال
دید بر ش وا بر کنار خود نهاد چون بهوش آمد سر خود در کنار او دید کفت کیستی که نمان
من وقت بصعوبة آمدی و بخدای که اکر ایشان کنند عضو عضو مرا بنغرابید را باو خبر محبت در دنیا

که قطره از آن محبت در کام تا الست چکانده الخ و سیر جهان چون شکر خدای عز و جل
خدای عز و جل آدمی که از ... ایازی بنا فرید و او امر نمود ان کار بیکدام اندر آمده
ان غایت که آدمی با ... ان افریده اند چنین محبتها و غمها که آدمی را در جهان می بد آمد
جز بیان ... ذکر ... دیدار ملک عفو و رسد یا ل و وک ... در هوای
سعادت خود پرواز کند چون از و پرسند که در دار دنیا که در قفس شکسته بال و پر تافتن
احوال بود چه غمها که کشیدی کو چه محنت و کدام محنت انکه در ان غمت آن محبت
را و نفی ... انفوی که در باطن ان فی الحقیقة محبتست با اهل محبت البلاء الموجع
الحکایة تم امروز از ادر می آید و بر ان ... انرا امروز در دل ... کشاید
جمال ان ... لاجرم انکار کند که ان محنت بوده و کوید عزت بر من جز بهجا ... شراب
جام فنای دل استعداد من بود که هرچه خدای او در پیش آورد از ابر لسن ... کند
و محبت خدای تن و جان وا ... باشد و از حسن ظن اثر ان محبت باشد برای انکه محب
بمحبوب نیکو کمان باشد و از حسن ظن توکل متولد شود و هر بنده که او بمقام توکل رسید همه
و کفته اند که هر مقامی پیش نهاد دارای ... محبت همچو جز ... و کنار ... المتقی هم
دارند ... بود و محبت خدای تعالی او بر اعتماد بر اسباب ... وسیلهٔ ... وکار او را
بالکلیه بخداوند غفار سپارد و ما نکرچون در حصن حصین حمایت و حصار استوار
دارد حضرت عزت در امد از حوادث زمان و آفات دوران ... بکر ... لا اله
الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی حصن خدای بکنات بکشاد که از ما
بپوندی بی الم و بی الم
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاهبین الناسین اما بعد فاعظم الله
اجرکم فی موت السلف الصالح الکبیل الوفی البار التقی و براه مع الذین انعمت علیهم من النبیین

والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا لحسن خاتمت حکم و بمیعاد او را بعضا
نزد خدای عز و جل عمر او مکتوب بود که آن در کتابی کرده ان تغیر و تبدیل و زیاده و نقصان نیست اگر
اخر عمر این بود و این ثابت بود و بر که او را بود نزد خدای عز و جل روزی شده ستاده بودی خال
او حکم بودی اکنون که دست داد خال او حکم است فاعتبروا یا اولی الابصار مقلق قلب این
بنده ضعیف در باره هر یک از برادران الهی نیست جز آنکه تا رسیدن اجل مکتوب بر حکم
خدای خود کرده ثابت شده و آن ثمار ازین جهان برود و در حق هر یک از اخوان الهین که
انجمن حصول پیوسته دیگر هیچ نباید و هیچ کز این نیست کز اندوه ما بر اموات ما برای
جون ایشان ثابت و سلوک صراط مستقیم باشند فما علمنا جز اندوه برای ایشان خود هم
بلکه جز اضبطه بر حال ایشان برم که بعهد خدای عز [illegible] بعهد خدای بپیوندد و چه دانم که
آنکس که ماند بر آن عهد بماند خود بنا دار تغیر و تحمل تبدیل است و بجانب کسی که
که حال او معلوم نیست هنوز در محل تردد و احتمال است و اکر اندوه ما برای آن کسی که اثر معرفت
او از ما منقطع شد اخی الله علینا من کل مصیبة وخلفنا من کل فایت وعدکم من کل ما الف
خدای عز و جل داد که مونس دل مومنان و مزیل وحشت جان ایشان آنکس که طول عمر
برای او در کار بود اکنون برو رسید و بمحل آنکه جزای کردارهای خود یاد و سا و آن اثر که
نا و او از و حاصل بود اکر از دین غایب شد بر دل ثابت و بحجاب تا زبان و خواست جاه او
بجان تا پیوسته و غایب نیست اکنون زیاده از ان باقی که بیشتر خوف با رفیقان گذشته کرد در مقعد
صدق اند بوکه بیسارند فرا چون از این سرای با انس رای دیگر با ایشان ملحق شوم از ان سلف
و نحن بالاثر کو عجان فرصت که او کار بکرد در جهان ملحق شد اکنون بفوت خود وقت
او هر روز در کار جماعت اخوان صبر کنید و جزع ننمایند و بر حق خدا ابد و او را باشند و خدا
را بمجوز اولی ایند و فرمان او را کردن نهند الحکم لله العلی الکبیر انا لله و انا الیه راجعون
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین ه

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولی فی الله **من عبد الله قطب بن محیی**

وحبیبی لاجل عجب الملة والدنیا والدین الشیخ محمد اما بعد خلد الله کس که جهان برافروزد
که اکر تمام اهالی جهان بر آتش او باشند آتش او نمیرد بل افروختن از سر کیرد و چنین که
هر که نمیرد فادح که سلف صالح ما ابو عماد الدین جعفر از چنین کسان بود جز از نور
که قدم از این جهان بر آن جهان نهاد و در برود افروخته تر بود ما سلام الله ما از هیچ باب رحم
و یقین بود اکر چه بعد آدم بسیار بمیرند اما از موت و در آن که یک شخص که جز او نمیرد
موت نزد یکان از اهل حقیقت مرتبه رحیا بلکه بهتر از ان باشد دار باقی بکو آن
زنان باشد که شخص خود بمیرد دوست شخص که مرده کان یک شخص بر مرده باشند و نحن
ان بکام او برسید من که بیمار و نباید که کسی که بیکار مرده باشد عقل و تفاوت او
بمچون کسی باشد که هم که نمرده بر جماعت باید که حال ایشان جدا از مومنان صدیق که
بی تکلف او با هر یک از اخوان بنا بر نقل و منقولات نمرده و برای معنی بر او او آن بود
که و تکمیل کل باشد مساوی حال ایشان قبل از موت او نباشد هم کسی که در کار ساز بی الحزن
بشناسد کسی باشد که بیکار مرده و بیان نزع شد و دنیا بر دل او سرد و جهره امال او بدید
او در حد با نفس و شیطان در بهر دو فرع دل و ماه نور دهان اجماعت اخوان ای شرعنا
برای همه نهاده مصر جب برای همه آماده اما انجه برای شما آماده کرده اند باشد که قلن
متی ما بجون دست دهد از دست نشوید و جان سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید
جون میباید که مرا سخن است واز وقوع آن کریز و کریز نیست جان بنت بجیار و آن
کردن جان آن کنید و آسوده بشنید که جون آماده شدن باشد هر کاه که بشارت رسید که
تعالی بر من بر اشد دانا که کون نهاد دل محبوب باد و جون تقتضی وصل المحبوب الکم
تحفة المومن بورس او از موت برای آنکه آماده نشد بمچون کسی که او دانسته عزیز آید و آن
مهمانان بجان خواهان باشد و از آن که اهتمی نهاد اما اکر اسباب ضیافت او آماده کرده

باشد خواهد کرد و امدن و تاجر اوشد الجنة تمام شود زود زود نزدیک جنت بیاید کرم کرد انکاه هم چند
زود نزدیک مجاب بهتر است که امده اند برامدن او ست صدیق در اخیر تا الی جوف کهف مقام حفظ وصیت
ملا نکرون غایب است الملک من الموت ولیت بجزاه عزوجل در تفسیر او لم نعمر کم ما یتذکر فیه من
تذکر وجاکم النذیر و گفته نذیر موی سپید است بعبارت هر مرد و چه ما برای بسیار کار نشر نیست
کرده بندگی چیز است انجیر و همه ما یرافشاندم سایر درمیان انگشت نیز وقت که غم و شادی جز خرام کنند
و اندیشه او و آنرا باقی کجیند شماتت دشمنان و شاد کامی دوستان بجان کرده مایه آدمی

بیت من جان بادی جز خود درهانیدم ام که همه افاق دست افشاندم ام همت خود را مقصود
برانداده کرده نیز هاد مخاد سازید و نگویید و نشنوید و مشنوید و ننبشید که انقدر که از آن
کرزیر نیست باقی او وفات است رفته که خدای عزوجل که بندد تا امل در آنچه اماده کرده برای
ابرار از نعیم مقیم و برای فجار از عذاب الیم در رفاع چون بیاید که خدای عزوجل چه نعمتها
و کرامتها برای مومنان اماده کرده و صفات بیست مومنان بر آن بسیار است هر که
بریک مرتبه کفار کرد انجات که خود را اکر ده همه جهان بیا ساز بدواشتهای خود را بخل
و بخل جهان ضایع بکند این رو ز بخیر و خوان زخمان بکشاید امیمان بر وری کلو ا
واشربوا هنیا بما اسلفتم فی الایام الخالیة باشد در رفاع چون بیاید که چه عذاب و محنت
برای مجرمان معد شده و چه سلاسل بسیار و اغلال بیشمار و چه عقربکها که گسیل و چه مارها
پر زهر و زقوم و غساق اماده ساخته اند و مقصر را از این چکار خواهد کرد چه
اندیشه خود را صرف خداوند این مکان ساخته اند خود را مکان انجمان کند و بدو از
نجات از مکان انجمان کنید و قدیر ان سازد که کسی در معرض کوشش باز اشد او را
اندیشه از کرنبش من نباید کرد و رفعا بمعنی این تبلیغ رسالت کرد نه وحی نفقه بحق
آورد که کسی در میان بحق ایشان باور نکرده و چون حال ایشان جز مقتضی او در کرده بحق
ایشان نیست چه من باشد انکس که بابر ونکرد و اگر بیکو یا او و داد م کسی که ضدی نو از

بجان بغض

بجان بغض و چنین بغضا زان است چنین تاریخ وادار است چنین فی اک چکونه است آمد
چندان تا قوی دل ابیار کرد که بقوت حسنات رضی عباد الله است باشد نزاع هم چندان او را شغول
خاطر بیا سازد که احسان بکار ارض زیاده تحکمه ان و متوالیات که اثر و رخاء اثر افتاده آید
از بجل برنمانده و گفته المصنی الناس الکبری و نیز احسن معامله در خود است بی حضور
اوراح خالد که ان عذاب قبل الاخر نیم تقسیم نزد و بیت بود رخت ماند و فوائر خواه
و هر مان از امیاد ت بسکرده دو سره کرد از تنوی کم و را هنا و آب شده باشد چنین سند
و زیاده از این تن ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار الله سبحانه
و تعالی و لیتم و بسیار اخوان تا بین به دل ابرار و دیم انکار و کرامت برادر و خانت اخبار کرامه
کما دارند و لحق ذلک و الحمد الغفور **بسم الله الرحمن الرحیم** علی محمد و آل محمد و سلم
من عبد الله قطب محیی الی ولیی فی الله شمس الملة و الدین ابی سعید اطال الله عمره و تعالی
اما بعد اما ادیه ان که بیان برپی فهم رسول الله صلعم بت و بیان ننگ شد و دو ای
با دید و عهد بیایان برده و د رهایی نزد الله سبحانه و تعالی او را مثل این انکس که عیب او و کل نیز
او و متابعت و متابعت طریق او طریق و این اوکم را ماداکرچه او محرومون و کرایم اتباعون تا هم
در پی او مرایم و انجا محی نیایم چرا و ما نیم فافضاب شد بنده ما ر بشکند اوقات ان موافق پرلخ
و اخوان بسوی اول سال هر کس با فتوحات و هر فیه دام شفا فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون آماده رحیل بیاید شد اجون هنگام رسد بت باجز نشود داد بند
کیمیا چرا از او ان دست با حکی خلاص نیابد شد بیک چیز دیس و ان بجز خدا است عزوجل چون
صرصر مرا بیکند هیچ مثل ان نکرده نه علم نه فضل نه هنر نه مال نه زور نه ملک بشر الاحی علم
بمونه هر کس کو دست بحی لا یموت زد از جای بغیر و دو ما ذا او محی امید ومن یعتصم بالله فقد
هدی الی صراط مستقیم مرا و حبیب جز خود ابا لطف خدا انکس فی دست آوید علم و عمل افضل
و فن تو د خدای لطف خدای شفیع سازد مالکم من دونه و لی و لا شفیع افلا تتذکرون

طاعت برای بندگی کن ذخیرهٔ خود را فضل و رحمت خدای دان قل بفضل الله و برحمته فبذلک
فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون در حین مرض استغفار بسیار بکن که هر گناه که اعظم باشد
بر درگاه کرم کرد را و خدای مستغفر باشد و سهل کرده و نیکوکار کرده را آید
خود دل بسته باشد که قال رسول الله لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله ابتدا شکر بسیار
منعم را کرد در حین موت مطیع و عاصی با بجان صلاح جاده داد در ایام حیات
بزان فرق نهاده ادمی کامل آنست که صاحب فن و ناظر باشد در ایام حیات
عمل کرده بود در حین موت همگی فضل جاده مومن با فرق هست که در ایام زندگی او
معطل است برای روز فرا زاد و دهان خار جان می بود و حیات کرده قرابه عرض غالب
جسد باو می افتد و چون وقت مردن رسید آن قوت از وی دهان برون می بود و نطق
بکند که هر که جان نطق از وی کم نشود تمام قوای بشریت که عمال جسد باو می افتد
وقت مردن رسید آن قوت چون مرد شیر صفت در آن عرصه دم برزمین می کوبد و نعره
کرم است تم اولا بیشود و باوی بر سر رضی است مراسم آمن بود که او را بکشد اکنون
بجان از وی رها نخواهد که چنانکه آمد باز رود او بنگذارد و تیغ برکشید که بجوی و آن
مراسم ایست و مراسم بجان بکند خود را از خلل و خلاص بکند و بیکر بود که المومنون
ولکن یتفلون من دار الی دار که عاصی بر او است بجا آورده که بکرد ان بای روانکند
صورت انبیا صورتهای بجاده هر بکیرد و در رسید لشکر جای از آن هیچ جان بیدهند
اکر مومن بر آن بای غرق گناه باشد در حین مراسم جان ابتدا و میرود کاکر بکند از آن
بر تمام اهل ارض قسمت کنند همه ایشان را بکشانند او چون مومن با باشد بیت هر دو دم
انجان حافظ که گرچه غرق گناهست میرود به بهشت بکو بهر که مومن با قرنی و اهوال و عقص
ملاعقت و عذاب غیبت جهاد ذات فی الحال باشد اکنون که کرباشد بنوعی از انواع امات دانده
رود چنان رود که گفتم ادبی بیت چه رویی برده و خود مرا زان چه جرسنها که خواهم

ارزوی پس هر رستنی باشد تمامی در این اندیشه دل خود گشت یا رب الله سبحانه و تعالی الحاح
ناز ابتهالی کم حسنات و فاتحه کرامت کناد ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب
بسم الله الرحمن الرحیم والسلم علی ولدی و رحمة الله و برکاته من عبدالله قطب بن محیی
الی ولدی الشیخ الاجل الامیر عز الملة والدین الملک یحیی و ولدی الشیخ الاجل الامیر عماد الملة والدین محمد
ابن الله اما بعد اهل را ما بیشباد از تا او را زبت کند با لموج محمد بن بعد از آنکه پیشید
بر اعدا با نکبر وارتقا بر دو باری چند شاند چون از خانه در ابجاز بیرون رود از غربت بوطن
و از یکی بکی برسد بیشتران و بیشا یان او مینهادند کاو را از وطن بغربت بیجویند و او
کنان بیکی می افتد برای او فریاد برآید و بر سر زنند و فریاد میکنند و بر سر نهند که اگر از شما
م با آن جمع بسر مباشی هیچ از تمامی البند و اگر از رفیق اولی نجویند بر رفیق اعلی می
روح کهین بروح مهین میرود و انجان که هفت جان آفرین بکند چه دانند که بر چه بلندی است
شهرادتست نیکوکاری از خوش بیان بر صحیفه متوفی شد او و او در خواب دید و از حال
پرسید که گفت چهار صد لشکر تنی بر من بخشیده اند و بجان ستم کرده و که چندان ملک باو عطا کرد
که بچهار صد لشکر تنی او را و ضبط فرمان کرده بنکر که پادشاهی از پادشاهان زمین بر هر چند
ملک فراوان باشد بنکر کافی باشد سعت اطراف ملک او و بنا بر اطراد او چه مقدار باشد
که بچهار صد بنکر چه باشد و تکمیل الاخوان افاض الله علیه شآبیب الغفران که اجازه درویشی
کرد خدای عزوجل و بجیل الخوان برادر و وکیل اوست بر اخوان و فرو در باشد که هم بیکبار که نها
رسید اکر فرمان خدای باشد در ظل عرش رحمن جز اجتماع او با اخوان بحث آلهی بود و اخوان
او ان ایشان بحث الهی به جمعه جهان بنیابان رسانند و بکر بهر بیان بر بیکر کرده بر هفتاد شهادت
له و ما شهدنا الا بما علمنا الله سبحانه و تعالی الخوانرا برادر و او اقهه صبر جمیل و اجر جزیل
کرامت کناد و بحجت صحبت در ابر خوان احسان بنشاناد و از مرافقت نبیین و صدیقین و
صالحین بهره مند کرداناد و اخر الحسین او که یحیی او دره یحیی و او در جهات هادی بنجات

خزاینا وما ننزله و قرأت کتاب المکاتیب فکان انسا وکلاما سلف الاخوان ابو محمد البکری
خلیل الله انجاه خزائنه هر باب ابه کی انسا دکی از پیرنو و اما ما فانها من الحج فی هذه السنه
فالله بنیرع لهما ونشهما علی ما بهما ان الله بالناس لرؤف رحیم والحمد لله علی کل حال

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولیی فی الله الاکبر **عبد الله قطب بن محیی**

الملة والدین الشیخ محمد ابن الله تعالی **اما بعد** کلیات نامه چون با آثار و انس آدمی عجب باشد
ام خود از کلیات سخن از زبان و معالم و آثار از امید و بر داشته اخر سرا مرحبا از خواهد
لقا دخواهد اخواهد دریغ که تا او بود نسبت خود بخود درست کرد و خود را از خرد بعین ساخت
تا چون او را از و باز ستانند از خود او را وکیل و کفیل و یار و غمگسار باشد و چون از خود
فرو برد از دریای خودش سر آورد جز خود را باد و باور بی نیابت بر خود میتند لاجرم از
دیدار خود بی خود از آن او بود و بر امر خدای او در بلاخته بر چون که خدای خصم او آمد
خودی از جانب او اجابت خدای کرم بدانست که او را خدای بدست و پای و جوارح وارکان نفس
همین سبیل نام او چرا انداز که استظهار او بکی به اینها بود و هر چه بر و در بش انبها بکند از
و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء از هر دل تا الله بر کشند
کر اف لکن عشق کسا نا اصل ای جو بدان آنی که عمر در دار و بر کرد و نصر خدای جبیل و نظر
بهی بر ای نو بسر کرده ای جمله از آنی که دور دکا و در سیاکرم ناسپرم نیکو و جامهای خوب
از برای او کفنا بنده ای شکم از آنی که مت من در لیل و نهار مصروف بود بتحصیل طعامهای
لذیذ و میوهای گزیده و نان تنگ و کباب حتک برای تقاو اندام از آنی که تراهیه دست و شیوه
و خام برد و دام باشد و بکیرم بنباشم ای دست از آنی که تو را بزبود و اکنون بجای السم
بالا بهر دست بنباشم چرا افتاد که کنون همه از من بکشند ابو و راچنین تنها و بیکس
کذاشتها ای سرای من سر بر راکرد ای پس بن هی بر من نزنباش ای پاهای چرا باب که
به کرده براه بهشت خرام کردوی چرا ان راه دکر پیش میکیرد ای خواجه سعد و دیداد کر

خداوند فاهدوهم الی صراط الجحیم پیغمبرها که پیغمبر را بفرمان خداوند بود خداوند نامه
دیگر گفت نه چند روزی بفرمان خداوند باقید بیاختیه بودم و بفرمان او فرمان بودار بودم
اناما کهر باد کهسپیم بری کجا که رضای خداوند نبود دران بود و اگر جرم بفرمان خداوند بد
کرا بفرمان بر جاری بفرمان محمد ر اما در فرمان خودش هراد لغت بر نوبیکم و اکنون من
خصم تو ام و بر که چرا ما را آلوده عصیان کرده و در دو کاری چه مکلف انجه رضای خداوند بد
مرج دران نبود بیباشی اکر دستم کار دم بر سر تو نوشت و اکر زبان شغل تو بر بر تو کرده
واکر اخشم ورده رضا دو نکذشت واکر با تو بر تا بجیم و بجسم آورده نسیط تو در جهادم تو
آن دروغ دروغ که چون خدای و العیاذ بالله تا ایدتنای خصم تا کرده و تا اذ ما جعل
کرتند چون بیای ما نا جنین کجنداند پیچ چه امیده ادبرای دریغا انده کو ما دارا مانا شد
خدای پرستان خدا بر ای چنین دم می پرسند وان فی الله عزا من کل مصیبة و خلفا
من کل فائت دکا من کل تالف برای انده بر خود خواستد اللهم اجعلنا من المومنین الصابرین
القانتین الخاشعین ولاخواننا اجمعین والحمد لله رب العالمین والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولیی فی الله **عز ... قطب بن محیی**

الابر محی الملة والدین الشیخ محمد **اما بعد** قال ربیع الحیان جز جان کفته نامه که دو دبیر
دیگران هر بار که ایشان از دنیا بجهان اقتد چندان فیض و سرور و جهت جدید بروح صالح الکا
ایشان بخیر شود که خاطر او بعبادت چندین ساله المکی از ان حاصل نشود و شکر ساله جز
عبادة ستین سنة اشاره بحال ایشانست و هر دو فراق بجهان بهتر و امیدوارانست که
آوردن چنان دبیر است ازینجا هر کس که چنان جلیل از شرع باشد تا کونش استیلا داشته
باشد و ده لیلم او مدنی پرستکاری خود برسد اما هر کس که زصاحب دین باشد و نیز ضا
کوش او و در حرف فراموشان باشد و در جاه خاموشان افتد و در بنجاه فراموشان جا
عشق که عشق او جز خدای عز و جل نماند و این جاه فراموش کارانست و هر فراموش کار البته

سر ان چاه رسد و در ان افتد و ان چاه را هلاک نام باشد و جان کافران چون از تن برآید
در ان چاه افتد و او از فتادن او بکوشد اگر نه که خدای خواهد و سیدم چون او از سنگ که
در چاه افکنده قال سبحانه و من یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح
فی مکان سحیق در هوای خرد ان و نا کرده مکان بپندارند که جز این آسمان و زمین که می بینند
چیزی نیست و چاه جز این چاهها که در زمین است چنین پنداشته اند که ایشان پنداشته اند
این آسمان و زمین جهانی دیگر است و جز این چاه که در زمین است چاه هست بحقیقت
انچه درین جهات نمودار ان از ان و نامی از ان بر داشته برای تفهیم خال آن در هوا خلاص
در انجهان نگفته اند و همت خود را مصروف خلاص از مکان انجهان و بلای مطالب
از ایشان نباید که نفت و ایشان نباید شمرد که بران غافل کرده و به ایشان نماینده که
هنکام را انجهان افکنده در هوا رهنده تمام نجات ثبات خدای عز و جل و ستغفر
بر آراستن که در موقع احوال بر مقتضای ایمان ثابت باشد یعنی چون در محل اجمال بصدق
که هر چه در بیرون خدای چنانچه شایسته باشد بود و در محل تفصیل با مراهی از امور
که جاری شود مبین مسالک سپرند و بران رضا دهند و منشرح القلب باشند و ایشان
انکه فعل مکذب قول باشد و عمل بر خلاف علم در هوا و در دل استعداد دیدن از نزد خدا
کل و لا الدمی نکنند چه ضمن و حیف بر کسی که از اشتیاق ان از هوا محروم باشد و لیم اتات
محروم مباد در هوا جا افلاطون اگر ان بر کردن بخود دانسته و لیم آذان بار داد داد و السلام علی
و سایر الاخوان الالهیین و رحمة الله و برکاته و یغفر الله للسلف الصالح الذی لا یعقل
و لا ینسی جزء الامیر عماد الدین جعفر و سلک الباقین صراط المستقیم و فی ذلک ذهو حسبنا
و نعم الوکیل و معظم اجر فی المرحوم الامیر شاه حسن الواصل الی رحمة الله و یطیل عمر بنیه و السلم

بسم الله الرحمن الرحیم الی و لیستعرج الله الاعظم عبدالله قطب بن محیی
الملة و الدین محمد اما بعد باوجود قبول خلاوتی بر خود جستم میکند که میزاود دل را شعر او

بیدار نکند فقیر حقوق در ذات خود زایل است کل شیء هالک الا وجهه فعلق دل بزایل حق
زایل دلست چنانچه دل بفقیر موجب خلق دلست در هوا چراغ هر شان دل خود را بغیلام نکنی
منبرهانند و در اضطراب و زلزل بیدار ند فقیر را ولیست از اول چاه در بیکند ننهد چه
که از اول که در کند هیچ چیزی دیگر نباید ابنا باید محقق را گذاشتن بر ایند محتمل از خود
بعیدات اصعب فالزم و بنا بر این کلمه کفایتی کرده بر ادخال ممکن که محتمل الطرفین است
ممکن افزون که متعین الوجودات و خال خارج چه را در کون خال عقلیه باز نبوده کشف
ربنده را بحقیقت را از انجم که در هوا فوق محیطات فقیر شهیدات فقیر فریبنده هیمان
چراخود را دور افکنده اند در فقیر را خود یاد کردن جناب کشف از دیگری بر هوا چرا
فقیر را گذاشته اند و بر خود و یکدیگر می تازند بر تن من بر تن افزون تن اگر خداوند
را ضیر خواهد چرا مش یاد اگر تو انکی چو بود اگر خداوند بیند داد لیل چرا مش یاد که از
هر بزمی یاد آورد در هوا کیف خدای بامتی عجبا است پر هیمان چاه در ان متکبر بند انجه را از
ایشان انجه را بنده هد که کفر خدای شریف دونان و پی چنانچه است ازان که باشد
حالی چنانچه جای در طبقین باشد و سفله را جای در بجنین و سافلین و حضیض از ارض
کار با حقران باشد ایشان بکجا خره اسرار در بحث باشند و منزار ادم فیشی و فیق اعلی الله سبحانه
ولیم را از حالی چنان کرده اند و از تعلق ما سوی الله و از تحیات که حدیث دلست باید داد و نظم

بسم الله الرحمن الرحیم ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل من عبدالله قطب بن محیی
الی و لیستعرج الله مولانا عماد الملة و الدین سلم الله سلمه الله اما بعد شکست و قدر بلوک
ارض و ما حاظم دنیا منزلتی است که چون نعوذ اور سند همه عجز و نافانی و ذل باشد و قدر
حقیقی در ملکوت است ملوک را نیز بدین که ملکوت اعلی شوقی و عظمتی تمام باشد
نباشد تعطش نشده باشد اگر ساعتی از آن باز افتد در قلق و اضطراب افتد و چون فکر
ملکوت بر ایشان حاضر شود ایشان را چندان قوت و اهتراز حاصل شود که انجهانی چنان

بر کام ایشان شیرین کرده و بحجتهای وی با وایشان امان نماید ایشان امانیان باشند در
الجنان باشند و دیگر مثل ایشان در ادعین مثل بیجو مرباشد در نمانور اکوهر روحانی بکو عالی
منظر بهاد بست اوکوهر ایشان ارکانی دیکر باشد و دیگر ایشان از ارکانی دیکر جبروت ایشا
بدرخشد ایشان از ابا جنی اسا بر بشر اشکرده چون صابت فرشته باشد بشر را فرشته از ایشان
چنان افتد که بشر از فرشته نور ایشان چون از شکوه نباید چشم و چراغ ظاهر کرده دد ایشان
چون از صدف بیرون آید کوشها را عرض کرده دریغا ای براد ریاد در جرا اینکو شی جان
جو شی جرا افتاب که کلامی نوشی افتاب کل نبات بوشد و خود می نوشی کوی احر جرا خاک شی
بعهم چراند هو شی بشنو اکر مثلت کیشی بهادی که مردمان میکویند و بشنو ازی کفت و شنید
کفت و شنید آنشخص که در درون اینرا اشارت کفت و شنید خود بجر که بات شوات فهم
خندان بوی مجب کریان بی رنج احزن شنیدی هم بکر عمی اکر اینجا اشارات شنیدن بودی
اصم ایشان را چرا خاندی و اکر کفتن بودی ابکم چرا کفتی و اکر دیدن بودی اعمی چرا نابدیدی دوی از
کدورات بکنند و دیدم ازیرخ دران نهند چون نشر افتاب بر ازینج افتد بکداد و کدورت خشد
آتش کوبر ابش خندم کرب و خندم مردمان با امزاج همین مزاج داد دای براد و کلام خدا
استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم اکر مردمان زنده اند رسول چکونه ایشان را زنده
وا بر جزو تحصیل حاصل است هر اینه ایشان زنده نیستند تا ایشان را بزندگی بخوانند و هر
را چشم و کوش باشد چون آن زندگی بیابند از چشم و کوش بر کشایند و کوش آن زندگی را
آنکاه بینا و شنوا بحقیقت باشند از چشم و کوش ظلم است که خالی از نور زندگی ظلم ورود
و کفار را نابینا دار او از جای دیگر باشند از انجا که اوست و اکر تامل از جاده دکار
باز تو انی یافت جایشان نماند که در چه کار اند چون دواب با افتاد هر سوی شتاب کنند
شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون مکر مومنان بکو کرداد و قبل ایام
برادر کوش که خود را داخل زندکانی کنی و اینمعنی بدوارد که خدای حاصل شود و فکر در

او وجه ساکن

او وجب ساکن و ترک اقتدا بهدی خیار بن بعد خال بکو بیت ای بطلکاری بیارک
جنشواست ای طالب دراه حق نام کش است وهو حسبی ونعم الوکیل
بسم الله الرحمن الرحیم چون خدای عزوجل خود را من عبد الله قطب بن محیی
واحد خواند واحدان باشد که در زینه وی هیچ باوی نباشد و هر چیز او باشد سبب لحظه
او در آید و باو باز کرده و هر کس که بصدقان کشاد ایمان آورد او را طوع و رخود را دنیا
و کشتی هستی خود را بدست ملتطم امواج قضای خداوند تعالی و سحاب وجود را تسلیم تقدیر
دلج قدرا و ساخت خود را تا ازان خود بستاند که خود را لحاکند بیت ملجو داد بود
در بطوفان بلا کوبا سیل غم و خانه ز بنیاد بر انامانجی انکه کسی که از سر خود برکه
و خود را و قضای خدا با هم باز کذاشت از بلا و بکار خلاص شد بلا هم از سیا بخیر کری
اوست بیت جمله نامرادیها از طلب مرادیست ورنه همه مرادها بحق شما آبدیست جمله کوا
از طلب کواد یاست ترک کوا ربن ادکنی ذهر کوا را آیدت القصه خطاب واحد قهار با آسمان
و زمین که پدر و مادر همین بود این بود که قوله تعالی ائتیا طوعا او کرها فرمانم را تو
بخوشی ولابه ناخوشی شمارا بر ان دادم ایشان از بزرگی و بخنکی که هستند اتینا طائعین
خطاب اتیا جهان همیراست از خدای عزوجل خواجی بخواجی مر ایشان تقوی میکنند و
خروج از زیر فرمان او میسر نیست یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا دریغا چکونه تقوی کنند لا تنفذون الا بسلطان و ان سلطا
ایشان از نگاست چون جبرالست اولی آنکه بخنکی پدر و مادر همین در کار آورد که
اتینا طائعین قضای خدا را تسلیم شوید و ام او را کردن نهند و هر چون که ایشان را
باشند و دریغا تا انضافت کرا جبروت و سلطان خدای عزوجل بنده خود را خیر و
و سلطنت خواهد بل وجود هستی ورا بخند دریغا از بنده بندکی خواهد خداوندی ازوی
نیاید خداوندی خدا را شاید چرا بنده کاری که از وی نمی آید و این او بستاند نیکند و آنک

کا ازو بی نمی آید و شان ان ندارد هیچ بدلا از سجاده بندگی باشد و بندگی اسلام است
و زله فضولی و هر چون که ایشان را دارند بودن و له اسلم من فی السموات و الارض
هر که در آسمان و زمین است قضای خدای بر او جاریست چنانچه خواهد و بر او داده اما
مومنان بطوع امر او را کردن نهند و از اینجهت هیچ که ندا ایشان نرسد و دعای فتنه ما
فضیلت درباره ایشان مستجاب کننده باشد و جاهلان کاره آن باشند و ان کراهت هیچ
از ایشان باز ندارد چنانکه بسبب آن کراهت در عذاب و غصه طمل باشد و ازو ذکر
خدای عز و جل یاد کرده اند کالحل و العباد بالله برای ایشان آماده بر خوشحال و اقبال
و شاکران در دنیا از سر قضا راضی و در آخرت از عذاب خدا آمن الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم و کلام مجز نون خدای عز و جل ما از اولیای خویش کرداناد و نام تو در جریدهٔ مطیعان
و شاکران و راضیان ثبت کناد و ما را توفیق دهاد بکیجان کرم اماد و بدین کلمه نامه ختم کنیم و السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم الی الاخ الودود الحافظ عبد الله قطب بن محیی

شهاب الدین داود اما بعد برخورداری باد و دیدار یکدیگر کرد در انجهان باید که دو دو کار
ان سر نمی کند و فهم ان مهم است زندگانی دنیا مومنان برای آن داده اند که از اصرف
برخورداری کنند چه برخورداری چند روزه بشرط مومن چیزی نیرزد و زندگانی دنیا
برای آن داده اند که تا صرف برخورداری باشیم اصل ایمان بهشت آید بنده و زاد آخرت
کسب کنند و ابخرو توشهٔ سفر آخرت فواند بود و چیز غایت سبک و بغایت نفیس برای آنکه راه دور
حملهای فراوان کران بر شوان داشت و بمنزل شوان رسید حملی اندک باید بغایت نفیس هر حملی
نفیس که بوزن سبک باشد و بقیمت کران چشم بیکانکان بران نیفتد و دست دزدان آن
کوتاه باشد و چون وقت حاجت افتد بها کران فوان فروخت که تمام مصالح و مقاصد
از آن راکسند و ابخرد در آخرت بدین صفت جوهر نفیس است علی با اخلاص و اخلاص
شناختن و شناخت بحسب مرتبه مختلف است در جا فرش ازاینجهت گفته اند که دو رکعت نماز

کرد اما گذارد ثواب هزار رکعت که غیر دانا گذارد داد قوت ... بعث آمد که خواندن اما
انجه او بنا دان داد آن کر بر دانش حقیقی نرسیده باشد اگر صد هزار بر فتاد و سر بر پیش
و اطراف خاکی گرداند ان اخلاص و خشوع اکمل باشد و چون نیکوی که فتار حال باشد
کر بکار وی که پیش اهل مجاز توبه توکند بود همچون باد در زمان امیر المومنین علی
علیه السلم گویند کسی سوکند خورد بر انکس که مجاب است بهفت آسمان امیر المومنین علی علیه السلم
فرمود کان سوکند بخدای خود را است امام بحق ابی جعفر بن محمد الصادق علیه السلم
پرسیدند که چرا دعای ما مستجاب نمیشود فرمود برای آنکه کسی میخوانید که او را نمی شناسید اهل
مجاز نماز دو دو در از توانند گذارد و اعمال بر فراوان توانند کرد اما عمل بسیار کیفی ثبات
علم باشد ترا بادانا بجهدات بوزن بسیار و بعضی از آنکه پیوسته در معرض آفت و ...
دور و دراز بار آنکه بکجا منزل فوان رسانید ... تا تو را از تو بنشسته در بار است
از تو را دوست داده بسیار است وانقصاد از آن که بر سید چه قیمت داشته باشد ادمی که بخود
بکمال ادمیت رسانیم بوصله حق دنیشند و هم بوصله دیگران برای آنکه جلو تو همه
تر دخدای عز و جل راه می یابند بعضی بحسن عمل خود انجا راه می یابند و بعضی بشفاعت بعضی
و شفاعت از ان انبیا و حلمات و علما که صاحب شفاعت را نکرانست که بحق و صدق مع...
دانند یا علم نبوی و درایت علما که شافع باشد اکمل است که دانش حقیقی که موهبت ربانی است
و میراث نبوی او را کرامت کرده و همه سالکان این دانش را میجویند و هر کس از ایشان که
بر او حقیقت رسید بان دانش رسید چنانچه در خبر آمده کما اتخذ الله ولیا جاهلا ... ان
باد در باید که منصرف کتاب این دانش داده که چون بر او دانش رسید بحق خود را شناخت
نمود و بحق والدین و اقارب و ساير ذوی الحقوق مشتغل گشت و بر ایشان بنعمی مشغول گشت
نفعی که سزاوار آن باشد که از نفع شما اند کار نفع دنیاست در آخرت و نفع تعلیم
و تذکیر امور آخروی و امور آلهی حر دنیا اکنون اگر مبتدا که وصول او بدان دانش آنجا

هنر محصول برسد اتحاد نزدیک کند والا که بیند اند که ابغض من این جانب مهجور است همه چند
زود تر سوی جز انجاب شود و مهجور را با آن سلام و مقابل شمرد و بداند که در دو جانب اگر اشغال
صوری مشغول باشد افضلیت قال معنوی است که روابط خاصه وعلاوه فوق حقیقت باشد صورتی
از بسته اگر چه هر چه همه بجز آن رابطه و حقیقت آن جامع نرسد و مطمح نظر در حال او
جز توقف آن معنی و ابنجز و سیله آن باشد از آن امور و سبب آن انس بیگانه است ظاهر که هر که
در آن ما باشیتی و فوق که جز آنکس که عارف خواص الهی باشد که آن نرسد والله یهدی

بسم الله الرحمن الرحیم من بنا الی صراط مستقیم من عبدالله قطب بن محیی

الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین جاوید اما بعد دانسته من تمام عمر او اگر دوانا
کرد او زود بر ووزوات وانظار او از این صور ملقای رب او ستان ایام بجران
روح را در قدر شناسی قرب خداوند سبحانه تقصیری افتاد او را بجوری از آن ساخت منتخب
ساختند تا بمقتضای و تعرف قدر الشی بضده ذوالله قدر شناس حلاوت وصل شود و دیگر
بار چون بار آن دولت رسد قدر آن بداند و حق آن نگاه دارد و شراب وصل او را مست
کرد و در سر خوشی آن پای از جاده ادب بیرون کشید و لباس هستی و دعوی برکشاد و تنبیه
هجران فرستادند تا او را تا زیانه تنبیه و حد بر آن اقامت کنند و ای لکمال حد خود پای بیرون
نهاده بود اکنون این او والله ادمی اند بجان تا بازیست که بران بمی ادا دعوت علیهم زنگ
سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد اگر گستاخی بکردی بر آن منکسته شاختی که قادر ندی
بمالک او کتاد و فولک تعو وفی ذلک قول بیت حزن نداشتم کامی قدر ایام وصال شب
ناندم جدا تا چادر از ارباب کمال شود دیگار بجر که در شرح آن نشوذ من شاعتش دود دی
تاه و ماه و هفت سال شادی بیم خال ایام انجان ایام محنت است اگر نامرادی و ناکامی
و مشقتی و رنجی و دردی رسد عجب نباید داشت تن زندان روح پاک و در زندان چنین
مناعها فراوان باشد والموهبت خدای عز و جل خود نپسندد که درین جهان که محل آدمیان

لقاء الله

لقاء اللقاء است خوشی چند کسی را که از آن ساخته و را باشد چه سزد که خوشی چند سزد که خاک تر را
بالطعام آمیزد تا بر کام او تلخ شود عز خدای عز و جل اگر ناشی کام خود را بوجدان از روی بجز
چند خود دراد در حکم محنت بی وفا نجوا نرد شناسد بحث که از محبوب جدا افتاده باشد یکبار دو را شیم
که خوشی چند الخوشی چه بحاضر باش که محبوب ناظر است حاضر باش که محبوب حضر دلت میاد که را
چند که از فی هوای پیروی و کام خود را بلذتی سپردن بسکی نهاد که تا در چنین موقف فرا
نرسید و نگوید بیت خوش خوش خوشی اقرب لک در ساختی عشرتی با او بیم بدا ختی
جان ای برادر که ادمی در کون خدا بسته عز و جل از وجزی مباد
اما کسی که پیوسته بر او ناظر است بار فرقت نیفتد که گفت کسی که بعد از روزگاری با و نگرد
باز وقت افتد که او دیگر کون شده اکنون ای برادر در پی خدا بسته از وی چه میباید دنیا
بعد از روزگاری اگر خدای خواسته باشد او را باز بینیم در خواهیم یافت که او چه شده است
و دست قدرت در کارخانه حکمت از وی چه ساخته و خود از خود این درستی اندازیافت برای انکه
او مدام با خرجات و از نقل خود خبر ندارد اکنون باید که بعد از روزگاری که او را باز بینیم
این شده باشد که ما را از مشاهده آن ادا شکر لازم شود و سرور دل روح روی نماید و نعوذ
او در بیکری احسن از آن بیکر که گذاشته ایم و صورتی زیبا تر از آن ظهور کرده باشد که اگر جز
باشد اخل من بیناو او بوما فهو مغبون باشد فکیف والعیاذ بالله اگر انزل از آن باشد که خدا
عز و جل فراموش نکند و عرض و بنیاز خلجت در حضرت کریم او و بیاد کند و بداوا به سکم دا دود

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولی المومنین والسلام من عبدالله قطب بن محیی

الی ولی الله الشیخ الله و هو فی الی الله الامیر محی الملة والحق والدین الشیخ محمد اما بعد چون جنایت اعضا
ادمی بجهد در کار باشد چنانکه دانش و را ایشان باشد نه دانشی که در دل مجنون عجمی که پرتو آن
صاحب بصیرت باشد که اگر کند به بصیری کرده آن صاحب بصیرت لکن بود نعیات اعضای آن
روح که گرفت تا آن کارها که بزبان خود بیکرم نه همه را دانش شود و وقوف دانش بهمه وجود آدمی

وقف قطب بن محیی

رسد هر چند از رسیدن و همچنین پیروان صاحب بصیرت نیک او که بمتابعت اعمال که نه از بینائی
از بصیرت خویش میکرد نه بعین بصیرت نکرده و اگر کسی بر قانون صدق و اخلاص متابعت صاحب
بصیرت بجای آورده در مقتنای بحیات از اذواق صاحب بصیرت جزوی در او حاصل شود همین
که عمل بجهد کند اما بشرط اخلاص و برای بدرد بعد از ترک خدای عز و جل از آن اذواق و برا
غرض آنکه سالک صادق باید که جز کار کردن و در راه رفتن بر قانونی که بران نمود نماند کار
ندارد و اگر حصول چنان اذواق که عارفان نشان میدهند در خود نیابد از روش باز نه ایستد
و بداند که آنان که صاحب بصیرت اند در سنگاری لحظه ثم معول بر آن بصیرت خود دارند
بلکه بر بصیرت نبی صلعم که برکت آنکه باخلاص متابعت او میکند بعد از ترک از بصیرت نبی صلی الله
علیه و آله وسلم شعاعی بر ایشان افتد و بدان بصیرت راه میبینند برای آنکه هشت در
مقامی او نه شده است که جز نور بصیرت نبی صلی الله علیه و آله وسلم بر آن بر نمیدهد پس آنکه سالک
باک ندارد از آنکه عملی بجهد کند که آنها که مستبصر اند هم معول جز بر عملی بجهد ندارند و بجای
خویش را از آن عمل باخلاص ایشان بهتر ندانند و بصیرت خویش جز آنکه چون بصیرت زاده باشد
صدق و اخلاص آن نبی زاده خواهد بود از آن حیثیت کار ایشان بالا رفته است و هر جز
هشت جزو نبی بر نکرده و جز نبی بر آن نتوان رسید اتباع و متبوع هم بجای خود باشد
در آنکه همه روی بر آن نبی نشان بیابد کرده و متبوع هیچ کار نکند جز آنکه نبی تابع او
بیند همه روی بر آن سوی میکند پس متابعت او واجب است قطعا آنکه جز از طور نبی بیند
و متابعت نبی ایستد از آن روی که او اوست و جماعه فلسفیا لعنهم الله اعتقاد کرده اند که
بخود بصیرت خویش هشت توانند بدو رسید او را و متابعت پیغمبران علیهم السلام نیازند که
چراغ دانش ایشان برای اول امر چنین که خواهد روز بیابان ره صرصرها بایشان فرو خواهد
و خرافات بصیرت نبی چنین چنان صرصرها ایستد که فرو میرد ابلیس فلسفیا از آن بیت نبی دور
نموده است میبینند کا از آن بیت باطل که در راه نمایند بسوی نور نبی بوده که کار بردند آنکه

سکر بخود بسوی خود او را راه تواند برد و سر از متابعت سلف صالحین و راه انبیاء بتاید یعنی
بجد آمده و در مقام تفصیل بیان آنکه هدی شرع الله و خطاها که کرده هر آینه در ره باشند
و مذموم اند و بخلاف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم موهوم و در داخل مغالطات
و مغافات و اختلاط و شبهه در میان ایشان مفرط و معلوم الامام رضی الله تعالی عنه آنجا که محجوب
کشف خدای تعالی باشد و ذات محمد صلعم و تابع انبیاء در هر کس که باو اول مقر باشد و به دوم
نباشد کافر باشد و هر کس که بدو مقر باشد و بسوم نه مبتدع باشد خدای عز و جل جماعت اهل
و سایر امت محمد صلعم از شر هر مبتدع نادان و جاهل فتان محمی و محفوظ دارد بمنه و یمنه
و کرمه و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی سید الاخوان الاحبین و سائر الاخوان اجمعین الشیخ
کریم الدین اما بعد نقش از ناداست و دل از نور قبلی حال دل از نها که اکتاب بکرده است
حال نقش از حال مصباح چنانچه روشنی چراغ بمدد روغن باشد که از خارج رسد تا آن
واصل باشد آن چراغ افروخته باشد و چون آن مدد کمی کرده چراغ روی بمردن و فرو مردن
همچنین روشنی و افروختگی صاحب نقش از مدد منال و جاهات و لذات و شهوات که از خارج
ذات او بکرات باشد تا آن امر متوالیات و مدد آن بدو واصل تا آن روی و گشاده روی
و خوشحالیست و چون آن مدد روی در کم شد حال او در روی در خرابی آورده و برفرو گرد
و کتاب و حزن و تیرگی بر او باز دید آید اما صاحب دل روشنی او در ذات اوست فی نفسه
و معنوی و مدد باشد روشنی بالا و آفتاب نشان اگر جهان او دنیای بود دل او از جای
اگر فنا را تیره شود او تیره نگردد او بر ذات خود تیره و روشن است زیرا که جهان خدای عز و جل
او را در ذات خود روشن افروخته و روشنی او دا بر بوط بچیزها از جهان نساخته و بدار بیجا را
از ذات او باز بسته چون چنین است خود مسند باید که متابعت احکام دل کنند تا سلطانی او
اشکار اکرده و روشنی باقی بهد و قیام بثبات خویش حاصل کند و اینجا اگر کرد و روشنی فرو چراغ

نفس باشد اندکه بمعدان چراغ برات بالکلیه منقطع شود هرچون و کتابت کرا و دا ایمن مرا

نقل بدهد کار روی نماید اندر بیکبار مجموعه با و فرود آید ای اخوان دست انسلوک راه در

ساده بدکر چون طیبات بر صبح ظهور دل طلوع کند آن روی نماید شما را بس رود که سلوک بر جهد

راه نیافته باشد اگر در دنیا روی نماید در آخرت از وی در بجای بدیع محمود برای اخوان

چون کار آخرت کند و آخرت خود را آباد کند بناچار در دنیای او قصور کند و در آخرت

روی نماید هر آینه او را منجمل و فنی بر آخرت باشد برای آنکه او در آخرت بر آبادانی میرود

چون کار دنیا کند و دنیای خویش را آبادان کند بناچار در آخرت او قصور پدید آید

و در آخرت روی نماید هر آینه او را نرسد از زینتی با آخرت باشد برای آنکه او در آخرت بر آبادانی میرود

و یکبار نیست کسی که مرات برا و فرود آید او را منجمل مرات بوده باشد من احب لقاء الله احب

لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه و چون خدای عز و جل لقاء کسی را مکروه دارد چون

رسد خدا برا نباید جز غضبان و وای کسی که خدای تعالی را غضبان باید برای آنکه دیگری بر او

غضبان باشد او روی بجا پناه برد اما چون خدای بر او غضبان باشد پناه او به که برد لن تغیض

الماء حلقی به رکن کالقبض بالماء اعتقاد دینی ای اخوان به راه جان که هر کس بر کرد آن

و در او در دیده نیست و کس بینا اندکه چه بیشه دست از دامن بغیر از خدای چنگ زده تو اینکه

وای بر اعمی اندکه دامن خیال او سنت بود و اندیشه سعتی و عقل نا درست و وسوسه بکند

و عشوه میدهد که دست از دامن ایشان بدار که چراغ ما ازو تواند رفت وای بر آنکه

این عشوه خورد و از وعظی باز بر دو چراغ اندیشه هر بادی بمیرد اما آفتاب بیت انسراج

و هاج است که هیچ دمی خاصه نا شوانگشت چراغ فلسفیان که در چراغ بی روان ادبیا

و روشن تا بوم النشور **از عبد الله قطب بن محیی** والسلام علی من اتبع الهدی

الی سید الاخوان الاهبین و سایر الاخوان اجمعین **اما بعد** نتایج کارها در پایان او

می باشد و آدمی سلوک هیچ نتیجه نرسد برای آنکه هیچ کار بپایان نبرد اند هر باری وقت

کاری بکند و او را پایان نارساند و ثمرهٔ آن نیافته کاری دیگر شروع بکند و پایان کار نا

بکند که باکار اول بیچنین با ابتدا و داع و بالفنا امامع مرتبت بتسحر فی اسفل من سنه

کرده انجامی رسند و ثمرهٔ یابند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قل آمنت بالله ثم استقم

انجام اخوان روی از همه چیز و همه کس بگردانیده اند و روی بخدا کرده اند باید که روی نه

از سوی بگردانند که خدای عز و جل خلق همه چیز و همه کرده است و هر چه آنکسی از چیزی بخشش است

در خدای عز و جل آن هست بلی ثبات و استقامت باید چندان که رحمت خدای عز و جل از روی

بسوی ایشان کند و محبت فاذکرونی اذکرکم رسد آنگاه همه محنتها بدل بسهولت و عیش و

صعوبت سالک چندانست که در مقام ذاکر یست چون بمقام مذکوریت رسید کار آسانست

و هیچ دشواری نماند بجز حاصل است و معرفت انا محبوب محمول و ثمره لکن شما را باید که کار آسانست

برد کار او خالص باید شدن در راه او نه هر کس که روی بدو نهد فی الحال از اسف روی

باو کرد اند هر اینجا امتحان است و هر بار حسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون

چون سالک دست سلوک بر جمع نهاد و در آن مستقیم شد نیز او را رکت که بر او اقبال کند

اما استقیم شدن و اعتقاد بر او نیست جا هر آسرار خویش او در میان شان نهاد و او در آن

دار خود سوال سالخدای ای اخوان جا معنی خدمت سلوک کرده اند شما خدمت سلطان الملوک کار

شکل تر است برای آنکه هر چند پادشاه اعظم باشد در ترکش الحق در راه دهد و اول کس بحق

نهد خلوت خدمت سالوحد کردن نخ باشد اما هر چند کار مشکل تر و سنگین تر او

که شما را بار دهند شما را از مراهب سلطان الملوک آن حاصل آید که خدام ملوک بخواب نبینند

و هر که بکوی صبنی نیل و خیلم تعرفنا الحقیقهم من فرح اعین فیها دکه اکو و اهل حریت بحله

خلقی که خلق الانسان من عجل بکار دنیا و بر برکت شود و آن کار را بینند کار دنیا

باشد العجلة من الشیطان و التأنی من الرحمن کار خدای حق روی باشد در آبادانی دست آید

اخوان بخدای که صرف با خدام خدایست با خدام ملوک ای اخوان بحق بدرود و بکشید

راحت ابدی بجوید ای اخوان همراهی پیغمبران صلعم دوست دارید باز چرا چون جهادان ای اخوان
قصه اصحاب اخدود شنیده اید که ایشان را در آتش می انداختند که از خدای برگردند و در آتش میشدند
و از خدای برنمی گشتند بسیار کسان بودند از جوانمردان که جان میدادند ایشان را آتش را چون روز می دیدند که آن
آتش می جستند که در درون ایشان آتش [illegible] بود از هر آتشهای جهان بسوزانند هر باری که ...
اطفال ما [illegible] ای جوانمردی [illegible] قضا [illegible] و [illegible] کار خود [illegible] جان
و اگر کسی که چنان نباشد بکوهم و خود [illegible] و جوانمرد باشد [illegible] اگر کسی که خود [illegible] را [illegible]
تمهید ادبی بیت نا فدای [illegible] کرم در [illegible] جان خوبتر باشد [illegible] مردم دردو [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم والسلم علی الاخوان اجمعین من عبد الله قطب بن محیی
الی [illegible] الله و حبیبه [illegible] الامیر رکن الملة والدین اما بعد اعتماد دادی [illegible] حول و قوت
و اسباب چون حول و قوت و اسباب از خود مسلوب نا بید نا ابد شود و چون نا ابد شود نا [illegible]
کرد و چون ساقط کرد هوا و پندار افتد در جهان هر آن که نا فانی و عدم اسباب از خود [illegible]
نا بد اهل افتادن هوا و برکند و ضعف [illegible] کرد را جان نا ابد [illegible] از خود در ابتدا [illegible]
که وجود ایشان اهل [illegible] هوا و پندار [illegible] یک دانا چون که هر ابتدا در ایشان [illegible]
نا امیدی مطلق [illegible] حول و قوة و اسباب بکلی ساقط شد هوا و پندار [illegible] انا [illegible]
در رسد چون حول و قوة و اسباب بکلی از آنکس مسلوب شود نا امیدی مطلق او را روی [illegible]
و چون نا امید مطلق شود که هر ابتدا از ایشان جدا [illegible] فی الحال سقوط مطلق [illegible] هوا
[illegible] من روح الله الا القوم الکافرون [illegible] دفن [illegible] حکم [illegible]
[illegible] الا [illegible] ایشان بخدای باشد [illegible] حول و قوت و اسباب [illegible] لا
حول ولا قوة الا بالله [illegible] الله [illegible] و در دائم
و خود [illegible] انقطع ابتدا [illegible] حضرت خدای عز و جل [illegible] موضع [illegible]
و بدانکه تمام [illegible] الطیفه [illegible] جان [illegible] بیرون [illegible] که [illegible]

برجای باشد [illegible] انصاف [illegible] که ایمان [illegible] برای آنکه هر [illegible] شخص [illegible]
[illegible] ایمان و چون ایمان [illegible] شد [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] خدای عز و جل [illegible] قطع [illegible]
خدای بغداد بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی کریم الجواد
الی [illegible] الاخوان [illegible] و الاخوان اجمعین اما بعد چون [illegible]
[illegible] کرم [illegible] آن شود [illegible] هستی آدمی [illegible]
[illegible] و [illegible] آن باشد [illegible] کرده دیدار او [illegible] خدای عز و جل [illegible] کرد
[illegible] که [illegible] و [illegible]
بیت بیان [illegible] رحمت [illegible] شد [illegible] خود [illegible] زبان [illegible]
تا الآن [illegible] هستی خود [illegible] کند [illegible] کرم و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] فی البین [illegible] خود [illegible] باشد
دلیل [illegible] باشد [illegible] محال باشد [illegible] خدای باشد و کار [illegible]
[illegible] خدای [illegible] کار خود در [illegible] خدای [illegible] مقام [illegible]
[illegible] خود [illegible] کرده [illegible] خدای عز و جل [illegible]
[illegible] که [illegible] خالی باشد [illegible] احسان خدای عز و جل
[illegible] برای [illegible] احسان خدای عز و جل [illegible]
[illegible] احسان باشد [illegible] الا [illegible] بکند [illegible]
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] از اصحاب [illegible]
[illegible] باشد برای [illegible] معلوم شد [illegible] مخلوق [illegible]
و در آن [illegible] خواهد [illegible] کاری [illegible]
[illegible] الحق [illegible] باشد [illegible] در میان [illegible]

عبد و رب بما یحب و یرضی انه الملهم لا غیره من مقامات المقربین والسلام علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم الی الاخوان الاطیبین من عبد الله قطب بن محیی

ثبتهم علی الصراط المستقیم اما بعد کمال فضیلت و جمال و کمال معروف و محسن شما که کردگار در فطرت
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف بیان اهل معرفت و ذکر مقصود بالذات اند در جهان
و وجود ایشان از بنی آدم مقصود بالتبع اند و الا لطف جهان از قبیل انعام و نباتات و غیرها
جهان با ایشان منتظم کرده و فساد و صلاح کار در جهان از دید تواند بود و اندر این بحر راهی مغلبه
و دلایل طلبه و [illegible] و آیات و قصه معلوم و محقق گشته [illegible] معلوم شد که هم
کنت کرادم که کوشش اندر تحصیل معرفت خدای عز و جل و آثار حکمت و معرفت دلایل ربوبیت باشد
بلکه کار خود راست داشتن و صلاح تن و [illegible] کار جهان نساخته اند و بمقام دواب راضی شدم و نظم
بر خویش کرده چه بعد از آن کار و را ابتر کرده و در اعلی علیین بمقام کبری و مخدوم جهان باشد در
اسفل السافلین جای سلخت و خادم جهان شد چنانکه اخوان ما باید که از سر کار این بر خویش بیاشام
و از آنان که بمقام انعام دانسته اند از بنی آدم بلکه از آنان باشند که کار خویش را عبادت خدای عز و جل
که معراج معرفت و منهاج نجات ساخته اند و بر ایشان پوشیده نیست که هر کار دنیا را اسباب
و هر مقصدی را طریقی که تا اسباب آن کار فراهم نیاورند و طریق آن مسلک سلوک نکنند
آن کار میسر نگردد و وصول بآن مقصود دست ندهد اسباب حصول عبادت و آلات وصول
معرفت انفرادات از ابناء دنیا و اجتماع است با ابنای سلوک و خدای عز و جل این هر دو کار
بر شما آسان کرده بر خیر شمای اخوان باد و مغل بانجاز آن کرده در باب مساهله ننمایند
خود ستم مکنید و اغراض جزئیه را مانع این کلی مدارید که اگر چنین کنید پشیمان شوید
آنروز که پشیمانی سود ندهد و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون ای
اخوان اگر [illegible] فراز منافع این کار و مضار اخلال بآن شما یعمانید چنین آسوده
نشسته انا معذور [illegible] معذور نیست برای آنکه تا دانستن [illegible]

چه خود در نفس خود ظاهر است اگر کسی منکر آن آید از آن کرده چه انس بنا دارد و از بنیاد آن بدرود گویم
بهیچ دردی و اعراض معذور نشاید ای اخوان از شما نباشد که از دو روز قیامت و چار
نه بر باشد ای اخوان هر ایشان نه شما کسی نیکبند خود سایه و دیگر اوقات مکتب [illegible]
دو روز در شما مکتوب است بر هر جای اخوان ترا بر سر محل خانه چه مناسب احوال شما [illegible]
امر چنین که خانه بیان [illegible] و مساوات [illegible] محل الخاد شاد بهر کس را که خانه [illegible]
بهتر اوست خانه ارض [illegible] ذکره الله من شر الشیطان الرجیم والعدو العنید

بسم الله الرحمن الرحیم اعاذ بر عباده الصالحین فی السلم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولی [illegible] الله و صوفی الی الله الامیر [illegible] الملة والدین الشیخ محمد اطال الله تعالی علی [illegible]
النبیل اما بعد در حال اکثر خلق که نگاه میکنم چنان بنیاد کرده اند داشتن مصالح تن و نظم
امور جهان اصل کار ایشان که بدان باز میکردند و اقامت [illegible] عبادت که میکنند [illegible]
بر سبیل ترک کاری که شغل [illegible] بود که مانع آن باشد و اگر چنان شغل ابتدا [illegible] اعتذاری
مسموع [illegible] مشاهده در ترک آن و [illegible] ظاهر هدی و طریق مومنان سلف معلوم میشود که
عبادت و اشتغال بذکر و تحصیل شناخت خدای عز و جل و جستن رضای او و کار سازی آخرت
اصل کار ایشان بوده که بدان باز میکشته اند و کسب معیشت و اصلاح کار دنیا بقدر ضرورت
فراموش از ایشان [illegible] و وجهی که مانع امری از امور اخروی بوده و از اشتغال کسب
داشته اند از آن بوده است که روزی خود را در کسب [illegible] اند چه خدای عز و جل روزی
در جهت [illegible] نهاده [illegible] بلکه مقصد [illegible] و تحصیل بعضی [illegible]
در ضمن چنان [illegible] و هذا [illegible]
حاصل کردی [illegible]
ذکر و عبادت و از احوال خود ساختن [illegible]
مجلس [illegible]

مخصوص خواهد اخوان المحبین که بیان کرده آمد بر احبای سنت سنیه اولی و احبای این سنت باید که مشغول
شوند که عبادت در آخرت خویش باشد جمله اصول اعمال ایشان صدق و اخلاص باشد و برای ایشان باشد
و در دل ایشان باشد و کاری بعضه که کارهای ایشان از آداب بیرون نبود و عمل و قول که چنان باشد
که حبیب علیه السلام وصف مؤمن خویش فرمود که جمله اخوان را بی برادر نیابد الحمد
آخرت خشنود شدند انما بر بنیاد آخرت المدینه بنا خشنود شوند الله سبحانه برادران الهی داریم
اقامت و طریقه توفیق داد و کار و ایشان را آسان کرد انا و انه ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم الی المکتوب الیه وفقه الله **من عبد الله قطب بن محیی**

تعالی یا اخوانی ابر عباد الله الصالحین **اما بعد** اگر بنده بر خدای خویش خاص شود خاتم
او را کرامت فرماید و اگر نافرمانی خدا و نخوت کند در دنیا و بر آخرت طیبه باشد و در
و عذاب مبتلا کرده دیگر از شیخ که گفته است انی لا اعصی الله فاعرف ذلک فی سوء خلق حماری
و حماری یعنی چون معصیتی از من در وجود آید خادم ملک و دواب من بر خود و طاق میشوند
او با خدا و نخوت در او ان اجابت بندگان او نیز با او طاق باشد که جزاء خود عمل می باشد و منا
این هر کس که خواهد که بندگان او با او به ادب باشند و فرمان بردار وی گردند باید که او با خدای
خود به ادب باشد و فرمان بردار اگر چه ظاهر معامله با بر و آن است اما چون اصل همه بدست خدا
جانب خدای نگاه میباید داشت که چون خشنودی خدای حاصل شد همه آن کس را است میشود و او
خشنود میگردد نخشنودی خدای عز و جل و ما نافق الا ان یشاء الله هر محنت و مضرت که آدمی
از سوء معامله او است با خدای عز و جل قال الله تعالی و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم تعامله
خود و خدای تعالی درست باید کردن که خدای عز و جل میان او با کس و مردمان نیز راست میفرماید که
اصلح ما بینه و بین الله اصلح الله ما بینه و بین الناس و اگر او میان خود و خدای راست نکند و کوشد که
میان خود و مردمان راست کند سعی او بیهوده باشد والله میان او و مردمان راست نشود و مشغول
کسی باشد که خواهد که سایه چوب راست کند با آنکه چوب خود کج باشد محال که سایه او راست شود اگر

اورا است سایه او با الضروره راست و هیچ حاجت نیست که کسی تکلفی کند در راست کردن
همچنین معامله آفرینش تابع معامله او زیرکه است مانند آن چیست سایه بر مثال هر کس که معامله با او
راست کرده معامله با او فرض راست بی تکلف و اگر معامله با او بد کار است کند معامله با
او فرض البته راست شود و هر چند سعی و تکلف و جهد کند مفید نیفتد و ایشان بر کار تکلف

بسم الله الرحمن الرحیم بعد السلام علی من اتبع الهدی **من عبد الله قطب بن محیی**

الی الاخوان المحبین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم **اما بعد** بنده را کو آدمی را چه تحقیق
بر انبیا نبعاده و متابعت سخن ایشان نیکند مکر از آن وعدها و بشارتها که میدهند
نی بحکم از آن مستغنی نیست و صلاح ایشان جمله خیرات و جمع بی حد لذتی لا رسانی
به همه جان بی حوت بگاه کسی از ایشان مستغنی نماند بوده باخود طریقی از آن میداند چه
راه که ایشان مینمایند از جهت بروای سخنان ایشان نیکند این همه بنیه تدبیر ایشان
نیستی که مقصود باشد بر این جمله کار نیست و فاء و طاقت آدمی معلوم است که تا کجا است با خود
میگویند اگر چه راه طریق را معلوم نیست اما معلوم هم نیست که آن طریق که ایشان مینمایند مقصود
باشد بر آن که هم چون بر آن دیگر طرق معلوم است تردد که مقصود نیست آن و اینجا ایشان نمایند تردد
الحال پس شاید که مقصود باشد و سعادت حقیقی که عبادت است از امور اد بعد ملک و هر چه نیست که
که تقاضا طلب و جایزات ترد طاعت است و آن چه آن سر فیصل از بر دو چه بدان مشتاق
ادا نشد هر آینه بر دست طاعت هست لازم باشد که خود را بر اینجا ایشان میگویند بدهد و بر آورد
این وعده و بمقتضای آن عمل کند در ترک آنچه مقصد را و راه هیچ عذر نیست هذا و وعده خدای
عز و جل چنانست که هر کس که او را اعتقاد بکند و در مقام اعتقاد در آید و این طلب دل وی را
از دعاوی و استسلام نرم ساخته به حال کبری و بجهت آن که شان نمرد و مستغرقان در دوی خالد
و مرحمت اعتبار و ساده کی و ترک افراط در بحث و کاوش کار و گر لازم حال ایشان است در
باز دید که چه خدای عز و جل دل وی را به حقیقت ارشاد هدیه داشته و به حق الیقین رسانیده کل

تعالی و من یومن بالله یهد قلبه لاجرم گفته اند کد العزیز بحیث بکل حیثیت حال ادمی که از حال
غرقی کند از اسماعان اینها از حیثیت ضعیف و لا والله زحال او دور و محتی از حال غرقی کند از
ده عذاب اینها از حیثیت ضعیف اگر کسی غرق باشد در دریا و کسی بر ساحل که بر دست بیند
خلاص کند آیا هیچ جای روی طلبد که از غرق کاری آید خواهی گرفت حال الخلا بن با بمرادن خبر است
هدیه من بشأ بسم الله الرحمن الرحیم عبد الله قطب بن محیی الی اخوانه
الی الاخوان الاهلین رحمهم الله تعالی بعبه الی الشام اما بعد هرکس که در سلک اسلام
تعالی اقامه کند و کاهل و رزد و ستم و خود کرده باشد برای انکه جز سایه خدای پناه نیست
از افتاب که صورت قهر ذی الجلال است و تا بدو خواهد پیدا ران کریزد و هر که در ان
کریزد و امر ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین بر ایشان معروف نبود و خود را طعمه عقاب
و مقصد سوط عذاب ساخته باشد اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی و عجب انکه ابلیس لعنه الله
ادمی را مشوش دهد و کوید این عذاب بعد از تطاول روزکاری خواهد بود حالیا اندیشه نقد
کردن و این غلطی مبین است چه عذاب حالیا واقع است و بعد ازین نیز واقع خواهد شد
نه کسی مضر است که جانی اما دین آدمی کو دانست و با و کنا او کرد و حال خود را می بیند و حرص او باطل
شدن و امر خود را می باید در هستی که او بر حال نیز و می بیند که ام رنج است که از
کان فضا جهید که روی هدف آفت که ام بلا و مصیبت است که از اسمان نزول کرده
خانه جان او سرار هستی هم آسوده و ادمی در تکاپوی هم حال خود خشنود و آرمیده
و او در جستجوی آله و فریاد برکشیدن آسمان که کرده و او خود از ان که از خود او رسید
صد بیناشده و افتاده بر در پیچان الله شبانروز بکلده و بسکایت مشغول و از خود و جهان
ملول انکاه میکوید عذاب کو ای احمق در میان جان خود بجو از عذاب بیش تر دیگر چه چیز
میکاه و بیکاه و در فوقیت بیکاه نزا جیست جز عذاب جانسوز تو کی ساعتی از خود خوشنودی
دیدی که روی بیهودی کردی در بحث زاده و بحق جان داده رها ای مرد آزاد دمانکاه

ککی عذاب آواز ان پوشش و حجاب است هر چند از حقیقت کار دور است از روی معنوی که هر که
روی خویش فیبداع و دو رسایر سیاسوده دنیا رسیده را ملاحظه افتاد و اسایه پدید باشند و عقاب
و الم انکاشته جدائی حال آزاد مردان که در ظل الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
یحزنون هر که سوی خود رجان پاک ایشان و در ذوق افتاب قهر اضطراب انجاکه اینها است
رسد ظل خدای بر ایشان ممدود و عاقبت ایشان محمود و شد ایشان سعود و کار ایشان
ای دهین عذاب ای که فاد عصر و اضطراب هان پیشا به خود را در یابد که کی زود
که در استبداد رها کی عجب خود چنین از خود جدا کی بخر پیش خود را از ایشان ذکرو
فمن یهلک الا القوم الخاسرون و السلام علی عباد الله المخلصین و اولیاء الله الفائزین
و رحمة الله بسم الله الرحمن الرحیم برکات عبد الله قطب بن محیی و رضوانه
الی ملتجی فی الله و صوفی الی الله الا بحب الحجة و الحق و الذات الشیخ محمد ابن الله
اکر در بحث آدمی خدای و رسول او صلعم و بادان کردن اخرت خویش خرابی چیزی است
چیزهای جهان که باید و امر عبادات امور دنیا از دست دهد و شد نا کران نشر در
انکه خود شده آخر بین باشد چون چند که قرار کار در و حیات بعقدان حال ابدال است
در شطرنج فیروز انکه است که آخر برد از ان او باشد اگر چه بعضی بسیار چیزها از او برند
شطرنج باز استاد دیده باشد که بسیار چیزها که داده الخصم برد برای انکه برد خویش در
باختن بی چند اداد که بر کار عرصه باشد و دو ایر استادی حمل کند برای انکه آن آدمی
کار و در بر نادان نه چندان نظر در حال کند و زان چند و نظر او از انجا که سوی او در آن
باشد که نا اهل است شل اخوان المحبین در شمل اخوان آید و ملحد در بیت ایشان قوی
شل باشد ادخر طاعت خدا و سعت مرافق و قرب جوابح و رضای جماعت و امثال آن
بعینه حیرات خردمند بحال ایشان غبطه می برد اگر چه سفینه شان که برای عیش خود
و حکومت محل غبطه نباشد که جماعتی که از ایشان اهل عالم که هم الا قلیلی اقبال بر دنیا

و اعراض از صحبتی کرده اند و ظلمات از پیش و نور از قفا نام نهاده اند و عادات مقبول و مباح دیگر
داشته اند دست بخویش [illegible] هند که اینها را حجاب [illegible] و سه [illegible] کی بیکیم و
ترک هر چه مبعد است از خدای و فعل هر چه مقرب است بسوی او پیمان بیکیم انگاه در [illegible]
و شبانه بمقتضی آن پیمان عمل کنند و هر چه ایذا از ملامت و مذلت و رنج و مشقت
کشند کفر انند و روی گردان نشوند رحمت خدای بر چنین کسان باد و درهای فضل و عطا
بر روی ایشان گشاده شود اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة تمام کار دنیا و جهان مینوی
زندگیست اولا از حیات خود مغز کن و قاعده زندگی استوار بساز تا از مرگ امن باشی بعد از آن
بنا کارها بر آن نه و اگر گوهری که این قاعده را محکم استوار بساز که استوار [illegible] گوهر از آنجا
خانه بساز و بر شفا جرف هار بنیان تاسیس مکن بر تقوی و رضوان خدای عز و جل بنیاد
کار بر آن نه که اصل اصیل است و استوار هر چه کنی برای وجه خدای کن که باقیست کل من علیها
فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام [illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] طاق و رواق [illegible] کلام [illegible]
[illegible] بر رواق طاق و رواق طاق [illegible] بکجا شد [illegible] بکجا شد آن [illegible]
بکجا شد آن [illegible] و آن [illegible] کجا وجاه [illegible]
یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه اگر کردارش صالح است [illegible]
جاودان [illegible] که قبر با روی روضه [illegible] هر کس آورد
[illegible] ای [illegible]
و [illegible] افتد [illegible] بسر [illegible] کرده [illegible] او [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] جهان [illegible] داده [illegible]
چگونه [illegible] که جمله [illegible] الله سبحانه [illegible]

خواب بیداری گرات کنار بیش از آن که خواب گران موت در رسد [illegible]
آنکه و فقه باینه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و العیاذ بالله [illegible]
شدن [illegible] در حلال خدای [illegible] بی موت اضطراری
اختیاری [illegible] هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یاد کردن و
[illegible] و ما الحیوة الدنیا
الا متاع الغرور [illegible]
شاهد [illegible] خیاط
[illegible]
[illegible]
[illegible] ادمی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جهان [illegible]
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید بسم الله الرحمن الرحیم
الی الاخوان [illegible] الصالحین
[illegible]
[illegible]
[illegible] وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی
الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد

خفهم انا معه بعون لا نزله بشا استغفار حال و فراغ بال و حيف و خطابات رحمت
ان الله لا يخلف الميعاد اي برادران آگهي چون شاه بيرون سلف و سنت پيغمبر اهد كر سلوك
كنيد ياد آوريد كه اصحاب ظفر انتساب حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم چه رنجها كشيده
ميكشيدند و بدان چه صبرها ميكردند و چه رنجها ميديدند تا بتر و دست بدان كبريد
عشق چون دعوي با معني كرد و چون كه راه بسته شد دعوي نباشد چون كه راه خواهد آورد تا
مرغ بوسه ده و بر ما تا با في ممكنه الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون
و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين اي برادران شما
كه مدعي بلا و مصائب شما داستي آوريد تا بكاملي بخشند در كار خود و اصبر كه الله القطيم كه از
آن وسوسه كه مردم انطاكيه را افتاد بترسد هيچ كس انا تطيرنا بكم شما را افتاد تا خود
خود و امتحان كه آن نسل پاران منقطع شد ايشان كه گفتند كه ان لم تنتهوا لنرجمنكم
نوي ايشان آورده اند و بعضي بخواهند كه بجهند و حال آنكه آن اساس ايشان چون خدا
بود براي آن بقوم تردد امتحان كه ميشوند و بكمر از آن ميرود و انبيا و فرمان خداي
برا او را الماد و ميكردند اگر انقطاع ياران در حق ان بعيد ان منتظر ميشد و بتقليد اماناتا
كه كروه و عدد ايمان آورده و چندان كروه ايشان بخواهد انقطاع ياران بود كه دلهاي ايشان
كرد و قساوت و قطاعي افتاده بود تا بعني ايمان متفرح شد و فضل به كثيرا و يهدي به كثيرا
و ما يضل به الا الفاسقين الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه الا اي برادران آگهي
در كار خويش با بصيرت باشيد و در نفس بكمان مبتنيد و جاي كه بيغمبران خداي ياد كشته اند
و پاي كه نبوده اند است نهيد و سر و بيم دست در آن نهيد كه جز در آن شما را پيش نيايد و نجات
و فلاح شيند امر كرده آيت گويند كه كسي نماز نيكذارد در روز جمعه قضا او را انجلي كرده و
خود بمسجد برده كه كجو باش جه و ببند كه هيچ بيند كه نماز بر من بيا اين نساني تا با او سوم
كجو اين از آن و زديد كه خداي عز و جل نماز كسي كه نماز گذارد او بشرط بقاي كجو ايشان فعل ما

بس كوه ولب بر لبي بر زمين ديد ابا اكر فرار جهان يكسانی دكر نمازها نيست و بساط عبادت بر اقامه حد خود
ملوث نشانيد و اگر ازجهان يكساني از حد و منافع نو نيشود از نماز و صدق و اخلاص و تمسك
بشود و لنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم و الصابرين و نبلو اخباركم الا با امتحان و امتحانات كه
بيوسته بر بهمه خداي عز و جل خاصه اخوان شما را در مواقع و مواضع امتحان سخن فقيه گرا
كاد تا انكه لقد يزيد و بيان خداي بنا آن نهاده و ما ذلك الا بتوفيق الله تعالى و فضل و حمده
و منه جوده و هو العاصم بسم الله الرحمن الرحيم و هو الولي الكريم
رسالة الشيخ الى الاخوان الاحبين التائبين كثرهم الله و بارك عليهم اجمعين
اما بعد بايسا كين تواضع باشيد كه من تواضع لله تعالى رفعه الله و بايد كه با متكبران
تكبر كنيد كه التكبر مع المتكبر صدقة و با تواضعان سر برنيد كه بخادعون الله و هو خادعهم و با
خادعان خادع باشيد كه من تشبه بقوم فهو منهم و اخوان ما كجير كه جنت ميدهند با دو دست بخار
امن شود بدون نرس ياران شما را و بنا بدانكه الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون و چون
مردمان بعداوت شما بجز منند لشكري در او بر بنا و بخداي بريد كه الذين قال لهم الناس ان
الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل تا ايمان ايشان
افزود براي آنكه مثل مومن مثل خامات است كه چون باد از هر سوي بدو رسد بر زمين دارد تا صفت
محبت شما در آن آيت كه هر چه براي اطفاء آن كنند سبب زيادتي اشتعال كردد و همچو آتش كه دود
كردد كه هر چه در آن بزند كه انا افروختنا مثل هيزم در آن افكند و آن ميزبان آتش را زياده كند
زياد فزايد او باشد و فرو نشاند و اشتغال آن كردد و صحت و ماند در آن امت بخاصيت
دارد اكنون اگر محبت شما را فر و نشان آن آيت كه ملامت و عداوت خلق بغير ايشان
الا فزونت و از زياده و اشتغال و صحت سخن فرشد نيند بود از بند بود عشق و افشان
دانسته نيز و ليك سبب ديگر را فزودن ايمان ايشان از آن بود كه دانسته بود كه هم گرمي
با و خدا بر بود البته جامعي بعداوت او بر نخيزند سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد

بس كوه ماند

سلمه الله بدانکه چون تمام مردمان بعداوت خود مشاهده کرده اند و منع و دلیل شدند و مکر
ارادت ایشان و آنکه حق را منعا برون دهر آینه ایمان ایشان افزود و اعتقاد ایشان بصدق
طریقه خود موکد گشت و در راه خود ایشان را زیادت یقین و استبصار و وثوق و اعتماد حاصل شد
همچون کسی که او را نشان راهی بدهند و بر نشانه چند کرده آن راه نشانها کند چون در آن
راه خود گشت هر یک نشانه که از آنها یابد دلیرتر گردد در سلوک آن راه و اعتماد بران بیشتر
کرده که این همان راه است که نشان داده اند مرا پس هم چنین نشان داده اند که هر که
براه خدا برود عداوت او بر میخیزد و مصائب و بلایا او را پیش می آید پس چون سالک در سلوک
خود اینها پیش آید بیند که این همان است که نشان داده اند یقین او بطریق خود و ثبات او
و جد او زیاده میشود سبحان الله همین که سبب قوت و ثبات مردان میشود سبب ضعف و سستی نامردان
میشود که نه براستی قدم در راه خدا نهاده اند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین
الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه جعلکم من اهل الاستقامة و الثبات بحق النبی محمد
بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علیکم و رحمة الله عبدالله قطب بن محیی
الی ولدی ... الامیر رکن الدین حسن حفظه الله تعالی فی جسمه و قلبه و سره ... عجب
ببایدت بود که آن لذت و حظ که مردمان از طعام و سایر نعمات میابند از محبت یابند و بهاء
لذت محبت بکجا و لذت نعمتها بکجا ... حلوائی که محبت چشیده است لذت محبت نه چنین
و ان لذات لذات بتعالی علی بن بعضی از مشایخ گفته اند که هر چه در بهشت هست نمودار
در بهشت نمودار لقاء الله لقاء اخوان بین جانها لقاء الله در آخرت لذات مطلوب
خطوط هر آینه باید که لقاء اخوان در جهان لذات مقصود باشد و اجل حظوظ جهان باشد اما
دیدار جز بنظر محبت حقیقت نتوان یافت تمام آنکس که از محبت حقیقی لذت محبت خالی است بر نظر
الهی باشد خالی اما ایشان را در دیدار یکدیگر حظی است که لذات بل از شهوات چون انسان باشد
از اکل و شرب و نکاح و مثال ذلک و هر کس که دوست داند از برای آن دوست نیک

و سیله بلیغ یکی از این حظوظ باشد و همچنین باشد که لقاء دیدار و حظ ایشان باشد و سوی
ایشان بکجا باشد محبت انسان باشد که مخلوق بر صورت الرحمن است جز مردمان الهی
این نباشد که آدمی حظ ایشان باشد ولیکن جا نجز هر جانور قوت طبیعی داده مرغ نخیزی
گشت محرد و سیلع داند چند چنین هر چیز آدمی با قوت و حظی باشد عارفان و اهل الله
ایشان و حظ ایشان از دیدار آدمی باشد یعنی آن آدمی که بحقیقت آدمی باشد و النظر الی
عبادت در میان و ... آید و عامر ناس را نفع میان قوت ... نباشد اکنون ... محبت
در میان جماعت اخوان همان مهربانی که بکار آن کنند و محبت یکدیگر را ایجاد ... باد
و ... محبت مشغول شوید اما با بر دیدار یکدیگر را اسرور حاصل شود که هر چند ...
و مصائب ... نماید شما بر روی یکدیگر را از ... کنید هر چند دشمنان ...
شدت عداوت ایشان در زمره محبت نماید هزار دشمن ... کند قصد هلاک
کرم نبود دوستی از دشمنان نمار مراد الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون وفق
...ت سلفات و اتحاد اخوان ... ایمان ... و دکار ... ها
این اخوان شما این ... باشید که بر ... ها
کان له اجر شهید ... دوستان ... آنکه در کار ... ایشان ...
... ایشان ... دوستان ... دوستی ... باد
بعث ... بسم الله الرحمن الرحیم ... ذوالله الموفق
عبدالله قطب بن محیی الی ولدی ... الله و حبیبی ... الامیر رکن الملة و الدین حسن
احسن الله الیه و الی والدیه ... از ... بوده آنکه
الهی ... هر ... کل ... خاشع و ... باشند
... تمام ... کنند و ... بروی ... کنند برای
عجز ... کنند ... ... کنند ...

زبر دستی خشم کبر بلند بر دستی خود مرحمت را یاد آورند و عضو بعضو جز بنظر حکمت نفرمایند و بزرگ
خالی از هوا و چون طعام خورند چنان دل فراهم آورند که در نماز می آورند و نعمت خدای را
عز و جل در آن بر خود شناسند هیچ لقمه بی حضور و تعظیم جلال خدای فرو نبرند برای آنکه آن
لقمهاست که با اندام آدمی پیوسته هر لقمه که بغفلت خورند اعضای خبیث از وی متولد گردد و هر لقمه که
بحضور و تیقظ خورند عضو طیب از وی متولد گردد و چون سخن با ایشان گویند زبان قدرشناسی گشایند
کویم قدرشناسی نعمت آنست که خود را مستحق آن جز عدم مطلق خالی نشمارند هرچه بر خود بینند
عطای خدای عز و جل شمارند که بمحض جود بر ایشان بخشیده و اینچنین باشند حال اهل دانش خود
دانند پس اول زبان شکر و ثنا بگشایند و بر زبان شکایت و گله در بندند و چون این
بدانند و خود را برابر این با مشاهدات دارند و مراقبه دل کنند تا از این غافل نشوند تا شاکر
در فعل الله جبین ادب الخیر بسم الله الرحمن الرحیم وکبّك في عباده الشاکرين
رحمه الله تعالی الی ولدی فی الله وحبیبی الامیر جلیل شمس الملة والدین ابی سعید
ادام الله تأییده اما بعد بدانکه اغنیا و اهل دنیا لازم است که عجز اهل فقر شناسند و دانند که
راه ایشان از برهم پاک کنند پاک شمارند و مادام که چنین کنند عبادت ایشان خدای را
شکر است و صرف آن شکر لازمست چنانکه ابو الحسن رحمه الله گفت [illegible] سال بعبادت
خدای مشغول بود و هیچ از بهر آن نکرد اشک در روی طلب نکرد و اعتماد او بر [illegible]
و اخلاص این علوم نشد تا صورت آدم صلی الله علیه السلم واسطه ساخته و او
بتکلیف تعجیل او را امتحان کردند تا اگر برکزید خدای را عز و جل سر هم ننهادن او خدای را
بطالع صدق سکه زدند و معلوم شود که خدای را از آنجا که خداست هیچ پرستیدن و [illegible]
کار پرستش او بخیال از ضمیر بوده و انبیاء خیال خویش کرده و هیچکس از انبیاء خیال خود
نمی خیزد برای آنکه آن با انبیاء خود را جمع است لیکن چون هستی حاصل است تا خارج بوی فرو شد
او میان انبیاء خود ذات و خود جسته خود از آن معلوم میتوان کرد که اگر او برسید کجی داد

باهرای

با هرای خداوندی سر صلی الله جهت خدای و انجان اکبر است خدای پرست و خود پرست چون
خواهد که از هم جدا کند میان میزان سنجد و میان محک زند اول فلک کم بر آن محک پیوسته و
چندین هزار بار الله و هیبا شق کرد و خود پرستی او که در صورت خداپرستی بکرد و بر محک
آشکار شد و پرده از روی کار او برخاست تا بر خود پرستی و هر که ظاهر شد که او خود را بر چنان
عز و جل بود لعنة الله و همچنین تا دامن قیامت اصفیای خدای عز و جل امتحان [illegible]
کویند نبیم و بر ارکان تو عبادتی چنین کنند اما اسرار قلوب ایشان از خود شان و از دیگران
پوشیده باشد مگر از علام الغیوب که عالم السر و اخفی است پیوسته بر این امتحان صدق و کذب
مدعیان آشکارا میشود اما آن حکایت بر موقف اند روز قیامت خواهد بود که دم در جهان سر
و نام بکرد [illegible] از ایشان موقوف بوده [illegible] ایشان آنجا بکرد تا
رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا فرمود انما ندری ما اسلفت [illegible]
[illegible] که اغنیا [illegible] از اعمال غافل و پیوسته در مقام امتحان [illegible]
خواهند که بیرون توانگری با اهل فقر چنانند [illegible] ای توانگر معروف برای همه
[illegible] قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة
حسنات جهان برای اهل فقر آفریده شده دیگران بطفیل ایشان از آن لطف محظوظ میکردند
که چیزی که بصدقه ایشان [illegible] ایشان بفخر کنند اگر اهل فقر در جهان نباشند آن ایشان
که چه پرسش ایشان [illegible] ضعفای حقیقی ایشانند که فقر
عز و جل شاهد کرده اند [illegible] ایشان ضعیف و غریب [illegible] و همچنین فقرای حقیقی ایشانند
که فنای خدای عز و جل [illegible] ضعفا و فقرا [illegible]
شناسی که مجاز است بالحقیقه از انعام فی الجمله بهره [illegible] ایشان از این [illegible]
و سوی ضعفا و فقرای حقیقی ایشان [illegible] اما آن فقر که فقر انبیاست و آن ضعف
که وسیله حقیقی [illegible] ضعف و فقر ایشان [illegible] ضعف [illegible] و آن فقر

انشا بجهد ان مناقات خاطر بسم الله الرحمن الرحیم والله الهادی الی سواء الطریق
مرحبا الله تعالی محمد الی ولی المتوحد فی الله و مصطفی الحبیب فی الله الامیر محب الحق والدین
الشیخ محمد فضل الله و سدده بعد انجاه الجلیل لعنه الله امرهان بیکند چرب که ثمره آن فی
الحال ظاهر میشود و انچه اینها از سیرتها باید چرب که ثمره آن بعد الموت ظاهر خواهد شد و جزئی
و فضلی جنابت هوی بیابد که شخص کاری کند که بعد از عمری حاصل آن رسد و بعث و حوصله
این کار در خود هر کس نیست حاشا حق عز و جل هر کس را که برای این کار آفریده از ابتدا کار او از مهمل
خالی نیست و خود مند و وسیع الحوصله و وداد بی صبر و وقوف او بر نوع آنا بی صفتان
با انبیا علیهم السلام داشته الحق ایشان بحق چه آمده اند و ههات آنها ذکر کرده که در این اسلاخ
ایشان و اتباع قول ایشان و عمل مقتضی آن امر بوده اما جماعتی که شاید حوصله و دور
شد از خبر کنا از اسلام راه ری چون ابلیس و خواست که ادم سنتی [illegible] کرده و افتخار
ناظر شوند بوده و اندیشه مال پیش از طرف ایشان حضر طلبان العبید که بعد از عمری بر آن
رسید عیان انقسام مناسبات بیت کی برده در عمق که بلخ خود صحبت خبر کلمات طلبه
اینها که جنس اینها بوده اند با اینها پیوسته اند و اینها که جنس ایشان بوده اند با ایشان پیوسته اند
در جهان آمد و رفت و کاهی و اهمی باهت و کاه را هست چون ایشان را
اهتزاز بسوی او شد ایشان که هم از جا نخیزد و چون کار ایشان آید هر کجا که هست
کرا ابدا ناهم اینجا و اهمی ازو داشتند که اینها اند و اهمی دلهای مومنان و کاه را با ایشان
و کاه دلهای خبیث جاهلان الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین
والطیبون للطیبات بجهت آنکه اقبال مومن با اینها دلیل صدق ایشان شود و ادبار جاهلان
هم بر ایشان دلیل صدق ایشان برای آنکه جاهل خر چاهل میل بیکند و میل جاهل
دلیل جهالت او میشود و همچو جاهل از نحو دلیل دانش او کنون چون شما اخوان اینکه
والقا میل بجانب اینها کرده بود بر لطایف سنت ایشان و اقتفای سیرت ایشان از تربیت

چنان بشد بعد از بیان تقلیدی که از اول سن تمیز یکه در کهواره بسته بود بل تربیت داده
شما که ههات اجابت شما از بو فرجان اینها و اقرب شدن آنها که کل شیء یرجع الی اصله
ایشان را ذکر کرده باید باقی دارید و از جای مرید و باید که طریقه جماعتی که بنا بر انکه جان
ایشان از جان اینها آمده و قرب شدن میل ایشان بکند و سیرت اینها استحسان نمایند
شما را انکار خود باز ندارد که اصل ایشان جز اصل شما هر کس میل اصل خود بکند
خود از نسب بداد و سیرت خود را به سیرت دیگران خلط نباید کرد قل کل یعمل علی شاکلته
هو اعلم بمن هو اهدی سبیلا بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
مرحبا الله تعالی محمد الی ولی المتوحد فی الله و حبیب قلبی و عونی علی امر فی الامیر محب
الحق والدین الشیخ محمد نصره الله و ابد اما بعد اگر زندگانی در دنیا او بدو بودی جای آن
بود که صاحب عقل همان قانع شود و جزئیه دیگر بخود از نسک زندگانی بر بعض شوق
بر انواع الامر و سر هم تبعیض نقد دل که دل شخص در قبضه اوست و خود و خواهش
او موافق هم نشد هر چه برا آنت که می باید چنان خواست نخواهد بود کی باید شخص
در نفس وجود او را آمده و اقبال که از ان جهان وحشت و ظلمات کار بر وجه داشته
و وحشت آن تواند بود که منبع او صفت ذات انکر باشد چون تقدیر انکه جاو میبودی جای
اوان بود حکمی بجای آن باشد که با وفا میکنند حال آنکه زندگانی و بقای وجود آنکه مر
ذات که گشتنی شاد بر کس شاد شد اختیار و بی جهت و حجر نباشد از انتقام
دل او را منع بنزد که جهد تو خود از وی بجهد ای ولی من ای حبیب من زندگانی دنیا را
مغز نباید بر عهد باشی که هر کس را و قیفه ای این جهان و اخرت الحالیین بت و مرادی در دنیا
خواهش داشته و مرادت باقی کذاشته و دنیا دار طالبان و آخرت مرادات خود را در پی
داشته و چاه و ... الحرکات داشته مثل دنیا مثل نخلستان غش صل و در دهقان داده و در شب
در دنبال و مثل آخرت مثل کل است جا و دیدار از خیر اشده و در کل از دهقان
بالمکاره و حفت النار بالشهوات ظاهر چنان میل دنیا کند و آخر چنان میل آخرت آید

من وای حبیب من اکثر خلق ظاهربین باشند چنانچه خدا فرموده از کار ایشان با ایشان که ای داده و لکن
اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون اکر کثرت قال الذی
بسیار دنیا خاطر کرد نهادند تهاد که کذشتکان را دنیا از راه هر که خود را فراد دنیا ساخت
نه دوا اعداد و دوات که این کشتم بر سر خود زنند و والاه و واشوراه و واحزناه کویند و بایشان
کویند لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا ای ولی من وای حبیب من وصیت خدای خود
که انکس را فرموده و مرا و از نهاد در مهران تو را ناشنودن و خدای خود را منهم داشتن و کوش
بسخن دشمن خدا لعنه الله کردن با جماعتی که ابلیس بر ایشان غالب شده واستحوذ علیهم الشیطان
فانساهم ذکر الله صفت ایشان آمده وظیفه اهل خرابات ای ولی من وای حبیب من خلق
دشمن انکس اند میخواهند که انکس را وسیله انتظام امر بنای خود سازند و آخرت انکس را
انکس تباه کنند در لذت دنیا شریک باشد اما چون عذاب آخرت روی نماید پهلو از خود کیرند و هم
از انکس بر نهادند و او را با عذاب کذارند قال الله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری وان تدع
مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذا قربی ای ولی من وای حبیب من دوستان دنیا را وفا
نباشد و دوا روز هر کس که ترا دوست تر میداشت دشمن تر باشد که دوستان آکهی قال الله تعالی
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ای ولی من وای حبیب من اینک برادر دوستان حق
آکهی پیدا شده اند او رابطه را نا فوالی استوار دار که از این مرد دو آخرت ترا نفع خواهند رسید
این اجتماع و اتفاق که روی نموده از رحمت خداست و حبل خداست که فرو فرستاده دست در آن
زدن و دوستان را نهاد و اعتصموا بحبل الله ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف
بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کی کنها من
اذ او دوستان بوده بر ورای انکه دوستی طبع دشمنی است تا دوستی حقیقی نصیب کرده و دوستی
بوده ای ولی من در باب نظم ایشان کوشش که این امر بسیار کاری منتظم شود بسیار خیر که در
ضمن آن باشد و بسا کس که بواسطه آن بسعادت خود برسد و اجر ایشان کو در دیوان تو نویسند

در باب که فرصتی هست از آن در غم ای و کار عبث از آن بر ایشان آید خود را باید را و ساز هم
کرکه بطلب چنین چیزی دنیا چنین بقیعه موفق شد از آن در جهان ناخیت هر طالب که در آن بشود
حکم آن دارد که او زیان است و آن طالب بجای نمی آورد قال الله تعالی سنکتب ما قدموا و آثار هم
و دنیا بغیر و حقیقت باشد که کسی تواند که عمر خود را دویست سال سیصد سال سازد که هرود طاعت
صرف شود و خدا داند که بعضی طاعت چه اجر عظیم دارد و مع ذلک این کار بکند حیف حیف
بعضی از مردم کار ابحاث بر انکه بکشتند راضی ام کرد در دنیا بود می و در ره راز و بدین انکسر
کشتی و بکار کشتی لا اله الا الله چون انکس بتواند که در زیر خاک خوابیده باشد و هزار آن
هزار لا اله الا الله کوید انکه لا اله الا است کویان از بر تو او در جهان باشد چه غنیمتی باشد
در باب در باب کو الوقت سیف والفوت جفا ای ولی من وای حبیب من برادر کذشته تو عاقل
و دانا بیکو دا کر شنوی و بند پند هد آکرد رای چه بکوید بکوید بکو که ای غنیمت چون مرا بی دانسته دل
مرای برادر پند این شمار که چه کاری که تو ابعد از این سود دهد بکنی که من نیز چون تو بودم
بچنین هوا ها و هوسها و املها که تو داری داشتم مرا بسیار من و آنها خیال شد خدا امر
با کردارهای خود است دو بروح برادر بدن تن بخ شما بنامه برادرم بکار و خوبی مشغول فرزند کلام
خود در کار نکسی با از من آدمی آید و نکسی مرا بفریاد برسید خطاهای من مرا میبینی چه چی
مرا که برادر بکار و فرزند بکام چون اینجا بخود در مانم امرای کاش چه کردی برای خود کردی
تا اکنون از آن بخت چه های کاش ای دریغ ای دریغ اکر در هوا سود نیست اکنون نوای
برادر من پند کالی خود را در باب و هم آن در کار خویش کن حال مرا وسیله اعتبار خود ساز
یقین دان که چون من از تو که حکمت بوده بر برد ره توهم جا و بیها نصیب خود را از دنیا فراموش
مصیب بخرا آرنت دو مو تو در عرصات سکنه تو باشد باقی نصیب دنیا شنانوده
نواسات دنیا اینت پندهای برادر مرحوم علیه الرحمة والغفران که شما را به جا آکر می شوید
چون نزد شما نهایند نماند آن عمل کنید اکر بسکار شوید والسلام علیکم ورحمة الله کاتب

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله قطب بن محيي

الى الاخوان الاحبين و المريدان الذين هم من اهل سبيل السالكين و منهم في التابعين
بالخير و اندوه جهان چند و زنگی بکند اید که این غم جاوید نه نماند راه غم افزود اندوهای
افزود اندوه این غم و سیله شادی ساختن از آن خواهد آمدن که هر که آواز محنت شنود
و اندوهی فرض خواه بیند خدای عز و جل رسل را برای این مژده فرستاد تا آدمی را دل
نشیند که از طول مکاید احزان و مجاهد جهان بیم است که صبر را امید یا او را از دست
واز پای در افکند اما مژده انار رسیدکان مژده باور کنند برای آنکه او ر داشتن
این مژدها از آن بیدهند فان رسیده هر کس را کاران باور نکند و بر آن کافر گردد در
که همچنین باند و روی این حکایت بیند کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون اکنون چه درد
عظیم که کسی از چنان مژدهای مبارک محروم ماند شومی تکذیب بعلم اشان و تکبر
را دانا دیدن چه محنتی نهاده اهل چنین آفت کرده که گمراه کرده و برای خود عجب اشد و کرده
البته همچنان از حجت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا یدخل الجنة الا کل
مسلمة او کما قال وای بر چنین نهادهائی چنین کسان که از چیزهای نزدیک محروم
ماندند اندوه در هلاکت ایشان امیر کرده لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة
حتی یلج الجمل فی سم الخیاط در حضیض او قفتاده باشند و بر درجه حقی ایشان راه نرسید
لهم ربهم و لهم بس معلوم شد که هر چیزی سکت و استسلام و ایامی و انقیاد است
دعا ما نزلت اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و
و گوری شوست شود اکثر اهل الجنة البله شاد و دلان نیکوکان مسکین نهاد
رو ندو نیکان که بر نظرع شبه انگیز نهان آمیز بچشم رو ندو خوش کولی و آدم نادا
رسانند و نا مبارک زیرکی که صاحب خود را بدوزخ برد و خدای عز و جل جاهلان
چنان کولی و شادکی محروم مکرد انا و چنین زیرکی مبتلا مساز اد و کرامات ایشان از

والسّلام ایشان در یغ مدار اد بسم الله الرحمن الرحیم از الکرو الجواد الرؤف الجیا
من عبد الله قطب بن محیی الی والمنتهی فی الله و حبیب فیه و مصنفی علی اهو فی الامر محب الملة
والدین الشیخ محمد ابن الله تعالی و عصمه و بالرشد الجز الحمید امروز بود کارات خود را
خوار کار بیشتر شفقات بر شفقت لا ارزان بنا بر معروری و دوات هرکس را بو سیله
دعتی جز محجت از چندو و کوه نهاد آن نشانات نعت و نعمت حقّ بخود راه بیابد و دخواهی
السائل از عقبات محروم نا اکنون از کفت که دنیا را داد ایشان نباشد از برای آنکه دنیا را داد
آنکه نباشد محروم آنکه آن که او را درد او خوا خوا ابد بیش آید اگرچه مردمان بود و خواهد
بند انا خدای عز و جل ترکی دیکای و مید هد قال الله تعالی انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا
اکنون شما کرای خدا او را تزدیک داید و محکم نت وانه بینه مصرف بر کنید که ده و امروز
دستکار او باشید و بیابند که مثنا ذریه او یحی الف و عادت که نظری بعین اثر کرد دنیا
که اکران طلود و هم شود وجه او باطل بیشود و اون غلط است همچنین نت کان امر تو خوب نت اکر
زلوچه نباشد بروی را حباب سنجان کرده و اکر درخ و کوشت نباشد آن وسعت و دلیل او اکر دنیا
کرو دو خلاف آن کچنین بسر برده او ادرا بر میرو و دودو مرتبه خود جانش عزیز است که ما دا
مرتبه خود جانش در او بیضاوت بنفس که او دانت تا او را بیابند بود برای آنکه بالای هر
مرتبه است بس که اشاره کاری بیکنید اهم مرتبه بتوان یافت و اکر اشاره کاری بیکنید
مرتبه بتوان یافت پس هیم اولی آنکه شما کاری کنید و خود را از بیم و اضطراب خلاص یابید
و از احکام مراتب بروز آید و جبای فرد احکام خالق و الزاین و یکتای بیچون شتابید شعر
لکل شی اذا فارقته عوض و لیس لله ان فارقت من عوض والموفق من الله العزیز و السلام
علیکم و علی جماعه بسم الله الرحمن الرحیم الاخوان متهم الله تعالی
من عبد الله قطب بن محیی بسوی سید برادران و بادهان سالکان الاجب ملة
والدین الشیخ محمد ابن الله تعالی ابا بعد دنیا اگرچه نزد یک بین دفتر است و دنا

والحزن اگر چه دوران چون امد بت نزدیک هر کار که بعد از زوال سودی نبخشد بماند آن کار
مشغول است و هر چه جز آنست سبب پشیمانی و ندامت و حسرت و دست به دندان گزیدن در دم
مرگ است ایشان را آدمی افتاده و مبهوت مانده از حسرت آن شربت که او را اگر خواهی کرده بود بر دی
فرو رفته شد تمام عمر چنان می باید که در بیکاری بیهوده صرف کرده اگر زبانی داشتی آن
این حسرت گفتی اما این دریغ که کار برو از آن بسته است که کنار دعوی داشته باشد و یکبار
دل خود را سبک توان کرد هذا یوم لا ینطقون ای سید برادران دروغ بر این جهان که گر
اگر مردمان بر آنند که جهان آبادان باری چه بدل من خرابی بینا بنیاد خراب است باقی
آن در آب و بر شود و تا بای سید برادران مددی می باید و مددی که این باشد کردن
داد دران توان دید با گوهی که منتها از آن باز توان شنید شکر بار دو حسنت جهان باز کردن
که بود جهان سالکان را دخل ابد و دیگران ظلمات بعضها فوق بعض الهی ای سید برادران
مددی که جز خدای را نشناسد و نخواهد که شناسد و چنان سر که مر او را محو باشد که هر جام
از فرش بر آن افتد بر او بر آن فرو نباید کرد از محل سینی که با او یکار دانسته باشد ای سید برادر
چنان هم دردی که اگر زبان اعدا آتش زنند و خاکستر او بباد دهند بها و برای کاری نباشد
زنان که بر زبان آنم عزمی هر کجا بود که بر من بر آن کار غیرت خدای و رضوان او برسانا
گذشته چند و ابویزید و شبلی و عین القضات همدانی ارواح ایشان را در جهان ذبح بوده
انتظار در راه او سالکان این نوع دارد ای برادران آگهی اگر او ایشان دو بعد از من ایشان
باشد چه گر در حرم لعنت و شیبه و ابوجهل و ابولهب فی کرده بینی که احشروا الذین ظلموا و ازواجهم
انهما انما اشد که بنار دخان اشد و آنان که اما اشد به گلزار دخانند ایم داعی گلزار بودن
ام داعی نار ای سید اخوان گلزار و چه گلزار که گلزاری برای دارد روشن و خود چیا دهم اللقاء
النار و اعز الاهل الا ای سید اخوان دلو دو سینه طیبان ایشان آرزوی آن مکان
شوق بعاهل الوصول انکا بسم الله الرحمن الرحیم و ابقاه الله سعادة و حلیة الکمال

از عبدالله قطب بن محیی الی ولد من ذی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر حیاه الله معتقدا
بحبه اما بعد سالکان راه بر حقیقت برده اند از ایشان اهل طالب و دیگران در غربان بود
که کوشیده دوست شوید که طالب را اهل ذکرات از اهل عقل و اگر بعضی از اهل عقل با عقل
حاصل است که بعضی اهل ذکر را حاصل نیست بدکان شود که آن طالب برون ایشان جاری میشود
جان ایشان از آن طالب خبر نداده و اهل ذکر الطالب بر زبان جان ایشان در بعضی جا
اهل عقل برون ایشان کاملانند و درون ایشان کاهل اگر بظاهر ایشان نگری در بهشتنا
یابی اما جان ایشان در آتش باشد و اگر اهل ذکر بظاهر چه بینی بعض و بعضی باشد جانها که بینی در
دوزخ اند اما سر جان ایشان در آسایش و هم منعم نعمات حفت الجنة بالمکاره وحفت النار
بالشهوات کانت [illegible] و فی نعیمات و در بود سلی الراو که لیس کیا گی دفع شود دان شبهه تمام
و هر چه از حقیقت خود انکار شود و هم سالکان را از درون بر آن و هو الله که چنان روز جواهد
بود و چگونه باشد و نه تو خواه باطل جز بت لا نه دو که سکات از نقش کرده بوده ذکر ما اله من انسا
وان شقاوت و طاعات که زبان اولیا می گویند با ببقر اگر از بهشت و جوار خدای و نعیم مقیم می بیاری
وان دوزخ و عذاب الیم و نوای عادی تر آشامی که زین والاحزاب اگر دانکی و از پی شکایت کرده بود
سبحان الله چون آدمی خود داشت عجب چه معنی دارد ع کفی خاک گر مانی فی قید است الغصه
آفات و حیوان در طرفی پیدا است که دست نه هلوك خاد منه و ای نه بشاد که طالب گذارید صل
شود بیت سابق سر بند بود طالب چه بنده با بندی بود والسلام علی الاخوان
بسم الله الرحمن الرحیم طال شوقی الی لقاء الولد البنین از عبدالله قطب بن محیی
الوحید بن الفرید شمس الملة والدین ابی سعید والامیر رکن الملة والدین حسن حرسنا آن فرزند گرد
جاودانه بتعقود از دنیا فتاد حقور در جهد باشیم و نفقد احوال آن فرزند کرده در دار العباده
از کار مجهز ابنای دنیا و جاهیل دنیا را ایشان و بنشیند کهنا بهان خالص افته باشیم ای
وحید بن شهابی ببار زبکه وحشت شهائی [illegible] از وحشت صحبت اخوان و

مؤمن با ایشان نیست جز آن روز که خدای بهشت بخشد و حدیث چنین است که مومن ابدا تا نیجه بهشت نیخو
مؤمن در قیامت جانش در عذاب است ایشان را ای ولیس وجیدین وای برکسی که خدا برا نشناخت
ولیس وجیدین وای برکسی که جان در محبت مصطفی نباخت ای ولیس وجیدین بیا بس انخدا برا
تا دل انخدا و محبت رسول او صلعم راهنمونی کرد   والله لولا الله ما اهتدینا ولا تصدقنا
ولا صلینا الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات وتنزل البرکات اللهم کما انت فرد وکلمات
تلک آیات العزیز الحکیم ولم ابرک الذی حسن ومکتوبی که مجدد ابهه سکات زنوسا ونجح
قلب ابر قرار داد من بشود نوده بود و در دل مومن دود و خاصه کی ملوا را باره حکمت جز ذکر
خدای انجا نرود و دار خدای هرگز خالی نباشد ده دم محل حوادث و ناسل در جزئیات و وساوس تا انجا
جز نرود اما جاهل جزان و خانه نا فی خانه باشد و امر که و تیم ادخم اول باشد و اعوذ بالله ان
اکون من الجاهلین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی والحمد لله رب العالمین
الی ولی فی الله و حبیبی لاجل محبت الله والحو والله النجح اما بعد دوام سابقه چون کتابی کرده بی
حق عز و جل از فوق لاتخف خطاب ایشان فرستاده بمثل صاعقه نمود و خسف قوم لوط دارایت کن
حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم چنان خطاب نازل کرد ان اتقاضی با بعضی سلط
سازد تا بر یکدیگر ستم کنند چنانچه در قرآن مجید فرموده او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم باس بعض
امراض و محن و آفات مبتلا ساز چنانچه فرموده ولنبلونکم من الخوف والجوع ونقص من الاموال والثمرات
پس اول با دو محنت کشید بت ما زمان کوزه غیب و کوری بینند و جز صبر چاره نا تا زمانی که زمان
محنت سرا انجامد مومن که محنه مومنات در رسد و حکم از این محنت توان جهد و مومن الکناه
طاعات که چون جمهور مومنان بعباده مشغول شوند خطاب عام در رسد و صلح و طلح دانسا مل شود
و اگر موجب آن گناه خاص بود بی کبیره که شخص سعی کردی و خود را از گناه نگاه داشتی تو عهد باب
اما چون موجب گناه خلاف است چاره آن اصلاح خلق است و این بر جهود مقدم است چون از آن موجود
نه اند که از ایشان طمع توان داشت پس تا مکه صبر کنند و نی در قضا دهند الحکم خود الشکار کن

اگر از طبع بهد بالاتر از برکات و اگر ظلم حکام و ابتلاء و فروغ و اگر فقرا و چیزی که ما با ملک است
هر چه باشد صبر باید کرد و جزع نمی باید نمود اما چنین صبر جز بخدای نتوان کرد چنانچه رسول خود فرمود
واصبر وما صبرک الا بالله پس ضعیف است اگر بر وافقه دوای بر او خدا را چون ضعف شنی نتوان نمی نحو
از قوت خویش ایشان را توفیق بخش خدایا ایشان که عزیمت سلوک سبیل تو کرده اند ایشان را ثبات دل
کرامت فرمای و بسط ایشان را بر ایشان مسلط مگردان که از راه تو باز دارد و دشمن کام ساز دخدایا جمع رنج
خاطر شریح مجمع از همه سوی برادران متوارد این باش که چون تنها باشیم این بار ایشان باز دارد خدایا اسباب
ذکر واجتماع برخیز ما ساز که از آن خدایا شنیده ام که تحقیق باشد برادران اول از خود خ
او در زیان کنند که بنده ایشان را اگر دار بهشت نبود که بدین برای خود و ایشان هر دو عمل بکرده
فرمان آید که همه را بهشت برید منامات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کرم او تقاضای آن کنند
که عمل که فرمود و برای خود و ما همه کرده باشد اگر ما بد کرده ایم برنیک کرداری محمد مصطفی صلعم
ما رحم کن بر حسنات رحیم رب جمله در کار او کن تو مکن و در ده روز ی خاص خوش کن و بنگر محمد صلعم
یختم بالکلمة بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی والسلام وعلی ولی
الی الاخوان الاحبین کرمهم الله وبارک علیهم اجمعین اما بعد چون خدای عز و جل طلعات جبار
وجود در مجاری اسباب مقرر بوده و فضل خاص انکار انبیغ نها بها مخفی سبب ابتلای عقل شده
بحدی که کسی بر انکار و نفی تصریح کند و باقیان عمل شان عمل منکران باشد الا من شاء الله تو طبع
کو نور یقظه در دل ایشان افتد چون پیوسته اهل غفلت و فساد نشینند همچنان نوز در دل ایشان
منطفی گرده دو اگر افرادی از ایشان در دوری جویند خوف هست که برای وحشت و وحدت جمع فقه قرب
دست دهد بر طریق مخوف است دما نتوان از اهل غفلت برخط احتیاج با اهل یقظت و خدای عز و جل
کثیری از متعدیان این طریق بر شما خاجت اخوان داشت و رو به و برزمنتی مبارک شما را راه نموده کرد
این خانها ساز ید در انجا بذکر و عبادت مشغول کرده بعمروره و نفی مشک بجیب و فساد بر
و تقوی شعار خود سازند در جیبی باشد هر سالک منقطع را که آنجا دنیق و در غذا بجز زرع

باشد واز یکی بر این سر فرو شده اکنون نیتهای فاسد و خطاهای از یکی بر کنند و مشغول کار این راه
آفت واحد او نفس چون بسیار اند عجب اگر جامعی این بام شوند فهم مشکل است و دوم حقی
و حظوظ اجسام سریع الزوال واز برای دل آورید و همچنین از جزئیات جهان امر کلی را نمایند و
انتخاب بحر ببیند و بفرید یاد آورید سیر و ابن المغرورون در پی چند شب اعلی از کار بر سانند
سید به همه در کار و جمال سر و جامها در پی وصله زده و پوشیده اما از تمام اهل جمال الرحمان
که کواکب اند که اجزای آسمان شرح آن فرود هاکه ایشان را بود زبان بحر ترتیب بار و صنف را
از مشاهده این حال ایشان اندیشه و تأسف روی نمود که چرا شد حال ظاهر روزی که او چون
کرده و امثال این رجال باشند واز او خود کرسته و روی بخاک نهاده حضرت رسالت علیه السلام
بسوی این ضعیف اذکرم نمکه این ضعیف از خاک بر دار و خود در کنار مبارک خویش جای دهند
و تمکین فرمایند در این حال بیدار شده و خطای دانم که دل از شوق ایشان و آن بهانه و بیت ایشان
چگونه بقرار است بگرفت جماعت اخوان احوال را ایشان رسالم که چرا ایشان حشر شدن حقی عظیم
و چون تصور او در ضمیرم در آید که نیز با ایشان حشر شود دل گرم و شکافد خدایا الحق
پای ایشان و بکن ما را انجار سان که تا ابد ابا دبهمین خود سند برانم المراد الیهم علی الغا

بسم الله الرحمن الرحیم از عبدالله قطب بن محیی الی ولده و قرة عینه الله وحبیبی
محی الملة والدین الشیخ محمد اما بعد آدمی بفطرت از جهان که بیشت و مخلوف از او جهان اکرو
امرت فطرت که چون جهان فطرت باز کرد در آسمان و فطرت و که خلق او دنیا فطرت
چون بانجام ارکت سرا بجه و مضطربیت در آن فطرت سیرت بیماست که بغیر این داشته اند
بعد وان ایشان نباید که پیروی ایشان کنند و سیرت ایشان را ان هند و الا رها بزنی که
مصالح جهان هم است اما تردان هم بزرگ که اندیشه بجهات جهان را بد از این جهان نهاد
جزئیه کار هم است که جهات بکلیه دوری نمود اما بعد از آن که هم کلی روی بنمود وجود و عدم
جزئیه بکمال بیشو چنانچه شیخ اینجا که فهم هم باشد اما چون از جهات جهان قصد ابکس کنند

در این چون بیش که فهم بعنی کرده و از این معنی جوان کرفت و هم مضطر باشد را اندیشه بجهات پیش
جان حقیقه که انجا دمی یاد میرات از اهوال و احوال بعد الموت نسبت ان اضطرار جان
زیاده از نسبت جهات باشد پس مومن را همی نباید جز اندیشه بجهات آخرت ای ولدی
نامت که آدمی فرو رفت جهان دان که دندها فرو میروید اکر ماهی آن در یا شد امدا آن بی
ابداً هر لحظه که ماهی بود دریا و اکر ماهی آن دریا نشو باشد امدا آن پیش می آید اضطراب که چون
وبرا انا ر صرایح زیاد نجات دمیرا یاد آر که دو عجب است ای ولدی من مرد مان همه جوانات
بطبع اما به پیروی شرع همه منتقل کرده اند و ما و آگهی شود دامی را که هم پیروی طبع که هم بیروی
انرود که مرا اصابه مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون حزه مند آدمی که اندیشه او بکار که پیش از
ان کجا ن رسد که او نماند بین و ما نار نیست ای ولدی من آدمی جهان فنی رسد امن فی دست جهان
میروند تو انکی که در بنا باقیه اگر دل نهد او ولی باشد ای ولدی من آدمی جهان درست بنا
در دست نه برود و در بنیان دست این نه از آن کشود دنیا که در کار ای دو سوی آورده از آن کشود
تا در مقام ادب اختیار دست بر بندد ای ولدی من بنا کشته و هشته کیر جون حرف آخرت ای
ولدی من اگر کسی حرف بنا خواهد که از نو باز کیرد قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا و علی الله فلیتوکل
المومنون ای ولدی من این سنکاران با مومنان کرده اند در عهد ها بیشینه یاد آورد تا چنین
کنندها را عظم بشری ای ولدی من مومن در این دوز ترات که جون بر اسحاق او ذبح کرد در
هم نشود تا ال خود چه باشد انکاه بعضی تا ل ای ولدی من تال و ملک مومن ایمانست و تنی
واستظهاری که بکرم خداوند سبحانه دارد که ایمان وی از وی باز نگیرد بهیچ حکم
ای ولدی من بجهانی که مکان را بین اندیشه را مقصود بر کار آخرت خوش باد که کار دنیا بی تو خدا
ساخته است انا الله

بسم الله الرحمن الرحیم بعباده الاوف الرحیم
از عبدالله قطب بن محیی الی ولده و قرة عینه الله الامیر افضل الملة والدین محمد اید الله اما بعد
اگر مومن ظالمان است از انکه در ظالمان از خود که تا کند خدا ای او ظالمیست چگونه ظالم باشد

داوست که ظالم را از بد و دستی بخیل پر خود منا اکر اضطراب کند و خواری و ننگ بخود راه [دهد]

وهاند که تسلط ظالمان برای حکمتی و مصلحتیست و بعضی از آن حکمت آنست که ظالم در زمانه نوشته [بود]

وجزای دیگر مکنهاست فلا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون خود نشان معلوم ساید که در انک [مومنین]

خواهد ای ولیم مردمان بد شد کسی را کوید که کار خود را با ایمان چاره و چون کسی چنین کرد

بجانب که تمام خود کذارد و از خود دستی بجاعی نکو کشاید شد بحکم کردی و شد که [نحل]

در سر نو نغما آیا احسنت آباهم ندبیر کرده که ملاک خاطر و شاد بر ان زخم باد کرد ای اکر کو

خدای از آن رحیم توانست که بنده را چنین جنان کند که هم در جهان بسند و نشنید که بعضی را

زنده پوست از تن باز میکند و بعضی را در تیغ میزنند و برانتش میکردانند و بعضی را بمیخ کال [سباع]

می افکنند که جلود و لعظام ایشان را نیم برمیجه برانند الی ذلک من انواع العنا از آن خدای [من]

شرع فی نوعودی فکری دیگر بکن هیتر از آنچه در کار خود ای بهبسند لیک ور بنده بخود [راست]

کردی و جامه رنگین پوشیدی لعنت انا از آنچه بر ان بخواری نشیند که بر نقل بوازی

و کهنه در بر کرفتند و بکورستان شدند الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم [کلا]

سوف تعلمون ای بیدار زود آکه چیزی ای بکار زود آی کی فنای ای دهد از زود آی که

فی همی ایام داد زود آکه ذای فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین بیایی [چنان]

و اکر خوار کردن ظالمان از سعدلنست و عزیز ساختن پرهیزکاران از رحمت سبحان [کی]

ارزد کار بنیای خدای یاددان خویش بجنت روند و با اسم با اسلام خویش را جهنم پیش کیرند [یوم]

نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا شفا صدور مومنان و ذهاب

غلظ قلوب ایشان از روزی بیاید فقضی بینهم الحق وقیل الحمد لله رب العالمین ای ولی [من]

صبر کن که صبر کردن شعار صدیقانست واصبر وما صبرک الا بالله ای ولی توی در راه خدای

تعنی چند بر خود بنه که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وعلیک ای ولی بلزوم الجماعة

والاجتماع علی الطاعة فی سور العبادة و ترک الرکون الی مجالسة اهل الغادة والله ولی [العصمة]

بسم الله الرحمن الرحیم از عبدالله قطب بن محیی ای هدهد صبا بسبا می فرستم بکو

کو از کجا بکجا می فرستم در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست می بینمت عیان و دعا می [فرستم]

هر صبح و شام قافله از دعای خیر در صحبت شمال و صبا می فرستم بحمد الحق باد در کنف [لطف]

او حکایت کرد ان الله یحافظ بالاخبار و یحمل الاستغفار الی الملک الجبار و کویند ارباب [ات]

کر انحن اقرب الیه من حبل الورید برهه بجانا حجابت و بعیان رحمت ما بحجاب نحکم بر الخابر و ده

زد یک زینت بحبا کو از آن بیرون دل را بحفظ ... ادا ما جعفر طه النیلم مرد و بکسی دیگر [محی]

بدرکاه فی نیاز باشد و در نقعه بنویسد که من عبد الذلیل الی المولی الجلیل رب انی مسنی الضر وانت

ارحم الراحمین الحکا داو و دادکه آب روان نماند و کرید القسم محمد و آله الطیبین اقض حاجتی اکرم [ادد]

الاکرمین و بخلعت خود ذکر کند حاجتش روا شود انجا رسول آب جنلخ انجاد بود لکن این شکا

مطلق حاوار دیده بشود رای آنکه سعی بجد در خطر و در خاطر معلوم او شدار است بجده و بجاد برای [افاده]

واعلام است ما ان جز حاجت شاید که صرفی فلسفی کم بدا و ایج ادا عجب کبار بعاملات حقیقت [دعا]

درویش بکو سنن زبیشرد و لیکن و را فتاده و خواسته که هم جز بفعل بنکر خود دست دا ایجا الفا [ت]

الهیات و محققان حقیقان بجا دلیل دیدن و یافته و دانسته اند لی الجز او کف هست اینان و [ه]

از آن حزینه دیکر هست و بعیبشی از فهم کرده مکو انکر که و آنبا و من لدنا علما و صنف الحال الوقت [آواز]

دستکیر مرهمان بی عمر و ناداران و خود را دانایان جامد و ان فیلسوفان کم و دل و دهان کشاده

و نظر نیا داده و من یضلل الله فما له من هاد و من یهدی الله فما له من مضل الحمد من بی [القدر]

جو انان و بنو بسید کار از انکه ملاحظه بیا بکرد از ابناء بصحبت جنو کسان و از دیکر افعال دو دو [اصلاح]

ذات البین و موافقت خاطر و قیام بحقوق و آداب محافظت ایشان از محافظت بهتر است بدیع [طور]

و صحبتهای با جهد شدید و جد کید بجای میباید آورد و کرد و ان الحال الهیج از انجا ستکل نیاتنا [صد]

از آن که بر احتیاد ان موانع ان مرد و صبر ستغنر استعدادست که نام و معنی او ابنند [محمود]

زاده امیر رکن الدین شاه حسن ابنه الله نباتا حسنا و مر کره که مصلی فرماید از اوقات و بدهد تا [مطالعه]

کنند و دو اصناف سخن مؤثرات کرده کار براند و وجه کمی آنکه قابلیت ایشان اصغی و بفطرت الفقا
و قبول قبول در مزاج ایشان بیرانت دو دیگر آنکه بکثرت تابع ایشان نمی آید از قبول سخن غفلت کردن
و تا شخص باز مانند و منقطع نشوند و اصفیا تمام نکنند تا فقیهم اور مقصود سخن یاد کناد و نشود
بیت کرد افتاد کی بر سر کو ما یاد است به بوی درد خود جو سیه را باید است سامر فیه مرای الی الذین تکبروا
الارض بغیر الحق حکایت آن قلعات کبر و غرور متکبران است انما علی قلوب اقفالها یطبع الله علی
بروان علی قلوبهم ابصارهم انواع مواضعات کبر و در خطا کاشته بشود که عجب و عجان یکی و آسته باشد
و یکی دامن و یکی باز افضل اما بحمد الله که در میان شما اکابر و اصناف خیارت که از نصیب عیبا رسیده
نشسته و اینکه مستغرق در دل الطاف و درد کار انداخته و صلاح همه جا یک امات و هر لحظه
حال او معامله جمیل کردن و بظاهر و باطن موافق و معاون در هر جنایه شدند بوده باشند
موجب قبول حضرت دو فود برکت و صلاح جماعت و اختلاف موجب اضداد آن ان الله لا یغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم السلام **من عبد الله قطب محیی** علیکم و رحمة الله و برکاته
حضرت مخدوم زاده الواثق بالله ذی المنن الامیر جلیل رکن الملة و الدین شاه حسن تطور انظار لطف
پرورد کار بوده هر چه متضمن رضای خداوند تبارک سبحانه و رضای والدین که متضمن رضای او
موفق باد قال الله تعالی و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین
ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر شکر والدین را قرین شکر خود ذکر کرد چه اهتمام از این بیشتر تواند بود
با فرض توان کرد در دین بکوشا تا سعی کنند و باید که تحقیق نمایند که اگر کسی خدا بجز رضای الدین ثابت
بکنند و کرمانعه ایشان بر میان جان نمی بندد خداوند سبحانه و براد و بنا خاف کرامت میفرماید
و امور براوا ایشان بیکرد از دولت بجا آورده و بخت او در خطای بر دمان می جهد و دو قوت نظر
بر او نگاه میدارد و اگر کسی مخالف ایشان بیکند و خاطر ایشان آزرده میسازد دشمنی او در خطا
شد و کار در هیچ باب مینکند تا امور بر او راست نمی آید و تمام خاطر را تا هیچ او دیو را و لعنت بیکند
وقت وفات او نعوذ بالله و حصه لطف است الا من رحم الله و خوانت بر خدای کما اکرام روزی باید

شود فرزندا اگر کسی با دیگری عاق شود کی که و را آزار داده و انحراف والدین کرده و بود او بی کند بیت
دختری که نفس خود جوانی را باید خود دانست دوکم زدن اختیار باید کرد بیت اکنون الحمد لله که مخالف و اگر
وا زو در خاطر ایشان تیغ زهر آلوده است و خود را به تیغ زدن بر کار دخرد صفات یقین آن
مخدوم زاده و انا نعمت محفوظ و لیکن کفته هم الحزم سوء الظن این بود سخن در شکر والدین
ازین بیکر خداوند سبحانه چون حق و الدین که سبب آفرینش ظاهر باین کرامت چنین است حق خداوند
که آفریدگار است چه باشد و بر عاقل پوشیده نیست که اگر کسی قطره آب با شخصی باز دهد تا تواند
جنانش تا بدین صفت که شاهدات و بدین اعضا و جوارح که معلوم است انگاه چنین بیطعام نهاد
کونا کون ساخته بدین برای وی و لباسهای مختلف متنوع و چنین حیوانات منقاد و الخلقه آدم
و شیر و دد از کونین و غیرها بیا فرینند مسخر وی کرده اند و بالجمله جمله عالم را جهت منافع او و بیاگند
او بیا فرینده بدان منع ساز دجای آن جهت که چون عرف چنین کس را بر خود بشاسد و دوی دل
او آورده امرونهی او در ایجاد فرمان بردو کیف خطا و نیست منقد جا که اگر کسی مخالف او بکند
بیک بار جمله قهر و برا با خاک انداه و بجان میسازد ان بطش ربک لشدید انه هو یبدی و یعید و هو
الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید و باید که بیک کلمه جوهر نصب العین مخدوم زاده
باشد و ازان کسیار کارادی طلقعا بر او ابر شباب بجا که او زمان دمی غافل ابن فی او
هست اکثار فضایل و رذایل در او ممکن است همچون چوب تر و براه شکل بتوان بلاغت بعد
از آنکه بزرگ شد هر نیع که شد خواه جز و خواه شر باده نغیر پذیرفت همچون آن چوب خشک
که اگر است خشک شد اما کج بتوان کرد و اگر کج خشک شد و را راست بتوان کرد مثل
آدمی همین است و در این باب هر چند نیکه تامل کرده ام هیچ چیز از صحبت مؤثر تر نیست **شعر** عن المرء
لا تسأل و سل عن جلیسه فکل قرین بالمقارن یقتدی اگر خداوند سبحانه و تعالی با کسی
خاسته و را ارشد و خیر مندی میدهد که خود را از صحبت مردمی که طریقه خیر پسندیده
دارد و بیفتد صحبت اهل صلاح و تقوی و متوجهان بخدا بکند و اگر کسی بیخبر خواسته

با نفس و شیطان بازی میکند و در وسوسه و وزیر ایشان بصحبت جاهلان و اهل طمع و مردمان که خود
سبحانه و تعالی بعد ابتلا از دشمن بسیار دست میکنند ابی ایشان مکبر و مزاج فطرت فاسد و متغیر
میشود و از استشفای و دواء آکهی محروم میکند ذلک هو الخسران المبین و الحرمان العظیم فالحذر الحذر
و ابتعد حدیث فطرت بادا انکه سید هد و بود و را وقت می بخشد و لطف است بر فرایض و واجبات و اکر
میسر شود مجلد فهو نور علی نور و دوام وضو و صوم بعضی ایام اکر چه از ماهی روزی و از هفته دو روز
باشد و تلاوت قران هر روز قدری که اکر از پنج سبع جز مواظبت بنماید هاى نیکو بعد ابتدا که بود دل
سرور ذلک احمد خلیفه کن بیت انکه بود کسرا امر حزنات و محزان نیران کرو دوخنا
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک
فی ضلال مبین بنا بر صدا خلاص کم با ان خانواده هست و بیس کم در اثنای عمر مذکور کرد که اوایل
شباب محصل تمهید اساس ارادت اما جزوه و انا عزه در چند کلمه جمال الوقف بیاد درجات اعتقاد
حسن سعداد المخدوم زاده و الله المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و هو حسبی و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی سلام و السلام من فرط الحب و الغرام
علی الحضرة المخدومیة الملاذیة الاعظمیة الاعلیة الاجلیة الاخصیة الاکرمیة المعظمیة المحببیة
در رحمة الله و نجاة از خالق سبحانه میخواهد که از روز نفس محض کمتر محیط جامع است بوزن دو قوس
بر ایشان فایض کردد که هیچ بلا نرسد دنیا با ایشان مانع از اراده بکر نکردد و جمع ام متحقق شود که قال
النبی صلعم حرکم من لم یدع دنیاه لاخرته و لا اخرته لدنیاه و کان لبعض الکبار احرث الدنیاک
کانک تعیش ابدا و اعمل لاخرتک کانک تموت غدا و قال النبی صلعم المومن القوی احب الی الله تعالی
من المومن الضعیف فی کل خیر او کما قال و چکونه مومن قوی تر دخالی شخند اختیار شد از مومن ضعیف حالی
اکر خالق سبحانه طالع را از برای انعقاد کمالات وجود و اخراج شخص معاکرده دوقت حمل است نبوی حمل
آورده و حکمت خالی جنان اقتضا کرده که بعضی از افعال اول خود سبحانه بفعل آورد بی واسطه بعضی
از ان بسبب عباد ظاهر کرداند و تحقیق فی نفس الامر کار او است در تحصیل بعضی ابی حیز نیچ کمال

الوجود من القوة الی الفعل چه بسیاری از ان بدست او ظاهر میکرد دعلاوه مومن ضعیف که در
عالم خدا زیاده کاری میکند و در اشتمال ان زیاده دخلی نماید و بر طرف کمال ان نصره الله
بنصر کریم لطف بر ویشان از انتقام و شبیه انتقام لو فهم خالق سبحانه دی کار را دو سعاده
و بود و ابعد او مبالاتی نماید و اشابس انکران که در عالم خدا کاری میکند و از ارکان عالم
معنی انها الوصیة جزئی با وقایت و منوط با وست و طلب بعضی کار بر ارادت و خلافت از ان مقامات
جا ایشان جامع مقامات و ناظر اطراف کما لا شدد لا کمن دو نهم من الاولیاء الناظرین الی بعض
المقامات الالهیة الموقوفین علیه الغافلین عن المقامات الاخری و تحقق بعضی از نهاد فان
انفعلات انجا که کفته اند که بزرکان دنیا را تحقیر کردن از نقصان معرفت مقصود آن است
که ایشان از انروی که بعضی ارکان عالم الهی با ایشان قابت شریف الله و بنا بر و مستحق تعظیم
از جهات دیکر شاید که مستحق اهانت شده و شاید که بعد از تعارض وجهات اهانت من آید و
ایشان از اهانت باید که مقصود عارف شهادت و ملاحظه از جهت ایشان بنا بر انکه اکثر
سالکان از ان غافل اند و بنظر تحقیر در ایشان می نکرند و حجة الاسلام رحمة الله علیه در کتاب
احیا او مرده میفرمود ان لا تستحقی السلطان و ان کان ظالما مرد از ین عبارت وهم نکی اوکرده خود
خود سلطنت و از ان روی که مستحق قدری اعتبار و قد قال صلعم محبتی حسن الوجه و ضیق الجبهة
تجعل نختها ادم حشرها و فلما قبض قال الله عزوجل هذا محبتی فقال الله عزوجل ولکن امری جبریل ان
اکرم کرد و کلی فوز مقصود انکه برای ان اشتغال کرد بامر دنیا و افعات بسیار خود را مجبوب میبد
که کاه هست که خود را مجبوب بیند محجوب شدن بار میآورد اما کاهی که اشتغال شما بدنیا تعرض
بحد شرط باشد یعنی انکه ذنب تعطیل کند نکنار بلکه جودی و زیادتی باز کشد موفق برای ای
دینوی از تکالب کشد و بر انکه اشتغال امر دنیوی غالب نشود بنوعی که از یاد حق سبحانه باز
دارد و مانع صفا و فکر کرد که قال الله لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله یعنی خود
که لا یکن لکم اموال و لا اولاد و کذلک قال سبحانه لا تلهیهم تجارة و لا بیع ای بلکه بیتا میباید

کرد که درین اشتغال نماند که بالکل از ان فارغ شوند و بیاد خدا مشغول شوند و جمیع آنها منبا
منبا نمانند باز که وقت آن برسد باشتغال شوند ما اندیشه ارکند و ان ملکه دشوار حاصل مشوش
انا ادمی قابل است مر طلب شیا وجد وجد ظاهر از آن کان قاطع دوش شایع خسر دیمان که
اینست و در تحصیل این فیض سعی و کوشش مینمایند و مر طالبیست انکه تمکن دینا و اشتغال آن در
ظاهر جلد باشد و بعضیهم قلب فسد و دل بآن آرام بگیرد قد قال الله سبحانه ان الذین لا یرجون
لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک ماویهم النار
بما کانوا یکسبون امید که خالق سبحانه را بخاطر خوش می آید که بنده زیر بلا مید بهلد و ...
کوشش و جوش او بهد لم یکونوا مع المتصرین پس اولا ان طفل را گریان کند آنگه
او شیر در پستان کند تا اگر بطفلان حلوا فروش مجرد بخشایش نماید پیش الله سبحانه
چشمی گریان و دلی بریان مند و بعضی کار کی کرامت فرماید بحق محمد صلعم ... دائم اندیشه بود
که چه طور وسائل ثمان که سلوک فرماید و ان خداوند سبحانه انا انی بخواست جواب دهد
که شاه صباح ایجاب در مسجد بلاوت دوکو مشغول میشود و بعد از ان باشتغال دنیوی
اشتغال میفرمود و باز بعد از پیشین بمسجد می آید و بار اوراد و ذکر و تلاوت مشغول میبود
چنان فهم کرد که مکر الحاله هذه این سلوک ثمان گوارا میافتد ... چنین
عمل فرمایند انشاء الله موجب تقرب بخداوند تعالی گردد و این دو وقت از نیار او قات ممتاز
وا مر بمحافظت ان صبر بره در کلام مجید و حدیث وارد است کقوله سبحانه فی بیوت اذن الله
ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا رجع ابیل و هو آخر النهار
و قبل ما بین العصر و غروب الشمس و کقوله سبحانه و سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون
و کقول رسول الله صلعم من صلی البردین دخل الجنة و فی خاصة الاخیر و قوله تعالی حافظوا
علی الصلوات والصلوة الوسطی و قول رسول الله صلعم من ترک صلوة العصر حبط عمله
اختصاص این دو وقت بحسن عمل آنست که وقت صعود ملائکه است و انها اعمال جمله ملائکه را

اعمال جمله ملائکه که ناظر اعمال روز نا اند بنیاگاه صعود میکنند و اعمال بندگان بار فریکار
مینمایند و ملائکه که ناظر اعمال شب اند با مداد میروند و اعمال بعرض میلاء ند پس گردد وقت
عرض عمل صالح است ملائکه چنین عرض خواهند کرد که چنین بها کردیم و اتانا لخالد هذه و
جزات پس هر چه آن که حکم خداوند تعالی در بارهٔ او بخیر باشد و قضیه سعی تا مقتضی برور
خاند و ملک موجب کرم اختصاص این دو وقت بعمل آنست که جمع ملائکه لیل و نهار را
پس عملی که بکنند شاهد بران بسیار است و بارهٔ بعرض و هر یک بعرض حجت بران میشود
و ملائک فرموده تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر کان مشهودا
ای یشهده الملائکة اللیل والنهار و بعین بیانات روشن میشود که عمل بدو در هر دو وقت
باشد و فقد ورد فی الحدیث من قام فی العقبة بعد العصر نظر الله الیه او کما قال و از آنجمله
معهود شد که هر که بدین هر دو صدا از پیش بعد صد فاری اکار و دو خاصان کمی انکه
معانی و در ذات فاعل بعدید کرده و عبادات ادا کند چنانچه خود مستور بحاوت بر ان رحمان
کریمه ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار الی هنا باید که
چنانکه اکسی بگوید او لیکتاب بکذا و اعطنی کتاب کذا و انا اخاف عن اعلی طوق ...
دو ما انکه عبادات خداوند تعالی از غیبت تعالی او آگاه باشد و این هم بحسب حدیث
قدسی آمده که هر که حسبنا الله تا آخر بگوید اگرچه مستحق ان نباشد رحم او کرده و او را تو
قرآن بایدکه مقرون باشد بدیر و افلا یتدبرون القرآن کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا
آیاته معلومات بر خود عرض کردن ذکر او مجمولات کفایت کردن ... لعلکم تعقلون
کلمه در مراد حزبه باز دیدن معرفت مثال ذکر انکه تخصص دا دکه خداوند سبحانه حکیم است
و ما جعل خیره بعد الحزن ملاحظه کند چنانچه زبان کوید الله حکیم الله حکیم تا از رفع و غلبه
ذکر سدات کمی رسیم ... در نفس جا که نفعی که بتران ... بسیار گرد آرد
ادو چنانچه کاهد کر هیأتی خاص عجیب اند و ... بآن هیأت تمام و وارد از ان هیأت

کردانیدن بغایت دشوار است همین کردست آن دو دها کردند باهیات خود برود دو دعا اکه
ومقتضی انعلو واقع شود چرا ندارم که مذهول عنهاست کار کریست در ایجاب علی سود انکه
ضبط غرض کند از برای انکه بخی دیو اطر کرنجی باید چرا که غرض معطل بتواند بود اکر غیاث صحیح
مشغول نیکند بحیلات فاسد بش روی بنماید ورای این چند معنی بکرده ذکر هست که
مخصوص عارفان و محبان خداست و وصف الحال ایشان انکه حلوای ایشان فی تا تجوزی خدائی مثال
دیگر انکه در فکر غض عن البصیرة والتفصیل بکوی خداوند سبحانه تعالی تامل کنند در خلق
سموات والارض واختلاف اللیل والنهار و تشریح هیکل انسان و غیر آن از صنایع
این ذکر ان بحد صبر بصیرة و تفصیل و فایده دیگر و فضیلت خصوص تقلید باوج یقین و علم
قال النبي صلی الله علیه وآله وسلم تعلموا الیقین فانی اتعلمه و کما قال و فایده که خلق انسان
بل الخلق ظاهر او باطن آن وهو معرفة الرب کما قال کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لاعرف و از جمله طرق معرفت برای این یکی فکر است کسی در تفصیل فکر چگونه کرده و فرموده علیه الصلاة
والسلام تفکر ساعة من عبادة ستین سنة و فی روایة ثمانین سنة و جزوی چند که خداوند سبحانه
جل الله تفکر بیان کرده در کلام قران و این بیان خواهد بود که دلالت انسان قوی یا وفی با
الطهارت بر تامل و در آن از تامل در حضرت ابت شد و از انجمن که نبیه از آیات قرآن المجید در
باب معروض کرده تا در آن تامل کنند و میخواست که در صحیفه ثبت کرده آن آیات بطریق تعیین سند
وقت تنگ بود در این مجلس بدر شد آن آیات هم داخل اوراد که دو مناسبت مثال معرفت که
این شخص که به وجهی کلی بیاید که خداوند سبحانه حکیم است بواجزیه بازپید امعنی وجه حکمت در
هر فصل وضع تفصیل از باید دانی که بر وجهی کلی بیاید که فاعل هر چه اوست همه فضل نعمت
باذوقان آمده اولست بدیدار خداشود در مناهج کار خلق باو میرسد تا بنجد از خلق در
معاو السلم **بسم الله الرحمن الرحیم از عبد الله قطب بن محیی** علی ابن اسع الهدی
مدتی مدید شد که برادر دم حضرت مخدوم حقیقی اسبغ الله علینا ظلال عنایته صحتی الاسلام

والمسلمین محمد بالسنه عباد الله المخلصین که روشنی دیده محبان فایز گشت و صول خط
م وصلی است تا صاحب خط کوشانمان بر آن تعقل بکنند تا هنگام لقا رسید **بیت** دو دم
کرباد صبا از تو نشانی بسیاد دوستداران وصال بیمان مجنوزاد بلیند که در ای
سکی افتاده که شد ابر چون کفت ای سک کوی لیلی است **بیت** عاشقم بر همه عالم که همه عالم
از وست شرور مشتاقان عالم صلعم میوه نو باده وا بوسه دادی و بر دیده نهادی که
نکاشته قلم تقدیر و بادیه بستان اوست فاز فانزا اکر باعالم و طالبان دهم است از این
دوست و اکر بجهان و جهانیان انصی است از این بوست والخلق یزعمون انهم مع الکوان
سبحان الناس فی شان وهم فی شان اخر **بیت** کار پاکان از قیاس از خود مکیر که چه ماند در
کتابت شیر و شیر معروف کرخی رحمة الله علیه طعامهای خوب و تندی وخوردی یاوی کفنند
برادرت بشر حافی از اینها نخورد فرمود برادرم بشر اورا ورع بسته و مرا معرفت کشاده بعد
ازان فرمود بسیم بکرمن مهمانی بخانه خداوند خویش اکر مرا طعام دهد خورم و اگر گرسنه دارد
صبر کنم مرا با اعتراض و تمیز چه کار در ظاهر امر معروف کرخی شبانه لون خواران اهل طبع بودند
و بیهات انما الاعمال بالنیات صدا و جمله خواسته و نموده که روح عمل نیت
و مدار برآنست و از انجا فرمود یحیی بن معاذ الرازی رحمة الله طلب العاقل الدنیا احسن من
ترک الجاهل لها عاقل اکر دنیا جوید برای انفیا و حکمت الهی باشد و جاهل اکر ترک کند از نادانی
تادانی باشد برافات وظیفه حکمت خداوند سبحانه یا از برای شهرت یا برای کسالت و بطالت و
و خود نمائید **بیت** کر بکاوی کوشش اهل مجاز تو بتو کنده بود همچون پیاز حاصلا مرا لک
دیگر نظر بر هر کی نرانه که با مغز بر این خود رفت و جاجی دیده که او نوشته بود و فضلت
آن ذکر کرده بسیار دم از آن به ظهور آمد سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی فی
الارض امره سبحان الذی فی البر طریقه سبحان الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی
الجنة رحمته سبحان الذی فی النار عذابه سبحان الذی فی الهواء روحه سبحان الذی

فی القبور فصانه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا
ملجاء ولا منجاء الا الیه وبالجمله این نادیست باید که هیچ ازان بیرون نیست هرچه هست
ازوست آسمان بحکم اوست زمین بکنف اوست بیت کر بیمبری پیشان اوست
وربجوید رخ بیرون نشان اوست وربشرفی بیرونی سوی وبست ورسمر برونی هم زان
اوست ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم وخادمان جناب
روزی کسانی کرا برعاروند اکر نسل است نهایت واکر نه مقور از نهاد ایشان برآمده کار
قبل بیت اکر دلم نزیدی پای نظارهٔ دوست کیم وارد درین بزم خاکدان بودی وفی
هذه المعنی قال المولوی الرومی بیت ندا امد زعشق ان جان سفرکن کو من جنت
سرای آفریدم بس کهستم کو من اینجا بخواهم بنی الیدم وجاهه دریدم بگفتای جان
هرجا که باشی کو من نزدیک چون حبل الورید الکلام یجر الکلام سخن دراین بود که چندکاه
که مخلص نوازی واعلام حالات نفرمودند یا خود بما نرسید بهرحال انتظار احوال خود میسا
وتقا و محنو فرزاده ام قرة العین ابقاه الله مبلغ الرجال میرود وانکه دراو ... طیبه
مذکور صغیر بوده باشد والسلام والله یمن علینا بکم ولیسبغ علینا ظلکم بمحمد و آله
بسم الله الرحمن الرحیم صلی الله علیه وعلیهم اجمعین از ... عبدالله ...
هرکس که بدنیا آمد از ابنجهت آمده که نفعی برساند وثمره بار آورد که هستی وی را آن سبب
انبساطی پیدا شود که تا اغراض عالم برکات براو میپوندد واو در خود منزفی میکردد
واعمال انجامه که بروابط حقیقی متعلق کشته اند درترازوی خود میابد که سکت باهله
وآثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین ومن سن سنة حسنة فله اجرها واجر من
عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء واذا مات ابن ادم انقطع عمله
الا عن ثلاث الحدیث الی غیر ذلک مما یعلمه اهله هرکس که آمد ونفعی ازو به بندکان خدا
نرسد ... ازو ... باقی نماند بلکه درخود امد ودرخود رفت بماند وزن بخشد

کس ... حفیظه می بود برپیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم الحکم لان نظر ما بعث بعدی
تدخل الجنة من امته اکثر مما یدخلها من امم الانبیاء افضل الخلق اند که همچو کر اسبط وجود او
جزاوا بقی اثرا از ایشان نیست بعد ازان مرشدان کامل بعد ازان درتقوی بادشاهان
عادل بعد ازان عالم داران باذل وبعمره الله تعالی که دربن باب هیچ چیز تردد ... کینه ازان
اجتماع اقتد که مراعات باشد واهانت مظلومی کم باسال باشد ... بابای با
باشد آن با نشاط باشد وبه ... اشتغال تمام واکر ... نماید کسی را
از معصیت ... خاطر ... ازجهل بعلم آورد ... ازکسالت بطاعت کشد ... عمل
تمام اندیشید ... کاملین که ظاهرا ارشاد اشتغال نمایند از ابدال واقطاب واولیا
باطنا اصلاح خلق مشغول اند وتمام امور ربع مسکون ... جمیع
خاص وعام ... نظام عالم از برکات وانفاس ایشانست وکروهی که ظاهرا وباطنا ارشاد واصلاح
خلق مشغول بوده اند بیماران بوده که جمع ... صلاح واصلاح ... نداشته اند وابدال
ومرشدان کامل از ایشان افضل اند الا ماشاء الله وبعد از انبیا اخراج ... بکم اذا ...
که برقلوب بلا که ... از استیلای حال ... احکام ... خبر از کون نداد
ومقام ایشان در ولایت مقامی غریبست ومرتبه ایشان در وجود مرتبه عجیبه که فهم ... حال
ایشان راه دارد واکر در تحقیق و تبیین حقایق انقسام شروع کنم ... بخلوص عرض
اینست که بحکم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه ... بکم ... واهل بیت واولاد
واقارب امجاد همه را بذل وعطا ... تقع بربندکان خدا الامثل فالامثل برسبیل ... خدمت
برسبیل انعام که هیچ جز باز ... ازان ... وکفی بالله شهیدا بیت درکفایت
فضل وازجلائل ... کار خدمت ... وخلق حسن وابتغ فیما آتاک الله الدار الاخرة ولا تنس
نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وعلی سایر
الاقارب والاولاد واهل البیت حفظکم الله وایاهم اجمعین ... ظاهرکردن

سرایرکم و یوفر حظکم من حسنات دنیاکم و آخرتکم و ینزل علیکم من برکات السماء و الارض انّه

حمید **بسم الله الرحمن الرحیم از عبدالله قطب بن محیی** مجید

سلام الله و رحمته و برکاته و رضوانه علی سیّدی روح الله المؤید بروح من القدس ابقاه الله درین
سال غربت سفر حجاز بود از راه و خاطر پریشان می بود که شاید از اشیای طرفی رفیق شفیق
اتفاق افتد و صحبت منتظم سازد و مقصد من دوستیه که بمقتضای محبة الاباء قرینة الابناء اکنون
قریب قرابت شده و مراعات آن از مراسم اسلاف ارحام معتقد فوائد بود مجدد و مترکد میباشد و حقیقت
آنکه درین جهان ظلمات اساس که بنای آن بر ظرف و کفاف و بنیانت ظلال ظاهر بکاکی و لطافت که
و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر اشارت و جمعیت و تقریب آن نهاده شد چیزی که لمعه از انوار او
بوان یافت باشد و تذکیر عهود اولیه و مواطن و خانه ... که مصداق الارواح جنود مجنده
شاید جز ... که الجنة من الشوق الی الاتحاد الجنس بعاهد و بنا عهد بجان سوزاند اثر
او آوازه که در خانه حدیث سبعة یظلهم الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله فلان
و درجات ... افاه الله ... که ... ابتای ... جز سید ... لیکن بنا بر ... مواضع
صوری و اشارات معنوی چهره آن ... در حجاب ... بنا در ... قاطع ... شاد
المجید ... اخلاص و اختصاص بعضی از ... شاهد ... از توجه خاطر درویشانه و الطاف
وظایف ... دارد و ... اذا احب احدکم اخاه فلیخبره ... بیان او ... شده
انتظام ... محکم ... مشهور ان که ... المحبوب ... دیده
که ... و بیان ... آن ... باشد ... و ... راه که ...
برای ... او بیان ... و ... خطاب ... کلمات ... ایشان
الامل فسوف یعلمون ... برای ... که او ... آن ... ساز کرده مال و جاه خود را
صرف ... و ... بندگان خدا کند و بیان ... بمقامات ... که کمال انسانیت
برسد و شایسته ... ملاء اعلی و قرب حضرت ... شود و هر کس که مال و جاه خود را

صرف کند و وسیله لذت و تمتع خود سازد و خود او مال و جاه خود را در راه بندگان خدا نهد
نکو صرف بجای نیاورده باشد چه نکو آنست که ایجاد خود داده و در آن صرف کند که خدا از برای آن
در آن داده و ... مال و جاه و برای آن داده که صرف مسلمانان کند و بر
وسیله فضل ... آورده هر کس که از صرف نفس خود کند و تمتع فاحل ... کفران نعمت
کرده باشد و جزای کفران ... هر آینه ان مال و جاه زود باشد که از وی بازگیرند و اگر
از ... خود را بازبندی ... که لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان
عذابی لشدید ... اگر کسی ... کند با او کرده ... که با
خود را ... ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها بیت کر کسی بد
بلک ... بد ... حال کسی که مال و جاه خود را صرف ... اقطاع
... که مال و جاه خود را وسیله ... مسلمانان سازد
و ... ظلم و ... و منع حقوق ... که ... و لقد احسن من قال
بیت بر سر ... کلاه بنده ... نگاهبان خدایی ... جهان ... کاشت
که ... ظالمان ... وفات چون ... ظلم کنی ... عدل ... که ...
مکن ... و در خواب ... از روی ... چشم ... خدای
دل درویش ... البالی ... باشد ... خدا ... که ... کند
که ... بندگان خدای ... و از امر ... نه ... کند ... ازو ... که
... آن ... بکسان ... باشد ان الذین یأکلون اموال الناس بالباطل
و یصدون عن سبیل الله و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم ... سبیل ... زیاده ... که ... باشد که ...
بکند که ربنا ... الطف ... که ... اکنون ... و افاده
و احتساب ... در ... و ... الاحتساب ... شکری ...

کسی از این چه کوید باشد که حق عز و جل شما را توفیق کرامت فرماید تا کر بعضی از منکرات نامشروع

بوسیله مساعی جمیله شما مندفع کردد و این کفایت مهمات اهل ح بابات شما را و الله ولی

التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم و من مرعبد الله قطب بن محیی الاسعاف

السلم علی الحضرت المخدومیه الملاذیه الصفویه المجدیه و علی المقلد و القاد من المحبوبه

المسعودین قرة العینین لهما الله تعالی مبلغ الرجال و حفظ الله و برکاته کسی را که فرزند

دو رهایت لا دو سی کی را مرحوم و کی دیکر را مروی و او مرحوم اکر بسیار او و اعزو متعلق

و منسوب بماند و حوددا و او را بروتبه از آن فرمتدع بسجانه شاسند و بحقیقت آنکه

بنت حقیقی بتنها فرزندان است با فرزندع و دیکر بنت ها را طاری و امیا و بسیار به از فرزند

بیکانه است درجنبان بنت کاو را بیا فرزندع او تعالی شانه و ادبیکان بسیار بود

وجه است که در میان ایشان در آیند و فضولی کنند لیکن در آن ابصار ر و روش شده کونت بحضر

با فرزندع و افتاد و اوکید و افزو داشت از بنت او باذات خود بس کر او میان وجود خدا

در آید هم فی معقولست و از ابیات ابجد طار و کفته است دع عنک شاالنها بفضل بها ما شاء

لا تدخل فی البین لیکن اکر خود ازادی چند شکایت بر او نیکار در حهانچه اکر از غلام کسی

تقصیری چند شکایت بر خواجه او برند و لقد احسن بولانا الروحیه قال بیت ای خداوند

زن و فرزند خواه ؟ داد خدا م فی ذکرین داد خواه ؟ داد خود را بنیاد خرکه ؟ ناکاه او از بنج

زد یکبر ؟ و ابجد دام فرزندان است انکرانا بتداء هشتاد الکی که شارع صلوات الله علیه تکلیف

بصلوة را بیقات آن نهاده در باد ایشان کوشند و او را ادب ادیب کنند و بر ادب ع

آورد که احداث ناهیچ جز ادب با نفع و ام بنت برای آنکه ایشان محض قابلیت اند ود کر

کنا از قابلیات ایشان بفعل بیا بد آورد بس نابد که نوعی باشد که در نظر ایشان در آیند

نوجرو التفات بتجمل ایشان نماید که هیچکس محتاج تر بتربیت خبر نیست از احداث ورجال

خاطر و در آمدن در ره طاهیچ جز نباشد ادب بنت در صغیر و کبیر و باز نفویر را بخاصیت اشراف

چنانچه بروانا بان رو و شرکشته بس اکر جماعتی کسی را بسند ببندد و بنظر ایشان در آید

البته بهت او را بر مبدانند نکاه دارد و بصورت و معنی بالا میکرد و مجنین اکر کسی انداخت

افتاده و از ابیات انجدان بزرک فرموده بیت اکر ز عرش در افتی بقعر چاه ملامت هزار بار

از آن به که از دلی بدر افتی نیکی کن که کس جای خویش در دل مرده مرکه دل بقراکه خوانست بر کد در نظر

افتی و این که کفتم در نظر هم کر است نظر دو شاه خدا خود چون باشد از هیچ ایشان خال باز

که فاسقی مستحق قتل شده بود نزد زیج امثال آن واو و اکشند بعد از وفات او را بخواب دیدند

در صورت سعادتمندان از حال او پرسیدند کفت که حبیب عجمی در زمانی که مرا کشته بود بدید

کذشت و در خون من نظر کرد مرا بدان نظر او دریدند ها انظری بود و بسرخم خدا دوستان خود

از خود جدا بکرد آنکه هر که داکه ایشان بنظر در آورده اند الله تعالی بنظر در می آورد و هر که را ایشان

راندند حق تعالی هم از التفات او با دوستان خود ببیند که الجرجان که مبغوابان

الذین یبایعونک انما یبایعون الله و بیعت ایشان را کرده فرموده ید الله فوق ایدیهم و هر که رد

روز قیامت بندع کوید اجدی بر حضرت فلم تعدنی استطعمتک فلم تطعمنی استسقیتک فلم

تسقنی اکر بخداوندا تو از آنچه پاکی فرماید مرضی عبدی فلان الی اخره اوکا قال الله تعالی

والله بین علینا بسوابغ عطاه الکریم بحق محمد و آله وصلی الله علیه وسلم والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

الله سبحانه و تعالی حضرت مخدوم مخدومزاده را کربناه و ابتکاه و دهة و جهه بیار بجنات

بادا انبیاء الرائق لطف الله الاحد الصمد عماد الملة والحق والحقیقة والدین محمد انا قان آخر

الزمان محفوظ و مصون دارد و سلوک سبیل سلف صالح را که طریق نجات است در آن اوبا

میسر کرداناد و برتوی انجز و کرامات او بر مخلصان مختص بشاد و نامه نامی که ما به مسرت

و شادکامیست در بیع و در روز نکرد بر ان مضمرکشت و بدلم بسکی بخیر و اقبال الجوکر انطباد

فرموده بود بخداوند سبحانه شکر کرده در ره طلب افزونیاد و بر دوام سرح اضداد فرو منشیناد

بیت تا بر حق بر سر بندی بود ٭ طاقت چون بندی پابند بود ٭ ای مخدوم مصطفی صلعم فرموده
است که خیرات هر طبقه چهل سال که مجموع دو بیست سال باشد چنانچه بعضی آن که بعد المائتین
داخل است خود نگرفته و از قضا داخل است خبر داده که خیر الناس او الرجال بعد المائتین الخفیف
الحاذ الذی لا اهل له ولا ولد او کما قال و از بعضی و نظر بود که در ان دو جا ان که
آنحضرت را رسالت تمام کامل شیوع بود آنکه در مقتضی سوره هود و اخوات او واقع
از جمله تعقل کرده ظاهر آنست که جواب و اجمال خبر داد انست الف اشارت بعهد ابا احمدی
اشارت بمدت خاتم الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم تکون ملکا و دو الف اشارت بمدت سلطنت
و غیر که بعد از انقضای دو بیست سال در دیگر خواهد بود چون دو بیست سال پنج طبقه است
طبقه چهل سال کما قال فی الحدیث اشارت الی ذلک جای دیگر فرموده که المرء کریم در حساب
چهل سال باشد و المراد بود که آنحضرت را بر رسالت در موضع دیگر فرموده ان استقامت امتی
فلها نصف یوم او کما قال چنانچه بعضی گفته اند برد که از پانصد سال که نیم روز باشد ان است که
که گذشت اما بقیه حدیث که آن ان که بعد از ستین باید اکثر بکاری باز خواهند امد مصطفی صلعم
که هذا الاسلام بدا غریبا و سیعود غریبا اگر بعد از ستصد غریب شده هر که غریب خواهد شد از آن است
که امروز از نور اسلام در جهان هندی قادران باقی نیست که از شرق تا غرب عالم بجز بعضی معدودی
باشد که ان نور در دل ایشان یافت اگرچه نور هر یک کثیری را روشن کرده و بالعرض اینها اکثر که نور
حقیقی ذاتی داشته باشد چنانکه گفتم که مثل الغائب قیل است بیت ای برادر بر تو حکمت
جاریه ٭ آن ز ابدال است و بر تو عاریه ٭ و چیزی که بالعرض باشد در مقام خوف و تزلزل
بود و مشرف بر انهدام و بر آفت بعد از ان در سالیدن آنگاه از صیرورت اینها انگاه هر آنها مشرف
فاسد شود در شیء است ما فی در روض الریاحین حکایت میکند که شاهی توبه کرده او را پرسید
که مردی کامل چون یافتی گفت اکثر زاد روی از قبله گشته بود نعوذ بالله من غضب الله رها از بنیاد
بر بنیاد و مستغفار با یاد اعتماد میکند و در ان کوشید که نوری حقیقی بچنگ آرد که الغایة

و ستنیر غایب و خاسر بیاید بیت از چراغ خویش یابد گر نا ٭ نوری فی ستنیر بی فی ٭
اگرچه ممکنست که بحسب اتفاق چنان واقع شود نادر اگر ولی غایب باز نشانند و استعمال تا
اینها باور افتد و اعتماد داشته باید کار را بر اصل بنیاد کرد و بخود اهل الحل امین را شانند و آن
غایب که باز نشانند اطرافی ان نیز معلوم نیست که از جهت تعمق طلب طلبی فواید و در کرده رعایت
کنند که این پایه بانگ کاری داده باز نشانند مثلا قراکه از اهل دل کرد بر شیع باشد بیان که ان
واقع شود مطلق الخاص مرات و بعد که هیچ دولت بر ازل نشود ای مخدوم خدا گواه عبارت به بر هستان
و اگر عبارت توان آورد بکنایت در شواهد آورده را بیاید فتا برسند آنگاه به بیند حلاوت
بکنایه المحضری حال خانی ای مخدوم بسیار کس رفته و بحقیقت این کار نرسیده اند امروز درد کور آتش
آیاف در ایشان افتاده میسوزند واز درد و غصه ان برجان ایشان که اگر یکی نه خفیفی
باشد که چنین است بیش از ان که کار از دست بیرون شود باز وقت افتند و انذرهم یوم الحسرة اذ
الامر بال و منال و خویش بود و شده سرای و بستان و این شهوات که آدمی عمر در سر آن میکند
بی وفا اند اینها آدمی که در میروند او را بی عمال از بعد هند و خوار میکرده اند و باز میکرده
بر درو بناه درفت خویش رفتن برفت و آن رفت تا نیز خواهیم رفتن نفکان بسیار بیشمار
از هر بیشمار از مثل این طور که خلا نماند او را از ایشان فوت شد و باز افسوس اند که ما را
امکان باز اختیاری نگذاشته که فوت شود که گذشتگان همه نخانها کفاره میکنند و بند بهند
که زمان نهاد که از ما فوت شد مکفاره که ان شما فوت شود اما هم کوشش را از درد که تخو
بشنود مکر کوشش اهل دل ای مخدوم خداوند خدای هیچ آدمی بنیاد کرده کو موثر او به بوده باشد
با او خدای دهید و هر قدر زمان که بیاید و فرجه که او کار را بعد از نهد و فرصت خدا بدهد در ان
یاد کنید که ان یاد برای شما ذخیره میشود و وقت حاجت از شما بپیار فسلنا المقطرین فیلا لا
لله رقیب هستند نگو هر چه بسیار کسان اعمال صالحات بر آمد و روی سفید فیفی است هر قدر
که هست بخدای میکنند که اگر بکاند خزانه دار را خدا صدقه کنید ان با شما رسید و چنان برشمارد و

شود که شکر هزار نعمت صرف کرده باشید و اگر صد هزار این نعمت در شهوات و لذات صرف کنند

مقدار لذت بشما رساند که از همه انعام بر شما رساند چون با شما رسید که اجر و شکر شما صرف کردید

ای مخدوم بشنوید و مترسید و دل از او ارزوها خالی کنید و ترک این لذات و شهوات نمایید

که شما را بیرون از این لذات لذاتیست که چون روی دهد کنید بر او برسید کان بهره که

ضایع خواهد شد این تجارت بکنید که زیان نمی کنید بیت اسیر لذت تن مانده و گرنه ترا

چه عیشهاست که در ملک جان مهیا نیست حضرت مخدوم امیر عماد الدین جعفر بداند که

چنین است که شما در عماد دین باید و عماد ستون باشد که ستون چه چیز است ستون دین را شما

عماد الدین گویند یا ستون دین باشد زنهار زنهار که ستون دین باشد که دین را بنا است و

بناه شود ... ستون ان الله سبحانه شما را باین جا داده و در ... لطف

شما را بیرون اند و ... الله وحده العزیز من عبدالله مطیع

بسم الله الرحمن الرحیم الی الاخ الاعز جعله الله من الاعزین عند ...

اما بعد ... از کار آدمی که چگونه ... و ... دنیا ...

خودسر میکرده ... آدمیان دنیا را حقیقی میدانند و ... حکایت

و آخرت ... میدانند و ... همه ... وجود ... چنین ... و دون

بود چون دنیا را حقیقی نباشد ... و خود ... مشغولست

آخرت ... افسانه ... از زبان ... کرده ... از

بازی ... خلق را با خود ... سرگردان میکرده ... بیت

بی نیاز ... بیت ... سبحان ربی الاعلی خداوند ...

بازی ... زبان ... عاشق ...

لطف ... که ... بیت

یادم ... لطف ... خداوند ما را ... آمین

از این سخن گفتن ... اگر ... زبان کار ما اگر

خواهد ... خداوند ما اگر ... اظهار ... اگر ... بر اشکال ... جلال

بیچاره ... فقد رب العالمین خداوندا ... خداوندی ... بندگی ما دهم ...

بندگی ما خداوندی ... خداوندی ... بندگی ما را ... خویش ... برده

در سینه ما ... خداوندا ... بیماری ... دشمن ...

شر این دشمن ... خداوندا ... زبان ... اخلاص ...

شاد فرمان ... و ... زمان ... فرمان ... کاه

دار خداوندا ... رضای ...

خداوندا ... خداوندا ... خداوندا ...

میدانی که ... ما را ... خداوندا ... ضعیف ... بنده ...

باد ... خداوندا ...

حول و قوت ... سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

شاید ... الدین ... حکایت ...

حدیث ... حدیث ... خویش ...

هیچ ... حدوث ... خویش ...

خداوند ... اصل ... خلقناکم و فیها نعیدکم

رجوع ... ما ...

والمستغفرین بالاسحار ... روزی ... خود ...

و ... نماز ...

و چند ... نماز ... کل نفس ...

کردی ... روز ... کار ... الی

رسول الله اوده‌اند که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل در روایت سنن ابن ماجه که علیه
کرده‌اند که الوضوء علی الوضوء نور علی نور و چون وضو نور است که نور دائم باشد هیچ باشد عثمان
محل کلامست نظیر آن لا ادری لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک ... و جب علیهم
و شاید مظهر خطا است اگرچه مراد ظهیر انجاست اما ظهیر از درون ... بنا بر ان الله
لطیف یحب اللطافة شنیده که ان الله رفیق یحب الرفق و غلیظ ... بیش
با یکدیگر که افراد تخلقوا باخلاق الله بیان هم کرده والتوفیق من الله تبارک و تعالی

من عبد الله قطب بن محیی

ز ذکا فی جو ... بیکار ...
شناختن ایجاد حق تعالی جهان که افرید بتمام و کمال بود اما هر یک از اجزای او بخود مشغول
بود و در هستی خود محجوب از جز خود داد در ... و مر خدا را ... جز خود ... غیرت الهی
از رنگ چشمی او بر شک آمد آدم را آفرید او را هستی خاص که در بندان باشد نهاد ... تجلی ذات
که از اختصاص و جهان کجا ... آفرید چون که چشم بگشاد نظر او بر کل وجود افتاد ... بصفت
و اسم خود شناخت خدای تعالی از اسرار اجزا جهان که فرشتگان اند تمام چیزها پرسید
دانسته کشید در رای وجود آدم در آمد که هر یک از شمار رشته ایجاد دارد در دست ... رشته
نیند و بوسیله آن ایجاد در رود و چون به حضرت رسید از علم آنها کنید یا آدم انبئهم باسمائهم
اکنون هر یک از فرزندان آدم که نظر بر کل ... داشته باشد ... وجود داشت
کند و بود و وجود داشت جهان ... و معنی آدمیت و هر کس که در هستی خود
محجوب باشد ... صورت ...
آدم نیست اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون ...
او جز در زندگانی ... شد ... اگر
بر جهت ... والفوز
حیف ... وقت ...

توفیق رفیق ای پادشاه و اقبال برابر درگاه حضرت مخدوم دل که مخلص پناه الواثق بالله الاحد الصمد
محب العلماء والدرویش محمد ... بسم الله الرحمن الرحیم محمد و آله الامجاد و اولاده الامجاد

من عبد الله قطب بن محیی

الله سبحانه حضرت مخدوم معظم و ابند که مطلق افتخار اعاظم ...
الواثق بالطاف الله المقبل بوجهه علی الله الموفق بکل خیراتنا الله محب العلماء والفقراء والجمعه
والتقوی والدین محمد از آفات روزگار ... در کنف حمایت و ... و وقایه خود
داره و دنیا را بوجهی ... بندگان شایسته نمود تا ...
نکرد و مثل خود را دنیا مثل تاجری داند که ملکی غریب رفته که تجارت کند و ...
ساخته که از ان سودی حاصل کند و باز وطن خویش آید پس شاید دنیا که آنجا که ...
از دست بدهد و هر چه کم ... خدا ...
مرد ... که آن
زندگانی شاهی که ... بیت ...
شود عمر ... حکایت خلیفه ...
آواز ...
که او ...
و آرزوی چند ...
اجل ...
کسب کرده باشد ...
با کل خود ... بیت ...
بر ان ...
شیخ فرید الدین عطار گفته بیت چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود
ای مخدوم چند کلمه که سر و برگ گفتن نماند ...

وما سکه نام است کار زنان را باید در این رفته تا بفرمان نماید و سکر کشی دست یابد
کرده فرمان بردار مصطفی صلعم که دل خود بکار کسی با او سپرده ابر اکر انجمه نامی منم مرده ایشان را
بپیشه لرزه بر هفت اندام ایشان افتد و هم بر آن بود دانند که پای ایشان از وجود بر داشتن
نامهای محمد در صورت که بکشاد در نهایت بود در ظرف حرف بکشند همین قدر باید که کار بند
فرمان مصطفی صلعم باید و به کار کسی دل از خود بر داشتن و خود را با او دادن که ابلغه
که چنان کنند که آن راه است که پای خود بفرمان سپرده و این ارادت که در هر یک منازل
منزل بتوان برد اللهم صل علی محمد و آل محمد وسلم واجعلنا من امة محمد واحشرنا فی زمرة محمد
بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین من عبد الله قطب بن محیی
بود الجمعه حادی عشر رجب المرجب سنه که از آن نور و وصول بشر ذات بوسیلة آن آیه اکر
خود را مذکور خاطر عاطر حضرت مخدوم و پناه و ابد کاه اللهم خلد ظلاله واجمع شمله و وفقه
لمحاسن الاعمال و محاسن الاخلاق بحق الملة والحوزة الحقیقة والذی نفس محمد بیده که ارادة
که بعد از تمادی مدت هجران دیگر باره فی الحال و وصال بهتری که فرقت و بعد صوری معنوی
سبب آنکه نشت و قرب معنوی خود هر که بود و که بود و فرق صوری و معنوی سد ایام و نهایت
محبت پیوسته بروشند و در ترقی و انوار و آثار آن در ازدیاد است چکونه براز فنون الطایف لطایف
الهی که در این ایام بظهور رسید فلله الحمد فوق مبلغ الاحصاء فیض و رحمت که رسید تحقیق
از آنجا که مخدوم ما آماده است در زمان خود برسد سلام ایشان بحضرت تو بنهایت ود
مظان اجابت هیچ درد دعا جهت ایشان فرو کذاشت نمود با خریده جکر که کهن از نهایت
رخصت سکوه در زمان خود امید بکرم رحیم الهی آنست که چنان زمانی برسد که حوصله
تمام چه را کویند کشاند و هم آن که در زمین صد کشته شد کنجه و طیبة اصلها ثابت
وفرعها فی السماء فعالا افعال برکند چه از جهان کذشت و ادمی مرد فی خافت
مرده را با خافت مرده فیره را یکجا رفت خوشا الکرم که ازان آم که کذران مرد فی سنه رد

دانش کند

دانش کنند اصحاب ذات دانا کرده هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب در قرآن مجید دیده باشید که ذکر اولوا الالباب بسیار رسیده باید و اولوا الالباب
دانا باشند که امروز جانکه هست دیده و دانسته اند و عظا صورت را از چهره بانامل فکرت
و عبرت بر کشیده اند از قشر پالب رسیده اند یعنی مغز در درون پوست دیده اند چون پوست هستی از
حقیقت بر کشیده اند و محض مغز شده اند چون این جهان که از قشر هستی بکوشند از هم کشوده شود
که اذا السماء کشطت و آخرت که جهان مغز است ظاهر شود ایشان را آخرت دست بهم دهند و بکار
باشند و در حین راحتا ابد الآباد مستدام بجماعتی که جز پوست ندیده و نخوانند و بنوده اند با
که محض مغز است بحکم مخالف بهر دست بهم نرسند و بمانند و در دوزخ جهانند و مشوش کار ایشان
من بعد بجز مغز ای مخدوم اکر از زمال زمنکان برده و بر داوند و از ایشانند چنانکه
با اهل الله و اهل کشف بوده اند بیند امری عجب و چه بلندند از شنی غریب بدار و شدند آکاه
باشند تا باد دنیای تا ابد ای مخدوم حقیقت نماند بجز بیکران در شیر از آن دار از کلم آن
جوان که تنم بیکند ای مخدوم در غذای که جان مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در فقه اند
آن است که این جهان و کار و بار این جهان باطل و غرور است و حقیقت جز آن جهان نیست
ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون اکر تمام جهان
از وجود برود و در بازار آن جهان حقیقت بدست آید سودی عظیم و اکر تمام جهان حاصل شود
و آنکه از حقیقت بی بهره ایشان بر باد هیچ نخواهد ماند از جهان بر نکند و از عجب اهل
جهان شنک عزلت و انقطاع خوشم می آید بعینه که اسباب آن فراهم نمی آید علی الله ان کذا
دو کرد آن بر باد و بر سنکی دلکی بر نبود و دو سنکی آن قدر بی عهد جهانی با فاتح
و رندی و لا ابالی با اشارات عینه از عزلت و انقطاع بهم رسید و از جانب صورت ابا
آن دست بهم نمیدهد و هر بیکدیده و کار دی ناکرده و بحسرت و تاسف بیاد ماشاالله و لا
حول و لا قوة الا بالله توکلت علی الله حسبی الله الامر کله بید الله ان الحکم الا لله ان الله بالغ امره

لو وفقه بهم والحمد **بسم الله الرحمن الرحیم** لله رب العالمین
من عبد الله قطب بن محیی اللهم امدد ایدی واشدد عضدی وثبت علی الصراط المستقیم
قدمه وسدد سدده بر عماد الملة والحق والحقیقة والدین محمد اعنی مخلص شکر ودرود کتاب
کو را لولاه ما انزل الکریم بمحمد بود از ملاحظ ذات وصفات القاب بعقد بهر ساید ودر مقام محن حاجی
ثابت قدم ودایم دمادت ساحت وقتا از نکات سخن که طالبان را حقیقت ذکر شد او با
آنست که حق سبحانه جهانی آفرید از نور وانوار پاک محض وسبقت مهر سلطنت ساخت ووجود
شهای انجهان جهانی آفرید بمنزله شخصی که بر آفتاب دارند ناچار انوار آفتاب ممتد شود
از ظل انجهانت کناه دایم وبقای انجهان از اجل مضروب که چون از اجل سر آید آن حجاب
برداشته شود وچون آن حجاب بجای ندارد آن جهان منسوخ شود چنانکه ظل منسوخ کردد نزدیک شخص
وانوار آن جهان منبسط کردد وکلیه امر آفرید وکبر بمنزله دریا که مد آغاز کند وهر عمارت که
بر ساحل آن باشد خراب کند تا همه دریا شود ناچار نکات انجهان جمله غرقان نور کردند
وجود ایشان معادنه بظل شده اند وبعد ایشان از آن نور فاحض کردد که دیدن خفاش را از
دیدن آفتاب روی نماید از آن نور که بحق کبیر ظهر سوی که روی نهندان بود چنانکه یقول
الانسان یومئذ این المفر کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر دران صحرای بی پایان
حیران وسرگردان کردند یوم یکون الناس کالفراش المبثوث مگر جماعتی که در جهان با گوهر
وصف ایشان کرده باشند وبتدریج حضر را با آن نور آشنا کرده وبار بار بران جلوه شده ودوام
ذکر وعبادت وسلوک سبیل قدس وطهارت وصرف همت از ناحیه ظل حجاب بود که ایشان
نزد رفع حجاب کالا لخارض نکرده بلکه برای اعتقاد ومنافع سبب فتح وللذت ایشان حاصل شد
چه بود فی ذاته منافع ابتهاج واستمتاع بران جلوه مناسبات ناشد عدم استماع خلل بکلام
وخفاش بنود آفتاب کما قال القائل **بیت** ای راحت جان جوان صفای بر من خورشید جهان
ونز تابی بر من وعارف محقق مولانا جلال الدین محمد رومی اشاره بدین معنی کرده وچنانکه گفته است

بیت باز بار خشک کن با نور روز ورنه خفاش بمانی بی فروز بالسلیمان خو کن ای خفاش
رد تا نمانی در ظلمت تا ابد **سؤال** واگر کسی سؤال کند که این جهان چنانچه مجموع این
اشیا چون این جهان رفع شود همه این اشیا رفع شود پس انجهان بماند واو نماند ودر ده معلقه
کرده جواب آنست که انجهان در نشأتین انسانرا است بر حقیقت آن آباء است وبر بطلان نشأة جامعه
دو النشأة الا ذره نمایند لکن بنیاد امر کرده والنشأة معاد بر نشأة نشأ واثر استمتاع او در آن
باخص از نشأه که عزات باشد که ذات وبیان معنی وسخن همچو کسی که در خواب صورتی
بیند وبدان عاشق کردد چون بیدار شود واصورت نبیند ناباقی معنی باشد چنانکه
خواب وبیداری دو طور است از نشأه دار این نشا ونشأه الحرث دو طور است نشأه الحلیه
وراو بنجات واگر نه حجب بر سر عیا سیباسی از نور قدس بدوام مراقبه وذکر وتجنب از دجاجر
وقاذورات بتر نتوان یافت همان ده کار بانشد که رفع حجاب اعظم که رفع این حجابات کبری
قائم شود نزدیک شد اقتربت الساعة وانشق القمر ورفع حجاب ادنی که برخواستن این حجابات صغری
برخیزد از شرایط فصل نزد بکمرات کل امرء مصبح فی اهله والموت ادنی من شراک نعله زنهار
زنهار که شریعت بجز بر نیاء ومد هیند وهیچ کار دران مقیده منمایند ومنادیه که کاری
اتم ذنت که خود را از عذاب ابد وبنکال سرمد خلاص کنند که چون سوط عذاب داشته اند امیر
وفقیر وعظیم وحقیر وشاه وکدا یک چوب بلند وروی همچکس نه بیند جز نعیم وشقی
نقوی بی انغامت تو از چت جبال اسباب وانساب جمله انجا بر یع شود بغاو ندانمان ونه
سرکنند که این سخن درست وهیچ غلط در آن نیست ودروزی خواهد بود که آن آن کرویان هم
بشناخته آنها ناچه حاصل **بیت** چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود زنهار
زنهار که این سخن بیازی نکیرید وهزل نمایند وغم خود بخورید که کسی غم کسی نخورد در آن زمان
عذاب خدا افزوده دهد کسی بجز ده نامه بیر هام فرو فرستی چه حاجت که یود المجرم لو یفتدی من
عذاب یومئذ ببنیه وصاحبته واخیه وفصیلته التی تؤویه ومن فی الارض جمیعا ثم ینجیه کلا

اعاذنا الله وایاکم من عذاب النار وعذر فنا کم وایاکم معتق النار ووفقنا وایاکم لمبادرة التوبة قبل
وصول النوبة وجعلنا وایاکم من زجره ازدجره ذکره فاذکر بحرمة الوسیلة الکبری محمد مصطفی
صلعم سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الخلق جنابهم من عبد الله قطب بن محیی

دم فی غفلة معرضون بحضرت مخدوم المعظم کتبه عند الله من عباده الصالحین محب الملة
والحق والدین شیخ محمد ادام الله بداند که ای مردمان که آن و ندکه آدمی میبرد و حجابات باطل را که
رهیدی بلکه او مشغول بشود از پرده هستی پرده دیگر چه هستی فوق نسازهم پرده که
کرده پرده دیگر اهل آن پرده که از آن رفت که بندهٔ پرده واهل آن پرده که جان رفت که بنده باد
وچون آدمی با غفلت افتاد اوّل دام راهی دم محبتی ودوستی بغیر الحال الحق ولیکن
علمهای او کرد آدمی با علمهای ثابت است به دیدار ایشان شاد و خرم و فریفته او
ما باد الحجاب نمیشود بلکه مثل و شبیه که کوالت که از زمانی بر آن بسته رود تا اورا دست و نشان که
اورا اسیر کرده باشد و از ملکت خود برون برده و رهایی یابد با سلامت خویش بود وستان و خویش
واکر علمهای زشت است در دنیا ایشان در وحشت و عذاب و هر لحظه او از ماری که زن
تر اند و دوش بنا زکی او معلوم شد و امروز اعلام شاشد تا انکار کرد و کارها نی انجهان کینه
و غافل بشنند که نصیب آدمی از جهان نمانت کرده آخرت او وی یابد کرده قال الله تعالی ولا
تنس نصیبک فی الدنیا دیگر چیزها نصیب جهانت ارزو نصیب آن جهان هر چند آدمی بنیاد او السلم

بسم الله الرحمن الرحیم علیکم ورحمة الله وبرکاته از عبد الله قطب بن محیی

برادر عزیز شیخ کرم الدین اراسته خالی مباد **اما بعد** خدای عز وجل تراآن است که هر غم والم و بر دل
قیامت الخالی ما برکند تا در جهان که غم و شادی ثمرهٔ آن است نیخ و بن بر کنده شود لیکن
خدا بر العز وجل در هر چیزی حکمتها است از جمله حکمت آنکه مومنان با ذاته الغم از کند بر کوشش
نمایند الخدای عز وجل با ایشان با فرشتگان مباهات نماید باشاد جوایز دنیا و شیخ بعضی نشان

فرو هشان را نگاه کنید و چون بکار خدای عز وجل این کلمه بگوید هر اوستاد الله دا او باید
ایشان از سرف بکنند خدا با کنا میزد را بکار فرو این کلمه را در باره ما گوید و چون این
کلمه در باره ما گفتی انگاه اگر خواهی شان بپران و اگر خواهی بزبان کن با برادر خود پیوند
و باید که شیخ کرم الدین بداند که هر کس که خدای را عز وجل نشناخت و پیوند و قرب حضرت او
بجا نکرد و در راه او از دو کون دست خود نیفشاند معزول و محروم است الحکم صوفیه در
سماع کرده است فشاندی برادر اکر محبت خدا و دیگر سان ترجمه آید که سقف کرده فرزند را
که کجا بدید بگوئی هیچ بنده کرد چه محل افتاده ام ایشان بگو بگو والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم الی حضرت المخدوم من عبد الله قطب بن محیی

المؤید المسدد محب الملة والحق والدین الشیخ محمد ادام الله الرضوان الاکبر واعظم علیه نعمه
وو فرا **اما بعد** ستایش خدای را عز وجل که بر بند دل ما را از دنیا بریدی و درو سیاهی بنیاد ما از
پیشان کرد باید تا اورا دشمن داشتیم و طاعت بر ما شیرین ساخت و دنیا اورا بما نمود تا
آن را بخشم اکنون چشم از رحمت او آن است که برادر حضرت شان کرامت فرمایند و ادام مراتب او در
قبضه و ما را و جماعت اخوان التائبین را نگاه دارد و در رهبری جهد و ملت بیم اند و بهم
سلف است را احیا کردن شعار ما باشد تا انچه از ان نبایم با نام و انچه دانم بعمل آورد و بجا
هدایت فرمودن شان هم ارزو سوال و ما مولات انزد رب العباد و مولاه قد الهمکم کرده
اخوان المحبین که در جانب اند و ز برود دیکار خدای عز وجل که هم تر انزوده شمع شعار
ودنیا دار ایشان فرو فی بیگیرد او آتش هر روز مشغول زیاد و دل حمد الله که ابلیس
هر روز سوخته خدای تعالی ازمنت حمد ما را نگاه داشته دارد انه الکریم الجواد الرؤف
بالعباد سلام برسانید برادران المحبین کثرهم الله تعالی وظیفه آنکه در اعقاب صلوات
اخواز او دعا مرا که تا ازدنیا بیرون واستقامت بیجا ایشان از خدای عز وجل خواهند
که دعا که در ظهر غیب است مستجاب و از اغاث و امداد اخوان استغنا حاصل نیست والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی

صید جانور برای جان شیرین است که جان دارد و جهان سراسر جان است و در دیدن غارتگران چرا
این دیدن بدست آورده در خانه خود نشسته در صید باشد بیت اسیر لذت تن مانده و کرنه ترا
چه عیشها که در ملک جان مهیا است موعظه هر چیزی برای کاری آفریده شده است دو پای
دست آدمی و هر عضوی برای کردن چیزی آفریده شده کردن چیز آن و بجز برای آن ظلم کرده باشد همچنین انسان
برای بندگی حق عز و جل آفریده اند چون بندگی طبع کند ظلم کرده باشد بر خود موعظه
پادشاهی حکیمی گفت از من چیزی بخواه گفت فرمای بنده من شو چه حق آن داری که از تو چیزی
بخواهم گفت چگونه است گفت تو بنده حرص و آزی و حرص و آز بنده من پس تو بنده بنده من باشی
آدمی باید که بر طبع سید خود باشد چون بنده بنده شود چه ظلم بر نفس خود کرده باشد موعظه
هر چیزی را وقتی است باد رسیده بر درخت فایده دارد الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله
هر کس که روی خود بباطل آورده است برحق کردد و از آن روز باز که بخبر کرده است او را استغفار
که مکر باز آید انتظار از حق گذشته خواهی بنده از خدا و مرد همی باید که خدا و عزیز تو انتظار تو
برا هر افراد او باد حتی حضر و ستر و لو علم المذنبون بتوق انتظاری لهم لماتوا شوقا الی
هر چه که اختیار اضطرار دست آن نیابد است که آدمی چیز از آن به اختیار دست از آن باز دارد
بهتر باشد موقوا قبل ان تموتوا بیت وای بر آنکه چشم راست مرد نبود تا به عیش برند
تا ابد فلیعزات مضطر او کردش بر باد و دست به بند که فشار به لب آدمی از سر حرارت شوم و نجل
و تکلف و سبب التزام او ایمغانی در آن که کمان برده که مکر سعادت و کمال او را حق است
جوانی و هستی جهان است و از غلطی که او را افتاده از جهان در طریق سعادت قائم است
از قمار اثر نبال که بیت و مایه در خود که ساز و در سافتی انجام ترک کرده و در دو از آنجا
در چاه نکندر داد الغار دغرامت هر کس که مایه و مال در همین محل خرج کند چون بمقصد رسید
مفلس باشد و مغبون و پشیمان بیت چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود

بسم الله الرحمن الرحیم والسلام برحمة الله وبرکاته من عبد الله قطب بن محیی
مخلص نیازی و پرسش حالات و اظهار بندگی و دولت که حضرت مخدوم و پناه و ملتجا کاه
الوائق بعنایة الله احد المستعین بلطفه الزهد مجد الملة والحق والحقیقة والدین الشیخ محمد
حماه الله بلطفه من شر حاسد اذا حسد و لطائفه علی کل ما یرید و ابدع فرموده بود تا و بوسیله بوده که
خدای عز و جل ساخته تا دل فرموده و کشاده که خاطر آزرده را مرحمت ملاحظه احبه صادق محبت کرد
ایشان بزیور اخلاص مقرون و از عوارض تکلف و ریا مصون نشانه نشانه ایشان بنهم را بیشتر خاطر مجد
و از شکانان اول لطف الهی شهود بر سید هو الذی ایدک بنصره و صول مدد و قوت آنجا
عز و جل بی واسطه و بالمؤمنین و صول آن است بواسطه مؤمنان و از او و آن نظر اهل شهود
جزء هر نجم نیست خدا بر اسپ جز وجه حق کی از آن جهان فرستاده و عطف فیها دعا
که مؤمنان ایام آن است ... و زد دیگر تردد خود نگاه داشته او را سجاده و تعالی وجود
نام است که متقیان که اهل ایمان بر غیب ایمان آورده اند و از آن روی که به جهان فرستاده از آنکه
که جهان که اهل شهود و عیان اند بفهم آن مخصوص اند و خاصه مؤمنان از در جهان از هم آن
خلق باشد وحق تحقیق بر آن در هر عضو خون کار کرده باشد و او را صاحب اعظم باشد در دور
خو بیش را و او خون اعظم خوانند و او در دوره و مقام صدیقیت باشد بفهم را بیان کنم که جهان
او مخصوص باشد که علم و تحصیل آن که هر جمعه در آن جهان صورت بندد و آن اخر اوقات
وحق تحقیق که خون دارا آن باشد خون تحقیق باشد لا او نخال او ثابت از و چون هفصد و نه سال
بعث پیغمبر صلم بگذرد این رتبه مجدد خواهد شد کسی که صاحب این عشر و شرع باشد و مجدد دین ملل
خاصه فارس ظاهر شد از رواج دین و دفع منکرات و او اقوی خود و حرب طبع و ضعف طلم
بر کسی از برکات و تحف ایشان صلحیا بر عاشر است و مجدد حدیث نبوی علی قائلها الصلوة
والسلام آمد که بر سر هر صد سال خدای عز و جل کسی را بعث کند که دین او مجدد شود و مجدد بوده
ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها معنیش آنکه خدا وند شما را در ایام دهر شما نفحات

بس متعرض این شوبان اشارت بطلب نشان در هر بود کار و مخدوم در عبارت باز فرود آمدن
حقایق دین بدل او از شکوه جنت بعد از آن که مردمان خرص بهشت دوزخ اند از آن
ایشان را آگاهی و جاهی که عجب نظام ترویج دین و نشر و تقویت ایشان قیام نماید در هر صد سال
علما او باشد و از جانب او مشغول هر چند از آن معنی آگاه نباشد و خادم پندارد که بیکار و مجرد
لشکر بر نیست کار و محل نظر الهی است در هر دو کار و آنجا صفت عمال او بنده آنکه بر بنده باشد
ای مخدوم من و دای امارت و وزارت و حکومت و سلطنت که مناصب و مراتب اهل صورت در جهان است
معنی مقامات و درجات و مناصب که خدای تعالی بدوستان خود از کرامت میفرماید بیت
در کوی خرابات بسی مهانند کز لوح وجود نقشها بخوانند بیرون ز شتر گربه احوال جهان
چندی نکههار خبر دارند انا آباد معنی و خراب صورت صورت نمی بندد بیت دنیا را
حاجی بود و رهبت این هر دو نباشد فلک بنده نیست ای مخدوم رسول الله صلعم فرمود
عشر ما شئت فانک میت واحب ما احببت فانک مفارقه یعنی بزی هر چند خواهی که آخر بباید
مرد و دوست دار هر چه دوست داشتنی است که از آن جدا خواهی شد ای مخدوم هر چه از هر
خدای عز و جل صرف شد باد در جستن رضای او با آنکه راجع شد اگر چه در آخرت و هر چند در اندیشه
احوال الجهان و در تحصیل مرادات خود صرف شد با آنکه نفع اهد داد که صورت صفت
رو و کاری که بفعل و هوا صرف میشود در آخرت صفت عضو مفلوج است بجا بجا دید که
او مفلوج باشد اگر چه ظاهر دستی دارد اما حرکت و جنبش دارد نیست فی الحقیقه دست ندارد
همچنین انعدا در کاری که بباطل صرف میشود چون در آخرت آنکه رجوع کند حیات است
نداشته باشد پس آنکه که اوقات او تمام بباطل صرف شد خود را بتمام اوقات مرده چند
خود را در جهان گیرد ان ایمانه الموت من کل مکان و ما هو بمیت صفت چنین کس است و کسی که بعضی
اوقات او بباطل صرف شد و بعضی بحق صفت او صفت کسی است که سکرات بر او فرو گیرد
و لحظه ساکن شود آن باشد حال او و از اینجا است که خدای عز و جل حکم فرمود بیان عباد فریق فی الجنة

و فریق فی السعیر الا مر بهم ای مخدوم جایی که کار بنا اتی نیست و دنیا بستان کنند کار سازی
در انشد بند کار فراید که کر بودن دنیا و کراز بودن دنیا ای مخدوم صرف اندیشه در
احوال هر جا هند بودن اینجا باید کرد غایت آنکه آدمی در جهان باشد صد سال باشد و بودن او در
جهان بدین سبب است بی تا باید که هر لحظه که اندیشه صرف کار جهان میکند و هر لمحه که در کار
انتظام امور این جهان میکند هزار کار برای انتظام امور آن جهان کند ای مخدوم آگر شخص واقف گردد
از آنکه فردا خواهد مرد امروز چه کار خواهد کرد هر روز باید که آن کار کند چه امروز احتمال
که هم امروز باشد ای مخدوم مرده در از ره نیست که شرح حال خود کند اما افضل در جهان هر نجی
زبانست و وکیل خاموشان که شرح حال ایشان کند مثل بیکو که مرده این بگوید که
بدانستمی که حال از این خواهد شدن نکردمی هیچ کاری که امروز بوسیله من بیشتر ای زندگان از
حال مردگان عبرت گیرید پیش از آنکه از ایشان گردید چه مرده بر او در مرده خواهد رحم آنکس که
خواهد مرد ای مخدوم اگر شخص انتظار روزی میکند که کار جهان تمامی راست بدار از آن
فارغ شود آنگاه شروع در کار سازی آخرت کند که هرگز انتظار نکند که چنین روزی نخواهد
بودن بیت تا کار جهان راست کنی عمر شود چون عمر شود دل تو نا منبر شود و بدانکه
هیچ کس را چنین روزی نخواهد شد پس همه در اشتغال کار دین است بایدکرد
و فرصت چند غنیمت شمردن که حاصل عمر اوقات است و لا تنس نصیبک من الدنیا نصیب و حصه از دنیا
همان و قتهاست که بر اخلاص برای خدای تعالی در آن کاری کرد و باقی نصیب جهان است از دو جزو
آنکس که نصیب خود از جهان و نصیب جهان از خود شناسد و عمر خود بی هرزه در باد ندهد و لا
حول و لا قوة الا بالله و الله ولی التوفیق و به الاتمام

بسم الله الرحمن الرحیم

از عبد الله قطب بن محیی الی حضرت المخدوم الاجل الاکرم السید السند المعالی الدین
محیی الملة والحق والحقیقة والدین الشیخ محمد کان الله فی الدارین له اما بعد کسی که از
جوار رب العالمین عز و جل محروم و مشرف باشد و در دولت لعین بجوار رب شیاطین رو به پیش افتاده باشد

واگر از اعلی علیین به اسفل السافلین سزا دادن که بیچاره از غصه و اندوه خالی نباشد
و گوشه ای از خود را بانجا رسانند که اگر آسانی کنند و بشریف و ساعلها روز کند ابد ما
که زمان اکتساب قبض شود انگاه ابدالابدین و دهر الداهرین در حضیض بعد فرق شاطی و در
محل بعد ابد بود و از روح الهی و سعت جنات محروم و مهجور گردند و مبادا که هرگز نفست
که شما به سد بیش مقاربت و رخصت که شما را ابیکرده و دا هشتاد هزار حجاب ایجاد که چنین
عقاب دوری حجاب به حجرات و بترسید از او و که حجاب دفع شود و پوشیده که نداری بدین
کبر و العیاذ بالله العظیم غایت جاهلان همین است که عقاب امروز را خوار دارند چون
آتش جمع افروخته شود از اطعام ساکن گردد و چون آتش غضب تو افروزد آتش انتقام او را
باز نشاند ای مغروران غضب حرمت ابنا جنس جمع بنی سازند آتش دوزخ عقاب ادنی نیما
از آن بیچاره بترسید و از عذاب اکبر افتید و اندیشه آن کنید که چون از اکنون نفس شما او را
ای عذاب ادنی آتش او روزگار و عذاب اکبر را معنی اندیشید در خانه حضرت امام زین العابدین
علی آبائه و علیه الصلوة والسلام آتشی گرفت و آن روز در مجلس بود هر چند گفتند یا ابن رسول الله
النار النار روا نکرد و بعد از ادای نماز او را دعوت میکردند فرمود الهتنی النار الکبری یعنی
آتش بزرگ مرا از این مشغول داشته بود تقاضای فرزند خواهم پرسید که چه بحث جامع کرد ابنا
حقوق تو و شماست روز قیامت دست در دامن شما زنند و دامن تنگ کنند و گویند حق ما از
ملاحظه کنید چه بحث باشد امروز چون کار به تنگ رسید کبر که مال بفروشید و باز ده
امروز چه توان کرد که مال و منال نباشد و بهاد را انظار نمی باشد که لعنت حتمی او اولی کالطعام
اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم اندیشه کنید که چه اضطراب روی نماید و مضطرم الی عقاب
غلیظ خدای آسمان و زمین که این بحث خواست و چنین روز خواهد بود و داد مظلومان از ظالمان
خواهند گرفت یکی ظالم بمظلوم خواهند داد و یکی مظلوم بر ظالم خواهند نهاد در پروردگار خود
حکم عدل خواهد فرمود و از هول آن روز دل ها طپیدن و خفقان و اضطراب خواهد بود و یکیف من

دون ایشان قسم بار بزرگوار حضرت بوده که از کردن این حکایت نخی باک و آن حکایت اینست
و در روغ بت برسید و فضل قضا را آماده شوید که قیامت قایم شود و هر چه خدا برای فضل
قضا نهاده اند و فرشتگان نواحی فضا را بگیرند و بسوی خدا کشان کشان می برند
امروز بترسید و گوش از آنها باید غلظت خدا یاد کنید تا که غلظت خود را فراموش شود خدا را
دارید و بجز خدا مرادی و سکت با شاد کی مبرید و جای بند که هیچ ای را امروز قوت بحث نباشد
و ترای کل امة جاثیة امروز از برای خدا خود را بجا آرید تا امروز خدای شما را بعادت که من نفع
رحمه الله سر به پیش افکنند و خاشع و معترف باشد که دین میفرمایند نکو خدای شما باید که دائم
باشد و در حضور و پنهان خدا و در خلوت مضطر از دست بسوی خدا برداریا اکرم فرماید
هو التواب الرحیم الحمد لله رب العالمین از عبد الله قطب
الی ولد شیخ الله الامیر رکن الدین حسن اما بعد چه حرص آید است در جایگاه که بند بیرون در
خدای تعالی پاس شود و عذاب آن نشناسید و هرگز آن عذاب را از او و به باز نشانند و در الرحمة
او را بسوی ذرما نکنی که او را بار کار و در تو کرد اند هر باره و براوکنند که هر که آتش عمل ابنیت
ای آدمی که خود و کتو تو چه کنی باشی که خدا و ندو دست تو به بحث چه بر کشاید و از هیچ فتری
و منت پذیر از او نباشی و پیوسته زبان دراز بر کشیده باشی که فلان چنین شد و چنان
وای بر آدمی که هر چند بناز نه بلا داد گشید باز چون در عفو بر کشایند هم از خدا فراموش کند
و کار و عفو نا شکر کبر در چه مرکشاد می بی جرم بحث است که دامن کبر او شدن عطا دیگر ادمی که
عذاب جاوید بر زبان و بناند که که عطا دادیت او بدل شود الا انما عطا دادیات خدا
و انما از بندیل ذو زه د کار ما و اخوان و دوستان ما کی الجود علی العالمین محاب
بسم الله الرحمن الرحیم الی اخوان الصدق من عبد الله قطب بن محیی
البیر نصرهم الله بالنصر العزیز اما بعد نظامی که عالم را است در حرکات و سکنات و خوص معانی
سخن ظاهر است که نظم آن عالم خود است چه شخص بنگند که هر یک از آنها از آثار و تا اثر

خود را آگاه اند و هیچ بت نشاید که در هیچ کار اند معلوم میشود که این پیدا نهانیست و ایمان را
فتوحات و سررشته از کار رها نمی کرد انبه و ایمان جمعی از جمله دیگر دوات و ادمی را
پیداوان جهان هر دو واهب کرد فی الجسم الهی العلم است تا داد و نظام خود نظام انسان را
او به باطل اگر کسی از اهل الطرایت بیند ذوق خود در میان یکاو و داد در جهان خود اتحاد لذیذ و
شوقیه هست منطق نهال که چون از آن شکار اکند ظواهر کو آن را مطیع کردند و چون بیمار
ترجیح ولایح کرده هم کرمقید ببینش خود شکوه از آن بر ایشان نبیند و اگر آن کدان
بر او از فیض عالم فتوحست که این جهان از خاضع و منقاد بکنند تا خاضع بنت لا الهم
خود را با نخجه مبنی او را با اتحاد بیشتر باشد که و لله العزة و لرسوله و للمومنین و فی الصحیح
الله اذا احب اتادی جبرئیل ان الله قد احب فلانا فاحبوه فیحبه جبرئیل ثم ینادی جبرئیل فی السماء
ان الله عز و جل قد احب فلانا فاحبوه فیحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی اهل الارض و کسی
که از اهل الطرایت را معلومست که اهل اللطرق در عالم هستند و بنا و معلوم کرده آثار
ایشان و بینا که آدمی بغیر عنایات هرچه برکچی دوات دفع ایشانست هر ایشان
پس معلوم میکند که انفصال عیش استقامت از عالم البلوع و استعداد هر آدمی هست
درست شد که آدمی از او نظام و باطن هر دو هست و باطن اصلست و ظاهر فرع چرا آدمی اصل را
کنار دو و بفرع مشغول شود و اگر چنین کند نباشد او جز سنکاری ظلوم جهول غذای فرع و جل
و اخوان ما را از ستمکاری و جهل در پناه خود دارد و بر او بیغیران و صدیقان را ه نمودیکه و

بسم الله الرحمن الرحیم الی الاخوان الاطیبین من عبد الله قطب بن محیی

التابعین و الاخوان و شیخهم و ایدیهم و الواحد بعد الواحد منهم ثبتهم الله و سایر الاخوان علی
الصراط المستقیم اما بعد چون دارنده مستعجل بود و عجزات که مختصر از ذکر خالی باشد چه
نذکر نام نزاد و تعلیم جزئیات کرد اگر مستمع تنک باران چه به سنکار نجات بیشود و چنین تعلیم
اگر کرها در بدار رسید چه جای کسی که بجهان نجات به رسیده باشد و چنین کسی کرست جز بیغمبران و خدای که

ایشان در اینجهان اعیانا فی شرح اند و احوال اینجهان دانسته و از اعطا رسانیدن فایده
و علی الرای نیز انجه از ایشان اخذ کرده اند به دیگران میرسانند اکنون انجه ما میداریم از تعلیم
انبیاء الله علیهم الصلوة و السلام آنست که فرزندان آدم را باید که کار اعلی و در خوبیش باز ده
و مقام در آن اندیشه باشد و در مقام رزق توکل فوق کار الهنا و تعظیم کند و از وحشت باشد
و شنیدن که چیزی از آن باز دارد و دغدغه نکند برای آنکه چون توکل کسی کرد ندهد او را و کیل خود کرد
کار خود را باصلاح دهد ایشان اکه کند ای فرزند آدم ای فرد بکار عالم از شما اعظم است و در هوش
جزای مومنان و مخلصان ایشان را هم است از ایشان کار خود به او کنار دید و بدیشان سپارید
و علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین و بحقیقت عالم سو کند که اگر چنین معامله کنید از دشمنان
نجات یابید و از خود و از هر کسی که شما را برنج الاا کرده باشد فصی بشکو و رضا حاصل دارا
بسم الله الرحمن الرحیم والسلم والاکرام من عبد الله قطب بن محیی

الی الحجر فی الله مولانا امجد الملة و الدین سلام الله اما بعد در درای هفت پرده دل آدمی
سری مودع است که جز بوجه الهی خندان نشود تا آن وجه بشهود او نرسد که با کرده در خرخانه
شوند شناخت و جز اخفای حجت او کو نشود و شرایع که بیغمبران نهاده اند و اذکار و سلوک آن
که تعیین کرده اند همه برای آنست که باشد اثر آن بآن سر رسد و آن سر جنبش کند و چون نمایدها
این پرده های هفتگانه دل الامع کرده هر کسی که سر او کویا باشد که برای بدیکت و هر کسی که سر او
کویا باشد چون حیوانست جمع جمی شود برای ظهور قیام قیامت و هر اینه پرده های هفتگانه
برند در چون سر او کویا باشد و هر اینه بحجت الهی در وی جنبش کرده که کند نجات یافته باشد
دنیا بر فطرت الله برای اراده در سر دل منبع حیات عز و جل عکس ما و سعی او حق بلکه تمام اللطف
و نوا دانی که صبر خدا را اجمال باشد که در مرتبه کمال جلال خدای تو و کند اکر حجت خدای آدان
خراب مطلق باشد و جز خدای حام آن نباشد بود فلعمر ما یا اولی الابصار ای برادر از دور دور های
هفتگانه دل عبرت کند و بدین خاکی را ابقا افکنیم از داین صغری که از اطالع صبر کر بند و هم

اندرین کبری کاز افعال کبیر گویند یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان که صرصر فهم بدین خواهد که چون …
حیوان را برکند و بساط ارض در چیند و هر کس را که … و چه ارض … باشد …
بسوی ارض کرده باشد در هوا برد … و از اقطار سموات والارض بیرون
مثل انکه این صرصر … صرصری که بر قوم عاد و زید … ازان صرصر …
با ایشان چه کرده در باب … از اقطار سموات والارض بیرون نتوانید رفت …
الا بسلطان السلطان که از معرفت او از اقطار سموات و ارض بیرون توان رفت و …
او این … قطع … توان کرد … والسلم
علی من اتبع الهدی

وعلی الاخ الشیخ ابی سعید

الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد سدده الله … ادام …

حبه کوفته و خلیع العذار و کسته … چهره … ایستی که … خود باز
کرفتی اما اکثر معلمان … فرقی نکنند و هر چه ادرونی ایشان در آید
تاویل بکنند … و هر چه … ایشان … از …
دارند … چنین کرده … هماشی
مرکب … الحق که … اما ایشان ازان …
و بجود ازان … که … خود …
صورت خود … ازین … روزی صورت …
شده و باطل … جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اگر …
دالطفیت کار … هیچ …
باشی که صلی الله علیه و سلم … الحجه …
بکوید و … کلام … بکنند …

که بکوی اکر آنست که صفت خطابت عز و جل … بعینه … چکونه توان کرد و اکر
حوات … جواب آنست که … استفاده … باشد
در اندرون کار … باشم که … مقصود … کند
… بکنند که … در اندرون کار …
ازانست خاطر خود را … و السلم علی اهله بسم الله الرحمن الرحیم
الی … الله تعالی الخلیل الجلیل الصدیق الشیخ …
تعالی … اما بعد نامه گرامی که مشتمل بود بر بشارات طیبه و مبشرات …
عز و جل … مضمون او استفاده شد شکر … لئن شکرتم لازیدنکم …
… و ما ذلک علی الله بعزیز …
…
…
انشاء الله تعالی … در باب استجابت دعا …
… اجابت دعا …
باشد دعا … استجابت …
مستجب و مستوفی …
دعا … مستجاب …
دل … دعا …
… حروف … دعا با استجابت …
دعا …
کسی …
دعا استجابت … الثالث …

الختم استحبابا من کما این در عقب ختم دعا باید کردن و در دعا بر اصحاب خود نشاید باد و دعا
مکرا انکه تصریح باستحباب دعا در عقب آن نص مطلقا یافت شود در بعض فقها و این کتب اکثارات
بر این تصریح نرسیده ام اما آنچه در باب اسرار و عدم اسرار دعا نقلی فرموده اند نقل کرده ام از بعضی
رسیده مقتضی اسرار بوده و منها ما قال فی الروضة ویسن الذکر والدعاء بعد السلام الا ان یکون الامام
یرید تعلیم الحاضرین فیجهر وقال فی التبیان واعلم ان الاسرار فی القراءة والتکبیرات وغیرها
من الاذکار هو ان یقول بحیث یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع ولا عارض له وقال صاحب الکفایة بعد
کلام الروضة فیندب الدعاء سرا دون الذکر یقتضی ان یجهر اعنی الذکر کما هو المعتاد ولیس
کذلک وقد نص محمد بن ادریس والاصحاب علی ان الذکر فی ذلک کحکم الدعاء وقد نبه علیه فی شرح
المهذب وما نقل عن ... قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول
بالغدو والاصال قال هو ان یسمع نفسه دون غیره ومنها ما روی عن الحسن فی قوله تعالی
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین قال بین دعوة السر ودعوة العلانیة سبعون ضعفا
ولقد کان المسلمون یجتهدون فی الدعاء فلم یسمع لهم صوت ان کان الا همسا بینهم وبین ربهم
ذلک ان الله تعالی یقول ادعوا ربکم تضرعا وخفیة وان الله تعالی ذکر عبدا صالحا ورضی فعله
فقال اذ نادی ربه نداء خفیا ... و ... فی الغالب ... بمخافته مهینه فی قوله
ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها ... والله اعلم که مخافته بلند باشد ... که ... بلند
خود نشنود و مخافته خفیه خود این که هیچکس نشنود از او و ... که این
مخافته منهیه ... فی الاذکار اعلم ان الاذکار المشروعة فی الصلوة الواجبة کانت او مستحبة
لا یحسب شیء منها ولا یعتد به حتی یتلفظ به بحیث یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع لا عارض له
وحد مخافته منهیه فی الایة الکریمة بدین مرتبه ... کرده و مخافته مذکور فی قول الامام الغزالی
الرابع خفض الصوت بین المخافتة والجهر که آیه ... ازا ... و همان مرتبه ...
کرد ... کلام ... ما سبق من المنقول ما بلغ علمنا الیه فی هذه المسئلة والیه والله تعالی اعلم

در سکون بیانی التمامی ذکری فرموده بودند که مولف بر آن موجب شده علی ... و ...
ولو انه ... بیان شد و ارکینت نیست ... قلبی و ... ادب اعضای عز و جل و رسول
صلی الله علیه وآله وسلم و سلف نابعین وسایر عباد الله الصالحین استکشاف بوده و ...
ذکر لا اله الا الله ... معنی ان ... ان ... ذکر ...
با دفع صوت بر آن ... و مولف ... دعای ... که ...
منظمه ... مذکورات وهو هذا اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف
ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات والارض ذو الجلال
والاکرام والعزة التی لا ترام اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تنور بکتابک
بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به صدری وان تغسل به
فانه لا یعیننی علی الحق غیرک ولا یؤتیه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وا ...
قران کرد در دعا مذکورات ... حفظ ظاهر ... آن و ... آنچه
صدا ... فرموده ... و کذلک ... شما ...
بر ... که شرح و تفصیل آن مجالی ... مطاوی ...
در مجلدات ... آن قرآن کریم والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ... الله ... شمس الملة والدین محمد ...
تعالی اما بعد از ... حصول ... رسیده بود ...
استقلال ...
در ...
کشودن ...
رسیده ...
که ... خدای عز و جل فرموده ... ولا تفرحوا بما

ایکم اگرچه مردمان را باطل الجهول از او جهان شاد کان و غمناکان بیند بلغ بذو عشو
کوری شبهات جز غم و شادی دو وفرش مبوهات و بندع مذکور را اگر همه عالم دشمنی او برخیزند
بالشنداده و اگر همه عالم بجمع سعی او کمر بندامت بندد و بندع سر کل باشد چنانکه اگر دیو اد
کشد و سر از اکبر بدولت بر همان قرار باشد که در خانه خود بنشسته با اهل و عیال و بندع مذکور در ضمن
باشد هر چه خدای عزوجل باو قضا کند چنانچه عمر عبد العزیز فرموده لم یبق لی سرور الا فی مواقع
القدر و بندع مذکور در حول دوشنبه و شهرت نخواهد نکوا که خدای خواهد و بندع مذکور در آیه
الا انس باشد نکو به امر خدای عزوجل و بندع مذکور هرون ملکوت باشد خدای عزوجل او را امر نماید
و منصبها از منصبها کو انتشا اند و برد بی ملکوت جلوه دهد هرون دولت مشترکت جل نوا
را هر دو کو سلد و بندع مذکور بر زمین فرو رود برای آنکه هرون سالبکه حرامان ورود عباد الرحمن
الذین یمشون علی الارض هونا اما این جواب دهد جز آن باشد که خدای عزوجل از آنکه بیدع لطف
کو گفته انه لا یحب من کان مختالا فخورا ای ولیم سوره الرحمن هرون قرات عباد الرحمن و
جهان انعالم بسیار ایشان حرمات و زمین با انوار ایشان روشن کو صفت صلحای کرام
رحمت خدای بر ایشان شود و ولیم را از آن حضیب بسد و ولیم بما که مقامات اختصاص کرو بست
او را دی از نخواد در خدای عزوجل نامزد آن بکند و هم از ذوق لطف خویش با بزیب ایشان
بنداد و درو جهان باب برو دش میهدنا امبر سالکان اول جان فدای خاک آن ظل
کنید کو خور در روزی برد از غل ابد صد هزاران جان شاقی فدا
شاید باش هشاد و ملک دایما و عمر و ماه الدین فلک حلم خالم و سر بش کنان
شدع هر او ایشان کنادان شدع ناطباع رجو کو بند شدح ما هم دوان کو جهاد و شنها
ماه انامای کو اهمال اوست بندع این حسن و اقبال اوست اما مقام عبادت کسبی است
و مبنول نازمقام رحمه طام سالک آنکه بر اندیشه مقامات اختصاص و کرامات خواص خاطر
خود را رعنه نداده و درو شرح خویش را بان اندیشه معلول نکرده اند ملازم جاده صوفیه باشد قانون

اخلاص نخ استغراق خاطر و اعراض و اعراض کو اگر چه از آن برای او مکتوب باید خواهد
و اگر مکتوب نیست او را همین بس که از خالک و زبان بی درکاه خدای و ولیم دیدم که مقناطیس
سوزنی را بر ابد و از ان او نگاه شود باز آن سوزن سوزنی را بر ابد و همچنین تا سلسله پیدا شود
سوزنها اگر چه سوزن اول بالذات متصل با مقناطیس نیست اما متصل بمتصل بشئ متصل بر آن
خوانت کو تو خوانی هم نشینی با خدا رو نشین اندر حضور اولیا
بجعلی نفیس مبذان کو جزوی بر کل ای ولیم شکر و سپاس خدا بر اگر او محب خاص
را و همی کرد ایند محبت خاصان خویش بکسی بلطف و اگر ذات خویش را در حجب غیرت اند بنا
پوشیده است الا اخلاص اولیای خود را بر اهل ارض ظاهر کرده ابواب رحمت خود از ایشان
دلها باز است و انوار عالم ملکوت از رخسار ایشان تابان کیف مد الظل نقش اولیاست
کو دلیل نور خورشید بقاست سایه یزدان بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا
اولیا را زودورث نی بوستان زانکه در بنت است کر کو ید سرد کو بی خبر
سرد جهل زمهریر سلام علی ذکرهم و رحمه الله و برکاته السلام علی ولی النبی

الی حبیب القلب الامجد

الملة والدین الشیخ محمد فیروز قرمی ابدکه و معانی کجنی آورد از بس که درت
کو هم بیم که معانی را لاحق شود چون انا بار امبر باشد و غیاچه بودی که معانی همان
کو در دولت بزبان آمدی اما جهان از شهرستان دل تا سرحد زبان صد هزار سال ره دان
و در آن هزار بار مهلکت و هر مهلکی را هوا می بکو کرد چکو معنی همان لطافت و نظافت
کو در دولت زبان با دبیو کو اند رخت جیب ند تا بخانه و نظم و کشته باشد
بر جد کانت با غسان کو از انجا تا شهرستان زین هزار منزل است
کی بلطافت و طراوت خود بماند ای حبیب قلب اگر تا شهرستان دل که داده اند اهوای آن
نامه و نوروزده بانی کو روح و کشادگی جیب و دولت و خوشی که اسنای حبیب قلب

در جهان راحت خوشی خوانند و در جهان چنان گمان نا خوش است کاگر یکی از اهل جهان
بعنی جهان دل افتد خود را شقی و مهمان پندارد و از این معنا که هرکه کجا بنشیند ستم کی از
کلاه ان باشد اگر پادشاه زاده دا بر اکه خاص حق باشد بسبب اداء حبیب قلب ای شهرستان قلب
برین شهرستان کل قرار مکیر تا از آن نباشی که ولکنه اخلد الی الارض ای حبیب قلب ای جهان
بنات نمی بینی کادم بیرون خانه که سلطنت جامه که باقی بعد از زمان فانی است بکوکه چگونه زیر و
در بوسیده میشود کاگر در زمان بودی تو بزیبا و نو بوسیدی و هر که بر ده پوست مرده شد نقار دل
زند خواتی پیران که دل از کوه برکنا بست و از اینکار فی خویش سیان قوت القلوب بعبادت بطعام
زمین و از نکی که کل خوار دا بر معنی باشد اکر کوی چگونه طعام زمین بخورد و همه عارفان طعام
خورده الّا کلام که حاشا که عارف طعام زمین خورد در لقمه فقطی از نور هست و فقطی از کل طعام
فقط نور خورد و در او یاد کور و حضور شود دیگران فقط کل خوردند و در ایشان آن شود که شود
و از اینجا گفته اند عارف بیت چون که در تو میشود لقمه گهر تن مزن چندانکه بتوانی بخورد و اگر
طعام عارف و جاهل یکی نبودی و در ذوق ذلک جز و انبیا نفرمودی طعام جاهل زهر حیات و بلا
تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و از زهره بر زهر باشد
سبزه دلپذیر و باطنش تلخ کلو گیر تا زهرات زهرات و طعام عارف ذوق الهیات که در وی
ذلک جز و انبیا رکجا و ازکجا اگر کسی گوید آنکاه در لقمه عارف بیکدیم از همان جنس است که شما
لقمها جنس دیگر است کم از جنس یک جنس نباید دید تو از همان جنس بنماید برای دو ترکیب
و اگر خواهد وان پوشش رو کند بنده و چشم بیند کان لقمه که در دهان عارف هماد
نورانی است کل و دوات بیک آن نکلی که ان هم از نور باشد و انکه که کیمیا نقره و تن آنان
کل از نور و نور از کل تواند ساخت دا رنجش عصر حق و من حقیقت از تکلف مجاز و اسع
و کجا بر برات طعام عارف بر شخص عارف که شخص عارف بچشم مهمان مانند شخص جاهل
بنماید و حال انکه شخص عارف وا در دهان بدل لا حق شد و بجای ما جاهل بماند و اما بلی

از دیدها بپوشیده است و تراهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون حکایت این حال است و اگر از این شیوخ
ابدیدا فاذا قرات القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا و مصداق این
هم انکه وهم اعین لا یبصرون بها حجابی است که عدم ابصار ایشان در نظر اهل اشکالات بود طی
احوال اوقات و الله یهدی بسم الله الرحمن الرحیم من یشاء الی صراط مستقیم
عزوجل الله قضیه ربنا ربنا مجیب ان ناله ایشان من بیرون مکر که و مرادر شنودن تذکر هیچ
باشد و در استماع موعظه و رضی بچون نجی بیرون بلا بان کار نکرده و حال وی بعد از
رسیدن تذکر بعینه مساوی حال قبل از رسیدن بذکر نباشد و هرکه چنین نباشد خیبت او
در نزد او در رسالت محض خطاب بر او و زیادتی استخفاف مثل حضرت استکه خدای
عزوجل نکاه کرد در خاک پاک بابت نورانی و زیادتی و بعضی دلخاک پلید اف تظلمی و بسط فی
انا بعدهم و بجان مشغول بشیح خاک و نظر به اولیاء پاک بود که در حین خطاب فی موقع انما
طرحا او کرها اما چون شهوانی لاجرم نا نورانی و بی اسباب هر دو بجان در مقام فرمان بردار
باشند بود که هند اسباب طاعتی اما حکمت و کرم خدای عزوجل بجا این یاد و بوده ابنا آمد از
دو عالم حکایت برنداند خدای عزوجل نورانی وصف و کشف و آیات امور لشید
الطفا اد این حکم و آنام این حکمت اینان خاکهاست که شریف برساخت اسباب استقلال و احتیاط
در حیات ایشان آمد و ایشان را بار ایشان داد و بعد از ان ایشان را در مقام ایشان آمد و
کرم و خداوندی خود بیندکی ایشان ظهور بدایتان ان که نهادهای پاک بوده در مقام حضرت
تقویت باطنی باشد و فرمانی خدا را مطیع و منقاد شدند و نهادهای ناپاک را استیفای حظ
خود مشغول شدند و فرستاده خدا را هیچ کوش و مجذوبا او نشنیدند تمره نوره ذکر کرد
هرچه جز ایشان امده نامع و محصول ایشان شد شهوات جهانان ایشان بر داشته شد اضاعوا
الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا چون آنکی و بی باکی ایشان و اخشی شد و حجت
خدای بر ایشان درست شد منتقم جبار از خشم حرمت ایشان برافروخت و سرایای ایشان را کرسنگان

بسوخت سوختنی که هرگز سر نیابد و از ابتدا و انقطاع نباشد اکنون بشارت میدهیم نهادهای
پاک را بوجود رضوان و نهادهای ناپاک را بعقاب نیران و بخوید بیخانه هر جا هایم سرگردان
بشارت خود داد در باب پیش از آنکه در توبه بسته شود و آفتاب از مغرب بدر آید کدگان یاد کرده دو
بر آمدن جان از تن که باب تجربه خاص هر کس از این بسته شود چنانچه توبه عام و طلوع آفتاب بسته شود
و آن نیز نشانه باشد که از بر آمدن جان از تن جهان ظاهر گردد که تعرج الملائکة والروح
یوم کان مقداره خمسین الف سنة مقدمه و بود آن باشد فاذا برق البصر حال دید و نشان
نزدیک بر آمدن جان و قوای او و خسف القمر و جمع الشمس والقمر صبح طلوع من المغرب حال دید گاه
جهان نزدیک عروج روح و ملائکه چه مقتضی من مات فقد قامت قیامته هر کس را از آنها
که مرد قیامت قایم شد و بقیامت که دو نوبت هلاکه در اوایل آن احوال بود و در اواسط احوال
بعث و در اواخر آن استقرار در نعیم یا جحیم واقف رسید فاذا برق البصر حال اول بود
و خسف القمر حال اوسط آن اکنون ای هایم سرگردان که طلوع آفتاب از مغرب بود نیز میخود
بنشانه طلوع آفتاب خود از مغرب خود دو نیم ... الی جامی که هفته دیگر ز ... ما فات
باقیست خود را دریاب ... مفتوح باب توبه بکوب تا ... دیگر ... که تو را نجات
باشد بگو ... بر خود رحم کن و پیش از آن خود ... بسم الله الرحمن الرحیم
مرحبا بالله قطب برحم الی ولی نعم الله ... الی الله ... والله ...
ابدع الله بفضله اما بعد سالک آرزوی ... که اضداد ... کوتاه کند و ...
نمی رسد ... جهان ... برای آنکه هر گاه که اضداد از خارج ... از ... نصیب
بر ... و هر شبهه که اضداد بر سبیل ... دبکند او ... و سوسه ... الغایبة ...
الهی اقتضای ... که ... که سالک در مقام ... اضداد بر او ... دا
... ایشان مشغول شود ... شاغل باشد از مقاومت ... صاحب ...
... موافقت ... مخالف ... مشغول باشد ... لا یشعرون ... و شود ...

ان که راحت ... منکشف شد ... و باقی باشد ... چون ... انکسار
جریان ... که ... بر او ... چنان ... چنان چون ... با
کلمات اضداد ... در ... جنان چون ... ایشان ... کرده و
یا ... نشان ... لطیف ... در ترتیب سالکان ... لطیف
لما بشاء ... عز و جل اذا ... که اهل ... سالکان ... ایشان ...
جنان ... که ... اضداد ... الحال ...
اضداد ... ایشان ... که ... ان ... استیقظ
هر چند ... چنین بوده که سالکان سلف و خلف ... در اول احوال ... اضداد
بوده اند ... و در اواخر حال که ... استقامت و ... ایشان ... منکشف ... الا ما شاء الله
عرض ... حکمت خدای عز و جل در ترتیب سالکان ... کار
... باشد و ... اضداد ... سالک ... احوال ...
... سلوک او ... و طمع ... خدای تعالی ... او ...
... خدای ... چنانچه ... ایشان ...
و ... مطلقا ... بر طرف ... در مقام عجز و سکت ... اضداد ...
اخلاص ... درستی ... بیت ... خلق را ...
کند ... خدا ... عز و جل ... اضداد ... سالک
حکمتهای حالیه همان که مذکور شد ... صادق
ولا حول ولا قوة الا بالله بسم الله الرحمن الرحیم وهو حسبنا ونعم الوکیل
مرحبا بالله قطب برحم الی ولی ... الله ... الحلة والذات ... سعید ...
احسن ... اما بعد در اثنای این مکتوب ... قلم ... جاری شده بود که مشهور آفاق ...
... حکایت ... بیت ... که ... مشهور ... حالات ...

دردمندانی دوات خالدد وانکار دربارهٔ این کارها و عکسهای ان بصحو و مکتوب بند
الاخوان نوشته ام حکمتی دیگر انجا بنویسیم و ان حکمت قریب بحکمتی که در آن اخر مذکور شد اما
در آن کار انجا مذکور شد عجب واد کال او بود و انجا خواهم گفت از باب و بر فخ السالک فرق بین عند
السالکین بود ولیکن شرط بنت که اگر مردمان طعن و سالک را پسندیدار نمیدید و استحسان آن اجماع
کنند چون سالک هنوز از احوال نفس این شرط مظنه ان هست که از راه دربای بود نیابد بود
دران ایشان بکار خواهد خدای عز و جل برحمت خود طعن و سالک را بحجم مردمان بصورتی که مستحق
دهد ایشان ابا انکار برد و او مشغول شود سالک چون از طعن و رد ایشان اعتباد بنیاد از ادب اورد
اعتباد و خود و رد ایشان شود از شناخت چه بسا بر چشم ایشان خاد بیشتر زهر بر ما که در آورد که
بخدای بکار خواهد که چنان هیل بر دخدا کو ابیستچون کالای اعداد رباز از خلق نیز بستغیر
کرده باز از خدای بساد بش فروخت دانند که چون نام و شاه و دار فرستادی باشد هیچکس بکرد یادای
خریداران باشد و هر چند فروشند کرد برکو دباز اکرده هیچکس التفات ان کند او را خان نباید
کار از خایب خسان آن متاع است که کس ملتفت نیست داما انجانت او مرتب بنا اندیکی مستحق بسیم
شهرستان هست آنت که متاعی که خدا و جهان خریدار ان خواهد فرمود هیچکس با جمال خریدار ان
نباشد اعراض بسا کسان از بدبر معنی اعمال مخلصان از بیم جاو بر حضرت الهی کرد ماند بی ارشاد
میرسند و ناصیه وجود ایشان بنهاد که ما قبول نکرد بر اینا غلط اند ایشان را دید هذه القصه مخصوص
انست که ادبا در مردمان و انکار ایشان صلاح حال ان ازان باک نباید اندیشیدار شما دا
از بنامی سبز نباشد کو شما از بنامی نرسید که نیک نامی بسیار خلایق میخواهند نظر سالک
صادق بر نیکنامی بیش خدای عز و جل و اهل خدای ایشان را معروفی در عیوان در کارها
اکر در دادمن مجهول و منکر باشند ازان باک ندارند قال الله تعالی فلا تخشوا الناس
واخشون الایه و قال سبحانه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین هر کسی که ابتدا جزای بخدای
داده و بیم جز از خدای داده ایمان و ضعیف است خدای عز و جل اخوان را از ضعف ایمان

بسم الله الرحمن الرحیم مرحبا هذا مکتوب پنجم محبو جاده والسلم
الی الاخ الاعز الشیخ کمال الدین محمد ابقاه الله اما بعد با وجود خدای عز و جل غم بسی خیره
غصه بیش چه ملال بیش چه ایشان هر دو از جنس نفس خبیث است کارادمی جودی بالمکرم
خدای کریم براین محنتها مبتلا شدی اما مضی سبکار باشد که خدای عز و جل از در رحمت
خویش این کرامت داده باشد که او عفو فی صد از او جنس باشد چون نام خدای عز و جل
برند آنچه ها هم از ایشان محو و دور بود و ما از افعال جنان بالک شود کار روز از شادی و زایلم اندوه
ایشان زغم ما ز غم شادی بر نشاط نه ملال بکر دو و محبت ذوالجلال و وفی معرا از هجران
دوری که نفس را از ین جز نباشد و از فیض محبت که اند کرا لابصار بهره باوی جمله کرده باشند
و فقد صدق مولانا الرومی قدس سره العزیز بیت باغ سبز عشق کوبی منتهاست جز غم و شادی
درو بس میوهاست اند غم و شادی نباشد جوش ما و از خروش و هم نبود هوش ما خالق و جبرکه
کان ما دوست تو رش بکر کو خو بمرفا دوات در زمان الصبا اخی بر فخ السالک الدولف امر الجود ع
بسم الله الرحمن الرحیم هذا مکتوب ششم العاملین بنیان
الی الاخوان الاطیبین اما بعد از عبادت خدای عز و جل و ذکر او ملول شو بخصم بخدای عز
و جل از روزی دادن ایشان ملول نمیشود و هر روز آفتاب از مشرق بر می آورد و بمغرب فرو
می برد و روز دیگر بر ممجنین تا اسباب انتظام معیشت آدمی و مواد بقای او حلی الاتصال را
بساند او هر چه جانم دانند بر ایشان نعمت خدای تعالی شغولت وجان ایشان بهکر که از
نعم و هر چه اجانم جانتدر وجان ایشان همه بر ود اشتی جز شغولت و از آن شکر
نمی پردازند و اکر جز ما از نعم از ایشان را کو فتد ما کر با از وقت افتد و بنا دانسته نعمت خدای
شغول شود ما بر صبر در از ایشان با بری آورد و جز بخدای غضب وطیش آیا از جهالت او لعان بخدای
اجرا ایشان بخواهند خورد و بر صرف فی ان بلیل البا المرضا چند روزی صلی داده از دنیا اکر کرم
باز کشتی است بکرد در حمت الله تعالی و انکه کرم باز نکرد و در جز کداد و در هر چه درد و قت

از شهرها و نواحی که بفضل الله [illegible] خرابی وی مطلع کرده و بعد [illegible] خراب [illegible] و منتسب شود
الله سبحانه اخوان ما را از بندگان شاکر و عباد ذاکر خویش گرداناد و از ناسپاسی و غفلت نگاه
داراد انه ولی ذلک وهو حسبی ونعم الوکیل وصلی الله وسلم و بارک علی محمد وآله واصحابه
اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی

الی الاخ الاعز الارشد الانجب مولانا امجد الملة والدین سلمه الله اعزه الله تعالی فی الدارین
اما بعد بزرگان دنیا را [illegible] در مشرب باشد که بزرگان را باشد اما از [illegible]
و [illegible] ولطائف وانشراحی باشد که در حین استماع نغمات طیبه عارض شود که چون آن [illegible] منقطع
گردد آن حالت زایل گردد و مجنین بزرگواری وسعت مشرب که بزرگان دنیا را باشد چون
تغیظات کرده [illegible] ایشان را زایل کند نماند و احوال و اسباب که یاد کرده [illegible]
شود که [illegible] زایل شود [illegible] زوال [illegible] در ایشان [illegible]
و [illegible] از ایشان مفارقت کند اما سالکان راه را که از طریق اطلاع [illegible]
مشرب بزرگی [illegible] ایشان جاوید باشد و تقلبات احوال [illegible] نکرده [illegible]
جای تقلبات که [illegible] و فوت در ایشان کارگر نباید و بعد از فوت همان [illegible]
ایشان باشد [illegible] نماند چه جای اعمال و اسباب خارجه و باشد که بنا بر [illegible]
[illegible] بعضی از [illegible] در سلوک اگر اتفاق [illegible] در [illegible]
وانشراحی باشد در یابند بغلط افتند که مگر [illegible] سالکان رسید
وعجائب [illegible] از اهل سلوک [illegible] چنین حالت [illegible]
از [illegible] وقوف کرده اند [illegible] از طریق [illegible]
[illegible] وطریق وصول [illegible] هر کس که داناتر [illegible]
نزدیکتر [illegible] احوال دقیقه و لذات شوقیه [illegible]
لطائف طبیعت واشتغال [illegible] روشنی [illegible]

که اهل الله را میباشد لیکن چون از مطلق حرارت واشراق بیرون [illegible] باشد که بغلط افتند
وانرا مقامی شناسند [illegible] باز شناسند والله ولی التوفیق [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] من عبدالله قطب بن محیی

الی ولی فی الله الامیر فاضل الملة والدین حفظه الله اما بعد مثل آدمی با قوای طبیعی
خانه [illegible] مثل [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
از ایشان [illegible] شود اکنون اگر آن [illegible] شفقت دارد [illegible] هوای ایشان
کند زود باشد که کار [illegible] ایشان همه [illegible] باشد
ایثار هوای ایشان از دست [illegible] از ایشان [illegible] مصلحت عمل کند [illegible]
ایشان کار او و ایشان همه مستقیم باشد و هیچ خلل [illegible] در اصلاح حال
خود تقصیر روا دارد [illegible]
[illegible]
بدانکه [illegible] اکنون بنیاد [illegible] اسباب [illegible]
خاطر [illegible] اکنون بنیاد [illegible]
[illegible] بنیاد [illegible]
[illegible] وان للانسان الا ما سعی والسلم ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی

الی ولی فی الله [illegible] الامیر [illegible] الملة والدین [illegible]
[illegible] اما بعد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وهرگاه که ذوق جلیه حق الفعل او در خاطر باشد متابعت و آداب باشد ضعیف ان فی نوبه
باشد که کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا و هیبته در مقام تلوین باشد پس معلوم
شد که اساس سلوک راه حق وصف فقط استمداد از انوار ذات و در نهاد کشف و تجلی آگاه
بکمال حاصل است و بوده و وفا از انوار آفاقات چون او حسن تربیت خلق کند از منزلی
کرده و هرکسی که بنور ذوق این راه رود و هرکه به پایان رسانید از فریاد بر آنان که سبقت
والموفون بعهدهم اذا عاهدوا پیش گرفته اند و ناکام در وی راه نهاده نیاز پیش کرده بدل
پس چون خطرات اعدا هر چند پیش رفته اند کام فراخ نهاده اند ای ولیم خرد دل انجاد
کار او به پایان بوده و بسر چنان گنج نهان رسیدند و پادشاهی جاوید یافتند و بجیب
دوستان و در پوست دشمنان روی ایشان از این راه نکرده اند بیت بر طرف دل گوی او دو
کو تا جان و تنا بدبر نیاید ای ولیم اندر او یاد کن که بدیدار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و بروی سلام کنیم الحسد از رفقا و اخوان الخدای که هر چند که کس در پاشیم بر دوستان آن یاد
فراموش کرده و از پیش برخیزد چنانچه هر کرا یاد نیاید ای ولیم گذشته ایام امرادی بن سعید
تا و شادی از آدمی بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی حبیب ...
مکتوب ... قطب ... الی ولی فی الله عماد الاخوان الاحسن ابدهما الله تعالی
بنا الیه الا فوا من عباده الصالحین اما بعد اگر چه ما را خدای تعالی سیما باید بادر آن
که بر دو الاده و تا چرا نشینیم چرا امروز بگوییم که مرد راه حق باشیم تا فردا اگر ما را دوزخ نباید
چرا امروز ترک خلق و اسوه کی بکنیم تا فردا در مقصد صدق آسوده و ادب بیدار کرده ایم خدای
عز و جل را غرفات و درجات و هر کسی را از این دو نصیبی و قسمتی است و چون خدای عز و
بعزت ظهور کند آدمی در عشق افتد و چون برحمت تجلی فرماید دانایش بر او گشاید
هر کسی که در دنیا نصیبش از عزت باشد در آخرت نصیبش از رحمت آید و هر کسی که در دنیا نصیبش از
رحمت بود در آخرت نصیبش از عزت منعقد باشد قوله تعالی من کان یرید حرث الآخرة نزد

لدی جنته و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله الدنیا بسم الله الرحمن الرحیم سجن المؤمن و جنة الکافر والسلم
مکتوب ... قطب ... الی ولی الشیخ فی الله و حبیب قلبی الامیر حاجی شمس الملة و الدین ابی
سعید ابن عم الله اما بعد نام هر که کلمه در گوش هوش میگوید که چون شیخ ... آغاز میکند
نحمد الله ... و الحاء ... معنی خداوند ... از ما پیش ...
والخاصه ... از علم ... خاص ... حکمت و افتضای آن
و سرا ... خداوند ... مبادی ... و قایم ...
تا انکار ... پرورده ... در خواست ... داد در وقت
ادب ... و از فضولی ... خداوند ... آیات ...
تا داد در آموزی ... از شاد ... خداوند ... دانم که
ابتدا ... و ... و ... المحبوب ...
الفتور ... از ... و تحصیل امر ... والحاله
تواند ... که ... خداوند ...
و از ... و ... در دنیا ... و داد ...
عباد الصالحین ... فرماید بسم الله الرحمن الرحیم ... اهل القرب
مکتوب ... قطب ... الی ولی فی الله الشیخ محمد اما بعد آدمی چه ... کند
تا حق ... در آخرت چون ... و ... بود آن ... شود ...
صرف ... و محصول ... بکار ... چون ... اگر ...
ابتدا آدمی که ... اول ... و کودک ... جسمی ... و ... که
مدت هفتاد هشتاد سال در انجا ... گرچه ... او را ...
و تمام ... و ... آدمی ... باشد ... خود

سو چران کرده و لیکن چنان که ادمی دا در کودکی باشد لغزد و بی خود بر ناید کشود که امروز انجا
هست میبیند که ادمی اگرچه بجسم خود دانستا بخود بر کشت و اکرنه او از غا بر فطره این
از عجب در بخشان از چیزی جان و تن ستانکار بعوب افطره و اکر ابتدا طفل و شیخ
از بستان و این خود اثنا دو انبیا که فیما روح در رسد که بزرک بن با او الخوارج در
احسان روح و نبوده ان فله الامة بنهار طبق نوح دارکه بحث انکره کاه و افضا اوان به قطعه
و بعد از ان ز چنان احترام روزی کرده و دیع کاهنم بجهد بر وفنا لم بلبثوا الا عشیة او ضحیها
م امروز ز کشاید ما از هفتاد سال بطر بساحت چند کرده و جب آن را اخرت ساعت و
کار کردن و ابدالا باد آسوده بودن معامله مغبون نشره و فی الحکم ولیم خوبیا ذکر کند
کرد که او را بامدکه در شاید و مذکور دارد او را و دهد چون او را و داد از استغفار در بیند
از وجود او چراغی ساختند که جهان بنور او روشن کرده و جهانیان در ان روشنی راه و روند
انبیا کرده و روند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والحجة علی احبائه الحق حیث کان و الغیر
اولیائه الحق حیث کونی بسم الله الرحمن الرحیم والسلم علی ولیی و رحمة الله و برکاته
مرحبا عبد الله قطب بن محی الی ولیی نبی الله و حبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد والی
و لجان ولیی الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز ادام الله شود در جهان افتاده و
بر عرفات مردمان چراغی شوند و هر سوی مقبور و حیل بر بندند و در هر گوشه از جهان راهی
و فتح بر کنار اند و دوی بر او می هستند که ادمی کوران و باکری کوران و باکری و کوری
دنک و باکری و کوری و دنکی دنیا ذات فی خلاف ذو فی بکاملات و در جهان فاطلبا
فهم لا یبصرون و سند و جعلنا من بین ایدیهم سدا و رنالذ سبحان الله قال در حرکت
وادی چنین ساکن باشیم چنین در کار و ادمی چنین بیکار افتاده کار خود چنین کرده
وادمی چنین فرد و بیشرم چنان حسرات هر جه دست چون بر کشاید که هل من سبیل و ادمی
شیخ و شغول جستن و سایل کنند که با اسباب و ابی ذات که سیل الا سباب در تقنیر

نکی است بازان هم ده و نیکوان خدا و ندا ما را و اخوان ما را از اهل انبساط و کرمان و پرده عقلان
وفسا و از دوبین ما بر دار و در و از ذل احجاب و فرود اذخل عذاب ما دا العاب بجز ان اهل التقوی
و اهل المغفرة سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
بسم الله الرحمن الرحیم الی اخوان المعلمین لعمهم الله من عبد الله قطب بن محی
شمول الکمال اما بعد عمر آدمی در چهار فصل تمام بشود و شما چون ربیع بناف بسف کمولت
و خریف شیخوخت و چنانچه عمر ایجاد در موسم چهار بیرات که داوت با اتصاف نود رستاکه
خالف و در بعیف بخریف که مادر ت افول است بجنین عمر شجره کمال در نهاد آدمی در ربیع شباب
بیرات نود در سیف کمولت و ما بعد هم دوخت کمال که در موسم نشاند پای کمر درد و در شیه
و در خریف شیخوخت ثمره دهد و بر خوردار از ان حاصل نباید چرا شباب خود را غنیمت شمرد
که غرس شجره علم و کمال در ان کنید تا در خریف شیخوخت و ما بعدها شما را اثبات معمور و
و انکه ما بعد که بار او بر خوردار پاید و دها و اصل حسن عمر آخرم در شان نو سنجاب کرده
و دها و اصل خرابی موم لقا ولک چنین پسل برای انکه بسا ایبن حیات التقم هر کس کند
در روحیات جنان علم و عمل در و در وند لترا ادند بدست و چون با ایشان رسید بشنان
و اکر در آن جسم و اماده شد و من کلا مهان فرصت غنیمت شمرد و وقت بر خود فوت نکند
که چون فوت شد ندامت نداده و من اتقی هند اهتدی والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
بسم الله الرحمن الرحیم الی ولیتی و حبیبی الامیر محب عبد الله قطب بن محی
الملة والدین الشیخ محمد اما بعد جای آنست که ادمی از خوف سعیر آن افتاده و اتش کم
اجناس مکان انجهان نکند مجرد و کسی که هم از کزیدن ما دداشته باشد و بعزا از ان شغول
باشد چگونه احسان عرض و عوض کند چه شد امکان انجهان در جنب لا یحی چند و بجای کم
عذاب سعیر خراب و ادمی در صیقی خواهد افتاد که از تنکی آن نفس نتوانکشید و حاجی فی
چند او در ایش خواهد آمد که اندیشه و کمان و هم کرد بر آن نرسید هان ادمی اندیشه خود کن که آن

عذاب ترا شاید کشید او جلع و مصایب محنتها داندها که خدای عز و جل در جهان اولی را
بی‌داوری باشد بخصوص از انجه در آنجهان آماده است برای مجرمان و ملامت و عتاب که خدای
عز و جل در آنجهان افزون برای محسنان بیان همه و برای تذکر و اعتبارات مومنان بران
... ملتفت شده اند تا انکه او را وسیله شبه مرجی دیگر دارند و عرض ... در
آن لذات و دفع آن آلام میکند بسم الله الرحمن الرحیم و به القسم ثم الحمد والمنه
مرید الله قطب محیی الی ولدی و نور عینی الله الامیر نظام الدین محمد بارک الله فی رحمته
اما بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدعا و زاری و مسکنت از حضرت باری تعالی طلب
کرده و انجا که گفته اللهم احینی مسکینا و ... زمرة ... حضرت ... صلوات الله علی نبینا و علیه
و علی سایر المرسلین مسکین آن ترجمه که اول ایشان عبادات و آخر ایشان عبادات و ... ایشان
یعنی باشد که خاطر شکسته باشد و مسکین آن مراد باشد ... حلم و دوام و ... شد ... ادام
در کسی ... آدم از ... صفت ... و ابلیس از
آتش ... العلم ... از انکه ... غافل شود ... کرم دخان
کار و را یاد کنند قال الله تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم
مبصرون آدمی ... خالی نباشد اما باید که زود ... کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون
مصداق ذلک فی کتاب الله انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب
ولیکن آتش خشم ... شد ... سهل است برای انکه آتش ...
این ... خود ... انا ... کار ... شد ... در
... حنفی ... جهان ... زبان ... کسی ...
بکبرد و او را ... خود ... طبع ... نفس را ... داد
سازند ... آن که ... خشم ... خود
خورده ... احسان ... کند و خود ... بکند ... کرده اند

بسم الله الرحمن الرحیم ما قلم ... الشان ... و ... الفضه
مرید الله قطب محیی الی ... و ... فواد ... شیخ ... الملة
والدین ... اما بعد انکه ... از ... خود ... و ... و ... بگیرد
... از ... که ... مقام ... اعتبار ... الجزا
انجا ... کرده ... میکند ... کار ... در
بیان ... میکند ... بر ... شناسیم ... بی
کنند ... چه ... زیاده ... کو
... ایشان ... خود ... و ... کو
او را ... مقابل ... در ... حکایت
... حکایت ... برای ...
آن ... برای ... برای ... کو در
... جلال ... برای ... بی
او ... دل برای ... برای ... برای ...
وصال ... برای ... جز ... کو
او کنند ... خود
... که از سرچشمه وصال ... ور
... بیت الحمد ... والسلام علی حبیبی و ...
بسم الله الرحمن الرحیم مرید الله قطب محیی الاحبا
اما بعد الی ولدی ... الله ... الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ... الله
... خدا ... سلامت ... تمام سلامت ...
نهاد و ... در زبانی ... مصیبتی ... الطاف

خدای عزوجل بچه بنغ با آدمی آورد و انصحاب جسد داران احسان بر جسم و جان او چگونه
دیدار ان بیکرد و کاش جزیلا شیرین کرد چنانچه از ابی یزید منقول که دوزی که بخفتی او
زیستی کهنه از خدا یا نان از مائده ان خود بیخواهم اهل طبع جز این جسم نشناخته اند و آخر
جزان بنشانند سعادت خود را جز در سستی جسم و حصول آنچه ملایم جسم است از نعمتهای
ارضیه کان نمی برند اما اهل حق دانسته اند که ایشان جز این جسم اند و ایشان زاد در خود
نامتناهیست بیرون از تناهی جسم و کالبد و ورای کمال جسم ایشان از اده و الکفایه امر
بت و جسم را با حوادث و با حوادث باز گذاشته اند جسم را از بیخانمانی و ادعیه ان نخاب
جدل در دان نمی بندند و بر شرح خود نمی خندند در سرای مهمان خانه مکن کار خود
کن کار بیگانه مکن کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو مهمان عجب
بیک نکو که خدای عزوجل که بر ایشان روف بلا بر ایشان فرو فرستاد برای ایشان
رای آنست که جسم و جان برسر از هم جدا شود چنان انکر ابلیک کوزه بر بر جان در جسم
دو فرقانست در شیر اگر شود در شک کند و بسیار از ایشان دو فرقانست که جدا شود اگر
روغن بود و غرض باشد و آنچه باید دوغ باشد و در بصیرت روغن بمنزله دل کی باشد و دو
بمنزله مرکب او و اکوان و بالبات و حرکات او در دنیا بود و دوغ در شیر باید معدوم
و مستهلک العین چون شیر او کاسه بریخته روغن بالا و بر زمین ریزد و جان روغن
باخود رسد و اسفل خاک در دنیا بود و بعد مالم نسوا الله فانسیهم انفسهم مثل او باشد
لهم ابواب السماء صفت جنان او دولت و مستقر ایشان بیچین اوضاع است صعود ایشان
ایشان ازینان اند در اسفل سافلین جای اسد باشد و در بصیرت دوغ بمنزله فقرا
و روغن بمنزله مدفون در او و بر او مرجع خالص و جسد از تعلق بجهد و ارواح جسم از این
مرغ دوغ بر غار خطرات وسواس شود اذکرهم ای الهی دوست تطهیر نمات
هلم او بالای نعیم نمات و اگر چه متربان حضرت انجم باشد ما علم ایشان قید ایشان

بل آن مدد سلوک ایشان اند جسم اهل طبع بنت از روح ایشان بیچون قید باشد دای
و تنگی بنت که پای در قید دوش شود که ده جسم اهل خبر بنت از روح ایشان بیچون کفش
باشد در پای و تنگی بنت که پای در کفش دوش هیچ نواند کردن و از این معنی باشد ان فی
ذکری لمن کان له قلب بسم الله الرحمن الرحیم او القی السمع وهو شهید
خرج عبد الله قطب الدین الی المکونه الیه لاعاجد ای برادر دنیا ما بنشینه ایر ایشان
خانه قرار نیست اندیشه اکار خانه قرار دهد و فریفته آن نمایش کرده دو ده دنیا کودکی
هستم از وی قول بنا بکرده و او دنیا را بدانست هست آن باشد که بنشینده هست
برای فریب کودکان و بچه دان و سفیهان و کرده ان باشد بیچونه دو اردیه علی که کودکانرا
مروارید بنماید چنانچه مروارید شاد کرده و بدان شاد باشد اما خرد مند مجرد خوشنا
مروارید عالی مروارید نشود و در بند مروارید حقیقی باشد که بدست آورد و همچنین وجود اشخاص
و ما عند الله وجود در بهشت و هنها جاوید و مرید باشد و نیستی بر وی باد و نباید
ما نمایش موجودات و حکایات وجود بیکند و هستی بکر جا ندو اما هستی بکجا آید بکجا
وا و از کجا وادی خام طمع بیچاره بی وقوف از بیچه خود عمر عزیز در آن بکار برد و بیاد
کر بر چیزینا اما چون هستی و در شکار اشود و این هستی در بان هستی بینند باز وقت
کاین خوی کچی هستی بوده است و عمر عزیز که صرف چیزی شد ندان کوف و باطن آن
شد چون عمر خود در چیزی که نمایش بود خرج کرده و مقید خود مشغول ان ساخته و عمر
بود و ما در ملاحظه که علاقات متعدد اتحاد و امثال انست آن داشته هر آینه وجود
برای و نمایش بحین کما قال الله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه
الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا آدمی هر که با نمایش بوده نیا شود و چون با هستی دنیا نا
بوده که خدای تعالی او را لا شی ابدا بیهشت ... نهاد که ای عزیز بخود هستیم
به دنیا بوده نا چیز شود و بخدا بوده و آنچه تر در خدا بستانی بوجود حقیقی شود و بیاید که

[illegible]

گذشتگان همه پشیمانند اینچه کرده بنا کرده‌اند مگر آنان که موفق بر توبه شدند و از توبه یاد کرده ابداع و روی اخفا کرده بسم الله الرحمن الرحیم آن هم رحمه الله جعلنا الله
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
امروز در روز دنیا است و دنیا جای بنا و وجود طلبی که خدای عز و جل بر تو عالی نعمت کرده
پیدا اند از ابیای کرده و روز روز آخر روز خدای بادعوه و خدای جزا است کما اهل ایمان آنجا
و اشخاص آن روز ظاهر کرده امروز آن روز روزی کنند و خدای بنا و غایب را کند فکر
خاطر نکرده ابداع و خاطر ایجاد و بصیرت غایب اخرا آن روز اذکر فنا آن خواهد بود
آن برادر دنیا کریم راهوار ذکر سوار شده بقطع مراحل ورود مشغول باشد و خود را بر سینه
دل که خال از آن رسانده لباس التباس از سر کشیده فرو شود مرد فرد از هر شغل که مشغول
برای اتمام حکم بقتضی وقت مشغول باشد و ایک اشتغال اکبر و نصیب مجاز و مشاهده
بی‌ادبان و کناخان و مجرمان و ستمکاران و بیچ بیان حرف ایشان نجس هر چه فرود
ملاقات دست دهد باید که عبرت و تذکر باشد چنانچه لقمن فرمود که ادب از بی‌ادبان
که اینچه ایشان کردند بد بیان در یافتم پس من چه خود نکرده و نباید که والعیاذ بالله
ایشان کبر پیوسته ذکر خاطر اعلی و خود خاطر کنند اثر برکت حضور شاه ذکر خاطر سینه
باشد و دولت استعداد و بقوت دنیا قوی و بهار کر ضعف بد حالی خود را ملاحظه و خدای
حاضر داند و خدای یار ولی و ناصر و مشفق شناسد و ما ذکر سفیان جوز از بیج نیابد
و بیچاره خدای تعالی ایشان را ملک عظیم باشد و این بحث مقصد ناکامی که خال واقع است
بر ایشان غالب و فاجران که خدای عز و جل ایشان را در دنیا کامرانی و حکومت داده از آن
که بدانند که در اینجهان از اولیای صنعت نخواهد بود بمقتضی کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من
عطاء ربک چند روزی که ذوق عطای جزئی ایشان جسته برحال ایشان رشک نباید
کاینچه ایشان دارند خود در بیخ خوان نزلی است که مؤمنان امروز کلاهی میکنند فردا

پادشاهی بکند پادشاهی پادشاهان امروز است و پادشاهی فقرا فردا بموجب الطاف
الارباب مستعد باشد و معنی جهد و رنج بکشد برای احسان و انسانی نگرند و دیده که آورد
و فرمان خدای طلب کند والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی ولدی و ولی الله الامیر افضل الملة والدین محمد اما بعد از هر کسی که در جهان آمده که فرق و هر جند
آدمی چشم می کرده و میبود ما منفی می‌باید چنانکه بنا ابد شود و جهان بنا داده که بنا هستی
شرق و غضه است آنچنین بنا آنچه که بنا امروز مکروه باشد و بنا امروز محبوب باشد
و در عین این پرستش و تفرقه جمعیتی موجود است که اکنون که خدای عز و جل میخواهد بر ایشان اعطا
و اکنون که نمیخواهد آن را اظهار کون بکند و کون را فرع و لیکن فقر هر و کیف
سرز و لطیف اولو الالباب با ایشان که باطنت دارند و بر آن متبع باشند جزاء اولیا
را با فقر کار دارند و بر آن معذب باشند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله
العذاب میباید که دل باطن پیدا کند که در عین همین احوال از و ضایع کرد
در غایت غم و محض باشد و هر چه بر کند خزان شغل و اطوار را ابد آنکه مکر و جاه
خالی خود که در آن اساس بنا باید تدبیر باطل و کاذب ضایع که آخر سر بنا ابد بیابد
آنکه چنین خیال در جهان نیست و در آخرت که هر اتفاقات از چشم باطن پیدا است
چشم باطن باز کشاید بیت هر که امروز نبیند اثر قدرت او غالب آنست که فردا نبیند بیند
آن دیدار که فردا بیش در سر آید امروز بیش دل است که و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم
سدا هر که امروز از دیدار او بیش دل محروم ماند فردا از بیش سر محروم خواهد بود و در
سوز المحن نهفته خواهد ماند هر که امروز از دیدار او بهشت جان یافته بیند فردا او را
جان بکرم الیم خواهد بود و هر که امروز بحق مشغول است و خدمت باشد چنان که او را هست
دست دهد و در زمره المقربین است و بشارت یافت که خواهد بود و ای جان آن که خود را
بسم الله الرحمن الرحیم از جانب شاهد و الله و لی الکرم من عبد الله قطب بن محیی

الحبیب علی الابر محب الله والدین الشیخ محمد جعله الله من المستبصرین **اما بعد** شاهد ملکوت
میان اناجون خدای تعالی حجاب عزت فرو کشاد و حیا نهاها نهان کرده و سوی جهان آید با
اناجون دست نقش جهان براند تا ابدا ها پیدا شود پاک خداوندی که شواهد ملکوت را
بجهانیان جهان داشته بهانی جنان که صد و بیست و چهار هزار راهنمای نبوت شوانند که
مهمانان باسران افتادند الا من شاء الله و در سوی جهان تا پیدا بی ان پیدا ساخته بهانه بی جهان
که صد و بیست و چهار راهنمای نبوت شوانند که مهمانان از آن بگردانند الا من شاء الله بنا
آن خدای که این نشان نجات فطرها داد که هر چند بی بها گردد بی فرو بگیرد که این هم وان
نه هم در جبر که مهمانان چگونه ان نقش را که بخوانند او دیدنی می چیند و دیدنی می چیند که شاخ
بگیرند که فتنی بگشاید چگونه کسی بها چیند و در آن سهو کند و در آفتاب عالمتاب او را
وارنهان القصد با هر دو بیگم که اکثر خانی جاش صفاتند خاش خاش بیاید ظهور دوا که
نبایدالخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات ها
جماعت اخوان دین بصیرت بگشایند و نقش لوح ملکوت شوید فل انظروا ماذا فی السموات والارض
هان چجاب آن دیده بردارید که گویند بگشاد دست این جهان نهان بر دانش کم بر بیت المعمور
نکم کوشنده دارید و بنیان تن و دمین قالی را حایل مسازید تا ارباب ملکوت بر دل شما بگشایند والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم علی بن الشیخ الهدی **من عبد الله قطب بن محیی**
من المحب الی الحبیب بل الحبیب قطب محیی الی الاخ محب الملة والدین الشیخ محمد دام الاخ جاه کل الله
محمد **اما بعد** هم محل دعوت عز و جل فاستقروا از ان غیب کرده و کسی که بگردا دوست ارند و من
و فرض و جنین دوستی آنجا از دست هلاک شد تا طرف بیگانگی را اهل طبع کنار قلب اهل که
دارند و لم چه بکند که از این غور افتاسی نماید و ما ذکره عین فی الله طریق محبت اهل و طرق
الله لهات که آن غایت نجواهد از این جان بگیرد آنکو العرج بر آن ره روه دوست چادر ده دست در
عروه و ثقی زند و مال کنکه زر و مهی که حق عز و جل اهل محبت را کرامت فرماید آن باشد که فنا کرده ند

از زمان که خلق بی فنا نشوند و در سالک نشوند از وی که خلق نی در سالک بیگم ندو اکر حال از خود
دل ابتعاد ایشان ترجانی نزده و بهار دل از حقیقت ایشان از حرف باشد و ده و درخت ابتدا ایشان را
زبر زد ابیت دلی که امانات بار دو مواهب مخفیین وا صلی ان در گشت نا آورده که ها هیچ بر امور
ان نکرده و در محفل تصدیق امکان نکند در ظل الله جنبیبن که امانات لا بار دو مواهب مخفیین ان
نجی لطف لمایشاء والسلم **بسم الله الرحمن الرحیم** ولسنوح حمد الله و برکاته
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ فی الله المولی محب الملة والدین سلمه الله ایاه الله الی کنف
الطاف **اما بعد** لطایف احوال در دقایق معانی که در هر چند بجای که نقش لعل بی در نج فیض نطع
بسوی لعل لعل بی شعار دخول ساخته است دیداری میشود و ستعداد شعیره از ان احزان ملوک و پادشاهی
بسط ارض و باری بیکند دل از باج می آید چگونه چنین باشد و ابتهاج ملک نغزان دولت
مکر رای بزرگی که از اتفاق قدیم افتاده و مکتبی از آن لطایف کرده و گرفته **بیت** باتهها
اندولت ثمکن و دیعا و براین آب بگشت و کاهی که بر تو نی و عکس ان هم شود اکبر و در هم این
انعرابالغرب رفو بی بر حال اصل جزو چگونه باشد **بیت** ای که صبرت بشت از تو بنای دوی صبر
چون داری به انتم الماهدون ثم ابلک صبرت بشت از ب کس و علیه صبر چارادی از این کمین آورد
سر و کاخ المحی ها صادقان بس کرده که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین از مواهب
صادقان نصیب آید که وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم وجودان مواهب جان او
فایض شود از دار الغرور بجاره روی بگرداند و در سالک سالکان مندرج کرده و در عزه ذکر متعرض
شود انقاسی که هر که از آن بر نیاید آنگاه بمقام امن و سلام باشد و کمال ایمان یافته وفق الله الاخ

بسم الله الرحمن الرحیم رحمه الله حبیبه **من عبد الله قطب بن محیی**
اما بعد رمضان مبارک باد و توفیق صیام و قیام ان جانچه موجب خشنودی خدای عز و جل باشد
روزه باد بدانکه اداب رمضان در حرمت اول انکه فی الحال که شام شد روزه بگشایند و چون روزه
گشوده نه دعا کنند که مستجاب است ان ایام روزه که این است که چون بخوانند هر دعا که کنند در هر وقت که باشد مستجاب

شود اللهم انی اسئلک باسمک المخزون المکنون الطهر الطاهر المطهر المقدس و بعد از ان بگوید اللهم
وسع لی ارزاقی وحسن لی اخلاقی واحفظ علی ایمانی واکفنی شر من عادانی و بعد از ان
چیزی نگاهدارد و در سایر اوقات خاصه در زمان صوم زبان را از غیبت و دروغ و صحبت ناجنس
کوتاه کند و ناخوش نسازد سینه را از کینه نگاهدارد و از استماع سخن کسی که غیبت می‌کند گوش
را نگاه دارد و چشم را از دیدن آنکه مستحق نیست ببندد و با ایشان سخن نگوید و ایشان را
باز دارد از گناه ایشان را معفو کند بمواقف خدا و رحمت کند در روز و در شب صدقه دهد
بسفر نیابد از انتهای روز و غم و درویشان و فقیران احسان کند انچه توانند و
کلام الله زیاده از دیگر اوقات کند که در چنین ماهی نازل شد و ابتدای نزول قرآن در ماه رمضان
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هفتم نماز سنت بگذارد هشتم چون کرسنه و تشنه شود
جلال و بزرگی و قوت و سلطنت خدای سبحانه یاد کند و عجز و فقر و مسکنت بندگی و الحق چیز
واو خود را فراموش کند هم یاد خدای بسیار کند که انسان با وجود ضعف دوزخ در روز

بسم الله الرحمن الرحیم والفقیر عبد الله قطب بن محیی

الی ابر الاخوان لا اهلین سلام علیکم و رحمة الله و برکاته **اما بعد** در جهان آدمی بر صفتی که
در چیزی فانی و مستهلک کرم و چنانچه جنس او بحکم این چیز باشد بحکم جنس بعضی او بسیار
فانی در صورت که بنا و بنیاد شیاطین اغیار اختیار کرده اند انچه مقتضی انست سوء کنند
و ایشان را از بلیه خود هم عمل و جنس نباشد و بعضی آدمیان فانی اند در انبیاء الهی که ان
بوحی خدای عز و جل مقرر فرموده اند عمل قول انکه صورت آدمیت و بندگی استهلاک
میرا نشان کند بعضی عباد الله اند و فانی در او و بعضی عبید طاغوت اند و مستهلک در او
طاقت و یقین یکسان نباشد برای انکه خدای عز و جل حق است و حق مراد کبریا و طاغوت باطل
و باطل اجر اخیر شود پس مستکان باطل مرادات فانی خواهند کشید لا یستوی اصحاب النار و اصحاب
الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون اکنون ای مردمان چون از صورت بری بندگی خدای

عبد اندام طاغوت و تابع او مطاع اکنون هم از بدین عبادت لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی
فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم خدای
عز و جل ولم ازعبادت طاغوت خدا و جلیه که اهل شرک باشد و خدا و عبادت حقیقه که
اغراض ذات و نعم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الشرک فی امتی اخفی من دبیب النمل
مصون و ارادات بود لغبا **بسم الله الرحمن الرحیم** والسلام علی النبی
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان لا اهلین فهم الله فی التابعین **اما بعد** هر
که ادمی صرف بنا وهد و عبادت خدای عز و جل بکند او را در حرص از در احسان من جا
امداد نوبت کرامت که پادشاه نار جهان برابری با آن نکند و حدیث نبوی که لهما الجنة
من الدنیا وما فیها تصدیق همین معنیست بر خود مقدور در عبادت بود و کوشد و مکتاد
که وقت نماز تضایع صرف شود و بخیان جهد و پیوند که خدای عز و جل هست و اکنون آن
نادر خالی که ادمی باشد آید عبادتی لا ینقی ان بتقید برساند و اجری خاص کرد و فوق خصوص را
باشد که در دیگر اجر ها جنان ذوق نباشد که امت فرماید بیان چون بجلس از خواب بیدار شود
عبادت از حفظ ان باشد که کوید الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و ورد الینا ارواحنا والیه
والنشور حقیقه اجمعی ملا الملبد و هر کس که در آن ساعت بار عبادت مشغول شود خدای عز و جل
او را در قیامت اجری دهد که او غنی شود که کاش بجایی که بجا که بیدار شد صد بار شکر
وان ذکر کند بودی اکنون بچه فرمید خیال کسی که از صد بار که بیدار شود بجا آرد و ذکر بگوید
حرب و پشمانی که او را روی نماید در قیامت و ران قیاس کنید شمار عبادات او و قرآن
خدمت شد و هر وقت عبادت آن وقت و وظیفه ان وقت مگذارد که وقت فوت شود
و وظیفه ان وقت بغیر اخوان یاد است و نظم امور انجا و شغل برانجا در کار تمام مستغرق
و کوشش کنید که این خبر ات و اصل حسنات و هیچ باید که شما را از او باز ندارد هر چه
سبب فوت شود که تا کار چیزی بر سبب فوت شود این فوت را قبول کنید و بدان رضا دهند

و بنقل اکرم ناخوان باد رضا مدهید و بمانید که هر صعوبت که پیش می آید آخر بکرم خدای مبدل
بسهولت خواهد شد صبر کنید که ان الله مع الصابرین والسلام علی اخوانی ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم زاده الله ولیتی بفضله **من عبد الله قطب بن محیی**

فی ابتغاء ما ینبغی ان ینبغی **اما بعد** بسیار که ایشجه بخواهم که او چنان شود که تعالی [illegible]
نذو الالتفات و فضائل وجود العزیمة باشد و طارد کنان باشد تعالی [illegible] آنست که [illegible]
بر [illegible] خوش شود باشد و خواهد که [illegible] هر روز [illegible] از روز پیش باشد چون [illegible] روز [illegible]
بحکمات [illegible] و او را فروز که سرا [illegible] و بسوز [illegible] برای [illegible] حرف [illegible]
جان گوی شود او دو استادن [illegible] جان گوی و [illegible] طریق ترقی کردن ذو الالتفات
و [illegible] برای او جان [illegible] اعمال جان مشغول شود و از [illegible] آورد [illegible] باشد
برانمام ان [illegible] و [illegible] نماید تا از [illegible] خود [illegible] از [illegible]
بودن باشد چون [illegible] وظایف [illegible] از [illegible] مانع شود [illegible] آن
[illegible] از خود [illegible] کار آورد و از [illegible] بگردد [illegible] کنان باشد و [illegible]
او [illegible] فاضل [illegible] او حاصل باشد والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولد [illegible] الله الامیر **من عبد الله قطب بن محیی**

فاضل الملة والدین محمد وفقه الله تعالی واعانه **اما بعد** درویش با خدا [illegible]
و در [illegible] ایستاد [illegible] و [illegible] کند و از خود [illegible] و غضب [illegible]
[illegible] کند و [illegible] اگر مغلوب غضب شود خاموش شود و اگر ایستاده باشد بنشیند و وضو
کند و در [illegible] غضب هیچ عمل که مقتضی غضب است نکند و اگر [illegible] از الله [illegible]
[illegible] شود [illegible] ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و اگر [illegible] کند [illegible]
[illegible] سینه پاک کند [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
فرمود [illegible] ان استطعت ان تصبح وتمسی ولیس فی قلبک غش لاحد فافعل [illegible] وذلک [illegible]

سنتی ومن احیا سنتی فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة [illegible] اکر [illegible] کنی
و [illegible] و [illegible] باشد و در دل [illegible] کند [illegible] کنند [illegible] دوست
داشته باشد و هر کس که [illegible] دوست داشته باشد [illegible] باشد [illegible] والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولدی [illegible] الله و [illegible] الامیر **من عبد الله قطب بن محیی**

عماد الدین جعفر **اما بعد** چون خدای تعالی شما را [illegible] جعفر [illegible] داشته از [illegible]
[illegible] آن خود را خالی [illegible] از جمله سیرت و کرامات او آن بود که در [illegible] کرد
[illegible] تا [illegible] باشد [illegible] شما را [illegible] دو چشم [illegible] بود
درویشان [illegible] گفت [illegible] از [illegible] خدای [illegible] الله
[illegible] باشد و [illegible] جمله [illegible] و رسول الله صلعم [illegible] خلقی و خلقی [illegible] خلق عظیم
رسول الله صلعم [illegible] کنید و چون سیرت [illegible] بود [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] در [illegible] رسول الله صلعم فرموده [illegible]
[illegible] قدوم
کنید [illegible] شما [illegible] باشد اللهم [illegible] رضا [illegible] اللهم استعملنا
[illegible] **بسم الله الرحمن الرحیم** [illegible]
من عبد الله قطب بن محیی الی [illegible] الله و [illegible] الی الله الامیر [illegible] الملة والدین الشیخ
[illegible] الله تعالی [illegible] **اما بعد** خدای عز وجل [illegible] الذات [illegible]
[illegible] در [illegible] کتاب [illegible]
دشمن خدای عز وجل [illegible] دنیا [illegible] الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله [illegible] خدای عز وجل
[illegible] دنیا [illegible] خدای عز وجل [illegible] الله
العظمة ازاری والکبریاء ردائی فمن نازعنی واحدا منهما قصمته فی نار جهنم هر کس [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] کاملا [illegible]

هر خشم که برده بنا فرود می آید و او بر فوق می آید چون حلاوه فی دل آدمی از دنیا منقطع شد و از هیچ
دنیا که هستی است خدای پاک شد عذاب با او چه نسبت **بیت** ترا از آتش دوزخ چه باکست
که از هستی تن و جان تو پاکست اول کسی که بدوزخ افتاد دنیا است که بصورت عجوزه زاده
ولی بدوزخ آورند و سرنگون در دوزخ افکند بعد از آن دوستان او را در عقب او در دوزخ افکنند
کما المرء مع احب هرکسی که امروز از دنیا بیزار شود فردا بدو نخواهد رسید با او بدوزخ نخواهد رفت
این تحریرات و صوابات بر شما ای اخوان الحبیبین که محبت دنیا از دل بیرون کنید و محبت خدای عز و جل
بجای آن در دل نهید تا از خدای عز و جل حشر شریف فی مقعد صدق نزد او بیابند شریف داد
البواد الماذ کرا فقدوا ای من جعله الخنار وجعل حشرکم مع الابرار انه العزیز الغفار

بسم الله الرحمن الرحیم سلام علی حبیب قلبی من **من عبد الله قطب بن محیی**
جعفر علیه السلام **اما بعد** عزیزتر دارید که اکر هیچ کس را مانا دو نشود در دو نیاید ما را ذاده را
نا ابینم و بگیرم تمیز محمود که با ما نتر سیم از فضل و جود سعدی دوده در زیم و هر چه با ما باد که
محمود داده سر بیند که بخدای سوکند کار نکار دخوابست و همان کار است که وصیت پیغمبران بر این
شد و اگر ابلیس الجن و وسوسه او پیش آید جواب نزد رسید تو کاری بجز از این در دست داری
نکه ان بیش کبر بر قلو فاتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین اکر دوست
این کار با دمر خاتان باشد که دست اهمان کبر بر کوشا افتاده بکد و هر چه جز از این بلند و هر چه بر این
کان بود بهر حال اگر منقطع بر باشد که از این وجود جز است ظاهر الوجود انا رجز من جهت الکاف
چون بادکاری شب بهر حال ای ولی و ای حبیب قطب بن نه هر دل را اذن آرمیش که او را نباید
خدای عز و جل داده هذا از روز کوه ها افروخ هر کس را برای کاری او فرح اند قال الله تعالی انی
الجر و خلق له اهلا و خلق الشر و خلق له اهلا او کما ورد فی الخبر زنهار که در بی هر بار شادی دو کار
نا امکند بر بدهای تنها که بد بهای عنایت پیچ بهای بجای نیا شاید که تم خند بخاک که آنچه است
و در آن شک نیست والله ولی العصمة والتوفیق **بسم الله الرحمن الرحیم**

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرت المخدوم افاض الله علیه جزایل الانوار شمس الملة والدین
والدین شهریار **اما بعد** در این جهان شادی و اقبال نیست و در وشنی بود خصلت و آثار
الارض بود بجهان و دین که تا بستگی در دین آن فرو نماند این جهان بر او نابیک و مظلم خواهد
بود چنانچه اکر دست بیرون کند دست خود نبیند و جاه دین الجاهل حاصل توان کرد من کان فی هذه
فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلا نظر در مصحف و دیدن اموات موجب جلاء این دین است و نظاره
آسمان بر نیت تفکر و اعتبار موجب جلاء این دین است و بیرون کردن خواب از دین در میان
و بناز مشغول شدن موجب جلاء آن دین است از اینجا هر چه دست بر آید شدن بجا آورد که تقصیر
بسم الله الرحمن الرحیم والله ولی التوفیق **من عبد الله قطب بن محیی**
الی الحضرت المخدوم المحمود ذی العز المسعود عظیم الاعتبار شمس الملة والحق والدین شهریار
افاض الله تعالی جزایل الانوار **اما بعد** اکر کسی در طاعت تقصیر کند باید که دو بحوار اکر
طاعت دارد امداد کند از انواع ابال بطاعت مشغول شود که جهد او وسیله شده است هر جا
که ایشان بکنند عکم الدال علی الخیر کفاعله مثل آن در نامه او می نویسند بس از جمله طاعة
برای خود حاصل توان کرد و اکر کسی بدی کند باید فی الحال از معصیت نهی کند اعلم ان
الحسنات یذهبن السیئات ان نیکی بدی را محو کند قال النبی صلعم اتبع السیئة الحسنة
تمحها دیکر وصیت آنست که بیوسته باید که زبان شما رطب باشد بذکر خدای عز و جل هر که
در اثنای سخن خاموش شوند آن خاموشی را غنیمت شمرد چند نوبت ذکر کند و باید که عنان
دکر بد نام مر فرح باستغفار باشد هر آن سخن که کوید چند نوبت استغفار کند و چون
مجلس آخر رسید بگوید سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک کما
بسم الله الرحمن الرحیم کفارت مجلسات والله الموفق والمعین **من عبد الله قطب بن محیی**
الی ولی الشیخ الله الامیر رکن الدین الملة والدین حسن **اما بعد** با وجود خدای عز و جل کسی
دیکری متوجه باشد و با وجود امکان خدمت او کسی کار دیکر بجای کند و با وجود رسول الله صلعم

کسی بروی غیر او کند و با وجود اهل بیت آن زود کسی بیرون دیگران پیش کیرد زنی بمعنی
زنی دو سرای یعنی جاف زنی شغلون نای ولی وحبیب من روزی خواهد آمد که بگو کان
نام سرافراز باشد و بکار آن دو سودی که از اگر توانی که امروز از سر فراز آن باشی که تو ای و
وحبیب من امروز تو ویک نه دور من یاد خفته فقامت قیامته والموت اخذکم ادنی من شراک
نعله ای ولی وحبیب من اگر تو در بهشت بودی و دوزخ بنگنجد و صفا یک نفاد باشی تو اجر سود کو ماده
و برادر مخلص و پیوند و فرزندان از روی محصور کنند باشد اشتو باشی که تمام ایشان از افعال
بکمال بل یکنفس جا به حصه کفای ای ولی وحبیب من غم امروز بخور و اگر غم ایشان بخوری غم آن
روز شان بخورد قوا انفسکم واهلیکم نارا که هیچ غم با یکدیگر جان بخوری جهان هر چون که
بخواهد کو می باش امّا انچه در مکتوب سبیل بود ندا از ایشان و اخوان از ان شروع نویسند

بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علیکم من عبد الله قطب بن محیی

الی ولی شیخ الله وحبیبی الامیر بهاء الملة والدین محمد عصمه الله و ابد اطاعه و سدده امّا بعد دامت
جاوید کو بیان اینک حیف باشد که بگیرند و بگو یکبار ندا و یکبار کرده است آن که و خدا بد بار
میباید باید سنت انحار کهف عبدا از المداس حاسه ایدکه احیا کند مرد از کرم و بند
پای بنشیند تا از برجای خود بنشاید بخرج در راه بگوید و کوشش در دین بکند و از غلمان
هر چه که تعلق بغایات دارد ابد بند و دوات که از انجا ایشان خواهید بود و در
سر مطالعه تفسیر و حدیث و نکوی مشایخ کنند و تلاوت قرآن و نوافل صلوات و غیر آن
با هر کس که نشیند ابتدا سخن خیر کنند پیش از انکه ابتدا سخن باطل کنند که هر سخن که بمیان افتاد
حکایت بر سر آن میرود و اگر در سخن ابتدا بند خاموش بعدی التواهی باز گشت بخدای
فرد خواهد بود یا ان یاران خرج ابن حدیث کنند که اگر نفسه واقع شود تا ابنجا آن آورده
و دهشت در آن هر کار کنند و حیران و سرگردان بماند و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم نامه ولیم وحبیبم الامیر من عبد الله قطب بن محیی

عماد الملة والدین محمد رسید و از هوای نامه دل نازان شد و دل نازان شود چرا از بوی جگر کباب
هر کس که از جهان جا بکا و جدا افتد و نما بکه آیا از بهر اینه رسید چگونه دل کباب نشاید و لی
جز شنیدن با لب نماز راستی نماید و چون با لب نماز نشود و زنخ کرده و جهان تیز زنخ کرده و چون
شوم که بر رسول الله صلعم درود دهند زنخ کرده و جهان تیز زنخ کرده و چون هم که کسی بخند دل
تنک شود و جهان تیز تنک شود و چون هم که کسی غزل یکبار فغان در جان نو آید و فغان از جهان تیز
بر آید و چون هم که کسی نام خدای بخی برد و دل از تعظیم خالق خام کو سر بوی تیره و جهان تیز
و چون هم که کسی خاشع و سر افکنده باشد خام کرده پای و سر و جهان تیز خواهد ای ولی
رمضان بر تو در سایر اخوان و بیند اخوان حبیب من امیر بهاء الدین شیخ محمد با ایشان باشد
و امراو خشوع و تسکینه در بنا بسم الله الرحمن الرحیم باد آورده والسلام علیکم

من عبد الله قطب بن محیی الی الامیر غیاث الدین محمد والله علیه السکینة امّا بعد

غیاث پشتوان شد که اگر کسی روی بخدای عز و جل آورده و رسول او صلعم همراه و یای او پا ارزانی او
با از حرمت و للانسان بگرفتن که غیر رسول صلعم فرموده من احب منکم فلیعد للفقر تجفافا
وکفته المؤمن لا یخلوا من قلة او علة او ذلة ان حرمت فرو خواست جوان حرمت حاصل شود دنیا
باید شد و جمع بیان نوع معنی بیشتران که دو بیت دنیا را دخواه و دو ح درست این هر دو بنا شد
نه ملک بیدونت عرض انکه اخوان بخود خیمه که چون در او خدای عز و جل پیش که و خدا ایدا تا بیمار شد
خواهد آمد الحیوه نخ نماید نه بسنده بود ایشوند که اگر بر دمان صورت جسد چون در صورت
تحمل اندک نکسی شاهد کرم ذات جرمت دادی که تا فی بیکرم خدا از هر به یکنند خواه خوب باشد
خواه اسبابان حاوه زن خواه فرزند و خادم و تو کو برای انکه خانه نو یک مترب المنازل چون کسی
را ببند که جامه در بر دارد فخر کند و چون کسی ببیند که جامه محتشمانه پوشیده بخاطر اینند
اینها اندیشه بکنند که انچه فوت شود چیزی است و انچه بدست می آید کلی اطایفه کفشها از هم
طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و در شان جمع کنند الغم کان قبل ذلک مترفین او لذات و علو

جهان نعمات موجب شاص لذت و عزت آخرت است که نصیب خفتگان کرا باید که نصیب شما کردد
و دولت عزت افرای ابراهیم ادهم را ملک شهر بنا ارین جا بر بکار رسید تمام مال و ملک و سرآن فرشت
اگر شما را امکان آن نیست که از روی دید همه نعمات و شاید که خود رو و پیاده کشان می باشند
جنین روایشان غالب شود و حیلی مال و حشمت ایشان در سر آن برود الحمد لله که شما را
طاهر است قصه بشر حافی پیاده هستند که از شما عجب معنی هوا ها بر ایشان غالب شده
قصور در کار ایشان از آن لا در می آید اگر امکان مال و جاه شما در سر جنبد او رسوا
سنت سلف و اجلاف سیرت ایشان دو دم نیست ع دل اگر یاد کند یار نکاری باری
و در کسوت کوه بپندید چو فرادی باری و من فضل الفقاهه و اکثره بسم الله الرحمن الرحیم
از عبد الله قطب بن محیی الی اخی و ولدی الابرار الدرجات اما بعد باید که
دنیا نا ایشان را فکر کرد که آخرت فراموش کنی و مزا و لذت از شأت و لهجان برباید از تامل
در کلیات لعلمکم کی کو تا از آن باشی که کان من آیة فی السموات والارض یمرون علیها
وهم عنها معرضون نباید که کرسی الهی باشد لقمه نان خود یا کلمه زبان در آن تجویز
سخن بگرید و سکن که بحکم الکلام بجر الکلام و هر چه سخن یاد کند کویی هر چه در گفتن آن
باشد بگوی و الاعمال موسوم به المکاتبات از اقبال مردمان بر تو خوش و اذا اعلن
تمکین بکرد تمام خلاف علم باشی که تم هستات ادبار حاصل اندازان ایشان بسوده زبان
قوله تعالی وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو لا ابر آدمیان آواره هم اذ اذا اواد
مرحب که هیچ دخل غار ندا ایشان بیت خطاب به لطف خواهد کند اگر خواهند
نخواهند خطاب با کل ایشان این بود که آن نا طمع او که ما ایشان حزب باشند بر بخوانند
بنظر رحم و شفقت نگاه کرد اسیر اند بیچاره درویش فقد و کجا دو درویش جمال کمان بنشانند
بیت بنشانند دعوی هستی ما خواهند واین بردستی با آشنا و بیگانه بر فی بسر بود مسعود
و حلیم باش که خدای نعبسود و حلیم است مکتوب باید که والسلام کاتب و مکتوب الیه مشغل

باشد از در این انکه حکایت تو در خدای عز و جل بخوانند و نام ایشان در آن اگر باشد انجام کرد
کردند با اسم و فی ذلک الکرامات و شرف نادمی بنیاد در کار او خاطر و خبیث عجز و عز
احوال انجام از بگویند و جزئیات کلیات با ذمیمات شد و السلام بسم الله الرحمن الرحیم
از عبد الله قطب بن محیی الی اخوان الاجلین کرم هم الله و بارک علیهم اجمعین
اما بعد مردمان بر روز گار دنیا نامه نویسند و اجابت داده که هر روز نامه نویسم هر صلح که
تحریر و قیاس ظاهر شد از اقتضی به شرم و عجیب جدید مراد در کار ساز بر خود روی بنماید
نامه عجیب به سوی اخوان که بحکم عهد مواثقات تحرزی خود و ایشان را نکار آن باید که باشد شنیده
می بایکفتن از شنیدن مشکل تر است چون از گفتن ملول نشود اخوان باید که از شنیدن هم
ملول نشوند فی شنیدن از گفتن مشکل تر است بر آن که شنیدن کار از آن کردن شنیدن
بگوش چه سود بید که هد خدای عز و جل این مشکل بر شما آسان کرداد ای اخوان که در آن باشد
که مرده را فرده ما نات و افرده آن باشد که مرده کرم آن باشد ای اخوان ای وجود را مغرب
و هیچ معتبر دوست جهان باشد بدوست بنکاهد و خود را ببقر دنیا بیند که ا وجود دنیا
جوانب شما آدمی آید بر دانش ماند و دنیا آورده کافر از چون نفود و بصیرت بود در خبر
تمرد بیند که مشد ان هی الا لعبونا الدنیا لا اجر و حرف تبع بر آن فرش کار دنیا نشد کلوت کا
تا کل الانعام سوس که ایشان بعد از آن بخورد و تا بکه محمود ایشان سرد و تبع فرو برد و حرف بالا
ای اخوان انچه بر سد و نصیب الجنه تمرد و محل ایشان فرد آنجا تم دار بر سنداد به روح الحیوة
الدنیا فی الاخرة الا متاع جعلنا الله وایاکم من الفائزین بجنس الجنانة والناجین بغاد
بسم الله الرحمن الرحیم الاعز الاحب محمد عبد الله قطب بن محیی
الی ولدی شیخ الله و حبیبی و صوفی و نصیرها الی الله الابرهم الحلة والحق و الذنب الشیخ محمد
نصره الله و ایده اما بعد چون دنیا شدات و انچه تو خدای و صلاح مردمان دنیا
بهتر نما ملی اذا انما بجانب حنا سرکنند که و صلاح خدای همیزات نفد بنا اگر شد بید

قبول نفرماید و خدای عزوجل اگر وجود بدهد جهان پذیرایم **بیت** نه به نسیه نه بنقد بگرازه
مت نو بهتر زنطاره کسان ◦ اگر ابلیس گوید بسیار ازین بیداری و این نیاید بی جواب بگذشت
اگر با قسم نیی دولت و اگر با قسم درجه وجویان هم عمر صرف کردن احد یا الله ولیس است کی
چون یوسف در مصر پیغمبر بخشید بر زن که بر دیبای دامن داشت او در کو یوسف را بیمن بخرید بمان
بروی خندید که سنگ او مشک و زعفران ببدهند و تبر و بسند بکلاه بر دیبای بخو خواهند
و فروخت گفتند اگر که یوسف را بران شیر که می ادر و فروشند اما خواستم که داخل خریداران گویا
ای ابلیس دنیا جویان زهد بر دنیا برسند بسیار کس مجوبند بمقی باید و بناکامی بمیرند چون بنا
این خسارت بمحل امرهست اگر چه وصول بر این منفعت نباشد از آنجوید آنچه تو و خدای عزوجل آ
بال این نعمات با بعضی سزاوار و دوست اکنون ما بعجمیم ابی الف و بابی دست مایهیم **بیت**
هر کس و کاری که هر چو بازی رگ بند و سوای او ◦ هر و کاری که ای ابلیس بزی که مهر او
جان ما انتوا و فروخته که بهای سرد نقد و میر از ما بجزی بگذرد و اگر دمی نمی کرد دو فهم
کبرد **بیت** بدانچه چون دستی بشتابد و خوش ◦ کاندکی ما بیاد و آتش ای ابلیس اگر چه ذ
بنداشته که ان انفی انا انزلنا که مرتبت است که آتش بعبی آب کردی ولی و جیب من نگاه
در داستان کند و چند کاین روش که بیش دارد اگر همه خالی رجع شوند فراموش کنند او را از آن از
شوند بادکه او در روش خود بجز جن و صلب باشد چو کلاه بیشه را از سر خود باز ننهاد والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم علی والمنیر **من عبد الله قطب بن محیی**

الی ولیی و حبیبی الامیر عماد الملة والدین محمد جعله الله من الصالحین **اما بعد** کلید گنج هستی
مکون صافات جزء انا امل الامل از این تعلق توان گشود و از نهان هستی آگاهی توان یافت
و مکون صافی از دل حاضر آید و حضور دل با آمیزش آو و بزن امرهمان صورت نه بندد یا و با
گنج در کنج عزلت توان بود و مستعد این افراد بباید شد که در هستی دو خاصیت است الی و تو
یکی نفس بسیط که بزان الیشا از بیرون باز درون کشید همچنین باید که نفس نبود باز کشید بیش از

بهتر باید طاعت و تابع اوضاع الهی بودن با فرزن هضاب لا اکراه فی الدین قد تبین
الرشد انکه هستی قس باز کشد و اینکه را با درون خویش برد از دو درون او کار باید شد قل
انظروا ماذا فی السموات والارض چون بیرون و درون او رسد اشنا آنجا باشد و برحمت مبتلا
نشوند و بیاد اگر شیطان فریب دهد که روز باز گشتن همان حال پیش خواهد آمد که در اول بود
برای آنکه در اول جهت استدراج بود و استهلاک شعود بود از این جهت ودا جدا ساختند او
با او داد و اکنون که با آنجا رسید وصول انجا محقق باشد و ادراک حاصل شود این بینند که جهان
هستی بر سر ما داد خواهد یافت که مناسبت جنبیت آن منفصل کرده آن بگر باد وجود گرفت
و اگر ملاعنه او بینا نکرد و با او عبرت بر دو خواهد انداخت که مگو بیکه هستی بخش ان ماده او را
کریم سبحان الله بر وی جسمی بنماید که بنیاد اصل جز بخورد و مجاز و استعاره فسبحان و لطائف
بیان به تضرع چنانچه جز هادر بنماز و دو سنت و نماز گذارد بخورد در هستی بود اسناد هستی
اسناد مجازی حقیقی **بسم الله الرحمن الرحیم** از ابراهیم شدید باشد والسلم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر ضیاء الدین محمد ابن الله **اما بعد** این
برای شرح حال ابی توم اما هیچ هم ز دو هنا از موعظه بت و هر چه واقع است احتیاج نیک
از آن واقع نوات پیر ابنیا با آن براد دیکم آیا نشنیدی که خدای عزوجل در کتاب کریم گفته است
وما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا کافران چه بود همان
که هستی عبث و اهانت امدو فی نهاد دو بازگشتی و خدای عزوجل میفرماید که اگر چنین باشد و
عالم باطل و ضایع باشد برای آنکه کرامتدار آن است که وجه ایجاد این باشد بس ای برادر بر حقیقت
کافران بماند که کافر بیت آنچه بماند کجی است از جوی بجود در زیر کف نهانست **بیت**
که جهان است بجز خالق رفتار گرد و عبث هستی آمد بگوید و زنجیران آنکه انسان واثبوده در میان مگر جوان
بگوید آمد و آبان اصل این بحر بمانند و بنشیند و بر این بحر با بوده ومنام آنج در باشد پیش از آنکه
این بحر طوفان کند همه را بموج خویش باز دو بحر کسی که شناور نباشد از آن سدکه بجز غرق شدگان در

میرسد هر کس که ما هیبت آن در باب او بهشت شد و دار الحیوة و هر کس که جز ما اهل آن شان در باب او دوزخ
و دار البوار چنانچه نیل و سبطیان آب بود و بر قبطیان خون که هر کس و حاصل خویش باهلیت باز
ولیکن خود را مهمل و جز خود را جسم و ما را خود را فنا و عمل خود را ذوق در باب خود را پیش از آنکه
نادر باید داد ابتدا که شروع در نامه شد مقصود شرح حال بود خطایا و روای آن نا نوشته السلام

بسم الله الرحمن الرحیم علی اهل السلم **من عبد الله قطب بن محیی**
الی ولدی و شیخی اعزه الله و حبیبی الامیر فاضل الملة والحق والدین حبیب الله اکمل الله شفاءه و جمع له
شفاء الجسم شفاء النفس و ترله العروج الی معارج القدس **اما بعد** قال رسول الله صلعم من
یرد الله به خیرا یصب منه اگر درد و اگر درونی نماید متعین نباید شد که چون تنگ جسم که فرات
استخراج کسب عبرت کرده انکه در رنج و رنگ و تنگ عصا و فنا در نباید دو غرض در دهد
چون ملاحی روی نماید نظر در کسی که اسود حال است او باید که شکر کند بازکنی میباید بود که نزد
افعال اضطراب نماید قوع بباید بود که ازو بنام بلغه مسا و فنا و کند عصود میباید بود اگر
مقصود بر بعث آمد دستار ظلم نماید نجزئیات خود را فنای کلیات خویش باید کرد الکلی شود
کلیات خود را طمع نباید داشت که کلیات خود تابع جزئیات ایشان شود تا اظالم باشد که لاینال
عهدی الظالمین افرینش جهان را جهت نباید شمرد و کرده شی جهان را ضایع نباید داشت چون غایات
کار دیگر خود اندیشید مقام غایات حقیقت که در وی عام آن آفت شود رضا باید داد دیگر
غایت خود که اگر جزئی فنا کلی جزئی خوان ساخت قال الله تعالی ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت
السموات والارض ومن فیهن ولنعم ما قال من قال **بیت** اگر در کل گلستان آفت است و گر
خاک شد جسم جان باقی است که ابحر کشد دریا اندر غایب **شعر** هر چه جز طلوع آفتاب چون خفا
با فنا ز فنا خود نباید ترسید که انگه که اول آفرید بگو باد تواند آفرید و کلی چون خواهم کرد
غم دوری نباید خورد بلکه هیچ جز و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین پس بازگرد بکار خدای
شد و فارغ البال زیستن **بسم الله الرحمن الرحیم** وحسبنا الله ونعم الوکیل

من عبد الله قطب بن محیی الی ولدی و شیخی اعزه الله الامیر عماد الملة والدین محمد **اما بعد**
خدای عز و جل جهان را چنان آفرید و طرح هستی چنین انداخته که هر آدمی را چندان معیشت که شرط قوام
جوف برسد و اگر هیچ کار نکند بعد از آن در میان ابنای نام فرموده و بعضی را داد
بعضی آدمیان بهمان خود معیشت اکتفا کرده وقت خود را صرف عبادت و تحصیل سعادت کرده
و تحصیل زاد عقبی بر داشتند و ایشان خاص باشند و اما طبعان آنچه از شان صرف کرد قیام
کنند تا از آن کنند که برآیند که اگر آن کار نکنند روزی ایشان نرسد بلکه مقصود تا در کنند و از
خاک کشیدن و ازین نوع تحقیق کردن بالحسان بر رضا و اهل من و بر تقدیر حرکت داده
قوام نیز نباید که از کار کنند و الا ایشان میدانند که اگر هیچ کار نکنند چندان قوت که شرط قوام
بر ایشان خواهد رسید چنانچه از احوال اطفال و ضعفا شاهد میشود برای آنکه جهاد
قوت الحقیقی که اگر هیچ سبب طاری نباشد جز فی حادث قوت پیدا شود میکر که اجل جیات منتهی شده
چه در این مصر باشد در آن هنگام وجود اسباب غاذیه نیز مفید نیست چنانچه که اجل حیات منتهی شده
ازین خبر فتح الله صبر حسبی شاهد الحقایق و اورد ینابیع الحکمة برحمته والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولدی و شیخی اعزه الله تعالی **من عبد الله قطب بن محیی**
الامیر مجد الملة والدین محمد **اما بعد** عزیز به مسلمانست که فهم عز آنست که برای ثواب آخرت مثل
مکارم علم و دلالت برخیزد و کار رساند به مسلمانان و امثال ذلک و لیکن فهم عز آنست که برای مصلحت دنیا
ورات داشتن امور معاش بکوشد و لیکن فهم عز آنست که برای روز که تا ابد میکوشد از امر
امور آخرت بر آن موقوف و نه مصلحتی از مصالح معاش و لا ینبغی چاره ساز ابنای آن قسم دوم
با عبادت باید کرد و تفکر و مذاکرات الهیه و الکتاب عزیز فرود از الکتاب باید آن
قصد اتفاق با اهل استحقاق نبراقبال و اقوال که هیچ غایت نه دارد مبرد و فع الملال از اهل طریق
بطالت و کسالت اعاذنا الله و اخوانا منه مادام که خاطر بعبادت و مذاکره حلمی با مومن
قرآن و امثال ذلک از امور آخرت مشرح است از شغل اینها باید بود و چون از آن ملول شد

بکاری که ازان چیزی حاصل شود که صرف ضرورت خود و حاجت مستحقان کند و هر چه ضرورت
تا بعضی از آن وجیزه رضای حق سبحانه جمع شود یکی برای او استغفار کردن دوم برای او صدقه
دادن سیوم یاد دوستان او احسان کردن والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولدی و حبیبی الامیر من عبدالله قطب بن محیی

عماد الملة والدین جعفر اما بعد ادمی موجود براستی آنست که از هستی و بینائی او لایق است
و بوی حقیقت از ذات او فایح دیگر موجودات تماثیل منصوب‌اند که روح بینائی در ایشان از نا
انسان دمیده میشود و چهره ایشان در آینه او دیده میشود و چگونه مفارقت از آدمی قبول
مفارقت دیگر چیزها توان کرد در غرض بعضی مشایخ هست که هر لذت که در بهشت هست
در جهان دارد و نمودار لذت لقا مشاهده اخوانست پس الفقه دار که لذت لقا اخوان بهشت برد
لذات بهشت لذت مشاهده اخوان برد که لذات جهان افزون باشد هر آینه الم مفارقت ایشان
بیشتر از الم مفارقت دیگر چیزها توان کرد و اگر مفارقت از چیزها بتکرار معتاد و سهل گردد
ایشان بتکرار معتاد و سهل گردد و مفارقت که از موت اخوان و اقارب زیاده منال شد
از آنست که یک معنی که انس حقیقی آنست در آینه بصیرت ایشان مجال منطبع است که
مفارقت افتاده بلکه انچه از بیرون بود با درون رفت و نزدیکتر شد فتح الله عین
بصیرتک واخذ بیدک الی عوالم اللطایف لیری الغایب حاضر کان تکون الیه ناظرا والسلم
علیکم و رحمة الله و برکاته والسلام علی حبیبی و ولدی الامیر معز الدین الملک اسحق تولاه الله
بما یتولی به عباده الصالحین والسلم بسم الله الرحمن الرحیم

الی ولدی شیخ الله الامیر عماد الملة والدین محمد من عبدالله قطب بن محیی اما بعد
جذبه ما برسم خود کمتر از جذبه دیگر روابط اشان ابلکه باشد و بعد از آن هر کس که خدای
کار دارا فرح و روزی بیند هر چه دیده بود اند فراموش کرده چرا ما ما او را فراموش کنیم
کار ان جفا او نیست اگر کویند او داد بان خدای تعالی مقصر نیست برای آنکه از وداکاه

کرم خانا و کلاه امر خدای عز و جل از ان ظاهر تر است که ترک کسی بوی شود مثلا تمام دوستان کا و
تا کمان برند که او ایشان را منعم حالی میبیند و تملق نکنند یعنی از کبر و مجون ملک و مال جاه
وار از شکر بپندارند و شکر است نکرانست و بعضی از منعم احتراز حالت باید که کا و در وقت دهد
ندهد لیکن حال او را انعام و احسان یکسان بود و اندر چند چنانچه شان خطاب عز و جل ان
جا المتقی خود خاصی نیاشد و ترک ان بر نکند و ظاهر او باطن خفا ولعرض چیز کی بکند
کافرنعمتی و بکلی هیبا ایشان ابعدی باشد که بنیاد عیان بهره کنند و انکار منعم کنند و کر
هیچ منعمی نیست و چیزها خود بخود واقع است چرا چون بلاء بیروی بر سه فرزند ان بهلاکت بیرون
اینها بعرضها گاه منعم که نزدیکتر انا بنابر آن حروض بود که بنده معتقد دارد که از نو کاه بنود هم
از نیاز شود دیگر بیند سبحان الله بران کس که بکار شد و فی فی خانه بیار یک که دامر کا و بود یلاما
بلکه هیچ شما یا ران که از ان نیات و بخ بر ایوان در مزرع اینده بما بیکانست فالیوم قسیکم
کما نسیتم لقاء یومکم هذا نبهک الله حبیبی من نومة الغافلین بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی سلامی بر حبیب من امیر رکن الدین حسن اما بعد برادر حبیب
روشن باد که توئی هست که این جهان بران روشن است از نا ئی که در نهاد و نه صفتی تو تمام بکذ
اما دادا ترکم موم راست فته بعادات و لذتی در مثال و دری لذت آن که از آن حاصل است
اگر ان حبیب بعد دانه که حبیب و جان تو نمی ایم که ترتیب کرمیتی از آن شوند بوی نباید و ان
عجایب که از آن عجب تر کس شان نشو اند داد و قرار او بود دل صاحب تمنی ما ایم و چون حسابا
منت نمی باید و لو تمی که آنها بدل ما تا دریغ که صاحب عشق که ازان بیشتر و مطلع عشقان آن اشد که اسما زاید
نه بر دادای ولی و حبیب هیچ دین که بر ان آرسید و دین بکشاد و بعقان تو دینی و بیان
نفرت بوی شنوا اند بوی انا تا مهمان در بان ادراک این بود رسیده طایفه ان طایفه آنانند که کلها
بیوق با ایشان چنان برا اند که بعض ایشان بر باید و خطا از فرط ظهور ان تو باشد و طایفه آنان
که آن برق با ایشان آهسته زیر چه انا با چون تو کاه باشد و کاه نباشد طایفه آنانند که آن برو

ایشان نهایت آفت کرده و هرجا که روند ایشان باشند جعلک الله حبیبی من هذا الفریق والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم علیکم و رحمة الله از عبدالله قطب بن محیی
سلام علی ولیّی فی الله الامیر عماد الدین جعفر اما بعد لکوزه گر باید زد و رضای استقامت
باید گرفت که چهار بار از جهان بر آیند چند جهت و رخت بر یکجای چسبیدن و آخر جهان از دیدن
جهان دیدن من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی هر که امروز نبیند فردا نیز نبیند
خالی آمد که فردا نیز نبیند چه مقصود از این سخن که کنیم سیر معنویست سفر حقیقی که از ابدا
و زنی نیست ای ولی من متابعت نوامیس الهیه باید کرد و اوضاع اعیان فرو نهاد و نوامیس الهیست
که اوضاع جهان اعلی است ای ولی من چون سخن اعیان الهی جمع کنند اندکی از بیان جهان
لعب و لهو بیش نبوده که استادان بوده که از این هم درین شهند و اجماع نوامیس و افعال
معدود شمارند والسلام بسم الله الرحمن الرحیم علیکم و رحمة الله و برکاته
از عبدالله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد اما بعد هر که
خدا را شناخت او دیگری بر نتواند بود و هر کس که این یاد کرد و کرفتار خلاین متوجه شد
کی که حلاوت مناجات او چشید هرچه جز آنست بر کام او تلخ گشت و بعد هرچه جز خدا است
باطل خواهد گشت و باز گشت بسوی او خواهد بود هر کس که امروز جمال الهیت را نبینا کرده
حال او بد خواهد بود و بعد از روش پیدا میشود اگر او را نبیند دوش کند هر که دو شعر
کرد و اگر گویند چگونه او را نبیند دو نه کنیم او بنها عقل افزوده جز آورد عشق که از
سامانان و ترتیب بعد نکرده دیدن و چگونه دوا شد کوشش بیهوده بر از خستگی عشق است که
رنج ظلمات نزد و بقوت جد او خود باز دید بیکند عقل و هوسات که تا جای پای نبیند
پای نهد اما عشق طبع و بر آنکه نزد دارد و سفید هیچ جز نیستی اندیشیدن **بیت** عقل را نا امید
کی بود عشق تا شدکان طرف بر سر رود عشق آتش و در هر عالم زند تا زبر و فرق هند و ترند
عاقبت اندیش بود بگمان دو کشد خوش خوش و در آتش صد جهان عقل و عشق در عین فنا

شرک است بنا بر الفقیر کلام است که حق است و شیئ جهت است عقل کلام و درو شرایط هند خطر است او
مغفار بباشد و شوق کلام درمان هند کلام او و واسع باشد آن ما و در اوات عقل مو و جود دارد
بر وی او شوق اند بیاید شوق شد و اجتهد این یا او جز فنا و عشق یا آن شوان برد بر نوا نه و از جهت
با این اشتیاق ابد و الم مر آید و پیش بسم الله الرحمن الرحیم جمال گر کسی بنا بکرم والسلام علیٰ
از عبدالله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله و صفیی علی امری فی الامیر محب الملة والدین الشیخ
محمد ابقاه الله و سعده اما بعد فقیر خواهان هستی باشد و خفی شناس در حق و شوق بی عینها
جست و فقر بعضی بچیزی که فقیر را بیزاری بکار آید که او را چیزی دهند و فنوی المجران بکار
آید که ما را تا چیزی دهد و خدای عزّ و جل توانا است بی تو و بی چیز او به بچیز از حیثیت بی چیزی و فلان
و عشقی و بیلا تا سالکان بسوی خداوند عزّ و جل اذان شد بنا با مدای الحق من ممن وود
مناوات سالوهم که از شفقت حالی باشد که اذا الموتی لا یخلوا من خ انه او خلة او حلة جنسو
حالی باشد از حال تعلق او است یکی از حقایق عزّ من لا حرج و رهت بینا بینا و دوستان را نجود
نها ده کرد بعضی بنا باشد هر وز بطور دیگر یکی ای ولی من و فرار وردنا بعضی میخواهی چون تو
بنعیم مقیم فائز شود و فقرا آنرا هم که ضر کرده و و دنیا بعضی بیشتر که جند او نعیم او گناه را آشنای ولی
من موهبا تا از روح و نوری باشد آنها از ظاهر هستی جز مکاره چیزی نباشد اذ حفت الجنة بالمکاره
برابر کرده هر فرح که هست اما که و ادای نکو کلفا الله فرد بگیت اگر چه حمله دو اند و ده
بقیع که از ارشاد کرده اند بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی اهل السلام
از عبدالله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله و فقیر الی الله حبیبی و صفیی علی امری فی الامیر
محب الملة والدین الشیخ محمد جعله الله من اولی الالباب اما بعد اگر دنیا را خدای عزّ و جل
از زهد بی هیچ کس بار نکا نکان از نوش بیچ هدایت بر داد هیچ بار از آشنایان خوش نکنات
که پیش بنه بر او ایشان خود را تا خدای عزّ و جل دنیا را الا تمام کرده تر جاودا بعد از این
او را بی بنیک بنده بیاد نکانا شد و از آن بکجا نتا کجا او را از باده دو روز و ز هندکه

بفقیر

ابراز

از غیرانا و محروم نمی باشد و اولیا از شهود ان محجوب تر و دون چنان که الخلاد و بسوی ادمی [illegible]
و بدو نیاوا بنیک و بدی محجوب چنانچه تو دیده که ان امتی جز ماهی محجوب معلوم آید که کردن وجود
بشر غیب شمرده شود اما تو دار اسم که انام و کلمات امور باشد حجره و معده و با کمال باشد و
بصیرت ایشان ظلم محجوب دیگر باشد خدای عز و جل نماداد از چنان تقرب نیابد بجز مکر و ادام والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم علی و بیتی **من عبد الله قطب بن یحیی**

الی حبیب قلبی و صفی علی ارو فی الامر محب الملاء و الحق و الدین الشیخ محمد صین الله تعالی و ایده **اما بعد**
خدای عز و جل در تسلط ظلمه بر مومنان دو حکمت نهی اکر مومنان را بر ایشان باد بی نیابند
اکر ایشان را ایمان بر او و جهنم کرده اند و قوت او شوند که ان بنده و زبی خوش از خدا بطلبند و بتضرع
و اندکه تا کسی از نظر خدای افتد او را بظلم کردن میندازد و قول خدای علی خاد و حکم جبر
خدا و ذنب لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون **بیت** جا بکبر ایی لا ابالیت متهم از قیاسات
جبالیت احوال را فرمایند تا نکه کسیکه ایشان را ظلم و سلطنه نظاره کر ظلوم محروم
و ظالم محروم و خدای عز و جل رحمت خویش شان برای اخرت ظاهر کرده که محمل ایشان را هلاک
نما ماند که ابر صیبت ایشان را از ان پیش آید که بر خدای خاد نیل برای صلاح و حمایت
اکر چه برای کرامت معیشان ظالمی را هلاک کرم اما چون مومنان را از بلا و مصیبت نکو بنیه
ظلم مطلقا شاید نشود **بیت** ای بلای دوست ظهیر نجات باید ار بد نیکیا چه کند

بسم الله الرحمن الرحیم انا الله مع الصابرین **من عبد الله قطب بن یحیی**

الی اخی فی الله الشیخ کرم الدین محمد اعانه الله علی امره **اما بعد** تا شخص را دل عزیز با رنج ها منعکس
از ذکر و لذت و شان و هر چه خدای کاینات کار ذکر خدای او مشتاق نبشود و هر کار کرد را
خدای بیجا اعد که متفرع شاد و وسوسه آنچه حاجی آید و وقت او را از ممرضه کو تمام بشود و
مراقبت حق آکهی بدون مجوده بس چون دا و همه حضرت خدا بیابد کرد و تا ملا ذکر انکس را مسلم شود
بیت ای کلام بی سر انشای بسر کی دهد بت تا نومی از بی بسر وان کار دیت که جز نیفی خدا

بشر بکرد و چنین توفیق ان برادر و ما را خدا و زیاده بجماعت اخوان محبت آکهی دارد و کاه
نیز بحال خود باشد و باید که اشتغال سالکان از سه بیرون نیست ذکر و فکر و مراقبه ذکر زبان کفتن
و فکر با دل اندیشیدن و مراقبه اطراف قلب بر مقام حضرت خشوع تو نو بسط که و بیت و تقطیع نه
پذیرد و اکر تو اندکه تو از طلوع شمس تا غروب مراقبه مشغول باشد بسند بر می افتد و باید که تمام جهان
ایمان خدا نه هر چه کرده از ان که اب خدا بکرده تا داخل الشکر باشد تا از او بیابد که انجا نیست
کرامی امیر ضیاء الدین محمد هم چنان مخالطت و بیمن اعمال طالب السلام علیکما و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم الی الاخوین الاعزین **من عبد الله قطب بن یحیی**

کرم الدین محمد و الامیر ضیاء الدین محمد **اما بعد** ارباب مروت و حق شناسان چون کسی با ایشان
احسانی کرده مکافات ان بجای بیاورند کاری بجز مشغول نشوند من نکاه کرده و احسان خدای
عز و جل بر خود یافت شکران مشغول شد الحق و وظیفه شکران ما لم رسد بکار دیکران و کلی خدای
مشغول شود هر چند وقت صرف ان کرد ان تمام بجای بیاورده بود هر آینه نوبت کار دیکران و دیکر
کار ها نرسید لکن تو ای عزیز من ای شما با ان ای بکاه کن کانا من کان او احسان که خدا با ما کرده
تا ابد شکران ان باشد که ما هم بجمله تمامی شکران نرسیم نوبت کار ما دنیا بعد ابد خواهد بود و مشغول
باشد که چون باید سر آید بکار ما خواهم پرداخت ای جماعت مذکور تا شکر نعمت احسان نباشد مکافات
حاصل نشد چون هر چه ما داد در احسان خدا است اکر هر چه داریم با خدا دهیم با نکه در راه او صرف کنیم
ان مکافات کرده باشیم پس هر چه ما داد در هوای خداست برای ان بنیاد که ما بر او ندهیم با هم
مردمکاری شود که تو ای مایان نرسد اما از عمر انچه داد در چون داده خداست با خدا خواهیم داد
کاری که بر آن نهاد در چون فقد بر ان از خدا یافته بر هوای خدا بکنیم و مال کیا از آن ما باشد چه
از خدا یافته و بخدای بیابیم این عقیده و مذهب ما و برای محبت تمام شما و جماعت اخوان السلام
علیهم اجمعین و توفیق شان بر این عقیده از خداوند تعالی بیحوییم فانه نعم المولی و نعم النصیر

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولدی فی الله **من عبد الله قطب بن یحیی**

وحبیبه الامیر افضل الملة والدین محمد **اما بعد** هر کاه که امر بر طبق مراد جاری نشود

نتیجه سید بعد همان بهتر که امرا دین مستغنی پیوسته باشد که درا دفتی بخشد و تمن را از طغیان مانع

خدای عز بر کار بهتر بیناند اعتماد در حسن نظر او کند و کار خویش بدو باز کرده و سخن شهود را بجمل ثنا

آورد که زنانی که بخویشتن نوانند کفنا ایند بنا طاعن خویش نمی باید کفنه ابتدا اتمام طایفه خویش را در چیزی

خویش تر دستاوردی که خدای عز و جل و اشتغال العبادت اوده دنیا هر قصه که واقع شد از دل

بر زدن و نقد اباید که خدای عز و جل مشغول شدن اولیتر و اشتغال بذکر و عبادت ما موقوت

همی بباید داشت که هم دنیا انمار خواهد و هم مصدق العارف الفاضل حیث قال **بیت**

در تمامی کارها چندین مکوش **شعر** جز بکاری کان بود دین را مکوش **شعر** عاقبت فرزند خدای انام

کارها بابر وبنان نرخام **شعر** خدای عز و جل و لم راد در کار موفق دارد و شرادت محبت

کانون دل او افروخته کرد اناد و ما ذلک علی الله بعزیز والسلام والاکرام علی سایر الاحوال

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولدی فی الله و حبیبه **من عبد الله قطب بن محیی**

الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید ابن ... المدیر **اما بعد** از حق عز و جل دنیا

بر شکل بیابد و از نفس جسم مکرو بد که یعنی دنیا اسانی مفتوح دنی داد و فتح جنت

باد می آورد و دنیای خود را فدای آخرت خود باید کرد و جسم خویش را فدای دل خویش باید ساخت

تا جسم بر هم دلید شفقت عمل کنند و اجر آن ... اشت که بشر المومنین الذین یعملون

الصالحات ان لهم اجرا حسنا ماکثین فیه ابدا و عده خدای حق است و راه خدای

خداوندش و بخدانها منقطع خرد فتن جزی نخانی و سرور و سلام ... داد و داد خدای محمد

صلعم در شرایت و جرح خدای افروخته جای نزد و بجز آنست در راه بیاید افتاد چنو

کویان اضعاف کردن که دور باشد که بیاید کرد داشتن ایشان از سود نده کلا سوف تعلمون

کلا سوف تعلمون بخدای که حق است و دین خدای حق است و دوش محمد مصطفی صلعم و بنا او

پیغمبران خدای بر حق است و اصناف و طاغیان طریق او بر باطل اند و ارفان ... طل و سیعلم الذین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی بنقل و فی السلم ظلموا ای منقلب

الی ولدی فی الله عماد الملة والدین جعفر و الامیر شمس الملة والدین محمد **اما بعد** ادعیان

... اند و باقیان پند بنکیرند و اسوده و ثابت اند و بجای اسوده کبت اعتاب حقیقت

را به فهم نرسیدند و بوشیده اند کل اند خود را جزوی ساخته غفلت سو و ایشان را از محقق جهلو و ما

شده اند نود آکه ازو سوم موهوم چون بود بکار ده دو اشراق حقیقت و ایشان در نفحات القصد

کوار کلیه خاند که هر کسی که در باید شناسد که کسی را که شود از این سوم مجرد نخان مثوبت

حقیقت از اعتبار تمیز کردن ضرورت تاروح خود بماند و اکر قدر ان نباشد ذلک هو الحزن

فین شاء اتخذ الی ربه مآبا شود جهان بر آتش شهوت کرم است و آتش شهوت بآب بحر

غالب چون مزاج عنصری باطل شود آتش شهوت و غضب فرو میرد و فعالم زمهریر کرد دحکمت در

کربازار امر جابر کرم باشد هر کسی که بحیات حکمت زنده شود هر که نمیرد و در روز بروز افروخته

باشد باز از طبع کار سعادت که طبعی که ثانیا ان حکمت براید خود را از زبان باز آورید

و در سرف الله بنار کشید و سوف شیطان بشیطان سیرتان باز کشد و الله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم الی الولد النبیه ابن الکریمین **من عبد الله قطب بن محیی**

الامیر شمس الملة والدین ابی سعید و رکن الملة والدین حسن **اما بعد** فالاشتغال الی الغافلین

ای برادران دو کانه از برای یکانه هر کسی که دوطلب جهان و جهد او درا فرو نکرد که او را پیند

با یاد آید چون اوازه ما جهان که بوده وار و سعادت نور و طاقت و بیاد یکان کان خدا

بعجانب که کان از خدا به صورت الجبر و ایشان وجه شهر خدا باد نشکبرا و برادران

بکار بخدای جبر کبند که فاکرو خدا مذکور است قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی و علامت

ایشان دان ظهید که محبت ملامت لا ازین **شعر** اجد الملامة فی هواک لذیذة حبا لذکرک فلیلمنی

اللوم و اکر ادعی بر شما کثیرا بد استغفار بکر شاید فرشته بیشتر آید خاد که خود را تنها نکنند

که فرشتکان خدای پیرامن ذاکران اند و اکر تمامه شما بکتابید استنشاق انفاس ایشان کنند

الطاف [illegible] الملایکه بخدای که اگر اهل [illegible] ملایکه بشوید دیگر [illegible] آدمی [illegible]
[illegible] الا انا من الملکوت القدسیین ای برادران ای یکان خدای شما از [illegible]
دیگر می خواهید **بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی** وحسبنا الله
الی [illegible] الله وعونی الی الله حبیب قلبی الامیر نجم الملة والدین الشیخ محمد **اما بعد** چون
دانسته‌ای که جز خدای جل جلاله دانسته خود را چگونه تا دانسته [illegible] که هم [illegible] دنیا
بوده [illegible] با یاد خدای بسر برده دنیا را باطل شناخته [illegible] و یاد خدای را [illegible] تحقیق
دانسته [illegible] اگر [illegible] بقول [illegible] بفعل خلاف [illegible]
[illegible] شبهه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اخوان [illegible] عبادت [illegible]
تقصیری [illegible] قبول [illegible]
تقصیر [illegible] بندگان [illegible]
هرچند [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] **بسم الله الرحمن الرحیم** [illegible] والسلام
من عبدالله قطب بن محیی الی [illegible] الملة والدین [illegible] **اما بعد** [illegible]
که [illegible] محمد مصطفی صلعم [illegible]
[illegible] صلعم و [illegible]
طهارت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] الحجاب الاکبر [illegible]

[illegible] خدا را [illegible] و هیچ [illegible]
دولت [illegible] خدای [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] آید [illegible]
[illegible] الملک الیوم لله الواحد القهار الیوم تجزی کل نفس بما کسبت
[illegible] هر کس [illegible]
[illegible] **بسم الله الرحمن الرحیم** [illegible] وحسبنا الله ونعم الوکیل
من عبدالله قطب بن محیی الی [illegible] ایده الله تعالی [illegible]
[illegible] الملة والحق والدین [illegible]
اما بعد چون [illegible]
[illegible] خدای عز وجل [illegible]
[illegible] بفضل الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلعم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای عز وجل [illegible]
[illegible]
[illegible] قال الله تعالی اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم
النذیر [illegible]

یاد باشد و صلی الله و سلم علی نبیه محمد و آله اجمعین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم از عبدالله قطب بن محیی سلام الله علی ولی من اولیاء الله

وصرفنی الی الله عضدی و ظهری عماد الملة و الدین الشیخ محمد عصمه الله تعالی و ایانا اما بعد هر کی

خدای عز و جل بجست و معرفت خویش راه او من هذا و را توحید و ایمان بر دل او کشاده و ازینجهت

که اهل اختصاص بید هدایت او بود حادثه عز و جل راه او بر حضرات سالکه بقا ربض این ایمان با دو نما

و در بوته فتن بآتش محن او را بگدازد برای آنکه در دنیا و آخرت کسی بجا بکرباقی او کشد چون

یکانکان و آخرتیان خواهند کشید و اگر درین جنس یار باشان بقدر ادرکم دور باشد از

درجه بلوغ رنا از آن بکشید که الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر اکنون هر که کی صفت ایمان و توحید

و اخلاص و محبت در دل خود بیابد کرو آماده باشد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

من احبنی منکم فلیعد للفقر تجفافا و قال صلعم اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل او

قال اگر بلاء آید بحمل حرمات و اگر بار کشد فضل است بعبادت و ولی حق اگر بلاء در راه خدا بنوی صدق

مردان بیجون برمحک امتحان فرو ندی اخلاص مردود بی خلاص صافی بیش مرد و نامرد از آن آن ناپذیر

ماجرا میشود لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی

ای ولی من آن که اگر آسمان بر زمین آید و زمین زیر و زبر شود آنرا از جای نجنبد

چنان دل ثابت خدایت و بر کرد از حوادث بر سالکان کار نشانند ثبات دل و ثبات قدم

قرب آنکه ظاهر کرده مکر اخواه و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله

ولی من ای دار و مرکز آن دست کار که جنود شیاطین صف کشیدند و حمله می‌آورند و اگر ایشان را

وحمله ایشان از جنس محنی که انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم اثر دهم خود بر دل این از

خاطرهای هر جنس بجوان بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس قرا الی آخر

از عبدالله قطب بن محیی سلام علی الاخوان المحبین الصادقین و رحمة الله و برکاته اما بعد

ای جماعت اخوان اذکرالله و اخوان هر که بکم براه خدا در آید و بدار سببی چیزی از چیزهای دنیا از و شود

مثالی الحیاء ای اخفی از او فوت شد کفت برای آنکه اجر چون در دهد و متاعی خود شوان کفت که

آن چیز فوت شد برای آنکه فوت ان بجا باشد که بجا افوت شود بی عوضی آنچون باشد و عوض هم

از معوض اشد آن و جانات فوت و آنکه آنکه کسی را طمعات که آخرت بخیل کرد و دوست از هیچ دنیا

ندارد و ان از آن که آخرت برادخواهر و آنست از دنیا که کافر دوزخ که آخرت بحقیقت حاصل بتمام است

شد بخلاف دنیا الا خرة لعن و اخرة دنیا به بذل دنیا حاصل توان کرد و آخرت بذل دنیا

و روح هر چه و کان ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة ای اخوان الهی از

کدکی بجزات او کار که تحایست که فرا آید با زندان آن کادان که از قبل ایمان شده

قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و اگر چون دنیا و ملاذ شهوات از ابای

ترید و دود و دنیا از آن به بار دنیا امحالات قال الله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب و لهو ای اخوان

مؤمنان که چند از ما بوده اند جنید باشد که برای سلوک راه خدای تعالی دیده با ایشان سید

قصه اصحاب اخدود یاد آورید اصحاب کهف برو نداز قوی بل از جهه اهل عالم مفارقت کرده دروغی

و وحشت غربت لها دنها لها کان لکم فیه اسوة حسنة و اتباع بسم الله الرحمن الرحیم

از عبدالله قطب بن محیی الی ولد ینی فی الله عماد الملة و الدین جعفر و الاخ عماد الملة و الدین

محمد اما بعد ای دوستان الهی این دوستی لطایف علوی که از آسمان فرو کذاشته اند تا

دست بآن بکیرند و ما بقا باشد که در نهاد کرده شده سلسله ها بدکار عروة الوثقی است و العروة

لعنة الله شقی اذان که اوساوس و تلبیسات و القاء شبهات دست شما از این حبل متین کوتاه کرد مبادا

کوشش دنیا بد هیچ وارد بداد دنیا ازیکه حریف بجنا انسانی از جن و انس دیگر شبهات و دوس

واز دود و سوز چنانچه اثرات شما رسد و دل شما از آن خبر دار نکرده ای دوستان الهی خدای

شما رحمت کند و بسی خویش رای بود از آن بباشد که هر دنیا تم فاستحبوا العمی علی الهدی

بصفت الحال ایشان آمد و طریق تفرد از اضداد و تخلیع باسالکان که اصل سلوک همانست شما

جز آن باز بس باشد و از انسان او بطلم شاهد منا بید بوقت حیات اتمام کنید و سلک آنجا خزید

ودر عبادت آورید بار رسال اخوان همه کار کل میکرند امسال چرا بردود کنار دیر اخوان کمند
بکه کوکند کلا استبعاد در بنا است شیخ الاخوان که اندک جزیست و زود بیم شوان رسانید و اشارتا
نکی مکان بعد تسوی خواهد برد و فعاو نواعلی البر و التقوی باید و شان آگهی تعزیات فاتحة
شرید و چیزی که روی نموده اگر دو مکدار مکنعالم که تقریب چنان چیزیست بعد هدایة الروف
والعون جمیعا باید و شان آگهی صحیح بشوید سخن ایج خواد مدارید فانه بزرشید السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولی الشیخ الله الاکبر از عبد الله قطب بن محیی

الملة والدین حسن **اما بعد** دیر ازینست جهان فرو بیاید که فتادین دل از شهود زبان
سخن نموده بیاید بست بحکمت بکشاید و هرچه از یاد خدای عز و جل از آن کس خوشنود باشد و ذکر
عز و جل ملو بیاید ساخت چنانچه سر موی فی جای چیزی به دیگر باشد مارا هنوز از جان تمام محبت
که هنوز محبت بدل قایم باشد لحرجان شود که دل بحت فانی کرده و خود و غیر همه فراموش کرده ای
من اندیشه کشف و کرامات هر که سکی و خود را در مقام عبودیت طالب اوده حضرت بی ادب
و بخود بدکانی داده و بجان که خدای عز و جل نزد شکستگان و کشف و کرامات دل او دشمنی
می آورد ان الله عند کل قلب حزین باد دارای ولی تن فی نهاد در حضرت سرور بنیادی دامرس
باشرای و من خدای بیتاتر

بسم الله الرحمن الرحیم

هوشیار و السلم علی من اتبع

از عبد الله قطب بن محیی الی الشیخ الاخوان ابن الله تعالی و اطال **اما بعد** آدمی تمام
کار را کند میشود دریافت اختیاری و اضطراری ادمی با بلا بسیار دوار ازینجهت محض لطف
خداست فی قوله علیه السلم لا باس طهور او ازینجهت اهل عنایت را بلا بیش میباشد کما ورد ان
اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل وفی الخبر الصحیح من یرد الله به خیرا یصبه وچون هر کسی را
نصیب از خدای بر باید داشت اگر در دنیا مومن محزون والرکت و در آخرت باید که رسند و از عذاب
من عذاب الاخرة القصة نه بر خدای برای مومن و لیشان از قهر او برای خویش صبر و توکل را و بنیاد
کردن و بجد جهد و کیل کند را ضی بباید بود و اگر چیزی باشد مخالف طبیعت آن را باید آوردن و

ستون عمل را اجابت کند تا وجود نفس را آوردن و هو الرحمن الودود والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولی الشیخ الله الاکبر از عبد الله قطب بن محیی

شمس الملة والدین لطف سعید **اما بعد** چگونه باشد حال کسی که از جهانی که همه ان ترهات
والحق و بیند خدای عز و جل شرف بین جهان ساکن افتاده باشد که هر چند چشم می گرداند
جز بیماری اموات نمی بیند و از هر سوی که نظر میکند جز دیوی برای تمام ناظر نمیرسد بنیاد کرده
جز کاه کرم که او را ازین سخن بیاد کرده اند و اشوقاه الی لقاء الاشباح جز اینکه بعضی از نیکان کرده
اجسام و اجرام گرسنه اند و اخلاد بسوی ارض نموده و انقطاع و طرح کرد فنه سبحان الله ندانم که آن
بس نوان برد مرا ایشان بحق نوازی گفت و ما از ایشان بحق نواز شنفته همه که این جهان
زندگانی رسیده اند و از موت کلی بهیچ نابا اموات بس نتوان برد برای غذای مناسب
اموات همه را ایشان اگر بما می جان دست برد مدعی برای ایشان برآمدی و جان دست کرد
اجابار از اموات باشد ایشان را از انجهان و دی بودی چون این سخن بر وفق فطیفه کرده است
و کارها
در خلاص کردن خود از این بحث بساطی و بنا و دران بعث بر سر ضد و الحزوانا سها نمودن
استوار کردن حمد اساس کار و بنا راوست چه اساس کار ارنج انجا بنموی که آن اساس و بنیاد را
بنیاد و چون اساس لسلیست ان اساس جلی جلی با اصلی تفاوت شوان کرده و ستد او کار نموده
بارالها توفیق الطالبین و اسلک بهم سبیل رضائک یا رب العالمین آمین

بسم الله الرحمن الرحیم الی ولی الشیخ الاکبر از عبد الله قطب بن محیی

رکن الدین حسن لحسن الله الیه **اما بعد** شوق بنیان آن استوار دوح و اگر بالست چنانچه
دلخواهست در ما بین جو طیران کند اما تصور عجایب که دوح بی تن بماند بیرون بیابان که
منعقد بشود و فواید بیرون دهند از فیلسوفان هند برای استعمال آنجا او شغل تن خود را
می کشتند و ارخطای بزرگ است طریق لطیف ترانست با یاشان حصلی تا روح موافقت کند و
طیران برای بعض تن کمال از خود دور کن و بعد عمل تن با لطیف نماز ثابت ذلک روح کرده

و دوست قرار نکرده هر آینه جسم آینه روح باشد و روح آینه جسم و مضمون رق الزجاج ورق
الخمر فتشابها وتشاکل الامر فکانما خمر ولا قدح وکانما قدح ولا خمر روی نماید ای ولی من جگرکاه
سلطان العارفین ابویزید بسطامی بانگی که بکار کنان در حوزه جهنم که هست در سر ما مقتبس بکرد
و آنرا فرو خورد و او را با کفکه آن جرعه ها از بیرون در جوی خشک شده درود فرستادند کمال
یا بعدا نان تنا کرید والله **بسم الله الرحمن الرحیم** ولی التوفیق واذنه الحقیق
من عبد الله قطب بن محیی الی ولدی شیخ الله وصفی الی الله محب الملة والدین الشیخ محمد ادام الله
تعالی **اما بعد** ادعو دانا ساعت که مختصر باشد حلق او باحثت اندیشه او و رحمت همه
دل او آن بنا ابدات و اندیشه در او بیاید که جهت فرستادگان خدای عزوجل در رسید
دیگر هیچ اندیشه نماند جز اندیشه این کتاب با جام ارغالب و مستعد ارند بروح و ریحان میرساند از کل
چشم آدمی آورید نه اندیشه نال نماند داد حین و نه اندیشه حال و نه اندیشه خویش و فرزند
نه بفقر و تنگی و نه بقلم رسیدی فقر و فساد و انداد کشان ای ولی من هر و کار تو باد
چند روزی معدود است از آن بترک کار دنیا و بشکاف انس او بشکان بها کن و صفات ایشان
کسب کن تا چون دانایان دیگر تا با ایشان انس باشد و وای بر کسی که جز با بشر انس نگرفته باشد که
خواهد کرد یاد باد و ملائکه لا بشری یومئذ للمجرمین ای ولی ترک راه هوا و بس هیچ خرابست
بسم الله الرحمن الرحیم الی ولدی شیخ الله وحبیبه **من عبد الله قطب بن محیی**
الامیر شمس الملة والدین ابی سعید **اما بعد** کسی که نه حساب و مرگ بیکی نه دوست مرید را
برای مروت که خاص او بخاطر آتش عذاب بحکمی سبیل نشر و الفرح و از برای حقوق مها نماید که او
نه عوض جزا بوده و مستغیم را برای مروت که باعقاب کشان و تنگی داده و طلاع بامر صعف
و ایشان خلاص جهان جز چون کور طالع کلابان و سیاله ایشان دوست داده در سوال هر چند بیشتر
بپرسیم اگر چه مبتلا باشیم که جز بنده معذور که مقتضی حکمت نزول نخواهد بافت که برا انجا که سعی کرده او
با تمام طمعان و محال جوان حرمان اگر چه انجا که منان حکمت او است جز آنچه صلاح و درکتاب ایشان را

بنده همه جون من کریست و هم حکم نظر کرم او کنم و رضا دهم بر آنچه رسد از همه جهان مرعی داشته باشم
وا و صفات الجبار در بجای آورده ام طرق العشق کلها آداب والسلام علی ولیتی
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی السلم لله احمد محی صدقه او صفی
حضا الامیر رکن الدین حسن **اما بعد** محمد و مرهم درد است حکیم که در درد و خار را محمدی کردست
قال الله تعالی الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم وقال الله تعالی وقلیل من عبادی الشکور
وقال الله تعالی وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله اهم آنکه از اهل صدق و صفا باشند هم
در پیش دام ازین جمع صحبت اضداد مجروحات جفا آمده کرده کوشه اخوان آباد باید دار
کسی دو دامن از همه حرف در کشیده باشد جز بعبادت بحق عزوجل و ذکر او و افکار بسیرت انبیا
معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و جنابات جفا ارزد که مومنان در دار السلم بازیکند
برسد و هر دیدار حقیقی یکدیگر را بیند چنانکه که فی التحفه ابوقدم را دید از ذوی الحاجات نام
دیدن بوده اند همه چون اول ملاقات بر یکدیگر سلام کنند این دامها کر بر یکدیگر بکنند دنیا
این سلام دل را آن مبتلا دروا الاحسنت سلام در اینجهان باف نشود بنا بر انتفا ملاقات حقیقی
اکنون چون این سلام سبحان سلام در دار السلم دل را آن مبتلا دم بسلام کریم چنانچه ایشانرا
بسلام کردید والسلم علی ولدی وسایر الاخوان ورحمة الله وبرکاته **تمت الکتاب المشتمل علی**
النکات اللطیفة والاشارات العزیزة للمولی الاولی الاقدم الاکرم الاعظم قدوة المحققین
وزبدة المحرمین صاحب الایات الظاهرة والکرامات الباهرة والضابق الفائقة والنوافح
الرابقة مولانا و مقتدانا و شیخنا و مرشدنا قطب الحق والحقیقة والدین محمد الجرجانی
قدس الله روحه و برد ضجیعه فی یوم الاحد خامس شهر صفر ختم بالخیر والظفر لعام سبع واربعین الف
من الهجرة النبویة المحمدیة المصطفویة علیه وآله العظام الف الف التحیة من الله الخالق البریة
بید اقل عباد الله ابن محمد نصیر صنع الله بن نصرالله بن روح الله بن حجة الله بن عطی الله بن لطف الله
بن روح الله **اسد الله الحسینی الشهیر**

۲۵۰۰ ریال